بسمله

ترجمهٔ کتاب

الجنایات فتاوی

عالمگیری از جنایة فی الفقه

سید نجم الدین خان دام ظلهم

علی روس الطالبین مع کتاب الحدود

و فتاوای مذکور و رسالهٔ تعزیرات مؤلفه جناب

ممدوح و ترجمهٔ تعزیرات کتاب در المختار از

مولوی سید خلیل الدین بموجب حکم صاحبان عالیشان کالج

کونسل ادام الله اقبالهم در عهد حکومت زبدهٔ نوئینان

عظیم الشان مشیر خاص شاه کیوان بارگاه انگلستان

نواب مستطاب لارد منتو گورنر جنرل بهادر دام

اقباله در سنه ۱۸۱۳ عیسوی مطابق سنه

۱۲۲۸ هجری قدسی بچهاپه خانه

هندوستانی بدار الامارت

شهر کلکته بقالب

طبع در آمده

بسم الله الرحمن الرحیم



و به نستعین فی کل امر جسیم



سپاس بی حد و قیاس و ثنای محکم اساس مالک الملکی را که نظام
عالم بوجود سعادت آمود انبیا و رسل منوط و مربوط داشته *
و اعلام شرایع و ادیان و الویهٔ احکام مختلفه باختلاف ازمان
بتوسط ایشان در اکناف جهان و اطراف کیهان افراشته *
و دره در آخرین دین مبین سید المرسلین و خاتم النبیین محمد
المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بلند آوازه کردانید * و بمساعی
جلیلهٔ صحابه و تابعین و ائمهٔ هدی و مجتهدین شکر الله سعیهم

در ظهور و ارتفاع بمثابه الشمس في وسط السما رسانيده * و من
بعد بمقتضاي خبر بلاغت اثر اختلاف امتي رحمة دين اسلام
تعدد مذاهب و تنوع مسالك پذيرفت * و عقائد و اصول و فروع
هر صاحب مذهبي در مواقع معدوده از هم تمايز گرفت * تا آنكه
مختصرات نافعه و مبسوطات جامعه از علماي هر فرقه در ين باب
تصنيف و ترصيف يافت * و از جذب قلوب ارباب
شوق در بلاد و امصار عالم شتافت * اما هنگاميكه علماي حنفيه در
[illegible] مسائل فقهيه و تكثير صور فرعيه و تنقيد آن بدلائل
نقليه و عقليه كوشيده اند * ديگر اصحاب مذاهب برابر آنها
زلال توفيق اين سهل از خوان افاضهٔ عام واهب الالهام برنداشته
اند * گواه صدق بر اين دعوي كتب فقيهٔ اين گروه والا شكوه است
كه از حد حصر بيرون مي نمايد * و محاسب عقل از تعداد آن بعجز
مي گرايد * بيشتر متاخران ايشان اكثري در ترجيح و تاليف فتاوي
اختصار بر اصل مسائل نموده اند و نظر بر فهم مقلدان طريقه نقل
عبارات از زبر معتبره فقهيه تجريد از دلائل پيموده اند منجملهٔ
آن فتاواي عالمگيري كه تاليف افاضل هند است در ضبط و ربط و
جامعيت مسائل و اخذ روايات راجحه و اغماض از اقوال

شفیقه گوی سبقت از امثال خود برده * و باندک مایهٔ فرصتی
باهم فتاوای هندیه علم شهرت در ممالک عرب و عجم برافراشته
و چون مسائل حدود و قصاص بیشتر محتاج الیه اجرای احکام
عدالت * و موقوف علیه بقای ملک و انتظام ایالات است *
صاحب والا مناصب افلاطون روش ارسطو منش سقراط مرتبت
بقراط منقبت رموز فهم دقائق معانی یکه تاز عرصهٔ نکته دانی
منتخب ارباب دانش و فرهنگ برگزیدهٔ دانایان ملک
فرنگ کاشف عقده های غیر منحل مشیر خاص صاحبان کونسل
ملاذ مظلومان و ستم رسیدگان دهر مرجع عدالت نظامت
و دیوانی جناب رهربرت مستر هارنگتن صاحب ادام الله شوکته و
بعد بقائه و دولته باین ذرهٔ کمترین محمد نجم الدین که تقلد
اقضی القضاتی صوبجات محروسهٔ کمپنی انگریز بهادر بطوع
و انقیاد دارد * و از مدت هشت سال در بلدهٔ محروسهٔ
کلکته بشغل خدمت این منصب سامی اوقات عمر گرامی
می گذارد * فرمود که بترجمهٔ کتاب الحدود و الجنایات فتاوای
مذکوره در عبارت فارسی سهل الفهم پردازد * و از قلت
فرصتی که از دفرزند فضائل گزین مولوی محمد معین الدین

مرادرین باب معین خود ساز د * لهذا بر طبق فرما یش لا زم
السماع وا مر متحتم الاتباع اشتغال باین امر ورزید * و
تقدیم ترجمهٔ کتاب الجنایات بجهت کثرت فصول وابوابش
مناسب دید * وجد وجهد بلیغ در تصحیح اغلاط اصل کتاب
وتنقیح مسائل ابواب بکار رفت * واکثری ازین معاقد
بناخن لطف تر یحه و تیزی از رجوع بماخذش یا دیگر
جوامع صحیحه انحلال پذیرفت * وهرچند نقل از لسانی
بلسان دیگر در وضع مترجمان تحت اللفظ عبارات را از سلاست
وروانی می اندازد * وباحتیاط این رویش فروغ رنگ فصاحت از
رخ مهوشان الفاظ می بارد لیکن بحکم الماٴمور معذور رسم رسمهٔ
ترجمه نویسی را ره بسته ادن نتوانست * ونکاستن محصل
کلام وملخص مرام نیز خود ضرورت دیست * تاهم بتقدیم
وتاخیر متعلقات افعال و رخنه بندی این اختلال پرداخت *
* وگاهی غازهٔ تغیر روابط وصلات را وسیلهٔ چهره افروزی
حسن مقال ساخت مگر احیانا در بعض مقال بمقتضای حال
تلخیص مطالب مسائل ضروری افتاده * وبملاحظهٔ الضرورات
تبیح المحظورات قدم از جادهٔ معهود بیرون نهاد * وهرجا

که زیادت کلمه خواه جمله بر اصل ترجمه برای ایضاح معانی بامدلول مبانی اولی و انسب انگاشت * برحسب ایمای آمرزا محمد را بجهت تمیز از مزید علیه بحمرة قلم شنجرفی رقم نگاشت * واگر مقام خواهشمندی بسط و تفصیل یا طلب برهان و دلیل نموده شرحی قلیل بعنوان مترجم گوید بیان نقوش حمرة نیز افزود والله هو الموفق للاتمام

کتاب جنایات و آن مشتمل بر هفده باب است *

باب اول در تعریف جنایت و بیان اقسام و احکام آن *

جنایت در لغت گناه کردن و در شرع بمعنی فعل حرام است خواه متعلق بمال باشد و خواه بنفس لیکن در عرف فقها هرگاه اسم جنایت اطلاق نمایند فعلی که وارد بر نفس و اعضا باشد اراده کنند کذا فی التبیین * و اول را قتل نامند و آن فعلی است صادر از عباد که ازالهٔ حیات کنند و دومی را قطع و جرح گویند کذا فی العنایة * جنایات بر دو قسم است یکی آنکه موجب قصاص باشد یعنی انتقام به برابری خواهد و آن عمد است و دیگر آنکه موجب قصاص نباشد و موجب قصاص نیز بر دو گونه است یکی آنکه متعلق بنفس

باشد و دیگر آنکه متعلق بنیادون نفس بود * یعنی بتکرار نفس
مثل اعضا و اطراف اند کذا فی فتاوی قاضیخان * قتل بر پنج
وجه است عمد و شبه عمد و خطا و جاری مجرای خطا و قتل بسبب *
و مقصود ما بیان اقسام قتل بی حق شرعی است که احکام آن
متعلق شود بیش بدل حد و ما خارج از این اقسام است *
اما عمد آنست که قصد کند مردی زدن دیگری به سلاح آهنی یا
بچیزی که قائم مقام سلاح باشد در جدا کردن اجزا مانند حرب
تیر و سنگ تیز و پوست نی و آتش کذا فی الکافی * و حکم مترتب
بر قتل عمد گناه است در آخرت و قود در دنیا * فی السراج
الوهاج کشنده را بکشتن مگر آنکه عفو کنند اولیای
مقتول یا مصالحه نمایند و در قتل کفاره نیست نزد ما یعنی نزد
علمای حنفیه کذا فی الهدایه * و بعضی از احکام قتل عمد حرمان
قاتل از میراث مقتول است و وجوب مال است بعوض آن
نزد رضامند شدن قاتل و ورثهٔ مقتول باهم یا نزد یک دعوا
ایجاب قصاص بسبب شبهه کذا فی شرح المبسوط * و شبه عمد
آنست که قصد کند زدن بچیزی که سلاح نیست و نه قائم مقام
سلاح است نزد ابی حنیفه رحمه الله و گفتند * ابو یوسف

و محمد رحمهما الله که اگر بکشد بسنگ کلان یا چوب
کلان پس آن نیز عمد است * و شبه عمد آنست که
قصد زدن کند بچیزی که در غالب الا وقات
انسان بآن کشته نمی شود * یعنی مانند عصای خورد و سنگ
خورد و تازیانه و مذهب صحیح قول ابی حنیفة است کذا فی
المضمرات * و حکم شبه عمد بر هردو قول گناه و کفاره و دیت مغلظه
بر عاقله قاتل است * و کفاره اش آزاد کردن بندهٔ مسلمان است
پس اگر نیابد این چنین بنده را پس روزه داشتن دو ماه پیاپی
بلا فاصله کذا فی الکافی * و صفت تغلیظ در دیت ظاهر نمی
شود مگر در اسنان و اعمار شتران وقتی که دیت از آنها داده
آید نه در شی دیگر * یعنی اگر دیت از نقره و زر داده شود دیت
شبه عمد و خطا یکسان است و صفت تغلیظ در یکی و تخفیف
در دیگری نمایان نیست چنانچه در باب دیات بتفصیل خواهد آمد
و نیز از حکم شبه عمد حرمان میراث است کذا فی شرح المبسوط
* و جنایتی که متعلق بما دون نفس * یعنی با عضو است در آن
شبه عمد نیست گفت قدوری در کتاب خود جنایتی که شبه عمد
در نفس است پس آن در ما دون نفس عمد است کذا فی المحیط

* مترجم گوید یعنی بعضی خصوصیت آلات ضرب که در اتلاف نفس معتبر است و بآن فرق در میان عمد و شبهٔ عمد میکند در اتلاف مادون نفس معتبر نیست پس اگر بچوب صغیر ملاً قصداً اتلاف عضوی نماید مثلاً اتلاف بسلاح است و عمد شمرده شود آیا نمی بینی که دور کردن چشم کار دوم سوزاک شرده کار کن است بخلاف اتلاف نفس که عادةً بی سلاح و جاری مجرای سلاح قصد کرده نمی شود پس خطا در مادون نفس یا عمد است

و یا خطا و شبه عمد اینجا متوسط نیست آدمی و خطا بر دو قسم است یکی خطا در مقصود باشد و آن این است که تیر انداز ه بر پیکری که آن را شکار گمان می برد ونا گاه او آدمی است یا گمان می برد که او حربی است و حال آنکه او مسلم است * و دیگر خطا در فعل بود و آن اینست که تیر انداد بر نشانه پس بآدمی رسد كذا في الهداية * وحکم این قتل کفاره و دیت بر عاقله و حرمان میراث است و قتل مسلمان و نه می گرد وجوب دیت و کفاره بر قاتل برابر باشد و در این قتل خطا گناه نیست در هر دو صورت خواه خطا در قصد باشد یا در فعل كذا في الجوهرة النيرة ۔

* مترجم گوید مراد اینجا نفی گناه قتل است و الا بسبب

دیده رنگی و ترک تامل در حالت رمی خالی از گناه نیست بلکه

مشروعیت کفاره دلیل بر گناه بود چنانچه در هدایه مصرح است
انتهی * در منتقی بروایت از محمد رحمه الله آورده وقتیکه
قصد جزوی از انسان کردی و جزوی دیگر را از همان کس
اصابت نمودی سوای انچه قصد کرده بودی پس این عمد خالص
است و اگر غیر آنکس را اصابت کردی پس از قبیل خطا است گفت
هشام تفسیر آن کلام اینست که مردی بعید خواست که بردست
شخصی زند پس خطا کرد و بگردن آن شخص رسید و سرش جدا
گردید پس اینصورت عمد است و در وی قصاص است * و اگر
دست این شخص را اراده کرد و بگردن شخصی دیگر رسید پس
این صورت خطا است کذا فی الذخیره * در بقالی آورده
شخصی خواست که بر سر دیگری عصا زند ناگاه بچشم او رسید
پس بر آن شخص واجب است که دیت چشم از مال خود بدهد
چراکه در ضرب خود متعمد است * مردی بر ذمه دیگری قصاص
بریدن کف دست از بشترد اشت پس خواست که بشمشیر کف
دست آن ببرد ناگاه شمشیر بشانه اش رسید آنرا جدا کرد پس
بر ضارب تاوان آن از مال خودش میرسد چراکه عمد محض

است زه رینصورت قصاص دست نیست چرا که ضارب خفت قطع
کند مضروب از سابق میداشت * پس مساوات متحقق نشود *
واگر بر کلاه بلندی که بر سر مردی است تیر اندا خت ناگاه
تیر بآنکس رسید پس این خطاست گفت هشام سوال کردم از
حال مردی که تیر بر شخصی دیگر انداخت وخطا کرد پس تیر
بدیوار رسید و باز از انجا بر همان شخص عود کرد وا ورا کشت
گفت محمد رحمه الله که این خطا است * واگر شخصی جامه خود
را تابید * یعنی بطور تازیانه ساخت * و برسر دیگر چنان زد
که شجه موضحه یعنی زخم نمایندة استخوان برسر ش پدید ا ر
شد پس این شبه عمد است و قصاص موضحه گرفته شود و اگر ا زاین
ضد مه بهرداز قسم خطا باشد * ودیت دهانیده شو * این
مسائل در کتاب عیون مذکور است کذا في المحيط * واماقتلیکه
جاري مجري خطا است پس مثل آنکه شخصی خفته برد یگری
پهلو گردانید بنحویکه آن دیگر کشته شد پس اینصورت نه عمد
است ونه خطا کذا في الكافي * ومثل انکه شخصي از سقف
بر انساني بیفتاد وبایں صدمه اورا بکشت یا از دست شخصی
خشت یا چوب افتاد و ناگاه بانسانی رسید و کارش بقتل

الحجامه * ومثل آنکه شخصی بر مرکبی سوار است کناگاه آن مرکب مردی را بی سپر کرده انید کذا فی المحیط جلم ا وحکم خطا است از سقوط قصاص ووجوب دیت وکفاره وحرمان میراث کذا فی الجوهرة النیرة * واما قتل بسبب پس مثل کندن چاهی ونهادن سنگی در غیر ملک خود که موجب هلاک دیگری گردد کذا فی الکافی * واگر شخصی چارپائی را از پس می راند یا از پیش می کشید بیکناگاه آن چارپا انسانی را بی سپر کرد بروضیعی که او را کشت پس این قتل به سبب است کذا فی المضرات * وحکم او دیت بر عاقله است اگر آدمی بان هلاک شود وکفاره وحرمان میراث نزد علمای ما متعلق باین نیست کذا فی الکافی * باب دوم در بیان کسی که کشته می شود بقصاص وکسی که کشته نمی شود * مسله * کشته شود آزاد بعوض آزاد کذا فی الکنز * ومراد از آزاد اعم است از انکه آزاد از اصل باشد یا آزاد بعد از بنده کی شود * مسله * مرد بعوض زن وزن بعوض مرد کشته شود کذا فی الخلاصة * مسله * آزاد بعوض بنده وبنده بعوض بنده کشته شود کذا فی المحیط * مسله * کافر بعوض مسلم کشته شود کذا فی فتاوی قاضی خان * مسله * مسلم

بعوض ذمي کشته شود کذا في الکافي * مسله * ذمي وقتيکه
ذمي ديگر را کشت ومن بعد قاتل مسلمان شد پس * بعد اسلام
کشته شود بعوض ذمي مقتول بي خلاف يعني بسا اتفاق
علماي حنفيه کذا في المحيط * مسله * کشته نشود مسلم وذمي
بعوض حربي که در دار اسلام با مان در آمده باشد کذا في
التبيين مترجم کويد چراکه انديشه محاربت از وبعد
رفع امان باقي است لهذا معقوط الدم على التابيد نيا شد پس
بايس شبهه قصاص از قاتل ساقط شده ودبت دها نيده شود انتهى
* مسله * بعوض مستامن کشته نشود در ظاهر الروايت کذا في المحيط
* مسله * مسلماني که مرد مرتد يا زن مرتده را کشت برو قصاص
نيست * مسله * همچنين اگر مسلماني مسلمان ديگر را بکشد
درحالي که آنهرد و بدار الحرب بامان در آمده باشند قصاص
واجب نشود نزد علماي ما * مسله * اگر خون کند مسلماني
مسلمان ديگر را که بدار الحرب اسير است قصاص واجب نشود نزد
همه علما و ديت هم نيست و رقول ابي حنيفه رحمه الله وگفتند
صاحبين او که بر قاتل ديت از مال او است کذا في فتاوي قاضيخان
* مسله * کشته شود مرد کلان سال بعوض طفل صغير وتند رست

بعوض نابینا و بعوض زمن یعنی برجا مانده از معذوری پا هذا کذا فی الکافی * مسئله * شخصی که کشتن دیگری را که بعدالت جان کنی گرفتار بود خود ش هم کشته شود اگرچه معلوم شده باشد که آن دیگر زنده نمی ماند کذا فی الخلاصة * مسئله قصاص نیست درمیان صبیان یعنی اطفال نابالغ و عمد صبی خطای او برابراست نزد علمای ما تا اینکه دیت واجب گردد در هردو حالت خطا و عمد لیکن در مال او ست در صورت عمد وبرعاقلهٔ اوست در صورت خطا وکفارت وحرمان میراث در خطای صبی نیست نزد علمای ما وجوا به مسائل معتوه ومجنون وقتیکه در حال جنون خود کسی را بکشند مانند جواب مسائل صبی است هکذا فی المحیط * مترجم گوید معتوه و مجنون در زوال عقل و اختلاط جد و هزل در کلام و فساد تدبیر برابرند مگر معتوه ضرب و دشنام مثل مجنون ندارد چنانچه در کتاب الصحاح ابن قناوی مذکوراست * مسئله * کشته شود تندرست بعوض مریض وکشته شود درست اعضا بعوض ناقص الاعضا خواه نقصان صورت باشد مانند دست بریده یا نقصان معنی مانند کسی که دست او از کار رفته

باشد جز آن * مسئله * کشته نشود عاقل بعوض مجنون * و
کشته نشود مجنون بعوض عاقل کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله *
وقتیکه قاضی حکم بقصاص بر قاتل کرد و هنوز دو ولی مقتول سپرده
نشده بود که قاتل مجنون گردید بروی قصاص نیست بدلیل
استحسان و دیت بر او واجب شود کذا فی الخلاصة * مسئله *
اگر قاتل بعد حکم قاضی بقصاص و سپرده شدن او بولی مقتول
مجنون شد کشته شود کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله * در عیون
آورده اگر کشته شود مردی که ولی دارد پس هرگاه قاضی بقصاص
او حکم داد قاتل گفت که من دعوی دارم من بعد مجنون شد
گفت محمد رحمه الله که در قیاس کشته شود و در استحسان دیت
از وی گرفته آید کذا فی التاتارخانیه * مسئله * در فتاوی
صغری گفته شخصی که گاهی مجنون می شود و گاهی با فاقه می
آید اگر انسانی را در حالت افاقه قتل نماید خودش کشته شود
مانند صحیح پس اگر بعد آن مجنون شود وقتیکه جنون

مطبق باشد یعنی تمام عمر را فرو گیرد قصاص ساقط شود.
و اگر جنون مطبق نیست سقوط قصاص نبود کذا فی الخلاصة
* مسئله * در منتقی آورده که مردی دیگری را کشت من بعد

مختار گردید و گواهان قتل او ادای شهادت بر زکرده اند در حالی
که مجبور است پس مستحسن میدانم که حکم بکشتنش ندهم
و دیت در مال او گردانم کذا فی المحیط * مسئله *
کسی که بر وی قصاص واجب شود چون بمیرد
قصاص ساقط گردد * یعنی بعد یکه مقتول بمال هم نشود *
کذا فی الهدایة * مسئله * کشته شود فرزند بعوض پدر
و مادر و جد و جده اگر چه برتر از یک درجه باشند و
خواه پدری باشند و خواه مادری کذا فی فتاوی قاضی
خان * مسئله * کشته نشود مرد بعوض پسر خود و
جد پدری و جد مادری اگر چه برتر از یک درجه باشند
درین حکم بمنزلهٔ پدر اند و همچنین والده و جده اگر
جانب پدر بود یا مادر برتر از یک باشد خواه دور نیز
حکم پدر دارند کذا فی الکافی مترجم گوید حکم
کلی آنست که اصل بعوض فرع کشته نشود چرا که اصل
سبب احیای فرع است پس بافنای او مستحق معاوضه
نباشد انتهی پستر بر پدر واجب اند بقتل فرزند
که از روی عمد باشد دیت از اموال آن در سه سال بدهانیده

شود و اگر پدر پسر خود را بخطا کشت پس دیت بر عاقلهٔ اوست
و در خطا کفاره بر او لازم آید و در عهد برو کفاره نیست نزد علمای
ما * مسئله * اگر شخصی مملوک شخصی باشد و پدرش بعد او را کشت
پس بر پدر برای مولای پسر قصاص نیست هکذا فی شرح
المبسوط * مسئله * اگر مرده قاتل یا قرابت مرده
او تا بهرد حکم که در وقتی باشد مستحق وارث مقتول بود قصاص
باطل شود و دیت واجب گردد کذا فی فتاوی قاضی خان
* مترجم گوید چرا که دعوی خون از فرع بر اصل یعنی من
بر رگی او ساقط است و هرگاه حق فرع در قصاص ساقط
شد حق دیگران هم بسبب عدم تجزی قصاص مستعل
نهال شد و دیت واجب گردید * مسئله * دو برادر
از یک پدر و مادر اند یکی از آنها پدر را کشت
و دیگری مادر را مروی است از ابی یوسف رحمه الله
که بر هیچ یکی از آن هر دو برادر قصاص نیست اما دیت
قتیل خود در سه سال بر هر یکی واجب است و همچنین مادر
و پدر را وارثی سوای این هر دو نباشد کذا فی فتاوی
قاضی خان * مسئله * شخص بعوض قتل بنده خود

و نه بر خود و مکاتب خود و بندهٔ پسر خود کشته نشود

و همچنین بعوض قتل بندهٔ که بعض آنرا مالک است

یعنی بعوض بندهٔ که مشترک است میان او و دیگری

کشته نشود کذا فی الهدایة * مسله * بنده بعوض قتل مولای

خود کشته شود کذا فی فتاوی قاضیخان * مسله * شخصی که

بندهٔ وقف را کشت قصاص بر و واجب نشود کذا فی الخلاصه

* مسلة * هرکه در قتل انسانی شریک باشد با کسی

که قصاص بر و واجب نیست کشته نشود مانند اجنبی با پدر

و عامد با خاطی و کبیر با صغیر کذا فی التاتارخانیة ناقلاً عن

التهذیب و مانند اجنبی که مشارکت شوهر کند در کشتن

از زوجه خود را و شوهر را فرزندی از ان زن بوده باشد

کذا فی فتاوی قاضیخان * مسله * وقتیکه دو کس در قتل

شخصی شریک باشند یکی بعصا زد و دیگری بسلاح آهنی پس

قصاص بر هیچ یکی از ان دو کس لازم نیاید و مال بر عاقله بر آنها

واجب کرده پس بر هر یکی در نصف دیت که بر ذمه اش لازم آمده

منفرد شمرده شود لهذا نصف دیت بر صاحب سلاح آهنی

بسبب عمد در مال او ست و نصف دیت بر صاحب عصا

بسبب شبهه عمد در عاقله او هكذا في شرح المبسوط * مسئله *
هر كسي كه خون او شرعاً محفوظ بر سبيل دوام باشد و قتيكه بعمد
كشته شود قصاص او واجب گردد كذا في الهدايه * مسئله * استيفاي
قصاص جز شمشير و مانند آن كرده نشود كذا في الكافي تا اينكه
اگر كسي شخصي ديگر را بآتش سوخت يا در آب غرق ساخت
در قصاص سر ش به شمشير زنند نه آنكه در آتش سوزند
يا در آب غرق سازند وهمچنين اگر شخصي عضو انساني
بريد و مجروح بسرايت همان زخم بمرد در قصاص گردنش
بشمشير برند و عضوش قطع نكنند و همچنين اگر شخصي استخوان
سر ديگري شكست كه آنرا آمه هاشمه گويند بعده مجروح
بمرد در قصاص سرش به سيف قطع كنند هكذا في محيط السرخسي
* مسئله * شخصي سر خود شكست و مرد اجنبي نيز بر سرش
زخم رسانيد و شير هم مجروح ش ساخت و مارش نيز گزيد
و از ين همه جراحتها بمرد پس بر اجنبي سوم حصه ديت واجب
گرده كذا في الكافي * مسئله * اگر شخصي واحد جماعتي را كشت
و اولياي مقتولان حاضر شدند قاتل بعوض همه ها كشته شود و حقي
ديگر براي اولياي مقتوله وراز ين نيست واگر ولي مقتول واحد حاضر

آید قاتل بطلب او کشته شود حق دیگران ساقط کرده کذا فی الهدایة

* مسئله * اگر جماعتی یک کس را بعمد قتل نمایند پس بعوض
آن یک کس همه قاتلان کشته شوند کذا فی الکافی

مترجم گوید که مراد از مشارکت جماعت در قتل آنست
که از هر یکی زخمی صالح برای اخراج روح بعمل آمده باشد
تا هر یکی قاتل شمرده شود پس کسانیکه اعانت به نگاه داشتن
وگرفتن دست و پای مقتول وجز آن عند القتل نمایند بر آنها
قصاص نیست چنانچه در جامع الرموز نقلا عن الزاهدی
مذکور است اما بنوعی از سیاست بتجویز قاضی مقرر
شوند انتهی * مسئله * کسی که مردی را به کلنگ زد و کشت
آنرا پس اگر کلنگ را از جانب آهنش باو رسانید قاتل
بقصاص آن کشته شود و اگر از جانب دسته چوبینش باو
رسانید پس بر قاتل دیت واجب شود گفت مصنف هدایه
رضی الله عنه این قصاص وقتی است که با یداری آهن کلنگ
او را زده باشد و اگر از پشت آهنش زد پس نزد ابی یوسف
و محمد رحمهما الله قصاص واجب شود این روایتی از
ابی حنیفه رحمه الله نیز آمده و روایت دیگر از او

رحمه الله آمده که قصاص واجب شود مگر وقتی که رحم کند و این روایت صحیح تر است و در شرح اختلاف است

ردن * سنگهای ترازو متر حم گوید که مراد از سنگهای ترازو در اینجا آلاتی است که دوکانداران برای وزن میدارند نه سنگهای حقیقی که معد اول است پس اگر اختلاف دو روایت امام ابی حنیفه رحمه الله در یک صورت متصور نیست انتهی * مسئله * کسی که زخم زد شخصی را و آن مجروح صاحب فراش ماند تا آنکه بمرد پس بر او قصاص است کذا فی الکافی یعنی قصاص قتل نه قصاص زخم * مسئله * اگر شخصی را سوزن و مانند آن بخیه زد و باکاه مرد در صورت قصاص نیست وهو الصحیح و هر مسئله و مانند آن قصاص است مسئله شکستن مهم و سیخ سنی و مانند لام سوزن کلان که از برای جوال دوز خواند کذا فی الصراح و بعضی گفته اند که اگر سوزن را در مقتلی که جای قتل است حالا بید قاتل کشته شود و اگر اینچنین نیست قصاص نکرده شود کذا فی حزانة المفتین * مسئله * اگر مردی شخصی

شخصي را تا اينکه مرده در کتاب اجناس مذکور است هر آلت جراحت که حل ذبيحه بآن در جانوران متعلق شود در آدمي قصاص نيز بآن متعلق کرده و اگر حل ذبيحه بآن نسيت قصاص هم نيست يعني درصورت گزيدن قصاص واجب نشود چراکه گزيدن حلقوم جانوران از دندان به نيت ذبح موجب حل ذبيحه نمي شود * مسله * اگر شخصي را بتازيانه زد و در ضرب موالات نمود يعني پيهمي زد تا اينکه بمرد قصاص واجب نشود كذا في الخلاصه * مسله * اگر شخصي را بچوب خورد چندان بي در پي زد که بمرد قصاص برضارب لازم نايد نزد علماي ما كذا في شرح المبسوط * مترجم گويد که اين مذهب امام ابي حنيفه است رضي الله عنه و نزد شافعي و بمذهب امام در صورت موالات ضرب قصاص لازم آيد * مسله * هركه ديگري را صد تازيانه زد اما بتفريق که اول نود زده بود و بعد گذشتن زمانه ده ديگر زد و از نود بهي يافت و از ده ديگر مرد پس برضارب يک ديت لازم آيد و از ضرب نود تازيانه بر چيزي نيست و نظاهر جراحت در جراحتي که مندمل شود و اثري از آن بباقي

نماند آنست که چیزی دران واجب نگردد و مروی است از ابی یوسف رحمه الله که حکومت العدل واجب گردانیده است و معنی حکومت العدل در باب دیات بیاید انشاء الله تعالی و از محمد رحمه الله که اجرت طبیب و قیمت دواها واجب ساخته است و فقها گفته اند که این مسئله مذکوره محمول بر آنست که اثر بود بار دانه بیمود و اثری از آن هرگز باقی نماند و اگر اثری از آن ضرب باقی ماند پس او را آنست که حکومت عدل برای نود تازیانه و دیت قتل نزد واجب گردد یعنی نزد امام ابی حنیفه رحمه الله * مسئله * اگر شخصی را صد تازیانه زد و مجروح ساخت و آن شخص از آن ضرب بهی یافت اما نشانی از آن باقی ماند حکومت العدل بسبب بقای اثر واجب شود کذا فی الکافی * مسئله * اگر شخصی دیگری را مخنوق کرد کشته نشود نزد امام ابی حنیفه و نزد صاحبین از قصاص واجب شود مگر وقتیکه آن شخص خناق مشهور بود که بسیاری از مردم را خفه کرده باشد پس در ینصورت از بروی سیاست کشته شود کذا فی فتاوی قاضیخان پس اگر پیش از آن که

که در دست امام وقت گرفتار آید از این عمل توبه کرده
توبه اش مقبول کرده و از سیاست محفوظ مانده
و اگر بعد گرفتاری در دست والی مالک توبه از این کار
نبود توبه اش در شرع مقبول نبود و بسزا رسانیده
شود در حکم او مثل حکم ساحر تارکی است * مسئله *
شیخ الاسلام در شرح زیادات الاصل ذکر کرده که
هرکه انسانی را در آب غرق نمود اگر آب قلیل است
که مثل آن در اکثر اوقات قاتل نیست و امید نجات
از آن بی شناوری در غالب الاحوال متحقق است و
تا که غریقی از آن بمرد پس این صورت خطای عمد است
یعنی شبه عمد نزد جمیع علما و اگر آب عظیم است اما
بحیثیتی که نجات از آن بشناوری ممکن است بسا این
جهت که آنکس دست و پا محکم بسته و یا گران بسیار
کرده باشد یا سنگین نیست و شناوری نیک میداند و
ناگهان مرد پس این صورت نیز خطای عمد باشد و
در صورتیکه آن آب عظیم بحیثیتی است که نجات از آن
متصور نبود پس بر قول ابی حنیفه رحمه الله این هم خطای

عمد است و در ان قصاص نیست چرا که آله او از جنس آله
شرط قتل عمد است اسیا یا قمه نشد و بر قول صاحبین
او را بنصورت عمد محض است و قصاص را جب شود کذا
في المحیط * مسئله * اگر مردي دیگري را گرفته دست
و پاي او بست و بدریا انداخت پس آن کس در آب تدنشین
شد و بمرد و پس بعد بر روي آب آمد در حالي که مرده
است پس در نصورت قاتل بعوض آن کشته نشود نزد
امام ابي حنیفه رحمه الله چرا که دیدن با آله جارحه نیست و
بروایت مغلطه است بلکه بر شبه عمد ومي باید که نزد
صاحبین او قصاص کرده شود و همچنین است اگر در
آب دریا یا در فرات آنرا غوطه داد و نتکرار اس
مهل نبود تا اینکه بمرد * مسئله * اگر مردي را از کشتي
بدریا انداخت و اوشناوري نمي دانه پس ته نشین
شد اندازنده بعوض او کشته نشود نزد ابي حنیفه رحمه الله
و دیت بر آن واجب کرده و اگر نه رساعتي بالاي آب
ماند و شناوري کرد و من بعد غرق شد و مرد گفت ابو
حنیفه رحمه الله که بر انداز نده از قصاص و دیت هیچ

گذارد مسئله * شخصی که دیگری را دست و پا بسته پیش
سبعهای درنده انداخت ابو حنیفه فرمود که بر فاعل
این عمل قصاص و دیت نیست لیکن معزر مضروب و با
و محبوس کرده تا اینکه توبه کند گفت ابی یوسف
اما رای من اینست که محبوس باید شود تا بمیرد
کذا في المحیط في الفصل الثالث عشر * مسئله * اگر مردی
شخصی دیگری را در خانه در آورد و با او یک حیوان
درنده نیز داخل خانه کرده و در بر او و محکم بست
پس درنده آنکس را اگر قتل نمود بعوض آن کشته نشود
و بر وی دیت هم نیست چرا که مقتول قوت مدافعت داشت
وجرات نکرده و همچنین اگر ماریا کژدم را با او
داخل خانه کرده یا از پیشتر در خانه بود پس آن
کس را گزید تا بمرد بر فاعل هیچ نیست و اگر
همین فعل با کودکی بعمل آرد پس بر و دیت لازم آید
کذا في خزانة المفتين زیرا که طفل طاقت مدافعت اینها
ندارد پس هلاک منسوب بفاعل شود مسئله * اگر
شخصی شکم مرده را دریده و روده های او بیرون آورده

پس بعد دیگری گردنش بشکند پس قاتل او همان
است که گردن زده و قصاص او گرفته شود اگر بفعلش عمد
باشد و در صورتیکه خطا است دیت واجب گردد و هر
کسیکه شکم دریده ثلث دیت است و اگر جراحتش نفوذ در
جانب دیگر کرده باشد پس در او ثلث دیت است

بجهت آنکه نفوذ بر دو جراحت دیگر است لیکن این حکم
وقتی است که آن مرد بعد دریدن شکم لا محاله زندگی
یکروز تمام یا بیشتر باشد و اگر پس از دریدن شکم
توهم زندگی او در این حالت نبود و مادی نیست با او مگر
اضطراب ذبح پس قاتل درندهٔ شکم باشد و قصاص
گرفته شود در صورت عمد و دیت بر او واجب آید در صورت
خطا و کسی که گردن زده است تعزیر کرده شود و همچنین
اگر شخصی زخم کاری زد که توقع زندگی با آن نیست و
دیگری زخم دیگر زد پس قاتل همان کس است که زخم
کاری زده و این حکم در وقتی بود که هر دو زخم بر سبیل
تعاقب باشد و اگر هر دو زخم بر سبیل معیت بوده و
یا دفعة باشند پس هر دو کس قاتل اند و همچنین اگر

زده بود که بر آورده شد بحالتیکه پوست او
برکنده است و بهمان ساعت یا در همان روز بمرد یا
چند روز بحالتیکه بروي ترس ازین عارضه داشتند درنگ کرد
و بمرد پس اندازنده بقصاص او کشته شود و اگر ازین عارضه
به شد که آمد و رفت میکرد و من بعد بهمان سبب بمرد انداز
زنده کشته نگردد و بر وي دیت آید و این قیاس قول ابي
حنیفه رحمه الله است و میباید که نزد صاحبین قصاص
لازم آید مسله * اگر شخصي را بآب سرد در ایام
سرما انداخت پس بهمان ساعت اعضایش از شدت
سرما کشیده شد و خشک گردید بر انداز زنده دیت
لازم شود * و همچنین است اگر شخصي را از لباس
برهنه کرده در روز شدت سرما برستقی داشت و همچنان
ماند تا از سردي فوت کرده * و اگر شخصي را دست
و پا بسته در برف داشت تا بمرد نیز برین حکم است
کذا في الظهیریة * مسله * اگر مردي یا کودکی را دست و پا
بسته در آفتاب انداخت و رهائي نیافت تا اینکه از
گرمی آفتاب بمرد بر آنکس دیت واجب شود کذا

فی خزانة المفتین * مسئله * اگر شخصی را از بالای
سقف یا کوه انداخت و یا در چاه انداخت پس در قول
ابی حنیفه رحمه الله این سبب عمد است و در مذهب صاحبین
او اگر امید نجات از این موضع غالب است پس شبه عمد
باشد و اگر امید واری نجات آنجا نیست پس عمد
حالی است که قصاص آن لازم آید نزد آنها کذا فی المحیط
* مسئله * اگر شخصی را از دو سایه پس این را سه صورت است
یکی آنکه زور و ستم از دست خود زد بنشش ریخته
و دوم آنکه بعد ازان بد داد و بعد ازان زور و اگر او را
بر سر او فرو د تا بمرد و سوم آنکه بی شت
او دادو شمع اگر او بر بکرد پس در صورت یکم و دوم برو
قصاص نیست و دیت بر عاقله او واجب گردد و در صورت
سوم یعنی که بر او اگر از دست سابق گرو نوشید نه
قصاص لازم آید و نه دیت خواه دانسته بود او را علم
بر بودن بسا سه و خواه نه کذا فی الخزانه

مترجم گوید که صورت یکم و از قبیل قتل بسبب است
دیگر اگر بر یکی از اسپ پیاده بود در ترتیب هلاک بر آن

لازم نیست کاره باشد که تاثیرش باستقرائات و مصلحات
دفع شود پس هرگاه ساقی از دست خود در دهنش
ریخت یا بدستش داده اکراه بر شرب نمود کتب منسوب
بساقی شود و بشرط هلاک دیت بر و لازم آید بخلاف
صورت اخیره که چون شرب باختیار مسموم است هلاک
او بفعل خودش باشد مگر اینکه ساقی با و خدع نموده
بنابر این در این صورت مستحق تعزیر است بحبس و جزائی
چنانچه در قاضیخان تصریح به تعزیر نموده و ازینجا
دریافت شد که در صورت اولی اکراه در کار نیست
بلکه در حالت نوم یا غفلت اگر ساقی در دهنش ریخت
همین حکم دارد و درین فتاوی که نقلاً عن الذخیرة این قید
واقع شد اتفاقی است فافهم و در محیط سرخسی صورت
اولی و ثانیه را از قبیل شبه عمد باتفاق علمای
ثلثه نوشته و بربن نقل بر آنچه از خلاصه منقول است که ساقی
از مسموم وارث میشود معارض آن میگردد چرا که در شبه
العمد وراثت نیست مگر آنکه گویند که مسئله خلاصه
مخصوص بصورت ثالثه است انتهی و ساقی از مسموم

وارث میشود و همچنین اگر کدت دیگر را که بخورد نان طعام که پاکیزه است پس بخورد و ناگاه آن طعام مسموم برآمد پس بمرد بر گویند ضمان یعنی دیت وقصاص نیست کذا فی الخلاصة * مسله * اگر مردی دیگر را گرفت وبند انداخته در خانهٔ محبوس ساخت تا از گرسنگی بمرد گفت محمد رحمه الله که عقوبت دردمندش کرد انم یعنی تنم حتی انکه متالم شود ودیت برعاقله اوست وفتوی بر قول ابوحنیفه رحمه الله است که بروهیچ نیست یعنی دیت وقصاص لازم نیاید اما سیاست وعقوبتش بر حاکم واجب است مسله * اگر شخصی را زنده در قبر دفن ساخت تا بمرد کشته شود بعوض آن واین قول محمد رحمه الله است وفتوی بر آن است که دیت بر عاقله او لازم آید از آنکه قتل بآله جارحه نیست کذا فی الظهیریة * مسله * شخصی کودکی را با بعض سیرها حقه را بخانهٔ خود در آورد وآن حال برو افتاد پس در آنحال کودک معتوه ضامن شود برحال ن حال حفته کذا فی الخلاصه مسلهٔ در جنایات منتقی مذکور نیست که ابو یوسف گفت

نیست همچنین کسی که بشنا نیک آشنا ست کرهمراهي بسلامت که به دریا انداخته شد شروع بشنا وری کرد که بخلاص یا بهر پس زماني معتدبه مشغول بشنا شد تا اینکه سست شده غرق گردید و مرد پس اینجا نه قصاص است و نه دیت * مسئله * اگر وقتیکه شخص به دریا انداخته شد مردن و یا بیرون رفتن او هیچ معلوم نگردید و اثری از و نمایان نیست پس بر اندازنده هیچ واجب نشود تا اینکه مردن آن شخص متیقن نگردد و اگر در آن دریا غوطه نخورد و فرو رفت در حالیکه اثری از حیات داشت و من بعد حال او مشتبه شد و کسی قدرت بر دریافت بر صانع این عمل هیچ نیست کذا في الظهيرية * مسئله * محمد رحمه الله در جامع صغیر گفت که اگر شخصي تنوري را گرم کرده انساني را در آن انداخت یا در آتشي که بیرون آمدن از آن متصور نبا شد انداخت و در آن آتش سوخت قصاص واجب شود و صورت مسئله اشارت میکند بسوي آنکه گرم کردن تنور کافي نیست براي قصاص اگر چه آتش درون

آن وقت اورا حس آنرا مي نبوده باشد بلكه در
فتاوي خرد گفت هو الصحيح كذا في المحيط * مسئله *
اگر شخصي را در آتش انداخت بستر برآورده شد
در حاليكه رمقي از جان باقي است وچند روز بزيست
وهمينه صاحب فراش ماند تا اينكه بمرد پس
اندازنده اش كشته شود واگر آن شخص آمد ورفت
ميكرد ومي بعد بمرد اندازنده كشته نكردد كذا في
فتاوي قاضيخان * مسئله * اگر شخصي را دست وپا
بسته در يك كلان آب را چنانكه آن جوشها نيد كه
مانند آتش كسي در آن آب او را انداخت پس
آنكس همان ساعت مسلوخ شده بمرد اندازنده
بعوض آن كشته شود * واگر باشد آب كرمي كه
جوش شد يد نيافته ودر ان آب انداخت پس بدرنكي
ساعتي بمرد بحالي كه بدن او آبله دار كشت يا
از كرمي آب پخته شد در بتصورت بعوض او كشته كردد
واگر اين چنين نشده باشد پس قصاص نيست بلكه
ديت لازم آيد واگر در بتصورتهاي مثلا كوري

يعني بلاه زخم مجروح ساخت ودیگري نيک زخم پس مرد وكس قياتل شمرده شوند كذا في الخلاصه * مسله * در منتقى آورده كه اگر گردن مردي بريده شد وقدر قليلي از حلقوم باقي ماند ودر واندک جاني بود که مردي ديگر قتلش نمود پس بربن ديگر تصاص نيست چراکه او مرده است ولهذا اگر پسرش بعد ازان بميرد واو بر همان حالت است که اندک حشاشه جاني دارد پسرش از و وارث گردد واو از پسر خود وارث نشود كذا في الذخيره چراكه مدار وراثت بر تقدم موت مورث است ودرينجا پدر را زپيشتر مرده است اگرچه اضطراب بسملانه نمايش جاندار ي او كند انتهى * مسله * در منتقى مذكور است كه بشر بن الوليد از ابي يوسف رحمه الله وابن سماعه از محمد رحمه الله روايت نموده كه اگر مردي دست ديگري بعمد قطع كرد ومن بعد آن دست بريده پسر قاطع را بعمد كشت پس از چندي خورش از سرايت همان زخم قطع نيز بمرد پس برقاطع قصاص باشد ولي همان دست بريده ميرسد وباز همين

مسئله را در موضع دیگر از منتقی روایت از محمد
رحمه الله آورده ودران قیاس واستحسان ذکر نموده
پس گفت قیاس آنست که در قاطع قصاص لازم آید ودر
استحسان بر قصاص نیست اما دیت در مال او واجب
شود * مسئله * یکی پسر مردیگریرا بعمد کشت بعد ازان پدر
مقتول دست قاتل را بخطا برید وبعد ازان زخم بهره
پس این قصاص کرده وبرای ولی قاتل دیت برید مقتول
نرسد کذا فی المحیط * مسئله مردی بطریق اقرار
گفت اما ضربت فلانا بالسیف فقتلته یعنی زدم من فلان را
بشمشیر پس کشتم اورا فرمود ابو یوسف رحمه الله که
این خطا است تا آنکه بطریق تصریح لفظ عمد بگوید
کذا فی فتاوی قاضیخان مترجم گوید که وجهش آنچه
بتامل دریافته مقصود آنست که فی تعقیبیه بحسب ظاهر
دلالت بر تعاقب فعلین میکند پس برای صحت تعریف معنی
فعل اول ضرب سهل ارادی باشد و معنی فعل ثانی قتل غیر
ارادی بود یعنی ضرب سهل قصد کرده بودم که قتل نا ارادی
ازین بران مترتب شد و هر گاه محتمل این کلام

چنين با شد پس بر محض اين قول اقرار بقتل عمد ثابت نشود مگر آنكه تصريح بعمد نمايد و در بعضي از نسخها انا ضربت فلانا بالسيف فقتله ديده شد كه زدم من فلانرا بشمشير پس كشت آن شمشير او را پس در ينصورت اشعار كلام قائل با قرار قتل خطا ظاهر است انتهي *

* مسله * اگر بطريق اقرار گفت زدم بشمشير خود پس كشتم فلانرا يا گفت آوردم كاردي پس كشتم فلانرا ولي من بعد گفت اراده نكرده بودم مگر ديگري را پس رسيدم بفلان پس در ينصورت قصاص از يں مقر منقطع شود كذا في المحيط * مسله * مردي گفت كه فلانرا شمشير بعمد زدم ونميدانم كه از ضربت من مرد وليكن اينقدر راست كه مرد وولي مقتول گفت بلكه از ضرب تو مرد پس در ينصورت كشته نشود بعوض فلان و اگر آن مرد گفت كه از ضرب من واز مار يكه او را گزيده بود بمرد و يا گفت كه از ضرب من و از ضرب مردي ديگر كه بعصا او را زده بود بمرد و ولي گفت بلكه از ضرب تو مرد پس در ينصورت

معتبر قول ضارب است از آنكه مدعي تكو الضمان نيد ا نم

و بر و نصف دیت لازم آید که اي فتاوي قاضیخان * مسئله * و قتیکه قاتل مستحق قصاص را مردی اجنبي کشد یا اولیاي مقتول بسبب کشت پس اگر این قتل عمد باشد قصاص بر اجنبي واجب شود و اگر خطا است دیت بر عاقلهٔ او لازم آید پس اگر ولی مقتول پیش کشتن اجنبي قاتل را کسی که من حکم کرده بودم او را بقتل قاتل و گواهان برین ندارد تصدیق نکرده شود کذا في المحیط * مسئله * در صف لشکر از مسلمانان و مشرکان مقاتله شدند پس مسلمي مسلم دیگر را بگمان آنکه مشرک است قتل نمود بر و قصاص نیست و کفاره و دیت بر و واجب شود کذا في شرح الجامع الصغیر الصدر الشهید علیها کفا انه که دیت واجب نشود مگر وقتیکه مسلمانان و مشرکان با هم آمیخته باشند پس اگر مسلم در صف مشرکان است وجوب دیت نبوده چرا که عصمت خود بسبب تکثیر سواد آنها ساقط کرده کذا في الهدایه * مسئله * کسی که بر مسلمانان شمشیر ناحق برکشید قتل او واجب شود و بکشتن او هیچ نیست

و همچنین اگر بر مردی سلاح کشید پس آنمرد او را کشت یا دیگری برای دفع از آنمرد او را کشت پس بکشتن او هیچ واجب نشود و درین معامله خواه بروز باشد یا به شب و در شهر باشد یا بیرون از ان اختلاف حکم نیست کذا في التبیین * مسئله * کسي که عصا بر مردي بر داشت شبا نگاه در مصر یا بروز در غیر مصر پس این مرد صاحب عصا را بعمد کشت بر قاتل هیچ مواخذه نیست و اگر روزانه بر مردي عصا در مصر بر داشت و این مرد او را بعمد کشت قتل کرده شود قاتل بعوض آن نزد ابي حنیفه رحمه الله و نزد صاحبین او قصاص بر قاتل نیست هکذا في الکافي * مسئله * اگر مجنون بر دیگري سلاح بر کشید و این دیگر او را بعمد کشت پس بر قاتل دیت از مال خود لازم آید و صبي و دابه نیز همین حکم دارد کذا في الهدایه * مسئله * هر که بر مردي سلاح بر کشیده و ضربی سبک زد و باز شکرده بعد ازان مضروب ضارب را ضربت قوي زد و او را کشت پس بر قاتل قصاص است و این حکم وقتي است که ضارب اول وقت

او ببرده رحق استیفای قصاص از آن کس دارد * مسئله *
کسیکه استحقاق میراث مقتول بر طبق فرایض الله دارد
مستحق قصاص او نیز باشد پس درین حکم زوج و زوجه نیز
داخل اند و همچنین است حکم دیت و هر گاه همه
وارثان بالغ باشند بعض ورثه را استیفای قصاص
نمیرسد تا همگین جمع شوند و جایز نیست آنها را وقته
یکی از آنها را که وکیل برای استیفای قصاص مقرر سازند
که ادای قتل وی قاضی نخوان * مسئله قصاص گرفتن حق
مقتول بود پس وارث خلیفه او درین کار میگردد که اقی
الهدایة مترجم گوید و از آنجاست که اگر مجروح
عفو کند وی بعد بهبود عفو او صحیح باشد و وارث
را دعوی خون نمیرسد انتهی مسئله اگر شخصی بعمد
کشته شود و ولی او جز یکی نیست پس آن ولی را میرسد
که قاتل را بشمشیر یعنی از اسلحه آهنی کشته
و گردنش به برد اگرچه قاضی بقصاص او حکم نداده باشد
و وقتیکه ارادهٔ کند که با آله دیگر غیر شمشیر یعنی غیر سلاح
اگر آتش از بین کار باز داشته آید و اگر چنان کرد

بتعزیر رسانیده شود مگر اینکه برو تاوان دست وحق خود را
مستوفی کرده بهر طریقیکه کشته باشد کذا فی الوجیز
* مسئله اگر کشته شود قریب معتوه یعنی کسیکه معتوه
حق استیفای قصاص آن دارد پس پدر معتوه را ازجانب
او میرسد که قاتل را بکشد و یا مصالحه ای چون مقتول
بر مقدار دیت کند و روا نیست او را که عفو نماید
و همچنین حکم است اگر دست معتوه بعمد بریده شود
و وصی در ولایت این همه امور از جانب معتوه بمنزلهٔ
پدر است مگر اینکه کشتن قاتل او را نمیرسد و در این همه امور
که وصی ولایتش دارد صلح از نفس واستیفای قصاص عفو
مندرج است وصبی در این حکم بمنزلهٔ معتوه است و قاضی
بمنزلهٔ پدر است در مذهب صحیح یعنی اگر صبی وارث
قصاص باشد پدرش را میرسد که ولایت این همه امور
مذکوره از جانب او نماید اگر پدر نباشد قاضی بولایت عامه
در این همه امور حکم پدر دارد کذا فی الهدایه * مسئله
اجماع کرده اند فقها بر اینکه اگر قصاص متعلق حق صغیر
باشد برادر بالغ او را ولایت استیفای آن قصاص نبود

كذا في المحيط * مسله * وقتيكه حق قصاص در ميان صغير و كبير يعني بالغ و نابالغ مشترك باشد پس كبير را استيفاي قصاص نزد امام ابي حنيفه رحمه الله ميرسد و صاحبين امام گفته اند كه كبير را حق استيفاي آن نيست يعني در حالتيكه انتظار بلوغ صغير كرده شود مگر اينكه اين شريك كبير پدر صغير باشد پس استيفاي كند از جانب خودش و جانب پسر و در همين اختلاف است وقتيكه شريك كبير وارثش باشد كه معتوه و يا مجنون است و همچنين سلطانرا حق استيفاي قصاص با كبير باشد نزد امام اعظم برخلاف صاحبين او رحمهم الله واگر همه شريكان قصاص نابالغ باشند بعضي گفته اند كه حق استيفاي آن راجع به سلطان است و نزد بعضي انتظار بلوغ آن همه يا بلوغ يكي از آنها كرده شود كذا في محيط السرخسي * مسله * كسي كه كشته شود و ولي نداشته باشد پس سلطان را استيفاي قصاص ميرسد همچنين قاضي را كذا في اختيار شرح المختار * مسله * وقتيكه بنده يهود كشته شود پس حق قصاص به ولي او ميرسد و مدبر و مدبره و ام ولد و قرزند وي حكم بنده دارند كذا في محيط السرخسي

مسئله شخصی دو بنده داشت که یکی از آنها دیگری را کشت
پس مولی را میرسد که استیفای قصاص از بنده قاتل نماید
کذا فی المحیط * مسئله * در مبسوط آورده که اگر بنده
که در میان صغیر و کبیر مشترک است کشته شد پس کبیر را
استیفای قصاص پیش از بلوغ صغیر نمی رسد باتفاق علمها
کذا فی العینی شرح الهدایه * مسئله * اگر بنده مشترک در میان
دو کس یا سه کس باشد ولایت استیفای قصاص آن همه را باتفاق
میرسد که یکی ازیشان تنها گرفتن آن نتواند واگر یکی از آنها عفو قصاص
نمود حق دیگران منقلب بمال گردد و راجع بسوی قیمت شود چنانچه
در حر منقلب بسوی دیت گردد کذا فی فتاوی قاضیخان
* مسئله * شخصی دست بنده ببرید و من بعد مولی آن
بنده آزادش نمود و ناگاه از ان زخم بمرد پس اگر
آن بنده را وارثی بجز مولی نیست دریصورت مولی را
میرسد که قصاص از قاتل بگیرد و اگر آن بنده را وارثان
دیگر غیر مولی باشند پس بر قاتل قصاص نیست نزد ابی
حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله کذا فی الکافی * مسئله *
در نوادر هشام از ابی یوسف رحمه الله مرویست که شخصی

دیگری را کشت پس مردی آمد و دعوی کرد که مقتول بندهٔ من
بود و گواهان آورد تا شهادت دادند که مقتول بندهٔ او
بود که اعتاقش نبوده و او در حال حر است پس اگر آن
مقتول را وارثی دیگر باشد بجهت آن وارث حکم بقصاص
بر قاتل در صورت عمد داده آید و در صورت خطا حکم
بدیت و اگر او را وارثی نباشد پس مولی را قیمت آن بندهٔ
مقتول بر ذمهٔ قاتل در خطا و عمد میرسد کذا فی المحیط
فی آخر الفصل الثامن * مسئله * هرگاه مکاتب بعمد کشته
شود و او را وارثی جز مولی نیست و مال آنقدر گذاشته که
وفای بدل کتابت میکند پس مولی را قصاص از قاتل میرسد
نزد ابی حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله و اگر وفای بدل کتابت
گذاشت و وارثان دیگر سوای مولی دارد پس قصاص از
قاتل آنها را نمیرسد اگرچه با مولی متفق شوند و اگر مال
وافی بدل کتابت نگذاشته و وارثان آزاد دارد واجب شود
قصاص بجهت مولی در قول امام و صاحبینش باتفاق کذا فی
الهدایه * مسئله * بنده که بعض او آزاد کرده شده اگر
کشته شود در حالیکه از ادای قیمت بعض دیگر عاجز است در

منتقی آورده که قصاص او را خواهد بود کذا فی فتاوی
قاضیخان * مسئله * اگر مکاتب بنده خود را کشت پس
در منصوص قصاص نیست * مسئله * اگر شخصی کشت بنده
را که در ملک مکاتب خود است پس در آن قصاص نیست و همچنین
است اگر پسر مکاتب خود را کشته باشد و همچنین عبد ماذون
اگر عمداً کشته شود در حالتی که مدیون است قصاص او نکرده
آید اگرچه مولی و قرض خواهان تا هم مجتمع شوند محیط
السرخسی * مسئله * هرگاه بنده گروی کشته شود قصاص
بی اجتماع راهن و مرتهن واجب نگردد کذا فی الهدایه و اگر
هردو مجتمع شوند حق استیفای قصاص راجع بسوی راهن
بود کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله * اگر بنده که در عقد
اجاره است کشته شود قصاص بصحبت موجر واجب گردد
کذا فی الجوهرة النیرة * مسئله * هرگاه بنده که بعقد بیع
درآمده پیش از قبض بعمد کشته شود مشتری در امضای عقد
و رد آن اختیار دارد پس اگر امضای عقد اختیار کرد او را دعوی
قصاص میرسد لیکن استیفای آن نتواند مگر بعد از آنکه ثمن
بائع تسلیم نماید کذا فی المحیط فی الفصل الثامن و اگر

مشتري عقد بيع شكست پس قصاص بايع راست اين حكم كه مذكور شده نزد ابي حنيفه رحمه الله است وگفت ابي يوسف كه اگر مشتري اجازت بيع داد حكم همچنين است واگر فسخ اختيار كرد پس بايع را قصاص نميرسد وقيمت بنده بحجت او بر قاتل واجب گردد ونزد محمد رحمه الله در هر دو صورت قيمت واجب شود كذا في التبيين * مسئله * اگر بنده مبيع در دست مشتري در حالتيكه شرط خيار او را بود كشته شد پس قصاص مشتري را ميرسد خواه بايع قبض نمي كرده باشد يا كرده باشد واگر شرط خيار بايع را بود ميرسد كه پس از وي قاتل نموده او را بكشد واگر خواهد ضمان قيمت مبيع از مشتري بگيرد كذا في المحيط السرخسي وبعد ضمان قيمت دادن مشتري را گرفتن قصاص نميرسد كذا في فتاوى قاضيخان * مسئله * بنده كه در مهر زن مقرر شده وبقبض او در نيامده بلكه هنوز در دست شوهر است وبنده كه خلع برا او واقع شده وبقبض شوهر نيامده وهنوز در دست زن است وبنده كه صلح برا او واقع شده وبقبض نيامده هر گاه كشته شود بمنزله بنده مبيع است كه پيش از قبض بقتل در آيد پس اگر مستحق آن

بندۀ به پس از وی قاتل برای کشتنش راضی گردید ملک او به
تناهی و تمام رسید پس قصاص بحق او واجب شود و اگر
مطالبۀ قیمتش از طرف ثانی کرد ملک او منفسخ شد پس
قصاص بجهت حق آن دیگر لازم آید کذا فی الظهیریة
* مسئله * بندۀ مغصوب هرگاه در دست غاصب بعمد کشته
شود پس مالک اگر خواسته باشد قصاص از قاتل بگیرد و
اگر خواهد ضمان قیمت بندۀ خود از غاصب ستاند پس غاصب
رجوع بر قاتل بانچه ضمان داده است نماید و غاصب را
نمیرسد که قاتل را بکشد * مسئله * بندۀ که وصیت رقبۀ او
برای مردی است و وصیت خدمت او برای دیگری وقتیکه بعمد
کشته شود در وی قصاص نیست مگر آنکه هر دو موصی له متفق
شوند پس عند الاجتماع استیفای قصاص حق صاحب رقبه
خواهد بود و اگر صاحب خدمت بقصاص راضی نشد بر
قاتل قیمت همان بنده واجب شود و بآن قیمت بندۀ دیگر
خریده آید و حال او در بقای حکم وصیت مثل حال
بندۀ اول باشد کذا فی المحیط فی الفصل الثامن * مسئله * اگر
برای مردی وصیت برقبۀ بندۀ خود کرد و بعد از آنکه موصی له

قبول وصیت نماید آن بنده بعده کشته شد و موصی نیز
مرد و وارثی گذاشت لیکن معلوم نیست که بنده بعد موت
موصی کشته شد یا پیش از آن در ینصورت هیچ یکی را از موصی له
و وارث استیفای قصاص آن بنده نمیرسد و اگر اتفاق
شد که موصی پیشتر مرده و من بعد بنده کشته گردید نیز هیچ
یکی را حق استیفای قصاص نیست از آنکه مالک مجهول
است چه پیش از قبول در ملک موصی له در نیاید و برای وارث
هم نگردد و بعد ازین دیده شود اگر موصی له قبول وصیت
کرده پس برای او بر ذمهٔ قاتل قیمت بندهٔ مقتول باشد و اگر
وصیت رد نموده قیمت بنده برای وارث موصی باشد کذا فی
فتاوی قاضیخان * مسئله * اگر دو کس یکی را کشتند
پس ولی مقتول از یک قاتل عفو نمود او را میرسد که قاتل دیگر را
بکشد و همچنین اگر یک کس دو مرد دیگر را کشت و ولی یک مقتول
او را عفو نموده پس ولی مقتول دیگر را میرسد که قاتل را بکشد کذا فی
فتاوی قاضیخان باب چهارم در بیان قصاص که متعلق
بما دون نفس است * مسئله * در ما دون نفس یعنی در قصاص
اعضا مساوات و برابری در بدل و مبدل منه معتبر است

چراکه لفظ قصاص خبر از قیاس تلث میدهد پس جائیکه
ممائلت ممکن باشد قصاص دران واجب شود واگر نه پس نه
پس دست راست بعوض دست چپ بریده نشود و نه دست چپ
بعوض راست و نه دست درست بعوض دست تیماره و نه دست
زن بعوض دست مرد و نه دست مرد بعوض دست زن و نه دست
آزاد بعوض دست بنده و نه دست بنده بعوض دست آزاده و نه
دست بنده بعوض دست بنده دیگر از آنکه واجب در دست
هر بنده نصف قیمت آن بنده است وقیمت بندگان مختلف
میباشد هکذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله * قصاص در
اطراف میان مسلم وکافر یعنی ذمی واجب می شود وهمچنین
میان دو زن آزاده ومیان دو زن مسلمه وکتابیه وهمچنین
میان دو زن کتابیه کذا فی الجوهرة النیرة * مسئله * در
شجج قسمی از جنس موضحه قصاص نیست کذا فی الذخیرة * مسئله *
وقتیکه از روی پوست سر یا پوست بدن چیزی بریده شود در آن
قصاص نیست چراکه مراعات مساوات در قطع متعذر
است ومیباید که حکومت عدل واجب شود وهمچنین در هردو
رخسار وپشت و شکم هرگاه از آنها چیزی بریده شود قصاص

نیست و همچنین در زنخدان کذا فی المحیط * مسئله * در
طپانچه زدن و مشت زدن و لت زدن و لگد قصاص نیست
کذا فی الجوهرة النیرة * مسئله * در استخوان قصاص
نیست مگر در دندان کذا فی الکافی * مسئله * هر عضوی
قطع کرده که از مفصل یعنی از پیوندگاه ان جدا شده باشد پس در آن
قصاص است زیرا که موضع لازم آید و هر بریده شی که از مفصل
نبود یا که شکستن استخوان پیدا شد پس قصاص در آن
واجب نیست نزد علمای ما کذا فی المبسوط * مسئله *
کسی که بر چشم شخصی زد که بینائی و روشنی آن برفت و صورت
چشم باقی ماند پس قصاص بر وی لازم است باین طور که آئینه
آهنی گرم سازند و پنبه بر نهند و بر چهرهٔ او و چشم دیگر او
که محل قصاص نیست پنبه با آب تر کرده بنهند و چشم او را که محل
قصاص است برابر آن آئینه گرم مقابل گردانند پس روشنی
آن چشم برود هکذا فی الکافی علما در شناخت رفتن بصارت
گفتگو دارند محمد بن مقاتل رازی گفت که چشم او کشاده و مقابل
با آفتاب نموده آید پس اگر اشک بر آید دریافت گردد که روشنی
چشم باقی است و اگر اشک بیرون نیاید معلوم شود

که روشنی رفته و ظاهرا باقی است ذکر کرده که بسیاری از مشایخ
او گفته اند پس اگر از علم رفته بود دانسته شود که از روشنی چشم
هیچ برقرار است و محمد رحمه الله گفته که اهل بصارت
نظر اطباء بصیر او کنند تا ظاهر باشد و اگر از بصارت معلوم نگردد
پس دعوی و انکار در این محل و اعتبار دارد و قول صاحب جنایت
با قسم او که بر سبیل بتات باشد قول معتبر است کذا فی الظهیریه
* مسئله * اگر کسی چشم صحیح کسی را معیوب کرد دیّا منخسف
بود قصاص نیست کذا فی المحیط * مسئله * اگر چشم انسانی
بچوب و یا بچیزی سفید کرد و محقق شد که آن دیده بسی سوده
قصاص واجب نیست در هر دو علیها * مسئله * بهر موضعیکه
قصاص جاری است اگر عضو را جدا شود در میان دو کل ضرب بسلاح
یا بچیزی دیگر غیر سلاح و لیکن و مانند آن فرق نیست
کذا فی الظهیریه * مسئله * گفته اند ابو یوسف و محمد رحمة الله
که در ابدان حدقه یعنی سیاهی چشم قصاص نیست پس
اگر حدقه موذی کنده شود و گوید آن مرد که من راضی هستم
که چشم او مر صاحب جنایت در مقابل قرار ده شود حدقه چشم
او بکلی بیرون کرده و کم از حق خود بستاند و در منتقی ذکر کرده

گفت محمد رحمه الله او را این حرف نمیرسد کذا في المحیط

* مسئله * شخصي چشم راست دیگري کور کرد و چشم چپ صاحب جنایت از پیشتر کور بود و چشم راست او درست پس قصاص بجهت آن مرد ویکرا از چشم راست او گرفته شود و نسا بینا کذا شته آید کذا في الظهیریه * مسئله * مروي است از حسن رحمه الله که شخصي چشم احول داشت اما ضرري و نقصاني از ان در بینائي او هیچ نبود پس مردي بعمد او را کور کرد اینجا قصاص از وي گرفته شود و اگر کجي چشم بشدت داشت که ضرر به بینائي پیش میکرد پس آن چشم کور کرده شد در این حکومت عدل بوده و اگر چشم کور کننده احول است شد بعد اد اشته باشد که ضرر به بینائي پیش میکند و چشمي را که کور کرده در ان احولیت نبود پس آن کور کرده چشم مختار است اگر خواهد قصاص بگیرد و راضي به نقصان خود شود و اگر خواهد ضمان نصف دیت از مال او بگیرد کذا في فتاوي قاضي خان

* مسئله * اگر شخصي که چشم راست او سفید است چشم راست از مرد دیگر کور کرد پس آن کور کرده چشم اختیار دارد اگر خواهد چشم ناقص آن شخص را بگیرد بشرطیکه قابل قصاص بود که اندکي از بینائي داشته باشد و اگر خواهد دیت چشم خود بگیرد

اوا گر چشم مانند بیه سفید است که هرگز چیزی نمی بیند در آن
قصاص نیست پس در صورت اولی اگر احد الامرین اختیار نکرده
تا اینکه شخص ثالث چشم آن کور کننده را کور کرد پس حق شخص
اول در چشم او باطل شد و اگر آن کور کرده چشم دیت را اختیار
کرد و بعد مرد اجنبی چشم آن کور کننده را کور کردانید پس
اگر اختیارش صحیح باشد حق او که از چشم منتقل
به دیت گردیده از رفتن چشم باطل نشود و اگر اختیار او
صحیح نبود حق او باطل گردد و اختیار صحیح او مبنی
است بر اینکه صاحب جنایت او را اختیار داده باشد
اما وقتیکه بذات خود اختیار دیت کرده باشد این اختیار
صحیح نبود و در هر موضعیکه اختیار او صحیح نیست هرگاه
سفیدی چشم صاحب جنایت برود او را میرسد که بعد اختیار
دیت رجوع بقصاص نماید و هرجا که اختیار او صحیح است
رجوع او از دیت بسوی قصاص نمیرسد کذا فی خزانة المفتیین
* مسئله * در نوادر هشام مرویست از محمد رحمه الله
که اگر چشم راست شخصی سفید باشد و بر مردی دیگر در چشم
راست او جنایت کند تا کور گردد و بعد سپیدی از چشم

جنایت کننده دور شود پس کور کرده چشم را میرسد که قصاص
از چشم صاحب جنایت بگیرد کذا فی المحیط * مسئله *
شخصی بر چشم دیگری زد تا از ضربت او سفید شد و من بعد
سفیدی دور گشت و بینا گردید در این صورت بر زننده هیچ
نیست لیکن این حکم وقتی است که بینائیش عود کند همچنانکه
بود اما اگر عود کمتر از سابق کرد پس در آن حکومت عدل
است کذا فی خزانة المفتیین * مسئله * هرگاه شخصی جنایت
کرد بر چشم دیگری که در آن سپید یست و با وجودش دیدن
میتواند و در چشم جنایت کننده نیز سپیدی یست که منع بصارتش
نمیکند پس میان هر دو چشم قصاص نیست کذا فی المحیط
* مسئله * اگر بر چشم کسی یک ضربت زد پس سفید شد بعضی
مردمک چشم یا رسید بآن زخمی یا دُمّل یا چیزی از آن جنس
که به هیچ آب چشم را نقصان پذیرفت از آن پس در آن
قصاص نیست و لازم نماید در آن مگر حکومت عدل کذا فی
خزانة المفتیین * مسئله * در فتاوی هارونی در حال زنی
که وقت ولادت سر فرزند او بیرون شد و عضوی دیگرش
از بس بر نیامده بود که مردی چشم آن ولد را کور کرد مرویست

از محمد رحمه الله که بو آنکس دست مرار میدهم وتا اینکه نصف ده ن با اگر آن را سر بیرون نیاید قصاص بر و لازم نمی گردانم کذا في المحيط * مسله * شخصی چشم کودکی را هنگام تولد او یا بعد کذشتن چند روز از ان کور کرد و گفت که در آن چشم بینائی نبود یا گفت علم نیست که بینائی آن چشم نداریم پس قول او با ور شود و ارش حکومت عدل بر و بسبب معیوب کردن آن طفل واجب کرده واگر دانسته شود که در ان چشم بینائی بود یا بطور که دو گواه سلامت نصار تش شهادت دهند پس اگر بخطا باشد نصف دیت در ان لازم آید و اگر بعمد است در ان قصاص آید کذا في الظهيرية * مسله * از چشم راست بعوض چشم چپ و از چشم چپ بعوض چشم راست قصاص نگرفته شود * مسله * اگر چشم کسیکه حق قصاص از جانب او است نسبت بچشم صاحب جنایت بزرگ باشد و یا خورد باشد پس در حکم یکسانست و قصاص برای او گرفته شود کذا في المحيط * مسله * اگر شخصی تمام گوش را ببرید پس قصاص در ان لازم آید و اگر لاله کی از گوش ببرید پس اگر مراعات مساوات ممکن و متصور باشد نیز در ان

قصاص است اینقول کرخیست و بوداوود و یوسف رحمه الله که
میگفت برای گوش پیوندهاست پس اگر پارهٔ از ان برید و
معلوم شد که بریدن از پیوند است قصاص از انجا گرفته
شود و رجوع در شناخت پیوند گوش بسوی اهل بصیرت
است پس اگر آنها گویند که گوش را مفاصل و پیوندها میباشد
درینصورت هرگاه پاره از ان بریده شود و قطع از مفصل
معلوم گردد قصاص از همان پیوند گرفته شود و اگر گویند
که گوش را پیوند نیست پس در گوش صاحب جنایت بریده
شود همان قدر که خود بریده است کذا في الظهيرية * مسئله *
در کتاب اجناس است که اگر گوش صاحب جنایت کوتاه
خلقه باشد و گوش بریده شده بزرگ خلقه پس در بصورت
گوش بریده مختار است اگر خواهد ضمان نصف دیت
کامله بگیرد و اگر خواهد همان گوش خورد را ببرد
همچنین حکم است اگر گوش صاحب جنایت دریده و شگافته
باشد و درصورتیکه گوش بریده شده ناقص باشد عوض آن
حکومت عدل است کذا في الذخيره * مسئله * اگر کسی گوش
شخصی کشید و نرمه گوش از ان برکنده شد در ان قصاص

لوست وارش برق درما لخوردش لازم آيد كذافي محيط السرخسي * مسلد * اگر اهام نرمهٔ بيني را بعهد بريده تصاص واجب شده و اگر پارهٔ ازان بريده تصاص لازم نيايد * مسلد * اگر پاره از قصبه بيني بريد تصاص واجب نگرده باتفاق علما زيرا كه قصبه بيني استخوانست كذافي الذخيره * مسلد * بعضي گفته اند كه در ارنبهٔ بيني حكومت عدل است و هو الصحيح كذافي خزانة المفتيين * مسلة * اگر بيني صاحب جنايت كوچك باشد بيني بريده مختار است اگر خواهد بيني كوچك آن ببرد و اگر خواهد ارش آن بگيرد كذا في المحيط * مسلد * اگر قطع كننده بيني مرد اخشم باشد كه بوي درنيابد يعني به بوي بيني باشد بواسطه علتي كه دران پيدا ميشود پس توى كه بوي خارج ادراك نتكند يا الخرم يعني ما بين دو سوراخ بيني او بريده باشد يا در بيني او نقصاني باشد از چيزي كه او را رسيده است درين صورت بيني بريده مختار است درميان اينكه بيني قاطع ببرد و ميان آنكه ديت بيني خود بگيرد كذا في الظهيرية * مسلد * اگر از بيخ بيني جائزي بريده شود پس دران تصاص نيست چراكه بيخ بيني استخوانست كه ازوند

قندارند * مسئله * هرگاه بینی کودک از بیخ استخوان بریده شود
پس در قطع قصاص است خواه در کودک قوت شمیدن بوی
مانده باشد یا نه و در صورت خطا دیت است و مراد تنها
از استخوان در اینجا مارن یعنی نرمه بینی است
چه نزد امام بالغ ذکر آن مقدم شد وجه آنست که استخوان
بینی کودک اگرچه در نرمی مثل غضروف است لیکن این را
در حق اعتبار نیست چنانچه در همه استخوانهای کودک
که در باب قصاص مثل استخوانهای بالغ اعتبار کرده شود
كذا في خزانة المفتيين * مسئله * طحاوی در شرح خود از امام
ابی حنیفه ذکر کرده که هرگاه لب زیرین مردی یا لب
بالای او بریده شود پس اگر مساوات ممکن باشد بر قاطع
قصاص است لب بالا بعوض لب بالا و زیرین بعوض زیرین و در
قدوری گفته که اگر تمام لب بریده شود قصاص واجب گردد و اگر پاره
از و بریده شود قصاص لازم نیاید كذا في المحيط * مسئله *
در بریدن زبان بعد قصاص نیست خواه پاره از آن بریده شود
یا تمام آن و مختار برای فتوی همین است كذا في خزانة المفتيين
والظهيرية * مسئله * در دندان قصاص است اگرچه دندان

کسیکه قصاص از ومیگیرند بزرگتر باشد از دندان این
یکروه را ستخوان قصاص نیست مگر در دندان کذا
فی الهدایة * مسئله در دندان زائد قصاص نیست وبنابران
بحکومت عدل واجب بوده کذا فی الجوهرة النیرة * مسئله *
قصاص در دندان باعتبار کوچکی وبزرگی دندان مرد
دندان شکن وشکسته دندان نباشد بلکه بمقدار چیزیکه
از دندان شکسته سد از نصف وثلث وربع پس همچنان
گرفته آید کذا فی الوجیز للکردری * مسئله * گرفته
نشود دندان راست بعوض چپ ونه چپ بعوض راست وگرفته
شود ثنیه بعوض ثنیه وناب بعوض ناب وضرس بعوض ضرس

ثنیه دندان دوگانه پیش ناب دندان نستر ضرس

بالکسره دندان سا کیدن ودندان بالا بعوض زیرین ودندان
زیرین بعوض بالا گرفته نشود کذا فی الجوهرة النیرة * مسئله *
اگر نصف دندان شخصی ویا ثلث آن ویا ربع آن شکست
برابر بوضعی که در مثل آن رعایت مساوات ممکن است
پس بسوهان قصاص گرفته شود واگر شکستن غیر مستوی باشد
بطوریکه قصاص از ان برعایت مساوات متعذر نیست

پس ارش برو لازم آید كذا في الظهيرية * مسئله * اگر
يكي دندان ديگري از بيخ بركند دندان او بركنده نشود ليكن
بسوهان گرفته شود تا اينكه بگوشت رسد و ما سوا را بگذارند
كذا في الفتاوي الصغري * مسئله * اگر پاره از دندان
بشكست و ما بقي سياه و يا سرخ و يا زرد گرديد و يا عيبي
ديگر دران بوجهي از وجوه ازين شكست بهم رسيد قصاص
نبوده و ديت واجب گردد كذا في الخلاصة پس اگر گفت
آنكس كه جنايت برو رسيده كه من استيفاي قصاص در قدر
شكسته ميخواهم و چيزي كه سياه شده آنرا ميگذارم پس
او را اين تصرف نميرسد كذا في فتاوي قاضيخان * مسئله *
در منتقي گفته هرگاه پاره از دندان مردي شكست انتظار
يكسال دران كشيده شود پس وقتيكه سال تمام شد و
دندان تغير نيافت بر شكننده دندان قصاص است كه
بسوهان گرفته آيد و براي اينكار از طبيب دانشمند
پرسند كه از دندان چه قدر رفته است پس اگر نيمه از آن
رفته باشد از دندان شكننده نيز نيمه بسوهان كرده شود
كذا في المحيط * مسئله * اگر از دندان مردي پاره

شکست و باقی بمعسا د قصاص نیست در قول مشهور کذا فی
خزانة المفتین * مسئله * در بار یکجا که دو مرد ایستاده‌اند
تا هر یکی صاحب خود را مشت زند چنانچه عادت است
پس یکی ازانها دیگری را مشت زد تا دندان او بشکست
پس بر زننده قصاص است وصورت این مسئله وقوع یافته
تا فتوی گرفته شد و همه اهل فتوی برین قول متفق کردند
واگر هر یکی مر صاحب خود را دو سه کرت تا یکی ازانها
دیگری را مشت زد و دندانش بشکست پس بر وی هیچ نیست و
هو الصحیح زیراکه او بمنزله آنست که شخصی ببریدن دست
خود حکم داد پس آنرا ببرید کذا فی الظهیریة * مسئله * هرگاه
شخصی دندان شخصی دیگر بقهر بیخ برکند و برای او
آوردند این شکننده قصاص گرفته شد و من بعد دندان
قصاص گرفته از سر نو دمید پس کسی که قصاص را نمیرسد
که این دندان نو دمیده را بیاورد بلکه بشکند کذا فی
المحیط * مسئله * اگر مردی دندان شخصی برکند پس
دندان برکنده نیز دندان برکننده را او قصاص برکند و
من بعد دندان آن شخص از سر دمید پس درین صورت

بر کنندهٔ دوم را لازم است که ارش دندان بر کنندهٔ
اول که پانصد درهم است بدهد چرا که هر گاه دندان
آن شخص اول دمید ظاهر شد که حق قصاص نداشت
واگر دندانش کج دمید دران حکومت عدل است واگر
نیم دندان دمید نصف ارش دندان لازم آید
کذا في فتاوی قاضي خان * مسله * اگر دندان
مردی زد تا بیفتاد آنقدر انتظار کشند که موضع آن دندان
به شود وانتظار یکسال نکشند مگر در روایت مجرد وصحیح
همان روایت اول است چرا که دمیدن دندان مرد بالغ
نادر باشد هکذا في الظهيرية * مسله * اگر دندان کودک
بر کنند در قصاص درنگ کرده شود هکذا في السراجية
وسزاوار آنست که برای کودک از جنایت کننده ضامن بگیرند
پس اگر دندان دمید همچنان که بود دیگر هیچ نیست واگر دندان
کودک برنیامد تا اینکه پیش از تمام شدن سال بمرد پس بر جانی
هیچ نیست در قول ابي حنيفة رحمه الله وابو یوسف گفت که دران
حکومت عدل است کذا في الظهيرية * مسله * هر گاه دندان
مردی را زد و آن دندان بسبب ضرب او جنبیدن گرفت و ارکنا...

اصل ذکر کرده که در ان انتظار یکسال کشیده شود خواه آنمرد
بالغ باشد یا کودک پسر چون درنگ یکساله واجب شد پس
اگر آن دندان نیفتاد بر زننده هیچ نیست و اگر در همان سال
از ان ضربت بیفتاد پس در صورت عمد قصاص واجب شود
و بر تقدیر خطا دیت لازم آید هکذا في المحیط * مسله *
هرگاه قاضی در صورت جنبیدن دندان مهلتش داد و پس
از تمام شدن سال مضروب آمد بحالیکه دندانش افتاده است
پس گفت که از همان ضربت افتاده و ضارب گفت که نیست مگر آنکه
ترا دیگری زده در ینصورت قول مضروب معتبر باشد و اگر
بعد گذشتن سال آمد پس قول ضارب راست هکذا في الظهیریة
* مسله * حسن ابن زیاد از ابي حنیفه رحمه الله روایت کرده
که اگر مردی دندان شخصی بر کند پس لیه ازان دمید پر و نصف
دیت دندان لازم آید و در ان قصاص نیست و اگر دندان سفید
و تمام بر آمد و من بعد دیگری آنرا بر کند انتظار یکساله
بدین جهت کشیده شود پس اگر دندان دمید بهتر و اگر دندان دیگر
قصاص گرفته آید و بر مرد اول هیچ نیست و اگر دندان کوتاه
دمید پس بر حکومت عدل است کذا في المحیط * مسله *

اگر بعضی دندان شخصی برکند و دندان این جنایت کننده سیاه
یا زرد یا سرخ یا سبز است پس درین صورت آن شخص که جنایت
بر وی واقع شده اختیار دارد اگر خواهد دندان جانی
را بعوض نقصان برکند و اگر خواهد از وی ضمان دیت دندان
که پانصد درهم است بگیرد و اگر عیب در دندان همانکس است
که جنایت بر وی واقع شد پس درین حکومت عدل است کذا فی
الظهیریة و اگر مجنی علیه یعنی کسیکه جنایت بر وی واقع شد
هیچ از این دو چیز اختیار نکرد تا آنکه دندان سیاه جانی
افتاد و بجای آن دندان دیگر درست دمید پس حق مجنی
علیه باطل شد کذا فی الذخیرة * مسئله * اگر مردی دندان
پیشین دیگری برکند و دندان پیشین برکننده از سابق برکنده بود
که ناگاه بعد جنایت برکندن دمید پس در آن قصاص نیست
و برای دندان برکنده ارش دندان بر وی لازم آید کذا فی المحیط
* مسئله * اگر شخصی دست مردی را یکبار بدندان گزید
پس صاحب دست دست خود کشید و دندان شخص گزنده را
از بیخ برکند درین صورت بر وی تاوان نیست در قول ابی حنیفه
رحمه الله کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله * گفت

محمد رحمه الله هرکه بر کندن دندان تو دیگری را ظلم اراده
کند در مقامی که مردم ترا نمی بینند یعنی حاجات
نکنند پس ترا کشتن آنکس روا است و هرکه اراده نماید
که دندان ترا از ظلم بشوهای اراده کند پس کشتنش روا نباشد
اگرچه مردم ترا حاجات نکنند کذا فی الظهیریة * مسئله *
هرکه دست دیگری بعد از بند جدا کند دست او بریده شود
اگرچه دست قاطع از دست مقطوع بزرگ باشد و این حکم
وقتی است که انتقام حد پیدا شده باشد و پیش از به شدن
قصاص نیست کذا فی الجوهرة النیرة * مسئله * همچنین
در انگشتها هرگاه که از بندهای خود بریده شوند قصاص است
و در صورتیکه بریدن از بندها نباشد قصاص نبوده کذا فی
خزانة المفتیین * مسئله * در پای وقتیکه بریدن از پیوند قدم
یا از پیوند سرین باشد در صورت عمد قصاص است بخلاف
آنکه از غیر پیوند جدا کرده شود و همچنین حکم است
در انگشتهای پای که اگر از پیوند بعمد بریده شود قصاص
واجب است و اگر بریدن از غیر پیوند است قصاص
لازم نیاید کذا فی الهدایه * مسئله * دست بعوض پای

بریده نشود و نه انگشت دست بعوض انگشت پای و دو دست بعوض
یکدست بریده نکرده نه نزد علمای ما کذا فی المبسوط * مسئله *
بریده نشود انگشت شهادت راست مگر بعوض انگشت شهادت
راست و نه انگشت شهادت چپ مگر بعوض چپ و همچنین انگشت
در بعوض انگشت شهادت چپ بریده نشود و نه انگشت شهادت بعوض
انگشت میانه و حاصل آنست که گرفته نشود هیچ یکی از اعضا
مگر بعوض مثل خود از برنده کذا فی الذخیره * مسئله *
دست صحیح بعوض دستی که انگشتهای آن ناقص باشد
بریده نشود هکذا فی محیط السرخسی * مسئله * هرگاه
مردی دست دیگری برید و در آن دست ناخن سیاه یا زخم است
پس اگر در آن دست ناخن سیاه است قصاص واجب شود
اگرچه در دست قاطع ناخن سیاه نباشد و اگر بدست مقطوع
زخم است پس باید دید که اگر آن زخمی است که موجب نقصان
دیت دست نیست باین طور که آن نقصان خلل در گرفتن
نمیکند پس آن زخم مانع وجوب قصاص نشود و بودن
این عیب و نه بودنش برابر باشد و اگر آن زخم موجب نقصان است
که در گرفتن دست خلل می اندازد تا اینکه از بریدنش حکومت

عدل واجب شود و نصف دیت تا آید پس این دست پیزانع دیت
از کار رفته باشد گرفتن قصاص از قاطع لازم نگردد کذا فی
المحیط * مسئله * هرکه انگشت زائد شخصی برد و در دست
خود هم انگشت زائد مانند آن داشته باشد پس بر وی قصاص نیست
نزد ابی حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله کذا فی الجوهرة النیرة
* مسئله * اگر کف دست شخصی برید و در آن انگشت زائد
بود که موجب سستی کف دست میشد پس در آن کف قصاص
نیست و اگر آن انگشت زائد موجب سستی کف دست نبود
قصاص واجب گردد کذا فی المحیط السرخسی * مسئله * اگر مردی
دست دیگری از نصف ساعد یا پای او از نصف ساق بعمد جدا
کرد در اینصورت بر او قصاص نیست کذا فی المبسوط * مسئله *
هرگاه دست برنده بیش از قطع صحیح و درست بوده و دست
قاطع اشل است یا در انگشتها نقصان دارد پس برنده دست
مختار است اگر خواهد دست معیب دار قاطع را ببرد و
چیزی دیگر نخواهد یافت و اگر خواهد ارش تمام دست
خود بگیرد کذا فی الکافی * صدر شهید برهان الائمه
اثبات خیار برای برنده دست در اینصورت نمیکند مگر وقتیکه

دستحاشل یا این عیب قابل کار گذاری می بود و اما
در صورتیکه انتفاع بآن منصور نباشد پس آن دست محل
قصاص نیست و مجنی علیه در این هنگام اختیار داده
نشود بلکه حق او جز دیت دست صحیح نیست چنانچه اگر
قاطع آن دست اصلا نمیداشت همین حکم بود و فتوی بر
این است کذا فی المحیط * مسئله * اگر دست عیب دار
ضایع شد پیش از آنکه مجنی علیه اختیار احد الامرین
کند یا از راه ظلم بریده شد حق مجنی علیه باطل گردید
نزد علمای ما بخلاف آنکه دست عیب دار قاطع بسبب
حقی که بر او از قصاص یا دزدی بود بریده شود پس
درینصورت دیت دست بریده بر او واجب گردد کذا
فی الکافی اینحکم مذکور وقتی است که دست قاطع در
وقت جنایت قطع ناقص باشد اما اگر ناقص شود دست
او بعد بریدن دست مقطوع پس این نقصان بر دو وجه است
یکی آنکه بیفعل کسی باشد باینطور که انگشتی از انگشتهای
او بآفت آسمانی بیفتد پس جواب درینجا همچنان جوابست
که در صورت نقصان بوقت قطع بوده و دوم آنکه نقصان

بفعل کسی حادث شود مثلا انگشتی از انگشتهای او بظلم بریده شود
یا قاطع خودش انگشت خود ببرد یا بحکم قاضی در عوض حقی
که بر وی واجب است بریده شود و جواب در ینصورت ها
همان است که در فوات انگشت بآفت اسمانی نیست همچنین
شیخ الاسلام معروف بخواهر زاده ذکر کرده مترجم
گوید که خلاصهٔ جواب درصورت حدوث نقصان بعد القطع الخ
ازین تقریر مفهوم میشود اینست که همه اقسام او حکم
نقصان وقت القطع دارد لیکن سوق عبارت خالی از
سقم ومسامحت نیست چراکه نقصان بعد القطع را بطور
اسحباز از نقصان وقت القطع ذکر کردن و برد
و وجه منقسم ساختن و حکم هر وجه را نگاشتن دلالت
بر تغایر حکم هر دو صورت میکند انتهی وشیخ الاسلام
احمد طواویسی رحمه الله در شرح خود گفته که در صورت
نقصان بعد القطع اگر انگشت قاطع بقصاص بریده شده
باشد پس دست بریده را در بریدن دست عیب دار قاطع
و گرفتن دیت دست اختیار است واگر نقصان انگشت
قاطع بسبب ظلم یا بآفت آسمانی باشد پس مقطوع را

اختیار نبود یعنی قصاص بریدن دست متعین است و
گرفتن دیت نمیرسد و اشارتی در کلام او بسوی بیان
وجه فرق واقع شد پس گفت انگشتی که در قصاص
بریده شد محاسبه آن بر قاطع است که گویا بریده دست را
بعوض خود از قصاص تام باز داشته پس موجب خیار در
قصاص ناقص و گرفتن دیت باشد و این چنین نیست انچه
از نقصان بآفت سماوی روی داد زیرا که قصور از قاطع
نبود کذا فی الظهیریة مترجم گوید که ازین توجیه ظاهر
شد که اگر قاطع خودش انگشت خود بریده باشد نیز
بریده دست را اختیار بود و اگر از ظلم بریده شود
بمنزله ناقص بآفت سماوی باشد * مسئله * هرگاه
دست مردی بعمد بریده شد تا اینکه قصاص واجب
گردید و من بعد دست قاطع بسبب بیماری خوره یا از ظلم
یا حق ثابت بریده شود پس قصاص باطل گردد منتقل
بسوی دیت دست نگردد و اگر دست قاطع در قصاص
مردی دیگر یا در دزدی بریده شود پس برین قاطع که
حق صاحب قصاص اول برده بر ذمهٔ خود دارد ارش برای

لازم آید کذا في فتاوی قاضیخان * مسئله * مردی
دست راست دیگری برید و قاطع دست راست ندارد
پس حق دست برید، ارش در مال قاطع است کذا في
خزانة المفتين * مسئله * هرگاه دو انگشت مردی
بریده شد و قاطع را این دو انگشت نیست
پس درین صورت آن مرد انگشت موجوده قاطع را ببرد و
ارش انگشت دیگر بگیرد کذا في الجوهرة النیرة * مسئله *
شخصی دست مردی دیگر را بعد خطا کرد و قصاص
ازو گرفته شد و دیت یا عبد ستر اگر یکی ازین هر دو کس
یا روی دیگری برید قصاص از دیگر نه شود * مسئله *
گفت ابو حنیفه رحمة الله در میان دو مرد دست بریده
و میان زن و مرد اشل یعنی بیکاره دست باهم قصاص نیست و
قول ابو یوسف رحمة الله بروایت حسن از وهمین است
کذا في مبسوط السرخسي * مسئله * هرگاه مردی انگشت
دست راست یکی از بعد آن خطا کرد و بس بعد دست
راست دیگری برید یا اول دست یکی برید پس انگشت
دیگری را و هر دو مدعی حاضر آمدند پس درین صورت

از دستش قاطع بعوض انگشت آن دیگر او لا بریده شود و من
بعد صاحب دست را اختیار داده آید اگر خواهد ما بقی را
ببرد واگر خواهد دیت دست خود بگیرد و اگر صاحب دست
پیشتر آمد دست قاطع برای او بریده شود پس وقتی که آن
دیگر صاحب انگشت حاضر گردد برای او حکم دیت انگشت
کرده آید کذا فی الهدایه ط * مسئله * اگر شخصی انگشت یکی را
از بند بالا ببرید پس تر انگشت مرد دیگر از بند میانه جدا کرد
و من بعد انگشت مرد ثالث از بند زیرین برید و اینهمه جنایت
در یک انگشت مثلا در انگشت شهادت بعمل آورد پس اگر همه
مدعیان حاضر آمدند و حق خود ها از قاضی طلب کردند
درینصورت قاضی بند بالا از انگشت قاطع برای صاحب
بند بالا جدا کند و برای صاحب بند میانه و بند زیرین نبرد
اگرچه حق آنها نیز در بند بالا ثابت است و بعد از ان صاحب
بند میانه را مخیر کردانند پس اگر خواهد بند میانه را از
قاطع ببرد و برین نقد برا ز دیت انگشت برای او هیچ نبود
واگر خواهد نبرد و ضمان دو ثلث دیت انگشت بگیرد پس اگر بند
میانه را جدا کرد اتصال صاحب بند زیرین را اختیار داده شود

اگرخواهد مابقي را ببرد و از ديت انگشت هيچ نيابد و اگر خواهد
نبرد و ديت انگشت تمام و كمال از مال قاطع بگيرد و اگر
يكي از ان هر سه مدعي حاضر شد و ديگر غائب بود پس
اگر حاضر صاحب بند بالاست براي او بريده شود و بعد بريدن
بند بالا اگر ديگران حاضر شدند مثل سابق در ميان بريدن
و گرفتن ديت مخير كرده آيند پس اگر بريدن اختيار كردند
قاطع ضامن مال براي هيچ يكي از ان هر دو كس نشد كذا
في المحيط و اگر صاحب انگشت تمام يعني ثالث اولا حاضر آمد و حق
او به ثبوت رسيد و صاحب دو بند انگشت يعني ثاني و صاحب يك بند
يعني اول برد قاضي حاضر نشدند پس براي ثالث بيريدن تمام انگشت
قاطع حكم كرده شود و من بعد اگر صاحب يك بند و صاحب دو بند
حاضر آمدند براي آنها ديت دها بند داده شود كذا في شرح
الزيادات للعتابي *مسئله* اگر شخصي كف دست مردي از مد بريد
و من بعد دست ديگري از آرنج جدا كرد و هر دو مدعي مجتمع
شدند پس در ينصورت كف دست قاطع براي صاحب كف دست
ببرند و صاحب آرنج را اختيار دهند پس اگر خواهد مابقي را
براي حق خود چيد اكند و اگر خواهد ديت بگيرد كذا في شرح

الرباسرط * مسئله * اگر يكي از ان هردو مدعي حاضر باشد و ديگر غائب پس هركدام از انها كه حاضر باشد ابتدا بحق او كنند كذا في المحيط * مسئله * اگر انگشت دست مردي بريده شد و من بعد انگشت بريده دست قاطع را از بند آن جدا كرد پس دست بريده اختيار داده شود اگر خواهد دست ناقص انگشت بريده را ببرد و اگر خواهد ارش دست خود بگيرد و حق صاحب انگشت باطل كرده كذا في محيط السرخسي * مسئله * گفت محمد رحمه الله در جامع خود كه مردي در حال صحت دست خود دست ديگري بعمد بريد پس دست بريده انگشتي از انگشتهاي قاطع جدا كرد و من بعد قفيان قاطع دست دست صحيح شخص آخر نيز بريد پس در اينصورت دست بريده دوم مختار است اگر خواهد ما بقي را از دست قاطع باتفاق دست بريده اول ببرد و اگر خواهد ديت دست خود بگيرد پس اگر دست بريده دوم نيز انگشتي از انگشتهاي قاطع بريد حيار او باطل شد و بريدن ما بقي از دست قاطع براي او و براي اول متعين كرده پس هرگاه دست قاطع براي هردو كس بريده شود قاطع براي دست بريده اول نصف ديت

قسمت را تاوان دهد در دو سال باینطور که در سال اول دو ثلث آن
و در سال دوم یک ثلث آن ادا نماید و برای دست بریده
دوم سه ثلث دیت دست را مرد مذکور دهد و بعده در دو سال
بطوریکه گفته ام ادا کند کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه شخصی
که دستوی صحیح است دست مردی برد و بریده دست نیز انگشتی
از انگشتهای قاطع جدا کرده بستر همان قاطع دست مردی
دیگر برید و بریده دست دوم هم انگشتی از انگشتهای قاطع
منفصل ساخت و من بعد همان قاطع دست مرد سوم جدا کرد
پس دست بریده سیوم نیز انگشتی از انگشتهای قاطع برید
وبعد ازان هرسه بریده دست نزد قاضی مجتمع شدند
پس درینصورت هیچ یکی از انها را در گرفتن دیت خیار نیست
وما بقی از دست قاطع برای آنچه بریده شود و سه خمس
دیت دست و ثلث خمس آن بجهت بریده دست اول و نصف دیت
دست و ثلث ربع آن بجهت بریده دست دوم و چهار تسع دیت
دست بجهت سیوم بر قاطع واجب شود کذا فی محیط السرخسی
* مسئله * اگر شخصی دست راست از یکمرد و دست چپ از
مرد دیگر برید هر دو دست قاطع بعوض آنها بریده شود

وهمچنین حکم است اگر هردو دست را از یک مرد بریده باشند

* مسئله * اگر مردی دست راست دو کس برید دست راست آنمرد بعوض آن هردو مقطوع شود وتاوان دیت یک دست درمیان آن هردو مقسوم گردد نزد علمای ما خواه دست هردو کس را یکباره در خواه پس و پیش بریده باشد واگر یکی از انها پیش از قصاص از قاطع عفو نمود قصاص از و برای آن دیگر باقی گرفته شود و بخشنده را هیچ نبود واگر یکی ازان دو کس بودن دیگری حاضر شد انتظار غایب نکشند وقصاص برای این حاضر گیرند ومن بعد هرگاه غایب بیاید او را دیت دهانند واگر هردو مجتمع آمدند وحکم بقصاص ودیت برای هردو بشرکت کرده شد ودیت را باهم گرفتند ومن بعد یکی از انها از حصهٔ قصاص خود درگذشت عفو او جائز باشد ودیگر را استیفای قصاص نمیرسد مگر نصف دیت دیگر خواهد یافت واگر هردو باهم استیفای دیت نکرده بودند تا اینکه یکی از انها بعد حکم قاضی از قصاص درگذشت پس بر قول ابی حنیفه وابی یوسف رحمهما الله آن دیگر را گرفتن قصاص میرسد و این قیاس است ونزد محمد رحمه الله آن دیگر حق استیفای

قصاص ندارد بطریق استحسان واگر هردو استعفا
ناکرده رضا من بجهت آن گرفتند پس اگر یکی عفو از قصاص
نمود پس این مسئله نیز بر همان اختلاف است و اگر
هردو عوض مالی دیت چیزی بطریق رضا گرفتند پس این
برادر قبض مالی بود و در صورت اگر یکی عفو کرد آن
دیگر را استیفای قصاص نرسد و این استحسان است کذا
فی شرح المبسوط * مسئله * شخصی دست مردی بعمد برید
و آن مرده دیگر سر هردو دست بعمد جدا کرد و بعد یکی
از آن هردو بریده دست دست قاطع را از آرنج منفصل ساخت
پس در این صورت حق یکی از آن دو دست از دست قاطع اول
باطل کرده و بروی دیت یکدست برای هردو دست بریده
بالمناصفه واجب شود و آن بریده دست از آرنج که قاطع
اول است اختیار دارد اگر خواهد بازوی دست از آن
کسیکه دست او از آرنج بریده است جدا کند و اگر خواهد
دیت دست و حکومت عدل بجهت بازو در دو سال از وتاوان
بگیرد باین طور که دو ثلث آن مجموع دیت و حکومت
عدل در سال اول و یک ثلث آن در سال دوم طلب کند مگر

انگاه هنگام آن یک ثلث مجروح بره و ثلث دیت زاکه افتده پس دربن هنگام آن زیاده در سال سیوم واجب شود کذا في المحیط * مسئله * هرگاه بند بالا از انگشت مردي یعنه بریده شده و بهي یافت وقصاص نگرفته بودند تا اینکه همان قاطع بند دیگر از همان انگشت نیز بریدپس درینصورت براي وي بند بالا از قاطع جه اکنند نه بند پائین و برو دیت بند پائین واجب شود وهمچنین حکم است اگر بند دوم بریده شده پس بند سیوم بریده درصورتیکه در میان هردو قطع بهي فاصل نیامده یعني پیش از بریده شدن دوم بند سیوم بریده شود پس قصاص برقاطع در تمام انگشت یکبارهبریدنش از بیخ خود واجب گردد کذا في محیط السرخسي * مسئله * هرگاه بند بالا از انگشت شخصي بریده شد و بهي یافت وبعد ازان بسببي دیگر مرد واورا پسریست که بند بالا از همان انگشت او بریده است پستر قاطع پدر آمده و بند دوم از همان انگشت پسر جدا کرد پس بر قاطع قصاص در بند بالا براي مورث ودیت در بند دومش براي وارث واجب شودکذا في شرح الزیادات للعتابي * مسئله * اگر بند بالا از شخصي

بریده شد و به کردند و قصاص از قاطع گرفته آنگه بستر میان قاطع باز گشت و بند دوم برند و به شد قصاص لازم آید * مسله * اگر نصف بند از انگشت مردی برید و اندکی نکست و به شد و من بعد مابقی را از بند جدا کرد و بهی یا قت پس برد در چیزی از آن قصاص نیست و اگر بهی د رمیان هردو قطع متخلل نباشد قصاص د ر بند انگشت واجب شود کذا فی المحیط * مسله * اگر انگشتهای مردی بعمد برید پستر کف دست او از بند پیش از بهی جدا کرد پس دست قاطع بریده شود نه انگشتهای او وکذا فی محیط السرخسی * مسله * اگر بهی د رمیان هرد و برید ن متخلل باشد پس قصاص د ر انگشتها و حکومت عدل د ر کف دست واجب گرد د کذا فی المحیط * مسله * اگر بند بالا از انگشت مرد ی بریده شد و قاطع پیش از به شدنش باز گشت و نیمه از بند دوم برید قصاص واجب نشود واگر بهی متخلل باشد قصاص د ر بند بالا و ارش د ر باقی لازم گردد کذا فی شرح الزیادات للعتابی * مسله * از ابی حنیفه رحمه الله د ر حال کسیکه انگشت مرد ی را بعمد زخم زد پس کف دست افتاد مرویست که اگر بریدن از بند

(۱)

وا فتادن نیز از بند باشد قصاص از قاطع گرفته شود وا گر
یکی از وان مرد و از جای بند نیست قصاص از و نگرفته آید
گفت ابو یوسف رحمه الله که من نگاه بطرف افتادن دارم
و ملاحظه اصل زخم نمیکنم پس اگر افتادن از مفصل است
قصاص گرفته شود اگر نیست پس نیست وگفت ابی حنیفه رحمه الله
در ان قصاص نیست و فتوی برقول او داده میشود کذا في الظهيرية
* مسله * اگر انگشت مردی بعمد برید پس کف دست او شل
کرده بد در انگشت قصاص نیست و در دست دیت بر قول
اصحاب ما لازم آید وهمچنین اگر بعدی از انگشت مردی
جدا کرده واز بن سبب کف دست او تباه شد پس در قدری که
از ان تباه شد دیت است وقصاص نبوده در قول همه علما کذا في
الذخيرة * مسله * اگر انگشتی برید پس انگشت دیگر
که بهلوی آن تباه شد گفت ابو حنیفه رحمه الله که در هیچ یکی
از ان دو انگشت قصاص نیست و بر قاطع دیت هر دو انگشت
لازم آید وگفته اند صاحبین او که در انگشت اول قصاص گرفته
شود و در دوم دیت او کذا في الظهيرية * مسله * در نوادر
ابن سماعه از محمد رحمه الله مرویست که هر گاه انگشت مردی

هدا کند پس انکشت دیگر که به پهلوی وی است بعده بر قول ابی
حنیفه رحمه الله در هیچ یکی از ان قصاص واجب نشود لیکن دیت
هر دو انکشت دهد و در روایت از ابی یوسف رحمه الله آمده است
که قصاص در انکشت اول و دیت در انکشت دوم واجب شود واز
محمد رحمه الله آنکه قصاص در هر دو انکشت واجب کرده
کذا فی الذخیرة * مسئله * اکر مردی انکشت آدمی بعمد
برید پس کاره تا انکشت دیگر روان شد قصاص در انکشت
اول و دیت در انکشت دوم واجب شود بی اختلاف کذا فی المحیط
* مسئله * در منتقی از محمد رحمه الله مروی است که اکر
بندی از انکشت سبابه بعمد اکره واز همان ضربت انکشت میانه
افتاد پس انکشت میانه و آن بند انکشت سبابه از قاطع بریده
شود واکر مانده از انکشت سبابه شل شود وانکشت میانه
بیفتد پس من انکشت میانه را میبرم و قصاص از انکشت سبابه
نمیکیرم کذا فی الذخیره * مسئله * اکر مردی دست دیکری
برید پس قصاص دست برای آن دیکر کرده شد و من بعد
دست بریده اول بسرایت همان زخم بمرد درینصورت دست بریده
که قاطع اول است بعوض آن از روی قصاص کشته شود

اگر قصاص گرفتند دست ببرد پس دیت او بر عاقلهٔ مقطوع اولی
که قصاص برای او گرفته شد بود نزد ابی حنیفه رحمه الله
و گفت محمد و ابو یوسف رحمهما الله که برو هیچ نیست کذا فی
التبیین * مسئله * کسیکه دست دیگری برید و من بعد او را
کشت پس بر هر دو جنایة ماخوذ شود خواه هر دو قطع و قتل بعمد
باشند یا هر دو خطا یا هر دو مختلف و خواه بیچ در میان
هر دو متوسط باشد یا نه یعنی زخم دست پیش از کشتن به شده
باشد یا نباشد مگر اینکه هر دو فعل خطا باشند و بیچ متوسط
نبود پس درینصورت یکدیت واجب گردد کذا فی الکافی
* مسئله * اگر دست مردی بعمد برید و من بعد او را
پیش ازان که دست به شود بعمد کشت پس اگر امام وقت خواهد
بگوید که دستش ببرید پستر او را بکشید و اگر بخواهد حکم
بکشتن او فقط دهد و اینقول نزد ابی حنیفه است و صاحبین و
گفته اند که کشته شود و دست او بریده نگردد کذا فی الهدایه
* مسئله * اگر کسی دو جنایت بر شخص واحد کند و هر دو
از یک جنس باشند که هر دو عمد اند یا خطا و آن شخص
پیش از به شدن زخم جنایت اول از اثر جنایت دوم بمرد

پس هر دو جنایت یکی اعتبار کرده شوند و اگر به شدن شان
هر دو متوسط باشند یا هر دو مختلف باشند که یکی عمد است
و دیگری خطا و جنایت کننده دو یا سه کس بود یا دو کس
پس در صورت هر جنایت را حکم علیحده اعتبار کنند کذا فی
خزانة المفتین * مسئله * اگر کسی انگشت مردی یا دست او
ببرید و من بعد شخص دیگر ما بقی از دست جدا کرد یا ببرد
پس قصاص کس دیگر بود نه بر اول بلکه انگشت او
یا دست او بریده شود کذا فی محیط السرخسی و در کتب ظاهرة
الروایت تصریح باینکه در مردن جنایتین بحالت عمد قصاص
واجب میشود یا دیت داده شد کذا فی الظهیریة * مسئله * اگر
سر ذکر را تمام ببرد پس در ان قصاص است و اگر پاره
از ان جدا شد قصاص نیست کذا فی المحیط * مسئله * اگر
پاره از ذکر ببرد قصاص نیست و اگر تمام ذکر قطع کند در اصل
مذکور است که قصاص نبود و از ابی یوسف رحمه الله مرویست
که در ان قصاص است کذا فی الظهیریة و مذهب صحیح ظاهر
الروایت است کذا فی المضمرات * مسئله * کعب در اصل که
هرگاه ذکر طفل نو زاده ببرید پس اگر صلاح و کارآمد نی بود پس

ظاهر شده باشد باینطور که درحالت بول جنبش نیا یان کرده بوده ز بریدن سرش قصاص است در عمد ودیت کامل درخطا کذا في المحيط * مسئله * اگر بحالت بول متحرک نبوده پس بر قاطع حکومت عدل است چنانچه در آله خصي وعنين همین حکم بود کذا في شرح الجامع الصغير للصدر الشهيد حسام الدين * باب پنجم * در بيان شهادت بر قتل و اقرار بآن و تصديق قاتل دعوي ولي جناية را یا تکذیب آن * مسئله * اگر دو کس بر شخصي گواهي بقتل عمد داده نه محبوس کرده شود تا اینکه سوال از حال شاهدان و تفتیش عدالت آنها بعمل آید واگر یک کس عادل گواهي داد نیز چند روز بحبس داشته آید پس اگر مدعي شاهد دیگر آورد بهتر والا مدعي عليه گذاشته شود وعمد وخطا وشبه عمد دریتحکم برابر است کذا في شرح المبسوط * مسئله * مردي بر دیگري دعوي کرد که پدرش را بخطا کشته و گفت که گواهان من در شهر حاضر اند وکفيل ضامن از مدعي علیه درخواست نبود تا گواهان را قایم سازد پس درینصورت قاضي را باید که بر مدعي علیه حکم بدادن ضامن تا میعاد سه روز کند واگر مدعي گفت که گواهان من

غايب اند وگرفتن ضامن طلب كرد تا گواهان بياورد پس قاضي
در گرفتن ضامن او را اجابت نكند واگر دعوى قتل عمد نمود
و اراده گرفتن ضامن كرد قاضي اجابت آن نكند نه پيش از
آوردن گواهان ونه بعد از آن مگر اينكه پس از اقامت گواهان
مدعي را ميرسد كه رفيق او شود واحتياط كند تا غايب نگردد
وبعد آوردن گواهان قاضي مدعي عليه را بتهمت در حبس
كند پس هرگاه گواهان تعديل كرده شوند وگواهي به قتلي
كه موجب قصاص است دهند قاضي حكم بقصاص را بطلب مدعي
كند كذا في فتاوى قاضيخان * مسئله * اگر مدعي كشته شد
واو را دو پسر است يكي حاضر و ديگر غايب پس پسر حاضر گواهان
بر قتل پدر قائم كرد گواهان مقبول شوند و قاتل كشته نگردد
ليكن محبوس داشته شود پس هرگاه برادر غايب بيايد تكليف
باعاده گواهان داده شود نزد امام ابي حنيفه رحمه الله وصاحبين
او گفته اند كه اعاده گواهان نكند واگر قتل بخطا است
يا قتلي در پي هر خود مادر و ديگري است گواهان اعاده نكرده
شوند باتفاق هرسه فقها واجماع كرده اند براينكه قاتل محبوس
داشته آيد واجماع كرده اند برانكه حكم بقصاص نكرده شود

لا وقتيكه غائب حاضر نشده وهمچنين بنده كه ميان دو كس مشترك باشد وبعمد كشته شود ويكي از مالكان غائب بود برابن حكم است كذا في الكافي * مسئله * هرگاه همه وارثان حاضر شوند ودعوي خون بدر خودها بر دو كس نمايند كه يكي از انها غائب است وديگري حاضر وگواهان قتل عمد بر هر دو قائم كنند پس گواهان بر حاضر مقبول كردند وحكم بقصاص بر وكرده آيد وپيش از رسيدن غائب كشته شود وگواهان بر غائب مقبول نباشد پس وقتيكه حاضر شود وانكار قتل نمايد وارثان را باعاده گواهان برين غائب حاجت افتد كذا في الذخيرة * مسئلة * اگر دو شاهد برمردي گواهي دادند باينكه شخصي را بشمشير زد پس آن شخص هميشه صاحب فراش ماند تا بمرد پس بر آن مرد قصاص آيد وقاضي را سوال از شاهدان باينكه مضروب سبب از همان زخم مرده است يانه لازم نبود ندانسته وانه در خطا ليكن اگر شاهدان بعد اداي شهادت شان اخبار كنند باينكه از همان زخم مرده است شهادت آنها باطل نگردد وجائز بود بشرطيكه شاهدان عادل باشند * مسئله * هرگاه دو كس گواهي دادند باينكه شخصي را بشمشير زد تا بمرد

و برین سخن زیاده نکرده ند پس این عمد است لیکن اگر قاضی
از انها سوال کند که آنرا بعمد زده بود مستحکم تر باشد و همچنین
اگر گواهی دادند که اورا از نیزه زد یا بروی سهم انداخت
یا نسابه پس اینهمه مقبول بر عمد است کذا فی شرح المبسوط

مردم گوید لعطاسم و نسابه بضم نون وسین معجمه مشدده
والف و بای موحده که در اینمقام واقع شده هردو بمعنی
تیر است و فرق به تعبیر شاهدان باشد * مسئله * اگر
گواهان گفتند که اورا بشمشیر از خطا زد شهادت آنها
مقبول گردد و حکم بدیت بر عاقله داده شود و اگر گفتند
که مانمیدانیم بعمد کشته بود یا بخطا پس این شهادت مقبول
افتد و حکم بدیت در مال قاتل داده آید و این سخن که
مذکور کردیم از قبول شهادت آنها جواب استحسانیست
کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه یک شاهد بر مردی بقتل
خطا گواهی داد و دیگری بر اقرار او بقتل خطا ادای
شهادت نمود پس این شهادت باطل است و همچنین اگر دو شاهد
برقتل گواهی دهند و در بیان وقت یا مکان مختلف باشند
پس این گواهی مقبول نشود کذا فی المبسوط * مسئله * شیخ

امام اجل خواهرزاده در شرح زیادات اصل ذکر کرده که اگر
هر دو شاهد در بیان مکان اختلاف کنند و هر دو مکان
در یک خانهٔ کوچک اند پس یکی بر شاهد ه کشتن قاتل در این جانب
خانه گواهی داد و دیگری بقتل او در جانب دیگر پس این شهادت مقبول
است بطریق استحسان کذا فی المحیط * مسئله * اگر در بیان محل
زخمی که بان اندام مقتول است اختلاف کنند پس شهادت
باطل است هکذا فی المبسوط * مسئله * اگر یکی از دو شاهدان
گواهی داد بانکه مردی را بشمشیر کشت و دیگری بانکه او را
بسنگ کشت تا آلهٔ قتل مختلف شد پس این گواهی مقبول نیست
* مسئله * اگر یکی از انها گواهی داد که او را بشمشیر کشت
وگواه دیگر گفت که بکارد کشت یا آنکه یکی بکشتن از سنگ
گواهی داد و دیگری بکشتن از عصا پس مقبول نبود * مسئله *
اگر یکی از انها گواهی داد که قاتل اقرار بکشتن او از شمشیر
بعمد کرده و گواه دیگر بر اقرار او بکشتن از کارد بعمد ادای
شهادت نمود و مدعی گفت که اقرار کرده است بهر چیز یکه شاهدان
گفته اند اما کشتن او بغیر از نیزه زدن نیست پس این شهادت
جائز باشد و قصاص از قاتل گرفته شود این سماعه در نوادر خود

بروایت از محمد رحمه الله این را ذکر کرده است * مسله *
اگر یکی از شاهدان گواهی داد که او را بشمشیر یا بچوب
کشته و گواه دیگر گفت که او را کشته است و نمیدانم که بکدام چیز
کشته پس این گواهی مقبول نبود * مسله * اگر هر دو شاهدان
بر کشتن او گواهی دادند و گفتند نمیدانیم که بکدام آلة
کشته است پس قیاس آنست که این شهادت مقبول نباشد و در
استحسان قبول کرده شود و حکم بدیت در مال قاتل داده آید
و حکم بقصاص نمیرسد هکذا في المحیط * مسله * اگر شاهدان
بر دو کس گواهی دادند که باتفاق یکدیگر مردی را کشته اند
یکی بشمشیر و دیگری بعصا و نمیدانند که درمیان هر دو کدام
صاحب عصا کدام است پس شهادت آنها جائز بود و اگر شاهدان
بر یک کس به بریدن انگشتی و بر شخصی دیگر به بریدن
انگشت دیگر از همان دست گواهی دهند و نمیدانند بریدن
این انگشت و بریدن انگشت دیگر تمیز کردن نتوانند پس حکم
هیچ ما نیست خواه بریدن بعمد باشد و خواه بخطا کذا في المبسوط
* مسله * هرگاه دو گواه به بریدن دست شخصی از عمد
شهادت دهند و یک شاهد دیگر به بریدن پای او از عمد گواهی دهد

و من بعد همه شاهدان باتفاق بگویند که آنشخص صاحب
فراش ماند تا بمرد و ولي مقتول دعوي اینهمه امور بعینه میکند
پس من بر قاتل حکم بنصف دیت در مال او میکنم و همچنین اگر
گواه بر بریدن پای او دو کس باشند و به تزکیه نرسند و اگر یکی
از شاهدان دست و یکی از شاهدان پای مزکی شود قاتل
بهیچ چیز ماخوذ نگردد و اگر همه گواهان دست و پای مزکی
بر آیند بر قاتل حکم بقصاص نفس کرده شود پس اگر ولي مقتول
قصاص دست و پای طلب نماید او را نرسد کذا في الحاوي
* مسله * اگر دو گواه بر شخصي گواهي دهند باینکه دست مردي
از زند ببرید پستر او را عمدا بقتل رسانید وارث آن مرد را
میرسد که قصاص از دست قاتل بگیرد و من بعد او را بکشد
و اگر قاضي بوارث گوید که آنشخص را بکش وقصاص از دست او
مگیر پس آن نیز نیکواست و این قول ابي حنیفه رحمه الله بود
و ابو یوسف و محمد رحمهما الله گفته اند که قاضي او را بکشتن
امر کند و رخصت قصاص دست ندهد و اگر ازین دو جنایت قطع
و قتل یکي بخطا باشد و دیگري بعمد قاتل بهر دو ماخوذ گردد پس اگر
جنایت اولین خطا باشد دیت دست بر عاقله او واجب کرده

بقصاص کشته شود واگر دعوی خطا بوده پس قصاص دست برقاتل
ودیت نفس برعاقله او لازم آید کذا فی شرح المبسوط * مسئله *
اگر شاهدان برمردی بقتل خطا گواهی دادند وحکم بدیت
کرده شد پس بعد آنکس که برکشته شدن او گواهی داده بودند
زنده برآمد پس عاقله را میرسد که ضمان دیت از ولی باز
پس گیرند یا از شاهدان اخذ کنند وآنها بر ولی رجوع نمایند
واگر این شهادت بر قتل عمد باشد ومدعی علیه در قصاص کشته شده
وپس بعد آنکس زنده برآمد پس وارثان مدعی علیه اختیار دارند
اگر خواهند دیت را از ولی بطریق تاوان بگیرند واگر خواهند
از شهود مواخذه آن شوند پس اگر تاوان دیت از شهود گرفتند
آنها را رجوع بر ولی نزد امام ابی حنیفه رحمه الله نمیرسد
ونزد صاحبین امام بر ولی رجوع نمایند چنانچه در صورت
خطا کذا فی الکافی * مسئله * اگر گواهی در خطا یا در عمد
بر اقرار قاتل باشد و پس بعد آنکس زنده آمد پس بر گواهان
ضمان نیست بلکه در هر دو صورت ضمان بر ولی بود و
همچنین اگر دو کس بر شهادت دو شاهد اصل بر قتل خطا
گواهی دادند وقاضی بدیت بر عاقله حکم کرد و باقی مسئله

بدستور است یعني آنکس که برکشته شدن او کواهي داده بودند زنده برآمد پس تاوان بر شاهدان فرع نيست ليکن ولي ديت را برعاقله باز کرداند واگر شاهدان اصل آمدند وانکار کواه کردانيدن فروع کردند انکار آنها در حق هردو شاهد فرع صحيح نباشد تا اينکه تاوان بر آنها واجب نکرده وبرشاهدان اصل نيز ضمان نبود واگر کواهان اصل کويند که ما آنها را بدروغ کواه کرفته بوديم ودر انوقت دروغ کوئي خود ما ميدانستيم راوي گفت که برقول ابي حنيفه وابي يوسف رحمهما الله کواهان اصل هيچ چيز تاوان ندهند ونزد محمد رحمه الله عاقله مختار اند اگر خواهند تاوان از شاهدان اصل بگيرند واگر خواهند از ولي بطلبند پس اگر تاوان از هرد وشاهد اصل کرفتند آنها بر ولي رجوع نمايند واگر تاوان از ولي کرفتند از کسي باز پس نگيرد کذا في المحيط * مسئله * شخصي برمردي دعوي کرد که ولي او را بزخم موضحه سرشکست

يعني آنچنان زخم زد که استخوان سرش نمود ار شد وازان زخم بمرد وکواهان شهادت برزخم موضحه وبه شدن آن دادند پس کواهي آنها مقبول شود وحکم بقصاص درزخم موضحه

کرده آید وهمچنان اگر یکی از هردو شاهد گواهی بسر این زخم دهد ودیگری به شدن پس گواهی بر سر شکستن معتبر شود هرگاه مدعی و شاهدان همه بران اتفاق دارند تا آنکه اگر مدعی دعوی به شدن زخم کند شهادتی که بر سرایت زخم است باطل گردد کذا فی شرح الزیادات للعتابی * مسئله * اگر زخم سر شکستن کم از زخم موضحه باشد که ضمان آنرا عاقله برداشته خود نمیگیرد مگر وقتیکه سرایت زخم بآن متصل شود مانند زخمی که آن را سمحاق گویند و زخمی که مشابه

یآنست یعنی پنج قسم دیگر از اقسام شکانه سجاج که در تقسیم

مقدم بر سمحاق مذکور میشود چنانچه تفصیل آن در فصل شجاج بیاید انشاءالله تعالی پس والی دعوی کرد که از آن زخم بمرده ومراد دیت بر عاقله میباید ودو گواه آورد که یکی از آنها مثل دعوی مدعی گواهی داد ودو گواه دیگر گفت که از آن زخم به شد پس این شهادت برزخم سر مقبول شود وحکم بارش آن از مال جنایت کننده نموده آید وهمچنین اگر آنمرده بندهٔ شخصی باشد پس خواجه اش دعوی کرد که سر شکنی اورا زخم موضحه بهم زد تا از آن بمرده ومراد از آن سر شکنی حق قصاص است ودر

گواه آورده که یکی ازان هیچ دعوی مدعی گواهی داد و دیگری گفت که ازان زخم بهی یافت پس قاضی حکم بدیت این زخم بر مال جانی کند کذا في المحيط * مسله * اگر شخصي کشته شد و دو پسر گذاشت که یکی ازانها برمردی گواهان آورد که پدر او را بعمد کشته است و پسر دیگر زن گواهان قائم کرد که آنمرد و مردی دیگر باتفاق هم پدر او را بعمد کشته اند پس قصاص نه آید و برای پسر اول نصف دیت برکسیکه خودش گواهان بروآورده بود واجب گردد کذا في خزانة المفتیین * مسله * محمد رحمه الله در زیادات گفته درصورتیکه شخصي مرد و دو پسر گذاشت پس یکی ازان دو پسر گواهان آورد که اینمرد پدرش را بعمد کشته و پسر دوم گواهان بر مرد دیگر قائم ساخت که پدر او را بخطا کشته پس قصاص برهیچ یکی ازان دو مرد لازم نیاید و مدعی عمد را نصف دیت از مال کسیکه خودش گواهان برو آورده درسه سال و مدعي خطا را برعاقله آنمرد دیگر که اقامت شهود خود برو کرده نیز نصف دیت درسه سال دهانیده شود کذا في المحيط * مسله * شخصي مرد و دو پسر و یک موصی له گذاشت پس یکی ازان دو

پسر دعوی کرد که فلان کس پدر ما را بعمد کشته و گواهان بر این دعوی آورد و پسر دوم دعوی نمود که همان فلان یعنی یا
مرد دیگر پدرش را بخطا قتل کرده و شهود بر این قائم
ساخت پس موصی له اگر مدعی خطا را تصدیق کند برای هر دو
از مدعی خطا و موصی له حکم بدو ثلث دیت بر عاقله قاتل در
سه سال کرده شود و بجهت مدعی عمد ثلث دیت از مال قاتل
که دعوی عمد درست نمی در سه سال داده آید و اگر موصی له
مدعی عمد را تصدیق آورد پس برای مدعی خطا به ثلث
دیت بر عاقله قاتل که مدعی علیه اوست حکم کنند در سه سال
و ثلث نصف برای موصی له و ثلث نصف بجهت مدعی عمد در
مال قاتل که مدعی علیه عمد است دهانند و اگر موصی له هر دو
پسر را تکذیب کند او را هیچ نباشد و اگر هر دو را تصدیق نماید
نیز همچنین حکم است و اگر موصی له بگوید نمیدانم که
بعمد کشته شد یا بخطا حق او باطل نگردد تا اینجا که اگر بعد
از آن نیز تصدیق یکی معین کند همچنان حکم که مذکور کردیم
برای او داده شود * مسئله * اگر بجای موصی له پسر سیومی
باشد پس جواب در همه وجوه همانست که سابق گذشت مگر

در یک صورت و آن اینست که اگر پسر سیوم تصدیق مدعی می‌کند برای آن مرد حکم به ثلث دیت داده آید و در صورت موصی له برای مرد حکم به نصف دیت کرده می‌شد * مسئله * در جائی که حکم برای یکی از دو پسر بر عاقله و برای دیگری در مال قاتل کرده شد اگر حق یکی هلاک گردد و حق دیگری بر آمد شود پس کسی را که حقا و هلاک شد نمیرسد که در بر آمد صاحب خود مشارکت کند کذا فی شرح الزیادات العتابی * مسئله * شخصی کشته شد و دو پسر گذاشت و پسر بزرگ بر کوچک شهود آورد که پدر را کشته و کوچک اقامت گواهان بر مرد اجنبی نمود که پدرش را بقتل آورده پس برای پسر بزرگ بر کوچک بنصف دیت حکم کرده شود و برای کوچک بر اجنبی نصف دیگر از دیت دهانیده شود و این نزد یک ابی حنیفه رحمه الله است و نزد صاحبین او گواهان پسر بزرگ مقبول شوند و بر کوچک حکم بدیت در صورت خطا و بقصاص در صورت عمد نموده آید و اگر هر یکی بر برادر خود گواهان قتل پدر آورد برای هر یکی حکم بنصف دیت بر دیگری کرده شد و ارث پدر هر دو بسر اد رهر دو صورت مسئله میرسد

كذا في الكافي * مسئله * اگر مقتول را سه پسر باشد پس عبد الله گواهان بر زيد آورد که پدر را كشته است و زيد شهود بر عمر آورد که او قاتل پدر است و عمر بر عبد الله گواهان قائم کرد که او کشنده پدر است پس درينجا باتفاق ائمه ثلاثه همه گواهان مقبول شوند و قصاص بر هيچ يکي از پسران واجب نگردد پس بر قول ابي حنيفه رحمه الله براي هر يکي از انها بر صاحب خود ش حکم به ثلث ديت در مال او در صورت عمد و بر عاقله او در صورت خطا کرده شود و ميراث او ميان هر سه پسر بسه حصه مقسوم گردد و بر قول ابي يوسف و محمد رحمهما الله براي هر يکي از پسران بر صاحب خود حکم نصف ديت نموده آيد و ميراث در ميان پسران بسه حصه درين قول نيز باشد واگر عبد الله گواهان بر زيد و عمر آورد که هر دو پدر خود را بعمد يا بخطا کشتند و زيد و عمر بر عبد الله اقامت شهود کردند که پدر را بعمد يا بخطا قتل نمود پس نزد صاحبين امام هر دو شهادت با هم متساقط شوند و وراثت ميان ايشان بسه حصه باشد و بر قول ابي حنيفه رحمه الله براي عبد الله حکم بر زيد و عمر بنصف ديت در مال آنها در صورت عمد و

بر عاقلهٔ آنها در صورة خطا کرده آید و برای زید و عمرو بر عبد الله
نصف دیت از مال او اگر عمد است و بر عاقلهٔ او اگر خطا است
داده شود و نصف میراث او برای عبد الله باشد و نصف دیگر
بجهت زید و عمرو باهم بود و اگر عمرو بر زید گواهان آورد
که پدر خود را کشت و زید بر عمرو باقامت شهود ثابت کرد که پدر
مرا قتل نمود و هیچ یکی از زید و عمرو بر عبد الله گواهان قایم
نکرد پس درین صورت از عبد الله پرسیده شود که تو درینجا
چه میگوئی و بعد این سوال مسئله بر سه صورت است یا
عبد الله دعوی قتل بر یکی از زید و عمرو بتعیین میکند یا بر هیچ
یکی از آنها دعوی نمیکند یا بر هر دو مدعی است که باتفاق
هم پدر را کشته اند اما اگر دعوی قتل پدر بر یکی معین مثلا
عمرو کند پس بر قیاس قول ابی حنیفه رحمه الله بر عمرو بسه ربع
دیت حکم کرده شود و مجموع این سه ربع میان زید و عبد الله
بالمناصفه در صورت قتل عمد در مال عمرو و در صورت خطا بر
عاقلهٔ عمرو بود و برای عمرو بر زید بربع دیت حکم نموده آید و
اینهم اگر عمد است در مال زید و اگر خطا است بر عاقلهٔ او باشد
و میراث پدر نصف او برای عبد الله و نصف دیگر میان زید و عمرو

بدو ربع مقسوم بود پس این ربع که برای زید است با نصف
عبد الله جمع کرده شود و مجموع این سه ربع میان هردو بالمناصفه
مقسوم شود و در قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله برای
عبد الله بر عمرو حکم بقصاص در صورت عمد و حکم بدیت بر
عاقله عمرو در صورت خطا کرده آید و این دیت میان
زید و عبد الله بالمناصفه باشد و میراث نیز در میان هردو
به تنصیف بود و اگر عبد الله دعوی قتل بر هیچ یکی از
زید و عمرو نکند باین طور که گوید احدی از ایشان بکشته است
پس در قیاس قول ابی حنیفه رحمه الله برای زید بر عمرو حکم
بربع دیت و برای عمرو بر زید نیز حکم بربع دیت از مال
در صورت عمد و بر عاقله آنها در صورت خطا کرده شود و
[illegible] دیت هیچ نماند و میراث میان هر سه پسر
بسه حصه مقسوم بود و برای ابی یوسف و محمد رحمهما الله
قاضی در اینجا بهیچ یکی از دیت و قصاص حکم نکند و
میراث بسه حصه باشد و اگر عبد الله دعوی قتل بر هردو از
زید و عمرو کند باین وضع که گوید ایشان باهم کشته اند پس بر
قیاس قول ابی حنیفه رحمه الله برای عبد الله به چیزی از دیت

حکم نکرده شود و برای هریکی از زید و عمرو بر صاحب خودش ربع دیت دها نیده آید و نصف میراث برای عبد الله و نصف دیگر برای زید و عمرو باهم باشد و بر قول ابی یوسف و محمد رحمهم الله گواهان هریکی از زید و عمرو بر دیگری باهم ساقط شوند و چون عبد الله بر دعوی خود گواهان نه دارد حکم بچیزی از دیت نکرده شود و میراث میان هرسه پسر بسه حصه تقسیم یابد کذا فی المحیط * مسله * اگر شخصی پسر و برادر گذاشت و هریکی دعوی قتل بر دیگری بگواهان ثابت نمود گواهان برادر لغو شوند چرا که با وجود پسر برادر را ولایت و وراثت نیست و حکم قتل بر برادر بگواهان پسر کرده شود * مسله * اگر مردی دو پسر گذاشت و هریکی بر صاحب خود گواهان قتل پدر آورد و برادر متوفی یکی را از این دو پسر تصدیق کرد پس تصدیق او قابل التفات و اعتبار نیست کذا فی الکافی * مسله * پس اگر برادر گواهان بر هردو پسر قائم کرد که پدر را کشته اند و پسران از بیشتر باهم هریکی بر دیگری گواهان قتل پدر آورده بودند پس بر قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله گواهان برادر مقبول شوند و

میراث نیز او را باشد و پسران کشته شوند اگر قتل پدر
بعمد باشد و در صورت خطا دیت بر عاقله آنها لازم آید
و قول امام ابی حنیفه رحمه الله در این مسئله مذکور
نیست و سزاوار آنست که نزد امام گواهان مراد بر مقتول
نشوند و میراث میان هر دو پسر باشد و برای هر یکی از
پسران نصف دیت بر دیگری واجب گردد * مسئله * اگر شخصی
سه پسر داشت و دو از آنها بر سیومین گواهان قتل پدر
آوردند و سیومین بر هر دو قتل پدر بر اجنبی ثابت
کرد پس در قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله گواهان هر دو پسر
اولی باشد و بر سیومین حکم قصاص در صورت عمد و حکم بدیت
[illegible] اش در صورت خطا بر اینها بر آن کرده شود و پسر سیومین
[illegible] پدر میان این دو پسر با ایشان حصه ساقط شد
و در قول ابی حنیفه رحمه الله گواهان این دو پسر در شهود پسر
سیومین رجحان ندارند پس برای این دو پسر بر پسر سیومین
حکم بدو ثلث دیت از مال او در صورت عمد و بر عاقله او در
صورت خطا کرده شود و برای سیومین بر اجنبی حکم ثلث دیت
نموده آید و میراث میان همه پسران سه حصه باشد * مسئله *

هرگاه شخصی کشته شد و سه پسر گذاشت پس پسر کلان
بر اوسط گواهان قتل پدر آورد و پسر اوسط شهود کشتن
پدر بر کوچک قائم کرد و پسر کوچک همین دعوی را
بگواهان بر اجنبی ثابت نمود پس موافق قیاس قول ابی حنیفه
برای هر یکی از پسران حکم بثلث دیت بر مدعی علیه او
کرده شود و میراث میان هر سه پسر بسه حصه برابر باشد
و بر قول ابی یوسف و محمد رحمهم الله برای پسر کلان
بر اوسط حکم بنصف دیت و برای اوسط بر کوچک حکم بنصف
دیگر از دیت نموده آید و برای کوچک بر اجنبی هیچ
حکم نکنند و میراث در میان کلان و اوسط باشد
و کوچک را هیچ نباشد کذا فی المحیط * مسئله * د
دو کس اقرار کنند هر یکی باینکه فلان را کشته ام
مقتول گوید که شما هر دو باجتماع کشته اید پس او را
میرسد که هر دو مقر را بکشد و اگر شاهدان بر مردی گواهی
دهند که فلان را کشته است و گواهان دیگر اثبات قتل
فلان بر شخص دیگر کنند و ولی گوید که آن هر دو
باجتماع کشته اند پس هر دو شهادت باطل شود کذا

في الهداية * مسئله * در نوادر بشر از امام ابي يوسف
رحمه الله مروي است كه مردي با شخصي گفت كه من
ولي ترا بعمد كشته ام پس آن شخص تصديق آورد و قصاص
او را گرفت پس بعد وي شخصي ديگر آمد و گفت كه من قاتل او
بودم پس آن شخص را خبر شد كه اين مرد هم را نيز يكسان
بود صورت تمسك ولي جنايت در جواب مقر اول گفته باشد كه
تو تنها او را كشته و من بعد وي در قصاص گرفت پس شخص ديگر
آمد و گفت كه بلكه من او را تنها كشته بودم ولي اين شخص
را نيز تصديق آورد پس بر ولي ديت كسيكه در قصاص او را
كشته است واجب شود و بر شخص ديگر ديت براي ولي لازم
آيد كذا في المحيط * مسئله * هرگاه مردي اقرار بقتل
خطا كرد و ولي مقتول دعوي عمد نمود پس مقر را ديت در مال
خود ش واجب گردد از روي استحسان كذا في المبسوط
* مسئله * اگر اقرار بقتل عمد كرد و ولي مقتول مدعي خطا است
پس وارثان مقتول را هيچ نبود كذا في فتاوي قاضيخان
وه بصورت اگر ولي بعد از ين قاتل را تصديق آورد و گفت
آري تو او را بعمد كشته پس براي او ديت قاتل لازم آيد

كذا في المحيط * مسئله * شخصي بر دو كس دعوي كرد كه
ولي او را عمداً با آله تيز كشته اند و يكي از ايشان اقرار بكشتن خود
تنها از روي عمد نمود شاهدان بر آن ديگر گواهي دادند
كه او تنها بعمد كشته است پس اين شهادت مقبول نشود و بر مدعي
ميرسد كه مقر را بكشد و اگر قتل بخطا باشد پس بر مقر نصف
ديت لازم گردد و بر آن ديگر كه شاهدان گواهي بر وي داده اند
هيچ نبود كذا في شرح الزيادات العتابي * مسئله * اگر
يكي از دو مدعي عليه اقرار بقتل عمد تنها بلا شركت ديگري كرد
و آن ديگر از كشتن انكار آورد و مدعي را گواهان نيست
پس بر مدعي ميرسد كه اقرار كننده را قتل نمايد كذا في المحيط
* مسئله * اگر شخصي بر دو كس دعوي قتل عمد نمود و يكي
از ايشان بخطا و ديگري بعمد مقر شد پس ديت بر هر دو لازم آيد
كذا في خزانة المفتين * مسئله * مدعي
گفته كه مدعي بر دو كس دعوي كرد كه آنها ولي او را بعمد با آله
تيز كشته اند و او را بر آنها حق قصاص است پس يكي از آنها
تصديق آورد و ديگري گفت كه من او را بعصا از خطا زده ام
پس درين صورت براي ولي مقتول حكم ديت بر آنها از مال

شاب ديه سيال نبوده آيد يا ينكه دراينجا مذكور شد
قول استحساني است واگر ولي دعوي خطا درينصورت كرد
و هردو مدعي عليه اقرار بعهد نموده ند پس بچيزي حكم نكرده
شود واگر هر دو مدعي عليه اقرار بخطا مطابق دعوي مدعي
كردند ديت واجب گردد واگر دعوي خطا برابر هردو كس
نموه ويكي اقرار بعهد وديكري بخطا كرد پس جواب درين
مسله وجوب دب در صورت اقرار آن هردو كس بخطا
برابر است كذا في المحيط * مسله * اگر دعوي عهد بر دو
كس نموده پس يكي از انها گفت كه ما او را بعهد كشته ايم و آن
ديگر از قتل انكار محض آورد مقر كشته شود واگر مدعي
درينصورت دعوي خطا كرده باشد پس در هيچ يكي چيزي
واجب نشود كذا في شرح الزيادات للعتابي * مسله * اگر
دعوي يكي را گفت كه من وفلان ولي ترا بعهد كشته ايم وفلان
گفت كه ما هردو او را بخطا كشته ايم وولي مر آن معرعهد را
گفت كه تو تنها او را بعهد قتل نموده پس بولي ميرسد كه مقر
عهد را بكشد واگر ولي درينصورت دعوي خطا كرد هيچ واجب
نشود كذا في المحيط * مسله * اگر يكي از انها گفت كه من

دعوی میکرد که دست او را بعمد بریده ام و فلان کس پای او را بعمد بریده
است و او برین قرار کرد و ولی گفت که اینچنین نیست بلکه تو دست
و پای او را بعمد بریده و آن دیگر نیز از شرکت انکار نمود
پس ولی را کشتن مقر میرسد و اگر ولی گفت که تو دست او بعمد بریده
و نمیدانم که برنده پای او کدام است مقر کشته نشود مگر
وقتیکه ازالهٔ ابهام خود کند باین طور که گوید مرا بیاد آمد
که فلان پای او را بعمد بریده پس کشتن مقر او را روا باشد و
این ازالهٔ ابهام عذر کشتن بود تا اینکه اگر قاضی حکم
ببطلان حق او در حالت ابهام کرده باشد و من بعد ولی اظهار
یاد آمدن خود کند حق او باز نگردد کذا فی شرح الزیادات
للعتابی * مسئله * مقتولی هر دو دست بریده یافته شد و ولی
او دعوی نمود که فلان کس دست راست او بعمد بریده و
فلان دیگر دست چپ او بعمد قطع ساخته و ازین هر دو زخم بمرد
پس مدعی علیه ثانی گفت که من دست چپ او را بعمد جدا
ساخته ام و ازین زخم بخصوصه وفات یافت و آن دیگر انکار
آورد پس ولی را کشتن مقر روا است * مسئله * اگر ولی گفت
که فلان دست چپ او بعمد بریده و از برندهٔ دست راست او

آگاهی نداریم مگر اینقدر که بعهد بریده شد وارثان هر دو
قطع ببرد و کسیکه برو دعوی بریدن دست چپ بود گفت که من
دست چپ او بعهد جدا کرده ام وارثان رحم جاهل ببرد پس بر
مقر هیچ ناید * مسئله * اگر ولی گفت که فلان دست راست
او بعهد جدا کرد و فلان دیگر دست چپ او بعهد برید و کسیکه
برو دعوی بریدن دست چپ است گفت که من دست چپ او بعهد
بریده ام و از قاطع دست راست او اطلاع ندارم مگر اینقدر
میدانم که دست راست او بعهد بریده شد وارثان رحم ببرد پس
قصاص بر مقر نبود و نصف دیت از روی استحسان برو لازم
آید و قیاس آنست که برو چیزی از دیت هم لازم نشود کذا في
المحيط * باب * ششم در بیان صلح و عفو و شهادت دران * مسئله *
بهر را مصالحه در مادون نفس یعنی در قطع اعضا روا ست و
روایات در جواز صلح از بعض مختلف اند کذا في فتاوي
قاضیخان * مسئله * هرگاه قاتل و اولیاء مقتول بر مالی باهم
صلح کنند قصاص ساقط شود و آن مال واجب گردد کم باشد یا بسیار
و اگر وقت صلح ذکر حال و نه موجل یعنی مال نقدی و یا مهلت
داده شده در میان نیاورده باشند پس آن مال نقدی بود کذا في

الهدایة * مسله * اگر قتل از قسم خطا باشد پس گفت بر هزار
دینار یا ده هزار درهم با تو صلح کردم و بجهت آن وعده
و مهلتی معین نکند پس اگر پیش از حکم قاضی بر قسمی از
انواع دیت و پیش از رضامندی آنها باهم بر قسمی آن صلح
منعقد شده باشد پس مال مذکور موجل بود کذا فی الظهیریة
* مسله * اگر قاتل دو کس بودند یکی آزاده و دیگری بنده پس
آن آزاد و مولی بنده شخصی را بمصالحه از خون آنها بر هزار
درهم مامور گردانید تا صلح منعقد شد پس آن هزار درهم
برده مه آزاد و مولی بنده بالمناصفه باشد کذا فی الهدایة
* مسله * صلح در صورت خطا اگر بعد حکم قاضی بنوعی
از انواع دیت یا بعد رضامندی آنها باهم بر نوعی منعقد شود
پس اگر صلح بر همان نوع بود که قضای قاضی یا تراضی بآن
شده است و مال مذکور اکثر از مقدار دیت باشد این صلح جائز
نبود و اگر کمتر باشد از مقدار دیت که حکم بآن شده است پس
جائز بود خواه نسیه باشد و خواه نقد دست بدست و اگر
مصالحه بر خلاف جنسی که حکم قاضی بآن شده است متحقق
گردد و در مالیت زیاده بر جنس مقضی به باشد روا بود لیکن

وقتیکه مقضی به دراهم باشند و صلح بر دینار شود که بهای آنست اکثر از دراهم انه بود درست نباشد مگر دست بدست و اگر مال مصالح علیه از جنس اسب یا خر یا بنده باشد پس درصورت غیر معین جائز نبود و اگر معین است روا باشد اگرچه قبض در همان مجلس واقع نشود و اگر مال صلح کمتر از جنس مقضی به است و یکی از آن از جنس دنانیر و دیگری از دراهم بود پس نسیه جائز نباشد و دست بدست روا بود و اگر مقضی به دراهم باشند و مال صلح از جنس متاع سوای سیم و زر است پس به نسیه روا نبود و اگر معین است جائز باشد خواه قبض در مجلس صلح اتفاق افتد یا نه و این حکم تفصیلی که مذکور شد وقتی است که مصالحه بعد قضای قاضی و یا تراضی متحقق شود اما اگر پیش از قضا و رضا صلح کنند بر جنس مالی که شرعا در دیت مقرر است پس اگر مال صلح اکثر از دیت باشد روا نبود اگرچه دست بدست گیرند و در صورتیکه صلح بر کمتر از ده هزار درهم یا بر کمتر از هزار دینار یا بر کمتر از صد شتر که هر یکی از این هر سه دیت مقرر شرعی است واقع شود جائز بود خواه نسیه باشد و خواه نقد اگر صلح بر جنس دیگر که شرعا در دیت مقرر

بیست واقع شود پس به نسبه روا نباشد واگر مغبن است جاگز بود
هكذا في المحيط * مسئله * مردي بعمد كشته شد ويرا وارث دو
وليست پس يكي ازان مرد وبا قاتل مصالحه از تمام خون بر
پنجصد هزار درهم كرد صلح در حصه او به بيست وپنجهزار جا كز
باشد وبراي ديكري نصف ديت كه پنجهزار درهم است لازم آيد
وابي حنيفه رحمه الله مرويست كه صلح بر اكثر از ديت
باطل است وبراي هريكي نصف ديت پنج پنج هزار درهم
واجب شود ورو ايت مشهور همان است كه اولا مذكور شد
كذا في الظهيرية * مسئله * اگر كسي از وارثان مقتول از
قصاص درگذشت خواه مرد باشد آن وارث يا زن مثلا مادر
يا جده يا سواي آنها از زنان يا مقتوله زن باشد وشوهرش از
قصاص عفو نمود پس بهيچ راه قصاص نا يد كذا في السراج الوهاج
* مسئله * اگر يكي از شريكان قصاص مصالحه از حصه خود
بر عوضي كرد يا عفو نمود حق ديگران از قصاص ساقط شود
وآنها را حصه خود ها از ديت باشد وعفو كننده را چيزي از
مال واجب نگردد واگر قصاص مشترك ميان دو كس باشد
ويكي از آنها درگذشت پس براي آن ديگر نصف ديت از

مال قاتل ده رسد سال بود كذا في الكافي * مسله * اگر
يكي از دو ولي مقتول عفو از قصاص نموده ديگر دانست كه العفو
كشتن قاتل بر وي حرام است و او را كشت پس بر ان ديگر قصاص
لازم آيد و براي او نصف ديت در مال قاتل بود و اگر آن ديگر
علم بحرمت قتل نداشت پس بر وي ديت در مالش بود خواه اورا
علم بعفو ولي اول بوده باشد يا نه كذا في محيط السرخسي
* مسله * شخصي دو كس را كشت و ولي آن هر دو مقتول
يكي است پس از قصاص قاتل بعفو يكي از ان دو مقتول در گذشت
پس او را كشتن قاتل بعوض آن ديگر نميرسد كذا في الجوهرة
النيرة * مسله * دو قاتل اند كه ولي از قصاص يكي از انها
در گذشت پس او را كشتن آن ديگر ميرسد كذا في محيط
السرخسي * مسله * اگر شخصي دو كس را كشته باشد و
براي هر يكي از دو مقتول ولي جدا گانه است و ولي يك
مقتول از قصاص قاتل در گذشت پس ولي مقتول ديگر را كشتن
قاتل ميرسد كذا في السراج الوهاج * مسله * اگر ولي پيش
از موت مجروح عفو نمود پس اين عفو از روي استحسان
جائز باشد او را كشتن قاتل نميرسد و قياس آنست كه قاتل

کشته بود * مسله * اگر ولي دست قاتل بريد ومن بعد اي قصاص عفو نمود پس بر وضمان ديت دست لازم آيد نزد ابي حنيفه رحمه الله برخلاف راي صاحبين او رحمهم الله كذا في المحيط السرخسي * مسله * شخصي بعمد كشته شد و قاضي حكم بقصاص بر قاتل بجهت ولي او كرد و ولي بكشتن قاتل مرد يرا مامور ساخت و من بعد مردي ديگر از ولي درخواست عفو قصاص از قاتل كرد تا از ان درگذشت و مامور زد رحاليكه علم بعفونداشت او را كشت محمد رحمه الله گفت كه بر مامور ديت لازم آيد و بر آمر آن را رجوع نبايد كذا في الظهيرية * مسله * اگر ولي يا وصي از خون كه حق طفل صغير است عفو كند روا نبود كذا في محيط السرخسي *

مترجم گويد كه اين مسله نقلا عن الهداية در باب ثالث گذشت * مسله * مردي بعمد كشته شد و برادر مقتول بريني دعوي كه او وارث مقتول است وبجز او وارثي ديگر نيست گواهان قايم ساخت و قاتل بشهود خود ثابت كرد كه او را پسري است پس قاضي بگواهان برادر حكم در اينجا نكند و درنگي در ينباب بعمل آرد و اگر قاتل گواهان بر بين آورد

که او را پسری وارث است که مصالحه با قاتل بر دیت نموده
و آن دیت از وی گرفته بعض خود آورده یا شهود قایم کرده
در اینکه پسر مقتول قصاص از وی عفو نموده پس گواهان قاتل مقبول
شوند پس اگر پسر بعد از این باید بر انکار عفو و یا صلح کند
قاضی قاتل را تکلیف دهد که بار گواهان بر وی پسر قائم
سازد و شهادت گواهی گواهان که قاتل بمقابله برادر آورده
بود حکم بر پسر نکند * مسئله * اگر مقتول را دو برادر باشد
و قاتل بر روی یکی از ایشان که حاضر است گواهان آورده که
برادر غائب با او مصالحه بر هزار درهم نموده است
شهادت جائز باشد پس اگر آن غائب حاضر شود و از صلح
انکار کند بار دیگر قاتل تکلیف آوردن گواهان نخواهد شد
و همچنین اگر قاتل با عاده شهود برادر ثانی مکلف نشد پس برای
حاضر نصف دیت باشد و غائب را هیچ نبود کذا فی فتاوی
قاضی خان * مسئله * اگر برای خون مقتوله دو ولی باشد
که یکی از ایشان غائب است پس قاتل دعوی کرد که غائب از و
عفو نموده و بر این دعوی گواهان آورده پیش من این گواهان
را قبول میدارم و عفو از غائب جائز میشمارم و بعده حکم

بنا اگر غائب حاضر شود باز آوردن گواهان بر روي او حاجت
نبود و اگر قاتل دعوي عفو غائب نمود که او را گواهان نيست
و خواست که ازين حاضر حلف طلب کند پس در حکم تاخير
کنند تا غائب بيايد و مستحلف داده شود پس وقتيکه غائب آمد
و قسم خورد قصاص از قاتل گرفته شود کذا في المبسوط * مسئله *
اگر قاتل گفت که گواهان من بر عفو غائب در شهر حاضر اند
پس سه روز مهلت داده شود و استيفاي قصاص از وي در حال
نکرده آيد همچنين شيخ الاسلام در شرح خود آورده و در
شرح امام شمس الائمه حلواني رحمه الله مذکور است که
قاضي در دعوي عفو قاتل را مهلت دهد يا ندهد که در
راي خود بيند و گفت آنچه در کتاب مذکور نموده که قاضي
مهلت سه روز دهد آن از ضروري نيست پس اگر
قاتل بعد سه روز گفت که گواهان من غائب اند يا گفت
از ابتداي گواهان من غائب اند پس قياس آنست که
استيفاي قصاص از وي نمايند و تاخير نکنند و در استحسان
قصاص از وي گرفته نشود مگر آنکه در علم قاضي بيايد که
اگر او را گواهان مي بودند البته مي آورد هکذا في المحيط

* مسلم * مقتول برادر او را است نه یعنی برادرها بر سر کرده
گواهی عمدا بر دادن او از پنج وجه است یا آنکه آن دیگر
وقاتل هر دو او را تصدیق نموده باشد و تکذیب او کرده
یا آن دیگر تکذیب وقاتل تصدیق نموده یا برعکس اینصورت
یا هر دو سکوت ورزیده پس عمد در هر پنج صورتها واقع
شود اما حا [illegible] اینست که اگر هر دو تصدیق شاهد نموده
پس برای شاهد [illegible] ت بر قاتل لازم آید واگر هر دو
تکذیب نموده شاهد را هیچ نشود و برای آن ولی دیگر
نصف دیت واجب شود واگر آن دیگر تکذیب و قاتل تصدیق
نمود پس قاتل ضمان دیت دهد که ضمان هر دو ولی مقسوم
بود کذا فی محیط السرخسی واگر قاتل تکذیب شاهد در گواهیش

نمود و مشهود علیه یعنی آن دیگر تصدیق او در شهادت کرده
پس عمد واقع شود و در حق دیت بر قاتل قیاس آنست که چیزی
واجب نشود و در استحسان نصف دیت در مال او برای شاهد
لازم آید و همه علمای ما همین اختیار کرده‌اند واگر قاتل و
مشهود علیه هر دو تصدیق شاهد در گواهی او نکرده‌اند و تکذیب
هم ننموده بلکه سکوت ورزیده پس جواب در اینصورت

شهادتها بجوا بست كه در مسئلهٔ تكذيب آن هردو شاهد را بوده
مذكور شد ﴿ مسئله ﴾ واگر هر يكي از ان دو ولي بر ديگري
گواهي بعفو دادند پس بيرون نبود از ين كه شهادت آنها يكبارگي
است يا پس و پيش است پس در صورتيكه هردو شهادت يكباره باشند
اگر قاتل تكذيب هردو ولي كرد حق آنها باطل گردد و همچنين
حكم است اگر قاتل تصديق آن هردو يكباره كند و اگر قاتل
تصديق آن هردو كس بر سبيل تعاقب يعني پس و پيش كرد پس
براي هر دو ديت كامله دهد و اگر يكي را تصديق و ديگري را تكذيب
كرد پس براي كسيكه تصديقش آورد نصف ديت تاوان دهد و
در صورتيكه هردو گواهي به پس و پيش دادند اگر قاتل تكذيب
آن هردو كرد پس براي شاهد پسين نصف ديت بود و براي
اول هيچ نباشد و همچنين اگر تصديق آن هردو يكباره كرد
اول را هيچ نبود و دوم را نصف ديت باشد و اگر هردو را
پس و پيش تصديق آورد پس بر ديت كامله براي آن هردو
بود و اگر يكي را از ان هردو تصديق كرد پس اگر تصديق
اول و تكذيب دوم است بر و ديت كامله باشد و اگر تصديق
دوم و تكذيب اول نمود پس براي دوم نصف ديت دهد و

ازو را هیچ نبود کذا فی محیط السرخسی * مسالة * اگر
اولیای خون سه کس باشند ودو از انها بر سوم گواهی عفو
دهند پس این مسئله بر چهار صورت است یکی آنکه قاتل ومشهود
علیه هر دو تصدیق آنها کردند ودرین صورت حصه عفو کننده
باطل شود وحصه های هر دو شاهدان منقلب بمال گردد
ودوم آنکه تکذیب آنها نمودند پس شاهدان را
هیچ نبود وحصه مشهود علیه منقلب بمال شود وسیوم آنکه
مشهود علیه تنها شاهدان را تصدیق آورد ودرین صورت بر قاتل
ثلث دیت را که نصف مشهود علیه است تاوان دهد ومیان
هر دو شاهدان مقسوم گردد وچهارم آنکه قاتل تنها تصدیق
آنها کرد پس تاوان دیت بر قاتل لازم آید ومیان هر سه
ولی سه حصه مقسوم باشد کذا فی المحیط * مسئلة * اگر دو
کس از اولیای مقتول بر بعضی دیگر از انها گواهی دهند که او
حصه خود را از دیت در حالت خطا عفو نموده پس این شهادت جائز
بود بشرطیکه شاهدان حصه های خود از دیت قبض نکرده باشند
کذا فی محیط السرخسی * مسئلة * گروهی پرستش کننده
مجتمع شدند وتیرها بروی انداختند پس تیری خطا شده

پدختری خورد سال رسید تا بمرد جماعتی گواهی دادند که
آن تیر فلان کس است لکن بر تیر انداختن او ادای شهادت
نکردند و پدر دختر با صاحب تیر بر درخت آنکه مصالحت کرد
و از وطلب نمود پس اگر دانسته شود که صاحب صلح همان زخم زننده
است و دختر از همان زخم مرده پس صلح جائز باشد و اگر
درین صورت سوای شناختن تیر دلیلی دیگر نبود پس
صلح باطل است و اگر معلوم شده باشد که صاحب تیر
آنرا انداخته است و من بعد پدر دختر پیش او آمده و
او را طپانچه زد تا افتاد و بمرد و یافت نمی شود
که مردن او از طپانچه زدن یا از تیر انداختن است پس
اگر مصالحه پدر باذن دیگر وارثان دختر است صلح روا
باشد و آن بدل صلح حق باقی وارثان است و پدر را وراثت
نیست و اگر مصالحه بی اذن آنها کرده باشد پس صلح باطل
گردد کذا فی الظهیریة * مسئله عفو ازین دو قسم بیرون
نیست یا عفو از عمد است یا از خطا و هر قسم خالی نیست از آنکه
در وقت تعبیر از عفو یا عفو از جنایت گفته یا از زخم سر وانچه
از آن حادث شود یا از قطع و انچه از این روید هم گفته یا از

قطع یا از زخم سر تنها گفته پس اگر جنایت بعمد باشد در زخم
رسیده بقاطع گفت که در گذشتم یا گذاشتم از این جنایت یا از این
قطع و آنچه از آن حادث شود یا از این زخم سر و آنچه از این
روی دهد پس قاطع از آن زخم و سر ... زخم که سبب موت
مقطوع گردد یعنی از هر دو بری شود و اگر گفت در گذشتم یا
از این قطع یا از این زخم سر عفو از سرایت نبود پس اگر
مقطوع بمیرد قصاص از روی قیاس و دیت بجهت استحسان
نزد ابی حنیفه رحمه الله واجب شود و نزد صاحبین او از سرایت
نیز بری گردد و اگر جنایت بخطا بود و عفو از قطع یا از زخم
سر کرده باشد و ملی بعد آن زخم سرایت کند تا بمیرد پس مسئله
در همان اختلاف بود که در صورت عمد است و اگر عفو از
قطع و آنچه از آن روی دهد یا از جنایت گفته باشد پس عفو
از همه لازم آید چنانچه در عمد مذکور شد لیکن فرق است که
در عمد دیت بخشیده از جمیع مال مقطوع اعتبار کنند و
ورثه را هیچ حق نبود و در خطا از ثلث مال او معتبر سازند
و عاقله قاطع را وصیت کرده و حق ورثه مقطوع در دو ثلث
دیت متعلق شود کذا فی محیط السرخسی * مسئله * زنی دست

مردی برید پس آن مرد نکاح خودش بر همان قطع و
آنچه بشود یا لازمه قطع را مهر او گردانید پس در صورتیکه قطع
بوده یا شده نکاح بر همان قطع واقع شد اگر از آن قطع
صحت یافت تسمیه مهر صحیح گردد و دیت دست او مهر آن زن
شود نزد همه علمای ما پس اگر آن زن را بعد از دخول طلاق
داد یا او را گذاشته بود تمام دیت دست که پنجهزار درهم
است برای آن زن سالم ماند و دادنی بیفتد و اگر
پیش از آنکه دخول یا خلوت کند طلاق داده منجمله دیت دست
دو هزار و پانصد درهم که نصف مهر است زن را بسلامت ماند
و دو هزار و پانصد بشوهر باز دهد و اگر از سرایت زخم فوت کرد
پس تسمیه مهر نزد همه علما باطل گردد و برای آن زن مهر
مثلش لازم آید و درینصورت اگر پیش از دخول او را طلاق
داده است از مال شوهر برای زن متعه دادنی افتد و متعه
عبارت از پیراهن و سرانداز و چادر بود و قیاس آنست که
در قول ابی حنیفه رحمه الله بر آن زن قصاص واجب شود و از
روی استحسان وجوب قصاص نیست مگر دیت در مال زن لازم
آید و اگر آن زن را بر جنایت یا بر قطع و آنچه از و حادث

شود نکاح کرده باشد پس در صورت صحت مرد از آن زخم دیت
دست او مهر آن زن گردد نزد همه علما و آن دیت برای آن زن
بسلامت ماند اگرچه از قدر مهر مثل زیاده باشد و اگر از آن
زخم بمیرد تسمیه مهر باطل شود و آن زن را مهر مثل مسالم شود
و بعد از قصاص از وجه بی داد زد حق ساقط شود و اگر جنایت
از قبیل خطا است نکاح آن زن بر قطع واقع شد پس اگر
از آن صحت یافت دیت دست او مهر زن گردد پس اگر دخول
بآن زن کرده باشد یا او را گذاشته بود همه دیت برای زن
بسلامت ماند و امام اعظم تقاص ساقط شود و اگر پیش از دخول
بآن طلاق داده نصف دیت دست که دو هزار و پانصد درهم
است برای زن سالم ماند و دو هزار و پانصد دیگر عاقله زن
بشوهر ادا کنند و در صورتیکه از آن زخم خطا فوت کرد تعیین
مهر در روایة ابی حنیفه رحمه الله باطل شود و برای زن مهر مثل
لازم آید و بر عاقله اش دیت شوهر واجب گردد و نزد صاحبین
امام تسمیه مهر صحیح بود و دیت شوهر مهر آن زن گردد و اگر نکاح
آن زن بر قطع و آنچه از آن حادث شود یا بر جنایت خطا منعقد
شده باشد پس اگر شوهر از آن زخم بهی یافت دیت دست او

میشود [illegible] ده و از عاقله آن زن ساقط شود و اگر از آن زخم بمیرد
پس دیت کامله مهر او شود و از عاقله اش سقوط یابد و من بعد مهر
مثل زن و دیت را باهم ملاحظه کنند پس اگر مهر مثلش برابر دیت
بود شک نیست که [illegible] زن بسلامت مساند خواه متاکحت
از بعد قطع در حالت آمد ورفت کردنش بود یا بعد صاحب
فراش گردیدن او باشد و در صورتیکه مهر مثل زن کمتر از دیت
است اگر نکاح در حال آمد ورفت [illegible] ند پس دیت برای
او سالم شود اگرچه زیادت بر مهر مثل از شوهر بطریق
تبرع است و اگر تزوج زن در حال صاحب فراش بودن شوهر باشد
پس به بینند اگر مقداریکه دیت بآن بر مهر مثل زائد است از ثلث
مال شوهر خارج میشود پس عاقله زن از آن مقدار بری شوند
و این زیاده بر مهر مثل وصیت برای عاقله بود و اگر مقدار
زیادت مذکوره از ثلث مال شوهر برون نمی آید پس باندازه
که از ثلث بر آید از عاقله ساقط شود و وصیت برای آنها گردد
و باید که باقی را عاقله بوارثان زوج رد کنند و این حکم وقتیست
که شوهر پیش از موت خود زن را طلاق نداده باشد تا اینکه مرد
و هرگاه پیش از موت خود قبل از دخول بزن طلاق داده

باشد پنجهزار در هم از دیت برای زن سالم ماند بشرطیکه مهر مثل او نیز پنجهزار نبود از عاقله اش ساقط شود و اگر مهر مثل او کمتر از پنجهزار درهم است پس اگر مقدار یکه پنجهزار درهم بآن بر مهر مثل زائد است از ثلث مال شوهر بیرون می آید همچنان آن پنجهزار از عاقله ساقط گردد و اگر از ثلث مال وی آن مقدار زائد بیرون نمی آید پس باندازه که از ثلث خارج شود یا مقدار مهر مثل از عاقله ساقط گردد و باقی را بورثه شوهر عاقله باز پس دهند کذا فی المحیط

* مسله * شخصی بر سر مردی دو زخم موضحه زد بهتر آن مرد سرشکسته از یک موضحه و انچه از ان حادث شود عفو نمود و می بعد از ان مرد و زخم ببرد محمد رحمه الله گفت که اگر ثبوت آن باقرار سرشکنی شده باشد پس برو دیت در مال او لازم آید و عفو جایز نبود چرا که این عفو وصیت برای قاتل است و اگر ثبوتش بگواهان بسا شد پس عفو وصیت برای عاقله قاتل بود و جائز شود و از انها نصف دیت مرفوع گردد بشرطیکه از ثلث مال میت بر امدن تواند و اگر هر دو زخم سر بعهد بسا شند و مسله بحساله

خرد بود پس بر جنایت کننده هیچ نیست چراکه عفو از یک
زخم عفو از هر دو گردد کذا في الظهيرية * مسله * شخصي
زخم موضحه بر سر مردي بعمد زد پس آن مرد از زخم مذکور
و انچه ازان حادث شود در گذشت و من بعد همان شخص
بار دیگر سرش بعمد شکست و او این زخم را نبخشید پس
بر جنایت کننده دیت کامله در سه سال لازم گردد بشرطیکه
آن مرد از مجموع آن هر دو زخم فوت کرده باشد و بروی
قصاص درین صورت نیست و عفو برای رفع دیت کارگر نشود
كذا في المحيط * مسله * شخصي سر دیگری بزخم موضحه
از روی عمد شکست و سر شکسته از زخم موضحه و انچه ازان
حادث شود بر مال معین با او مصالحه کرده مال مذکور را
قبض نمود و من بعد مرد دیگر او را زخم موضحه بعمد زد
و ازین هر دو موضحه فوت کرد پس بران دیگر قصاص است
و بر اول هیچ نبود و همچنین حکم است اگر صلح با اول بعد
سر شکستن آن دیگر شده باشد كذا في خزانة المفتيين
* مسله * شخصي زخم موضحه بر سر مردي بعمد زد و آن
مرد یا او از زخم مذکور و انچه ازان حادث شود برده

هزار درهم مصالحه نموده نقیصش در آورده مس بعد پسری مر او بخطا سکست و از ین ضرب زخم مرد پس پانچهزار درهم برعاقله آن دیگر لازم آید و شخص اول پانچهزار درهم از مال مقتول بار پس گیرد کذا فی المحیط

باب ششم در بیان آنکه معتبر در شرع حالت قتل و زمان صدور فعل است* مسله *هرکه بر مسلمانی تیر انداخت وبا آن مسلمان که تیر بطرف او انداخته شد مرتد گردید وپس بعد تیر باو رسید و بمرد پس بر تیر انداز دیت برای ورثه مرتد واجب شود نزد ابی حنیفه رحمه الله زیرا که در حالت رمی بسبب اسلام خون او هدر نیست اما قصاص بشبهه ساقط شد وصاحبین او گفته اند که بر تیر انداز هیچ باید کذا فی الکافی * مسله * اگر تیر سوی شخصی در حالت ارتداد او انداخت پس مسلمان شد ومس بعد تیر باو رسید بر تیر انداز هیچ نوشته نیز هر سه امام ثلثه و همچنین حکم است وقتیکه بر حربی تیر انداخت پستر مسلمان شد کذا فی الهدایه * مسله * اگر بر بنده تیر انداخت پس مولای او آزادش نموده ومس بعد تیر باو رسید وازان فوت

شد پس بر تیر انداز قیمت او برای مولا واجب شود نزد ابی حنیفة و ابی یوسف رحمهما الله کذا فی الکافی * مسله هرگاه قاضی بسنگسار کردن مردی حکم کرد و شخصی بروی سنگ انداخت و یکی از شاهدان زنا بوقت انداختن پیش از رسیدن رجوع کرد و من بعد سنگ برو واقع شد پس بر انداز نده هیچ نبود کذا فی التبیین * مسله * هرگاه مجوسی بر شکاری تیر انداخت پستر مسلمان شد و بعد از ان تیر برو رسید پس آن شکار خورده نشود و اگر در حالت اسلام تیر افگند پستر مجوسی شد شکار بخوردن آید کذا فی الهدایه * مسله * اگر محرم بر صیدی تیر انداخت پستر از احرام حلال شد و من بعد تیر بروی اصابت کرد پس بر محرم جزا لازم آید و اگر حلال یعنی غیر محرم تیر بر شکاری افگند پستر احرام بست برو هیچ نیست کذا فی الکافی *

باب هشتم در بیان دیت ها مالی را که بدل نفس است دیت گویند و انچه بسبب جنایت بر ما دون نفس واجب شود آن را ارش نامند کذا فی الکافی * مسله * پستر دیت در قتل خطا و جناری مجری خطا و در شبه عمد و در قتل بسبب و در قتل

صبي و مجنون واجب شود و اينهمه ديت ها بر عاقله باشد مگر و قتل پدر پسر خود را كه ميدر مال اوست در سه سال و بر عاقله واجب نبود كذا في الجوهرة النيرة * مسله * هر قتل عمد كه قصاص در ان بسبب شبه ساقط شد پس ديت در مال قاتل است و هر ارشي كه از صلح واجب شود نيز در مال قاتل است مگر اوله در سه سال داده شود و دوم نقد واجب گردد كذا في الهدايه * مسله * هر ديتي كه بعذاب قتل واجب شود از سه چيز اداكرده بايد در قول ابي حنيفه رحمه الله از شتر و زر و سيم كذا في شرح الطحاوي ابوحنيفه رحمه الله گفت كه از شتر يكصد عدد و از زر هزار دينار و از سيم ده هزار درم بود و قاتل را اختيار است از هر قسم كه خواهد ادا نمايد كذا في محيط السرخسي * مسله * صاحبين امام گفته اند كه از گاوان دوصد گاو و از گوسپندان دو هزار بز و از پوشاك دوصد حله كه هر حله از ان دو ثوب باشد يعني ازار و چادر كذا في الهدايه * مسله * همه شتران از يكس و سال واجب نشوند بلكه از عمرهاي مختلف باشند پس در خطاي محض صرف شتر به پنج قسم واجب شود بيست شتر ماده يكساله

و بیست شتر تریکساله و بیست شتر ماده دو ساله و بیست شتر ماده سه ساله و بیست شتر ماده چهار ساله و در شبه عمد صد شتر بچهار قسم واجب گردد نزد ابي حنیفه و ابي یوسف رحمهما الله بیست و پنج ماده شتر یکساله و بیست و پنج ماده دو ساله و بیست و پنج ماده سه ساله و بیست و پنج ماده چهار ساله . کذا في المحیط * مسله * دیت مسلمان و ذمي و مستأمن برابر است کذا في الکافي * مسله * دیت زن در نفس و ما دون نفس نصف دیت مرد بود و اگرچه ایني باشد که در آن ارش مقدر شرعي نیست بلکه واجب در آن حکومت عدل بود پس مشایخ در آن اختلاف کرده اند بعضي گفته اند که زن و مرد در آن برابر اند و بعضي نصف آن گیرند کذا في محیط السرخسي

* مسله * اگر قتل بخطا باشد و در اولیاي مقتول که صغیر و کبیر با هم شریک اند شریک کبیر پدر صغیر بود او را میرسد که همه دیت استیفا کند حصهٔ خود را بحکم ملک و حصهٔ صغیر را بحکم ولایت بر وبگیرد و اگر شریک کبیر برادر و یا عم بود و وصي صغیر نباشد استیفاي حصهٔ خود کند و حصهٔ صغیر را نگیرد کذا في المحیط * مسله * هر شکاه موي سر آدمي ستره شده

و باز نرست دیت کامله دران واجب شود مرد و زن و خورد

وبزرگ دراینحکم برابر اند مگر اینکه طلب دیت در حالت سترد ن

نکرده شود بلکه مهلت یکساله داده آید پس اگر مهلت یکسال

داده شد ومجنی علیه درمیان سال بمیرد و هنوز موی سر نرسته

بود پس در قول ابی حنیفه رحمه الله در حمایت کسد ه هیچ

نیست ودر قول ابی یوسف رحمه الله حکومت عدل واجب شود کذا

في الذخیرة * مسئله * اگر موی هر دو ابرو را ان طریق سترده که

رستگاه انرا تباه کرد یا برکند ورستگاه وی فاسد ساخت پس

در مجموع هر دو ابرو دیت واجب شود و در یکی نصف دیت

كذا في المبسوط * مسئله * در دو ا ر مژگان چشم نصف دیت

است ود ر یکی ربع ودر تمام آن که چهار اند دیت کامله باشد

كذا في المحیط * مسئله * هر گاه ریش مردی سترده شد و بجای

آن دیگر درست پس دران دیت کامله است کذا في الذخیرة

* مسئله * عمد و خطا در ستردن موی سر و ریش برابر اند کذا

في الكافي * مسئله * اگر نصف از ریش وموی سر سترده شد

بعضی اصحاب ما گفته اند که نصف دیت واجب شود و بعض آنها

گفته اند که تمام دیت لازم آید كذا في محیط السرخسي

* مسئله * واگر نصف ریش را سترد پس نصف دیت واجب گردد.
بشرطیکه نصف بودن آن دانسته شود واگر معلوم نشود که چه قدر
رفته است حکومت عدل لازم آید * مسئله * در فتاوی قاضی
مذکور است که اگر پاره از ریش مردی برکند پس مر آنچه رفته
است وآنچه باقی مانده قیمت نهایند پس بحساب آن بر
جنایت کننده واجب گردانند کذا فی الخلاصة * مسئله * علمای در
ریش کوسج گفتگو کرده اند واصح در این باب آنست که ابوجعفر
هندوانی تفصیلش کرده که اگر بر زنخدان او چند موی شمرده
دمیده باشد پس در ستردن آن هیچ نبود واگر از این بیشتر بود و
بر زنخدان ورخسار هردو باشد لیکن پراکنده پس در آن
حکومت عدل است واگر پیوسته باشد پس در آن دیت کامله

بود چراکه در حقیقت کوسج نیست چنانچه در هدایه مذکور است و
اگر دمید تا برابر شد همچنان که بود هیچ در آن واجب
نشود لیکن بر این فعل تادیب و تعزیر کرده آید کذا فی المبسوط
* مسئله * اگر بجای آن موی سفید رست اینصورت در
ظاهر الروایت مذکور نیست و در غیر روایت اصول ذکر کرده
گفت که بر قول ابی حنیفه رحمه الله اگر جوانی علیه آزاد است

پس بر جانی هیچ نیرد و اگر بنده باشد پس بر جنایت کننده
حکومت عدل است و ابو یوسف و محمد رحمهما الله گفته اند
که در هر دو صورت حکومت عدل است کذا في المحيط و
فقیه ابو الليث فتوی بر قول صاحبین امام نهاده کذا في الخلاصة
شمس الائمة حلوائي از ابي يوسف و محمد رحمهما الله
درین مسئله روایت کرده که اندازه حکومت عدل در آن
آنست که وی را بنده قرار داده قیمت بنده صحیح ریش و سیاه
ریش هر دو کرده شود پس فرقی که میان هر دو قیمت باشد بر
جنایت کننده لازم آید کذا في المحيط * مسئله * اگر ریش
مرده ی سترده پس پاره از آن رست و بعض دیگر بر نیامد پس
دران حکومت عدل است کذا في فتاوي قاضي خان
* مسئله * در اجناس ناطفی آورده که شرکاه موی یافته سر
زن خود با زن دیگری برید سزاوار آنست که دران چیزي
في الحال واجب نشود و این رسم بروایت از محمد رحمه الله
ذکر کرده که در صورتیکه شخصی گیسوهای زنی برید یا موی
مرکسی را ستره بر وجهی که او را ناقص کرده است گفت رحمه الله
برو هیچ نباید مگر اینکه تادیب و تعزیر کرده شود کذا في الظهيرية

* مسله * هرگاه نره شخصی ببرید تا ریشش افتاد پس دیت کامله بجهت ریش واجب شود کذا في المحیط * مسله * اگر سبلت شخصی بستره و نرست حکومت عدل لازم آید کذا في فتاوي قاضیخان وهمین قول صحیح تر است کذا في محیط السرخسي * مسله * در جنایات حسن آورده که هرگاه ریش شخصي یا سبلت او سترد تاوان سبلت در تاوان ریش داخل نشود کذا في المحیط * مسله * در هاروني مذکور است که اگر موي سر مردي سترد و من بعد نرست وگفت جاني که این اصلع بود یعني موي پیش سر نداشت پس باندازه که موي سترنده اقرار کند واز موي در سرش گوید حصه دیت برو واجب گردد وهمچنین است اگر ریش مردي سترد وگفت وی کوسج بود که موي بر رخسار نداشت و همچنان در هر دو ابرو و مژه ها قول جاني باسوگند او معتبر بود مگر انگاه که مجني علیه گواهان قایم کند برانکه وي صحیح بود کذا في محیط السرخسي * مسله * در هردو گوش بلند برآمده در صورت خطا دیت کامله است و در یکي از انها نصف دیت واگر گوش خشک شود ویا فرو برد پس دران حکومت عدل بود کذا في المحیط * مسله * اگر

هرگوش مردي بردتا قوت سامعه ببرد ديت واجب گردد وطريق شناخت رفتن سماعت وي آنست كه وقت غفلت او جستة شود ومي بعد برار كرده آيد پس اگر جواب داد دانسته شود كه سماعت او نرفته است از خطا كذا في الظهيرية * مسله * در هردو چشم وقتيكه كور كرده شوند ديت كامله است ودر يكي ازانها نصف ديت وهمچنين اگر كور نكرده شود ليكن فرو رود وپس از بينائي او زايل گردد وچشم قائم است پس در هردو چشم ديت كامله لازم آيد ودر يكي نصف ديت كذا في الذخيرة * مسله * در چشم كور چشم نصف ديت است كذا في الظهيرية واگر پلكها يا مركان بريده پس دران يك ديت است كذا في الهداية * مسله * در بريدن پلكهاي چشم كه بران مو نها نيست حكومت عدل بود واگر جنايت كننده بر مژگان يكي باشد وبر پلكها ديگري پس بر كسيكه جنايت بر مژگان نموده تمام ديت لازم آيد وبر جنايت كننده پلكها حكومت عدل است كذا في المحيط * مسله * در بريدن بيني ديت نفس بود وهمچنين حكم است اگر مارن را بريد وآن عبارت از نرمه بيني باشد واگر نصف استخوان بيني بريد دران قصاص نيست بلكه دران ديت نفس است

كذا في فتاوى قاضيخان * مسئله * در منتقى آورده كه اگر كسي جنايت بر شخصى كرد پس بحالى رسيد كه تنفس از بيني خود نمي تواند بلكه تنفس از دهن خود ميكند پس حكومت عدل است كذا في الذخيرة * مسئله * در شرح طحاوي آورده كه هرگاه نرمه بيني قطع كرد ومن بعد بيني بريد پس اگر ثاني پيش از به شدن اول باشد يك ديت واجب شود و اگر پس از به شدن بود پس ديت در نرمه بيني وحكومت عدل در باقي واجب كرده كذا في المحيط ودر اصل مذكور است كه اگر بيني مردي بزد شكست پس در اين حكومت عدل است كذا في الذخيرة * مسئله * مردي بر بيني شخصي زد پس بوي خوش و بوي بد يا بو كردن در نيافت يعني قوت شامه اش زائل شد دران حكومت عدل است اينچنين در نوادر ابن رستم بروايت از محمد رحمه الله ذكر كرده شد ودر جنايات ابي سليمان مذكور است كه هرگاه ضارب اقرار بر رفتن قوت شامه مضروب كند پس دران ديت لازم آيد چنانچه در قوت سامعه همچنين قدوري گفته وفتوى براين است و طريق شناخت رفتن قوت

* مسله * در هره دو لب دیت کاملة و در یکی نصف دیت و لب بالا و زیرین درین حکم برابراند کذا في المحیط

* مسله * در گوش کودک و بیني او دیت کامله است کذا في السراج الوهاج * مسله * در هره دندان بیستم حصه دیت واجب شود و درین حکم انیات و ضواحك و نواجد و طواحین برابراند هکذا في المبسوط انیات دندانهای پیش که نوک دارند و ضواحك دندانهایی که در خنده نمایان شوند و نواجد دندانهای پس همه و طواحین دندانهای سائیدنی

* مسله * در بدن آدمي هیچ عضوي نیست که دیت او بر دیت نفس زاید باشد مگر دندانها کذا في خزانة المفتیین تا اینکه اگر بیست و هشت باشند پس چهارده هزار درهم هر جانی واجب شود و اگر سي باشند پانزده هزار کذا في الظهیریة و اگر سي و دو باشند شانزده هزار درهم لازم گردد که یک دیت کامله و سه خمس دیت باشد در سه سال ادا کرده شود در سال اول شش هزار و شش صد و شصت و شش درهم و دو ثلث درهم و در سال دوم شش هزار و سه صد و سي و سه درهم و ثلث درهم و در سال سیوم سه هزار درهم برین تفسیر

در منتقی مذکور است کذا في المحيط * مسله * هرکه دندان مردي بر کند وبجاي آن ديگري رست پس ديت ازو ساقط شود و این نزد ابي حنيفه است رحمه الله و ابو يوسف و محمد رحمهما الله گفته اند که بر وي ديت کامله بود کذا في الجوهرة النيرة * مسله * اگر بجاي آن دندان ديگر سياه دميد ارش برحال خود باقي ميماند کذا في المحيط * مسله * اگر دندان ديگري بر کنند و صاحب دندان آنرا بجاي خودش باز گذاشت و گوشت بر ان دميد پس بر کننده ديت کامله بود کذا في الکافي * مسله * اگر بر دندان شخصي زد تا جنبش کرد مهلت داده شود پس اگر سبز يا سرخ گرديد ديت دندان که پانصد درهم است واجب شود واگر زرد شد مشايخ دران اختلاف کرده اند وصحيح آنست که بر وهيچ واجب نگردد واگر سياه گشت ديت دندان لازم آيد بشرطيکه منفعت خاييدن زايل شود واگر اين منفعت نرفت ليکن بسبب آنکه از دندان هاي نمودار است موجب فوت جمال او شد پس همچنين حکم است واگر هيچ يکي ازين دو فايده فوت نگشت دران دو روايت است وصحيح آنست که چيزي

که چیزی واجب نشود کذا فی فتاوی قاضیخان
* مسئله * پس اگر ضارب گفت که سیاهی دندان از ضربت
دیگر است که پیش از زدن من حادث شده و مضروب آنرا
تکذیب نموده پس قول مضروب با سوگند او معتبر باشد مگر
اینکه ضارب گواهان بر دعوی خود قائم کند کذا فی المبسوط
* مسئله * در دندان بنده بشرط زرد شدن حکومت عدل
واجب شود در قول ابی حنیفه رحمه الله وصاحبین او گفته اند
که در صورت زرد شدن حکومت عدل واجب است خواه آزاد
باشد وخواه بنده مملوک * مسئله * اگر بر دندان مردی
زد تا از ضربت او سیاه شد و من بعد دیگری آمد که از بیخ
آنرا بر کند پس بر اول دیت تمام لازم گردد و بر دوم حکومت
عدل کذا فی المحیط * مسئله * در بریدن زبان دیت است و
همچنین در بریدن پاره از زبان بشرطیکه مانع کلام گردد
دیت لازم آید واگر بر تکلم بعض حروف قادر باشد بعضی
از فقها گفته اند که دیت بر عدد جمله حروف تقسیم کرده
شود وبعضی دیگر قائل اند باینکه بر عدد حروف متعلق بزبان
تقسیم نموده آید وقول بعضی آن نیست که اگر بر ادای اکثر حروف

قادر یا نیه در آن حکومت عدل واجب بود و اگر از ادای
اکثر حروف عاجز است تمام دیت لازم آید کذا فی الکافی
و مشایخ گفته اند که قول اول صحیح تر است کذا فی المحیط
و صحیح همین قول اول است کذا فی محیط السرخسی * مسئله *
اگر جنی علیه دعوی کند که قوت گویائی او زائل شد او را
غافل گردانند تا دریافت شود که سخن وی مسموع است یا
غیر مسموع و در زبان گنگ حکومت عدل است کذا فی المحیط
* مسئله * اگر زبان کودکی بریده شد پس اگر استهلال او بوقت
ولادت ظاهر شده باشد و تکلم او معلوم نگردیده است حکومت
عدل واجب شود و اگر تکلم او ظاهر شده است پس در آن
دیت بود کذا فی شرح الجامع الصغیر للصدر الشهید حسام الدین
و در دو لحیی دیت کامله است و در یکی نصف دیت کذا فی
المحیط لحیی جای ریش کذا فی الصراح یعنی استخوانی که منبت
ریش است * مسئله * در هر دو دست بشرطیکه بخطا بریده
شوند دیت کامله است و در یکی از آنها نصف دیت و دست
راست را بر چپ تفضیل در دیت نبود اگرچه راست در قوت
گرفت زیاده تر از چپ است کذا فی الذخیره * مسئله * قاعده

کلیه مرد بس انداخت وا عضدی انسان انست که مرتا م
سجلس متبعت آن عضو تمام و جمال فوت کرده یا حیث انی که دا
دملی ارای عضو مقصود است بالتمام تر انکه سزاد دیت کامله
واجب آید کذا فی الهدایة * مسله * در دست حکم هیان
دیت است که در دست زن بود مر ابی حنیفه رحمه الله تر ا م
صاحبین را و نصف انچه در دست مرد است و نصف آنچه در دست
مرد است معتبر جمع نصف لازم آید کذا فی السراج الوهاج
مسله * هر هر انگشتی را انگشتهای هر دو دست و هر دو پای
عشر دیت لازم شود و همه انگشتها در یک حکم برابر بوند و
هر انگشتی که سه بند دارد در یک بند آن ثلث دیت انگشت
بود و هر انگشتی که دو بند دارد در یک بند وی نصف دیت
انگشت است کذا فی الهدایه مثلا در دراهم دیت انگشت
هزار درهم است در یک بند انگشت میانه سه صد و سی
وسه درهم و ثلث درهم در یک بند تر انگشت پانصد درهم
بود * مسله * در انگشت زائد حکومت عدل است کذا فی
الجوهرة النیرة * مسله * دستی که بها وی شل چو ایستد مانند
در ان حکومت عدل است کذا فی المحیط * مسئله * هر که

کف دست یا بعض انگشتان یا با همه انگشتان بریده شد پس
فقها اجماع کرده اند بر این که اگر همه انگشتها در حالت بریدن
دست قائم بود نه کف دست تابع انگشتان بود تمام دیت کف
دیت آنها واجب شود و بجهت کف دست هیچ لازم نگردد
و نیز اجماع کرده اند که اگر در کف دست در آن حالت یک
انگشت بود پس ارش انگشتان که ده هزار درم یا صد
دینار است واجب گردد و بجهت کف هیچ نبود و در صورتیکه
بر کف دست دو انگشت یا یک انگشت یا یک بند از انگشت
در آن حال باشد نزد ابی حنیفه رحمه الله همچنان جواب
است که کف تابع انگشت گردانیده شود و صحیح قول ابی
حنیفه است کذا فی الذخیره * مسئله * اگر شخصی بر دست
مردی زد تا دست او شل گردید پس بر آن شخص دیت کامله
است کذا فی خزانة المفتین * مسئله * اگر انگشت مردی را
از بند بالا برید تا باقی از انگشت صاحبش شل گردید
پس بر قصاص هیچ یکی از بین نیست و حکم اول
آنست که دیت در بند بالا و حکومت عدل در ما بقی واجب شود
* مسئله * دو پا زده هرگاه شکسته شود حکومت عدل است و هیچ

د راستخوان بند دست وقت شکست آن حکومت عدل بود کذا
فی الذخیرة * مسئله * در دست هرگاه از نصف بازو بریده شود
دیت دست وحکومت عدل بجهت ما بین کف تا بازو لازم آید واگر
تا آرنج بریده شود پس بعد دیت دست در باقی حکومت عدل زیاده
بران خواهد بود واین قول ابی حنیفه است رحمه الله وکذا فی المبسوط
مسئله محمد رحمه الله در جامع گفت که مردی دست راست دوکس را برید
وپس بعد یکی ازان دوکس را انگشت قاطع جدا کرد واجنبی دیگر ما بقی
را از انگشتان قاطع برید پس تر دست برید که هرگز قطع نکرده بود
کف دستی از قاطع که دران هیچ انگشت نیست جدا ساخت وبعد
ازان نزد قاضی همه مجتمع شدند پس قاضی بر قاطع هر دو
دست بیک دیت که آن پنج هزار درهم است حکم کند تا در میان
هرده ومصاحب قصاص به پنج حصه منقسم شود وآن مرد اجنبی
برای قاطع هر دو دست چهار هزار درهم تاوان دهد واگر هر دو
بریده دست بر بریدن کف قاطع متفق شده باشند ومی بعد
دیت دست خواهند پس این دیت در میان آنها به پنج بخش
ملسوم شود خمس آن برای کسیکه قاطع را انگشت نیست وه و
خمس ازان بجهت برایکه قاطع را انگشت بود واگر اجنبی متلف

کرد تا انگشتی از انگشتان قاطع برید و بعد از آن یکی از
صاحبان قصاص انگشتی از انگشتهای همان قاطع دو دست جدا کرد
پس تراجعی باز آمد و انگشتی دیگر از انگشتهای قاطع برید و منی
بعد کسیکه از انگشتان قاطع چیزی نه بریده بود کف دستی
را که بر روی وی انگشت ما نده است جدا ساخت پس قاضی
بعد یک دست حکم نماید که چهار خمس از آن برای برنده کف
دست و خمس رابع از آن بجهت برنده انگشت باشد پس اگر هر دو
صاحب قصاص بر بریدن کف دست یا در انگشت متفق باشند
دیتی که گرفته شده درمیان هر دو کس به هشت حصه منقسم
گرده که سه ثمن آن بجهت برنده انگشت و پنج ثمن از آن برای
آن دیگر بود کذا في المحيط * مسئله * در بریدن سر انگشت
حکومت عدل است و ناخن اگر بعد بریدن باز رست همچنان
که بود در آن هیچ نبود چنانچه در غیر آن از موی سر و
دندان و اگر نه روید پس در آن حکومت عدل است و اگر عیبی
دار است پس حکومت عدل کثیر از اول بود کذا في خزانة المفتين
* مسئله * در بریدن هر دو پای بخطا دیت کامله است و در
یکی از آنها نصف دیت کذا في المحيط * مسئله * در دست

کودک و پای او حکومت عدل است پس اگر طفل کودکی درستی
و صحبا میدی آنها بظهور نیامده باشد و اگر دست و پای وی
جنبانده پس در این هر دو دیت است کذا فی السراج الوهاج
* مسئله * در بریدن پای لب حکومت عدل است کذا فی فتاوی
قاضیخان * مسئله اگر پای او را انگشتها از اصبع ساقط بریده
دیت بجهت قدم و حکومت عدل بسبب بریدن ما سوای قدم
شود کذا فی الذخیره * مسئله * اگر ران شخصی
شکست و بعد یا و درست شد پس بر شکننده چیزی نبود در قول
ابی حنیفه رحمه الله و مرود در قول ابی یوسف رحمه الله حکومت
عدل است و ابو سلیمان روایت از محمد رحمه الله در
کتاب الصلح ذکر کرده که گفت ابو حنیفه رحمه الله هر که
استخوان آدمی از دست یا از پای یا جز آن شکست و به شد
و بحالت اصلی خود عود کرد در آن دیت نیست پس اگر ناقص
ماند یا کج بسته شد پس در آن پاره از دیت بود بحساب چیزی
که از کجی نقصان پذیرفت کذا فی المحیط * مسئله * در استخوان
پهلو حکومت عدل است و در چنبر گردن حکومت عدل کذا فی
الذخیره * مسئله * در دو پستان مرد حکومت عدل است و

[illegible] پستان او حکومت کند از او لی بود کذا فی الظهیریه و در
[illegible] زخم [illegible] پستان [illegible] آن است کذا فی [illegible] * مسئله *
[illegible] پستان زن [illegible] [illegible] پستان زن [illegible]
[illegible] پستان [illegible] است [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] پستان زن [illegible] [illegible] شود
[illegible] [illegible] [illegible] الظهیریه
* مسئله * در پستان خنثی از دابی حنیفه انچه در پستان زن است
شود و نزد صاحبین او نصف انچه در پستان مرد است و نصف انچه
در پستان زن است یعنی [illegible] در نصف لازم آید کذا فی
السراج الوهاج * مسئله * اگر کسی پشت شخصی زد تا منفعت
[illegible] فوت شد یا کوژ [illegible] گشت دیت نفس واجب گردد کذا فی
[illegible] و اگر او را کوژ [illegible] پشت [illegible]
[illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] حکومت
[illegible] کذا فی المحیط و اگر [illegible]
[illegible] نیاید [illegible] امام [illegible] [illegible]
کذا فی خزانة المفتین * مسئله * هرگاه استخوان سینه زن
شکست و آن [illegible] منقطع شد [illegible] دیت بود کذا فی

بالمدائرة * مسئله * در ذکر یعنی بریده شده دیت کامله است
و در ذکر خصی یعنی خصیه بریده حکومت عدل است نزد علمای
ما خواه متحرک باشد یا نباشد و خواه آن خصی قادر بر جماع
بوده یا نبوده و همین حکم در ذکر عنین است و اما پیر کلان سال
اگر قادر بر وطی نباشد پس جواب در ذکر او مانند جواب
در ذکر خصی و عنین است کذا فی الذخیرة * مسئله * اگر حشفه
یعنی سر ذکر بریده دیت تمام واجب شود پس اگر قاطع باز آمد
و ما بقی ذکر نیز جدا کرد در صورتیکه قطع دوم پیش از درآمدن زخم
اول شد دیت واحده لازم شود و بمنزله بریدن ذکر یک باره
قرار داده آید و اگر در میان هر دو قطع برء حائل باشد
دیت کامله در سر ذکر و حکومت عدل در باقی واجب کرده
کذا فی الظهیریة * مسئله * در هر دو خصیه دیت تمام بود
کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه ذکر و هر دو خصیه از مرد
قطع کرد بخطا برید اگر آن شارع به بریدن ذکر کرده است پس
در آن دو دیت بود و اگر ابتدا به خصیتین نموده و من بعد نوبت
به ذکر رسید پس در خصیتین دیت کامله است و در ذکر
حکومت عدل و اگر ذکر و خصیتین را از جانب ران یکبار

پس مردة شد بهتر واگر رده حکم به بت کرده آید و در مسئله
ملتس الذ نر لهظار یکساله واجب است درخلاف مسئله بیره
ورشکم زن کذا فی المحیط فی المتفرقات * مسئله * اگر زنی را
افضا کرد یعنی هر دو راه بول و دبر او را یکی ساخت پس
نگاه داشتن بول نمی تواند دران دیت بود واگر امساک بول
میتواند کرد پس این زخم جائفه است که دران ثلث دیت واجب
فتاوی قاضیخان * مسئله * مردی از دختر خورد
سال [illegible] که از قابل مجامعت نبود جماع کرد تا مرده پس اگر
باشد دیت بر عاقله اش واجب گردد واگر مکرهه اوست
دیت بر عاقله و مهر بر شوهر لازم آید کذا فی الخلاصه * مسئله *
ابن رستم بروایت از محمد رحمه الله آمده که مردی با
زن خود مجامعت کرد و ماند آن زن لا کف جماع ماند پس
ازان بمرد بروحمری نبره واو یوسف رحمه الله گفت که مرد
زن خود را جماع نمود پس ازان چیزی نقصان شد یا هر دو راه
او را یکی کرد یا بمرد پس آنکس ضامن تاوان نبود گفت محمد
رحمه الله که در ... ضامن شود مگر در افضا و کشتن از جماع
وگفت کذا ینقول ابی حنیفه است رحمه الله ودر حکایتی که جماع

تا اسلام ملتحمه الباقی است حاصله آنچه درینها بتصریح
بیاید * مسئله * درین همه اقسام زخم
هرگاه ... بیار ... باید هیچ واجب نگردد مگر
ترد عدهم ... کذا فی کتب است که مقدار آنچه تا وقت
دو اجب شود از حضرت شیخ الاسلام رحمه
الله ذکر نمود کذا فی الذخیره * مسئله * مردی را زخم متلاحمه
زده و بعده ... دیگر ان بعد ازان باقی ماند اگرچه اندک بود
پس رسید ارش متلاحمه واجب است زیراکه ارش هرگاه واجب
شد ساقط نمی شود مگر وقتی که بسبب دیگر آن جراحت را کامل گردد
هکذا فی المحیط و ترقیقی اعرابیست کذا فی الظهیریه * مسئله * در اقسامی
که پیش از موضحه از شجه های شش گانه مذکور آمد هرگاه
بخطا باشد حکومت عدل بود کذا فی المحیط * مسئله *
در تفسیر حکومت عدل فقها اختلاف کرده اند پس طحاوی گفت
طریقه دران است که زخمی را مملوک فرض نموده قیمتش
بدون این زخم کنند و قیمت او با بودن این زخم بر نمایند
و ... تفاوت میان هر دو قیمت بگیرند پس اگر مقدار
تفاوت بستم حصه قیمت باشد بیستم حصه دیت واجب شود و اگر

هيچ نيست و نزد محمد رحمه الله قيمت آنچه در مجروح تا به
شدن ارجح = گرشد لازم آيد كذا في = ط السرخسي * مسله
جائفه در حقي است كه سوي جوف از شكم يا از پشت يا از سينه
برسد و ما ذكرده ... رسد كه اگر آب تا آنجا رسد
و وره يا طل كند پس اين همه جائفه باشد و آنچه بالای آنست
جائفه نيست و در دست و دو پا ... و دهن و سر جائفه
نباشد و اگر جراحت ميان هره و خصيه و دكر باشد تا اينكه
بجوف رسد پس آن جائفه است كذا في السراج الوهاج
* مسله * قصاص شجه بر حسب پيمايش زخم در طول و عرض
كرده شود پس اگر زخم در حالت شجه سر يا پس سر يا در ميانه
سر يا در يكي از دو پهلوی سر باشد پس برابر آن زخم مذكور
از همان موضع سر زخم كنند استيعاب كرده آيد و اگر شجه
موضحه در پس مابين هردو جانب سر مشجوج را فرو گرفت
و آن مقدار ما بين دو جانب سر شاج را فرا نمي‌گيرد سبب
آنكه سر شاج از سر مشجوج كلان تر است پس در صورت
مشجوج اختيار داده شود اگر خواهد قصاص بگيرد و
از هر جائي كه خواسته باشد ابتدا كند و بقدر طول زخم

اول رساند تا هرجاکه رسد ومن بعد دست کشد واگر خواهد
ارش آن شجه بگیرد در صورتیکه آن مقدار ما بین هر دو
جانب سر شاج را نیز فرا میگرد وزائد می افتد ازین جهت که
سر مشجوج از سر شاج کلان بود اگر خواهد ارش گیرد و
اگر خواهد ما بین دو جانب سر شاج بقصاص فرا گیرد و از
قدر زائد باز ماند واگر شجه در جانب طول سر مشجوج
است وتمام طول رأس فرا گرفته وحال آنکه آن مقدار از
پیشانی شاج تا قفایش فرا میگیرد پس اگر خواهد ارش گیرد
واگر خواهد قصاص تا مثل موضع آن شجه از سر خودش
پهلو آرد وبر آن زیاده نکند واگر آن شجه از پیشانی
مشجوج تا قفای اوست واز جانب شاج نمیرسد مگر تا نصف
سرش پس اگر خواهد ارش گیرد واگر خواهد قصاص یقدر
شجه خود تا هر موضعیکه رسد بگیرد واز هرجانبی که خواسته
باشد ابتدا کند کذا فی الذخیرة والمحیط * مسئله * بر سر
شخصی بیست شجه موضحه زد پس اگر به شدن در میان این
وضحها حائل نباشد دیت کامله در سه سال واجب شود واگر
صحت در میان اینها متخلل است تمام دیت در یکسال

لازم آید کذا في الکافي في باب المتفرقات * مسئله * اگر
مردی را رحم موضحه زد پس عقل او زائل شد یا موی تمام
سرش ریخت دیت درست درینصورت ها ارش موضحه در
دیت داخل شود و در سوای این دو صورت ارش موضحه داخل
دیت نمیگردد چنانچه درصورت رفتن سمع وبصر باید واگر
بعض معتد به از موها یعنی چیزی سهل از آنها پراکنده شد پس
هر دو ارش موضحه آید و ارش موی در آن داخل شود و این حکم
وقتی است که موی سرش باز نروید و اما اگر موی سرش رست
وهمچنان که بود باز گشت پس موضحه لازم نماید هکذا
في الجوهرة النيرة * مسئله * اگر شخصی را مردی او شجه
موضحه بخطا زد ومویش افتاد پس بر ست نرشاح نصف
دیت آید و ارش موضحه در آن داخل گردد کذا في السراج
الوهاج * مسئله * اگر از شجه موضحه سماعت شخصی
یا بصارت او یا تکلم او زائل شد پس بر شاج ارش موضحه
با تمام دیت لازم آید علما گفته اند که اینقول ابی حنیفه
ومحمد است رحمهما الله وازابي یوسف رحمه الله مرویست
که ارش شجه در دیت سمع وکلام داخل شود ودر دیت بصر

داخل نکرده کذا في الهدايه * مسئله * شخصي مردي را ه
شجه موضحه بعمد زد پس بصارت هر دو چشم او برفت قصاص
در چیزي از ین نیست نزد ابي حنيفه رحمه الله و دیت بجهت
هر دو چشم واجب شود وصاحبین او گفته اند که در موضحه
قصاص است ود ربصارت دیت وابن سماعه از محمد رحمه الله
روایت کرده که تصاص در موضحه وهردو چشم واجب
میگردد كذا في الكافي * مسئله * بر مردي اصلع که موي
سرش از پیري رفته بود شخصي شجه موضحه بعمد زد شکفت
محمد رحمه الله که قصاص نکرفته شود وبروارش آید واگر
شاج گفته باشد که من راضیام بر اینکه قصاص از من بگیري تاهم
اصلع راحق قصاص نیست واگر شاج نیز اصلع باشد پس برو
قصاص است كذا في محيط السرخسي * مسئله * در واقعات
ناطفي آمده که موضحهٔ اصلع کمتر از موضحهٔ غیر اصلع باشد
پس ارش نیز کمتر باید و در شجهٔ هاشمه اصلع وغیر اصلع
برابر اند ود رمنتقي مذکور است که شخصي برمرد اصلع شجه
موضحه بخطا زد پس بروبجهت این شجه ارش کمتر از ارش
موضحه درمال خودش لازم آید واگر شجه هاشمه زد پس

و درین صورت ارش کهتر از ارش هاشمه بر عاقله او واجب شود کذا في المحيط * باب نهم * در بیان امر کردن بجنایت و مسائل دیگر که بآن مناسبت دارد و آنچه مناسبت دارد بآن * مسئله * مردي بکشتن مردي دیگري را مامور ساخت پس آن دیگر بشمشیر او را کشت درین صورت قصاص نیست ودیت هم بروي لازم نآید بروایت صحیح تر منجمله دو روایتي که از ابي حنیفه رحمه الله منقول است و همین است قول ابي یوسف و محمد رحمهما الله * مسئله * اگر کسي را به بریدن دست خود یا کور کردن چشم خود مامور کرد و آنکس بعمل آورد پس درد در صورت ضمان نیست کذا في الظهیریه * مسئله * در منتقی آورده که مردي به دیگري گفت که دست مرا ببر برین شرط که این جامه یا این درم را بدهي پس آنچنان کرد برو قصاص نیست پنجهزار درم که نصف دیت است بروي لازم آید کذا في المحیط * مسئله * اگر گفت که خون خود را به پشیزي از تو فروختم پس مخاطب او را قتل نمود قصاص واجب شود کذا في الظهیریه * مسئله * مردي به دیگري گفت که پسر مرا بکش یا دست پسر من جدا کن و آن پسر کودک است قصاص بر قاتل واجب گردد و مرزیست

نزد ابي حنيفه رحمه الله كه گفت در ينباب حكم استحساني ميكنم و
و تاوان ديت از وميده هانم و اگر گفت كه بنده مرا بكش يا دست
او ببر و آنچنان كرد پس بر مامور هيچ تاوان نيست كذا في
الواقعات الحسامية * مسله * اگر گفت كه برادر مرا بكش
و مامور قتلش كرد پس در حسابي كه اين امر كننده وارث او
باشد ابوحنيفه گفت كه گرفتن ديت از قاتل مستحسن ميدانم
و اگر امر بسر شكستن برادر خود كرد و مامور بشكست پس
برو هيچ نيست اگر بيرد ديت برو يلا زم آيد كذا في الظهيريه
* مسله اگر مردي گفت كه پدر مرا بكش و مامور او را بقتل
آورد پس بر قاتل ديت براي پسر ش لازم آيد و اگر گفت
كه دست پدر مرا ببر و مامور ببريد پس بر قصاص دست آيد.
كذا في الواقعات الحساميه * مسله * مردي با بنده
ديگري گفت كه خود را بكش پس آن بنده خود را كشت بر
امر كننده قيمت آن بنده لازم شود كذا في الظهيريه * مسله *
در منتقي آورده كه مردي با ديگري گفت كه بر من جنايتي كن پس
آن ديگر بروي سنگي انداخت و مجروح كرد بزخمي كه انسان از
مثل آن زنده ميماند و جارحش جاني نامه ميشود و اطلاق

قاتل بروي نمي آمد ومي بعد از ان زخم بمرد پس بر آن جاني
شيء نآمد واكر برحبي مجروح كرد كه آدمي از شيء و زخم زنده
نمي تواند ماند پس اين كس قاتل شد و جاني نا ميده نشود در
ديت بروي افتد واكر كفت جنايتي بر من كن پس تخا طب
او را بشمشير كشت درينصورت حكم قصاص بر وي نميكنم و
ديت بروي در مالش لازم ميكردانم كذا في المحيط * مسله *
اكر كودكي كودك ديكر را بكشتن انساني ما مور ساخت تا كشت
پس ديت بر عاقلهٔ قاتل واجب شود ورجوع انها بر عاقلهٔ كودكي
كه آمر بود نميرسد كذا في فتاوي قاضيخان * مسله * اكر
ما مور بنده باشد حدا وند بنده بچيزي كه داده است بر آمر
رجوع كند كذا في شرح الزيادات للعتابي * مسله * مردي
كودكي را بكسي مردي ديكر حكم داد تا بقتل آورد پس ديت
بر عاقلهٔ كودك بود وعاقله اش بر عاقلهٔ آمر رجوع كنند كذا في
خزانة المفتيين * مسله * اكر ما مور بندهٔ محجور يعني
ممنوع از تصرفات بوده حواله حورد باشد يا كلان پس مولاي
او درميان سپردن آن بنده و فديهٔ مال اختيار داده شود و
هر شقي را كه اختيار نمايد پس آنچه بهاليت درميان اين هر دو

کمتر باشد رجوع بآن برآمرده مال او کند کذا في شرح الزيادات للعتابي * مسله * اگر مردي بالغ بالغ ديگر را باين کار مامور ساخت پس تاوان بر قاتل است و برآمر هيچ نبود کذا في فتاوي قاضيخان * مسله * مردي کودکي را بکشتن ستوري يا بدريدن جامهٔ او يا بخوردن طعام او مامور کرد پس بجا آورد تاوان آن برکودک در مال او بود و برآمر بآن رجوع نمايد و اگر کودکي بالغي را باين عمل حکم داد تا کرد پس کودک تاوان ده د کذا في محيط السرخسي * مسله * اگر بندهٔ ماذون کودکي را بدريدن جامهٔ کسي مامور ساخت يا در حاجت خود فرستاد تا آن کودک هلاک شد گفت ابوحنيفه رحمه الله که آمر تاوان دهد و اگر آن بندهٔ ماذون کودکي را بقتل مردي مامور ساخت پس بعمل آورد آمره مدار نگرده کذا في فتاوي قاضيخان * مسله * بندهٔ ماذون خورد يا بزرگ حکم داد بندهٔ محجور يا ماذون را خواه خورد باشد يا بزرگ بکشتن مردي پس بکشت و مولاي بندهٔ دوم در ميان دفع و فدا اختيار داده شد درين صورت پانچه در ميان اين هردو دفع و فدا کمتر است در رقبهٔ بندهٔ آمر رجوع کند کذا في المحيط * مسله

اگر آمر بنده ٔ محجور است و مامور نیز همچنین است و ولی
قاتل قتل یا فدا اختیار کرد پس بر مولای آمر فی الحال رجوع
نرسد لیکن آمر بعد آزادی خود ماخوذ بیان کرده شود و اگر
آمر در صورت خورد سال باشد بعد آزادی نیز ماخوذ نگردد
و اگر مامور آزاد خورد سال است و آمر بنده ٔ محجور پس
دیت بر عاقله کودک واجب شود و آنها را رجوع بر مولای بنده
در حال و بر وی بعد آزادیش نرسد کذا فی شرح الزیادات للعتابی
* مسئله * مکاتبی خورد سال یا بزرگ بکسی گفت مردی بنده
مملوک را امور ساخت خواه محجور باشد آن بنده یا ماذون
وخواه خورده یا بزرگ پس بعمل آورد و مولای وی ولی مقتول
او را دفع نمود یا عوض آن فدیه داد پس بقیمت آن بنده
بر مکاتب رجوع نماید مگر آنکه قیمتش زیاده از ده هزار درهم
باشد که در این صورت به ده هزار درهم ده درهم کم رجوع کند
و اگر مکاتب عاجز شد مولای قاتل را میرسد که در بهای مولای
مکاتب افتد و مطالبه در وجوب او نماید پس اگر مولای مکاتب
بعد عاجز شدن او و یا پیش از عجز وی را آزاد کرد درین صورت
مولای بنده ٔ مقتول مختار است اگر خواهد آزاد کننده را یا

خواست کند با نچه میان قیمت بندهٔ خود وقیمت آزاده کمتر است
و اگر خواهد در پی آزاد افتد بمطالبهٔ تمام قیمت بندهٔ خود
کذا فی المحیط * مسئله * اگر مکاتب خورد یا بزرگ آدمی
باشد و کودک آزاد مامور بوده دیت بر عاقلهٔ کودک واجب گردد
و عاقلهٔ او بر مکاتب رجوع کنند بهر چیزی که قیمتهای قیمت او و
دیت کمتر بود چرا که حکم جنایت مکاتب نیز همین است کذا فی
شرح الزیادات للعتابی پس اگر مکاتب عاجز شود و در بندگی
باز گرد و اگر عاجز او پیش از حکم قاضی بقیمت وی برای عاقله
کودک بود حق عاقله از مکاتب باطل شود و اگر عاجز او بعد حکم
قاضی برو بقیمتش برای عاقله و پیش آزادی آن باشد پس
بر قول امام ابی حنیفه رحمه الله حق عاقله از وی رجال باطل شود
و تا آزاد شدن او بتاخیر افتد و بر قول صاحبین امام باطل نگردد
و فی الحال بآن ماخوذ باشد کذا فی المحیط و اگر بعد حکم قاضی
عاجز شد و چیزی از آن قیمت ادا کرده بود پس آنچه ادا کرده است
برای عاقله قاتل سالم ماند و چیزیکه ناداده است باطل شود نزد
ابی حنیفه رحمه الله و بر مذهب صاحبین او باطل نگردد لیکن
بعرض باقی دین آنرا فروخته شود مگر وقتیکه مولا پیش آنرا

هدایه و شد که ادی شرح الزیادات للعتابی پس اگر مولی بعد
[illegible] و بعد حکم قاضی بر وی بقیمت او را آزاد کرده
[illegible] قتیل قاتل [illegible] شد از مولی قیمت او
تا وارثان بگیرند و باقی را [illegible] بنده آزاد شده رجوع نمایند
و آنچه [illegible] از این بنده بگیرند و آنچه
مذکور شد که عاقله قاتل [illegible] از مولی [illegible] آزاد
شده [illegible] مذهب صاحبین [illegible] است و اما نزد امام ابو حنیفه
رحمه الله [illegible] تا وارثان [illegible]
حق تا وارثان بگیرند [illegible] پس مولی آزاد کنند
بنده مدیون نشد [illegible] و متعلق شود و اگر مکاتب
اظهار عجز نکرده بلکه بدل کتابت بمولی ادا نمود تا آزاد
شده پیش از حکم قاضی بر وی بقیمتش یا بعد از آن [illegible]
عاقله بر وی رجوع بقیمت [illegible] کنند لیکن بر [illegible] ادای خود
شده در هر سال ثلث دیت داده در سه سال تمام دیت ادا کرده [illegible]
پس هم چنان در سال اول بثلث قیمت رجوع نمایند و در سال دوم
بثلث دیگر و در سال سوم بثلث باقی کذا فی [illegible] مسئله
اگر [illegible] مکاتب باشند [illegible] قاتل [illegible]

و بر آمر رجوع نکنند كذا في شرح الزيادات للعتابي * مسئله
مردی دیگری را بتازیانه زدن بفرمود مامور
تازیانه زد و بضربه موضحه نیز زخمی نبود با دستش نیز بر
تا از ان بمرد پس نصف جنایت نقض باطل شود و نصف دیگر بر جانی
لازم گردد كذا في مختصر الجامع الكبير * مسئله * مردی
خداوند بنده به دیگری حکم داد که آن بنده را یک تازیانه
زند پس مامور تازیانه اش زد و مولی خودش نیز یک تازیانه
زد و من بعد اجنبی یک تازیانه دیگر زد و از همه این ضربتها
بمرد پس بر عاقله مامور ارش تازیانه دوم در حالیکه آن
بنده مضروب بیک تازیانه باشد و سدس قیمت وی بحالتی
که مضروب بچهار تازیانه بود واجب گردد و بر عاقله
مرد اجنبی ارش تازیانه چهارم در حالیکه مضروب بسه
تازیانه باشد و ثلث قیمت او بحالتی که مضروب بچهار تازیانه
بر دلازم آید و هر چه جز آن از دیت باشد باطل گردد و
گر مامور او را سه تازیانه زده باشد و باقی مسئله بحال خود
است پس حکم همچنان بود مگر اینکه بر عاقله مامور ارش
تازیانه سیوم نیز لازم آید و بر اجنبی ارش تازیانه

پنجم در حالیکه آن بندهٔ مضروب چهار تازیانه باشد
و ثلث قیمتش بحالتی که مضروب پنج تازیانه بود واجب
شود کذا فی محیط السرخسی * مسئله * بندهٔ میان دو کس
مشترک است یکی از این هر دو بدیگری امر کرد که او را
یک تازیانه زند پس مامور یک تازیانه اش زد و سوای او
تازیانهٔ دیگر او را بدستور همین زنندهٔ آزادش نموده و مامور یک
تازیانهٔ دیگر زد تا اینکه از همه این ضربتها بمرد پس بر زنندهٔ
نصف ارش تازیانهٔ دوم در حالیکه آن بندهٔ مضروب یک
تازیانه باشد در مال او واجب گردد و نیز بر زنندهٔ بشرطیکه
صاحب یسر بوده برای شریک او نصف قیمت بندهٔ در حالیکه
بندهٔ مضروب دو تازیانه باشد لازم آید و بروی ارش
تازیانهٔ سوم در حالیکه بندهٔ مضروب دو تازیانه است
و نصف قیمتش در حالیکه مضروب سه تازیانه است
در مال وی بود و مالیکه همین آزادکنندهٔ نصف آن قیمت
را که بشریک داده است خودش از آن مبلغ مذکور فراگیرد
و آنچه باقیماند حق وارثان بندهٔ است پس اگر او را
وارثی نباشد آزادکنندهٔ از آن مال وارث نشود و راثت

از یکستی رسد که متحملهٔ عصبه های آزاد کنندهٔ قریب ترین

مردم بسوی وی بود واگر آزاد کنندهٔ که هیان زیست

مفلس باشد پس بروی نصف ارش تازیانه دوم در حالی

مضروب بیک تازیانه است در مال او واجب گردد وارش تازیانهٔ

سیوم درحالیکه بندهٔ مضروب بدو تازیانه است و نصف قیمت بندهٔ

درحالیکه مضروب بسه تازیانه است بر عاقلهٔ او آید پس مولائیکه

آزاد نکرده است ازان مبلغ نصف قیمت بنده را درحالیکه مضروب

بدو تازیانه است بگیرد و آنچه باقی ماند پس نصف آن حق

هیان مولا غیر آزاد کننده بود و نصف دیگر ازان به عصبه آزاد

کننده رسد کذا فی مختصر الجامع * مسئله * بنده درمیان

دو کس مشترک است یکی ازانها بدیگری گفت که او را یک تازیانه

بزن واگر بریک تازیانه افزودی پس وی آزاد است تا شکای

مور او را سه تازیانه زد تا آن همه ضربتها بمرد پس برزنندهٔ

نصف ارش تازیانه دوم درحالیکه بندهٔ مضروب بیک تازیانه

است در مال او لازم آید و بر آزاد کننده بشرطیکه صاحب

یسر است برای شریک خود نصف قیمت بنده درحالیکه مضروب

بدو تازیانه است واجب شود و بر زننده ارش تازیانهٔ سیوم

در حالیکه بچه مصروف بود و تا زیانه راست و نصف قیمت

بده و ی بده مصروف بسته تا بالغ است آید و آن بر عاقله

آنها بود بس اراما ی بند آن شبه را دراکبر بد و آمرادکنند

آنچه تو وان داده است از ان مال نگردد و باقی حق وارثان

بده بود و اگر او را وارثان نباشد بس دراي سوگند حر و بده

یعنی همان آمرادکنند بود و اگر آمرادکننده مفلس باشد بر وی

هیچ تاوان نیفتد و بر رسد تاوان آید حالیکه بیان کرده ایم

کذا فی محیط السرخسی مکرارش تا زیانه سوم باشد کذا فی

مختصر الجامع الکبیر و نصف آن تاوان در مال او بود و نصف

دیگر از ان بر عاقله اس آید پس همان رسد نصف قیمت بده

راه و حالیکه مصروف بود و تا زیانه اسیر من حیله از ان تاوان

خود ش گیرد و اگر حر یا قیی ماند حق وارثان بده بود

کذا فی محیط السرخسی و اگر بنده ه وارثی نباشد پس نصف

آن مال بجهت مولا که ازاد کرده است بود و نصف دیگر از ان

حق کسی است که از دیکتر بن مردم بسوی بنده از عصیه اش

باشد و این قول ابی حنیفه است رحمه الله کذا فی مختصر الجامع

الکبیر و اگر مسئله مذکوره بحال خود ماند و بعد از ان

امر کننده او را یک تازیانه زد پس از اجنبی نیز یک تازیانه اش
زد تا اینکه هرچه ضربتها بمیرد پس بر مامور نصف ارش تازیانه
دوم در حالیکه بنده مضروب بیک تازیانه است
در مال او بجهت شریک او لازم آید و بر عاقلهٔ مامور
بشرطیکه آزاد کننده موسر باشد ارش تازیانه سیوم در
حالیکه بنده مضروب بدو تازیانه است وششم حصه قیمت
بنده در حالیکه مضروب به پنج تازیانه است واجب شود
و بر امر کننده ارش تازیانه چهارم در حالیکه بنده مضروب
بسه تازیانه است و ثلث قیمت وی در حالیکه مضروب به پنج
تازیانه است در مال او بود و بر عاقلهٔ اجنبی ارش تازیانه
پنجم در حالیکه مضروب بچهار تازیانه است و ثلث قیمت بنده
در حالیکه مضروب به پنج تازیانه است آید و هرچه از عاقلهٔ
اجنبی و از آمر و از مامور گرفته شد حق بنده است و مامور
نصف قیمت بنده در حالیکه مضروب بدو تازیانه است از
امر کننده گیرد و امر کننده همان نصف قیمت را در مال
بنده رجوع کند و آنچه از مال بنده یا قیمتها نه حق عصبهٔ آن
مولا باشد که امر کرده است بشرطیکه بنده را عصبه نبود

كذا في محيط السرخسي واگر امر كنند * صاحب هسرت است پس برمامور نصف ارش تازيانه دوم درمال او آيد وارش تازيانه سيوم وسدس قيمت بنده در حاليكه مضروب بپنج تازيانه است نصف ازان بر ذات مامور ونصف ديگر برعاقله اش بود وبرآمر آنچه درحالت موسر بودن وي بيان كرده ايم مگر آنكه اينجا برعاقله اش بود زيرا جنبي تيز آنچه سابق ذكر كرديم در اينجا لازم شود ومامور ازان مال نصف قيمت بنده درحاليكه مضروب بدو تازيانه است گيرد وآنچه باقي مانده ميراث عصبه هي ده مولي بود كذا في مختصر الجامع الكبير * مسله * ده ديوان آورده كه هر كدام شخصي بدو كس گفت كه شما هردو اين مهلوك مرا صد تازيانه زنيد پس يكي ازانها را نيرسه كه تنها هگي صد زنند واگر يكي ازانها نود زند زد وديگري يك تازيانه پس موافق قياس زننده اكثر ضمان دهد ودر استحسان برو تاوان نيست كذا في التاتار خانية * مسله * مردي كودكي را سلاح داد تا آن را نگهدارد پس كودك بآن سلاح هلاك شد ديت كودك برعاقله سلاح دهنده واجب شود واگر بكودك نگفت كه براي من اورا نگاهدار مذهب

مقتضاي آنست كه درين صورت نيز ضامن ديت گردد و اگر سلاح
بجانب كودكي گذاشت پس كودك خود را يا ديگري را بآن كشت
گذارنده ضامن نشود باجماع علما كذا في الخلاصة و مراد
بقول او كه كودك كه بآن سلاح هلاك شد اين نيست كه كودك
خود را بآن كشته باشد چرا كه درين صورت بر سلاح دهنده
تاوان نبود بلكه مراد آنست كه افتاده است كودك بر بعضي ازان
وي افتاد و بآن هلاك شد كذا في التاتارخانيه * مسئله *
مردي بكودكي كه هنوز از تميز قاصر است گفت كه بالاي اين درخت
برو و ميوه هاي آن براي من بيفكن پس كودك بالا رفت و افتاد
و هلاك شد بر عاقله آمر ديت كودك لازم آيد و همچنين حكم
است اگر كودك را ببرد اشتن چيزي يا بشكستن هيزم مامور
ساخت و اگر بكودك گفت كه بالاي اين درخت برو و ميوه هاي
آن بر چين و لفظ براي من نگفت پس كودك آنچنان كرد و
هلاك شد مشايخ درين صورت اختلاف دارند بعضي گفته اند صحيح
آنست كه ضامن شود خواه كلمه ميوه ها براي من بر چين گفته
باشد يا برچين بي لفظ براي من گفته باشد كذا في فتاوي قاضيخان
* مسئله * در جامع اصغر آورده كه با بچه كودكي گفت كه

بالای این درخت برآمد پس مرد او بسکی تا تو بخوری پس آن چنان کرد و بیفتاد و بمرد گویند ضامن شود و اگر گفت تا من آنرا بخورم و باقی مسئله بحال خود است ضمان دهد کذا فی المحیط * مسئله * اگر بنده غیری را بشکستن هیزم یا بکاری دیگر مامور کرد پس بانچه ازان حادث شود ضامن گردد کذا فی الخلاصه * مسئله * مردی کودکی را بر ستوری برداشت و باو گفت که این ستور را برای من نگاهدار و کودک از پس کار راهی نداشت پس از ستور افتاد و بمرد بر عاقله سوار کننده دیت لازم شود خواه کودک ازان جنس باشد که هم سن او سواری میکند و خواه نباشد و اگر کودک ستور را روان کرد پس ستور آدمی را بی سپر ساخت و کشت و کودک بران نگاهدارنده خود است دیت مقتول بر عاقله کودک بود و بر عاقله سوار کننده هیچ نباید و اگر کودک از انجمله است که بسبب خورد سالی روانگی بر ستور نمی تواند و نگاهداری خود بران نمیکند پس خون مقتول رایگان شود و اگر کودک از ستور افتاد و بمرد و ستور روانست دیت کودک بر عاقله سوار کننده بود در هر حال خواه افتادن او بعد روانگی ستور باشد یا پیش ازان

و چونکه کودک نگاه داشتن خود بر ستور می تواند یا نمی تواند کذا فی فتاوی قاضی خان * مسئله * هرگاه مردی یا خود کودکی را بر ستوری سوار کرد و مثل آن کودک کرد انیدن ستور و نگاه داشتن خود بران نمی تواند پس ستور آدمی را پی سپر کرد و کشت دیت آن بر عاقلهٔ مرد فقط بود و بروکفاره آید و اگر کودک گردانیدن ستور رو و رانکی بران میداند پس دیت بر عاقلهٔ مرد و کودک باهم بود و عاقلهٔ کودک بر عاقله مرد رجوع کنند کذا فی

المبسوط للسرخسی مترجم گوید که در فتاوی قاضی خان آمده که عاقلهٔ کودک بر عاقلهٔ مرد رجوع نکنند چرا که این بمنزله جنایت کودک بدست خود است و از ینجا معلوم می شود که در مبسوط سرخسی نیز لفظ لا یرجع خواهد بود شاید جامعان عالم گیری در نقل غلط کرده اند انتهی * مسئله * اگر بندهٔ بر ستوری کودک آزاد را سوار کرد و کودک ازان افتاد و بمرد پس دیت کودک برگردن آن بندهٔ بود خواجه اش بوالی کودک وی را بسپارد یا فدیه دهد و اگر بندهٔ بسا کودک بران ستور بوده پس مرد و بروی روان شد نه و ستور آدمی را پایمال کرد تا بمرد بر عاقله کودک نصف دیت بود و برگردن آن بندهٔ نصف دیگران کذا فی فتاوی قاضیخان

* مسئله * اگر آب داد کسی بالغ شده صغیر را و ستور سوار
نه کرد نه به سواری معروف کرد تا بدین ستور ره کشاد اشتی خود
برد در میدان و ستور رای پر آب و از کبک بران ستور ماصور ساخت
بیفتاد پس باید که بر کرد و بس دیت بر کردن بنده و بر دو حوالد است
و مرد دفع کند یا بدهد و اما بر جواب است او بر غاصب رجوع کند
مگر آنکه صبی قیمت او و ده دیت بر او زود و اگر آن بنده صغیر را
بر ستور سوار کرد و او کرده اینکه ستور ... اشتی خود
بر آن صبی قادر بود پس ستور را ... مرده ... سرکردن
آن مرده را ... و لکن آن ستور ایستاده است جای که
دیگرا ایستاده کرده بود کودک تقصیر ... تا آنکه اگر ستور
مرده را از دست خود یا پای خود زد یا ... کودک
در صورت ... نیست ... آن بر جاقله کسی است که ورا
ایستاده کرد مگر آنکه در ملک خود ایستا نیده
باشد که ... مردی نیم ... و آن نیست
وکذا فی شرح المبسوط * مسئله * مردی کودکی را بر دیواری
یا بر درختی مشاهده کرد پس ... و گفت ...
... کودک ... مرد ...

گفت او را ساقط شو پس کودک افتاد و بمرد گویند قاضی دیت او
کرد که این دانست و بی قاضی خان * مسئله * کودکی در نشست پدر
خود دانست پس مردی بیامد او را برد که سقطی کشید و بر زمین کم کرده
مانند ... بهر و پس جنایت کرد کی روز ... گفتند بود و بی قرار و
عار شود و اگر هیچ رسیا هلاک شود نه ... تا اینکه میراث پس
دیت بر پدر ... بود ... شود کذا فی
الواقعات الحسامیة * مسئله * کودکی در آب بمرد یا
از بام افتاد تا بمرد پس اگر کودک از آن قبیل است که
محافظت خود کردن میتواند بر پدر و مادر هیچ نبود و اگر
از آن چنین است که نگاه داری نفس خود ... بسبب طفل
نمی تواند پس بر پدر و مادر کفارت آید اگر کودک پیش در شیر ده
بود و هر دو رختیکه در پیش یکی از آنها است کفارت ...
این جواب از نصیر رحمه الله و بعضی روایت از ابو القاسم
رحمه الله ... و الدین ایشان که گر آنها ... بی
کودک نکرده تا از بام افتاده و مرده باشد آنچه پیش ... بر
ایشان جز توبه و استغفار نبود و فقیه ابو اللیث رحمه الله
اختیار کرده که بر ایشان هیچ کفاره نیست و نه بر یکی از ایشان

مگر انکه از دست آنها بیفتد و فتوی بر محتار ابواللیث است کذا فی الظهیریه و صحیح همین است کذا فی فتاوی قاضیخان * مسله * وقتیکه مادر کودک را نزد پدر گذاشت و رفت و کودک پستان غیر ماد ر هم قبول میکند و پدر برای او دایه نگرفت تا انکه سنگی مرد پس پدر گناهگار بود و بر گناه خود توبه آید و اگر کودک پستان دیگری جز مادر قبول نمیکرد و مادر را بران آگاهی بود پس گناه بر ویست چراکه ضائع کننده کودک هما نست و بر وکفارة باشد و اینقول منقول از بصیر است و سزاوار آنست که این مسله مانند مسلهٔ نخستین مختلف فیه باشد کذا فی المحیط * مسله * دختر شش ساله تماشا میگرفت درحالیکه به پهلوی آتش نشسته بود و مادرش پس از بر آمدن پدر بیجا نب بعض همسایگان بیرون رفت پس دختر بسوخت و بمرد دیت برمادر نبود لیکن اگر او را مال باشد خوش نما است که بنده مسلمان را آزاد کند و اگر نیابد دو ماه پیاپی روزه دارد و بر افسوس و پشیمانی و طلب آمرزش باشد تا ینکه خدا تعالی او را درگذرد این قول برسبیل استحباب است و سخن در وجوب

کفاره شیان است که گذشت کذا في الظهيريه * مسله * در
اصل مذکور است که هرگاه مردي کودک آزاد را غصب
کرد وبرد تا ببرد پس این بر دو صورت است یکي اینکه مرده بسببي
که برهیز و حفظ ازان ممکن نیست باین طور که اورا تپي
عارض شد درین صورت تاوان بر غاصب نباید باجماع علما
و یا این است که فوت کرد بعارضه که حفظ وپرهیز ازان متصور بوده
مثلاً باین وضع که کشته شد یا سنگي بروي رسید یا دیواري برو
افتاد ویا برقي از آسمان فرود آمد پس بارش سید و کشت یا
ماري اورا گزید یا درنده اش خورد یا از دیواري یا کوهي
بزیر افتاد پس غاصب درهر این صورتها ضامن
علماي ما اجماع کرده اند براینکه اگر کودکي خود در ابر
بر غاصب ضمان نیست ودر بنده ضامن شود خواه موت او
بچیزي بود که احتراز ازان ممکن نیست وخواه بعارضه که حفظ
ازان متصور باشد کذا في المحیط * مسله * اگر کودکي را
غصب نبوده ونزدیک بمهلکه ها برد تا هلاک شد پس بر غاصب
دیت وي بود بشرطیکه آزاد باشد کذا في فتاوي قاضي خان
* مسله * هرگاه کودک مغصوب مردي را کشت ابر غاصب

[illegible] مسئله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابي حنيفه و محمد رحمهما الله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابي حنيفه

[illegible] ابي يوسف رحمه الله في الاصل

[illegible] اختلاف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مسئله [illegible]

[illegible] ابو حنيفه رحمه الله [illegible]

[illegible]

یکی نمود شوهری که زوجهٔ خود را بجهت ادب زد پس بمرد
ضامن بود و بر پدر کفاره و دیت آید و بر معلم کفاره است
نه دیت و بر شوهر کفاره و دیت هر دو بود کذا فی الواقعات
الحسامیه * مسئله * مادر هرگاه فرزند خورد خود را بجهت
تادیب زند پس شک نیست که بر قول ابی حنیفه رحمه الله ضمان
دهد و مشایخ بر قول صاحبین امام در این مسئله اختلاف
کرده اند بعضی گفته اند که وی ضامن نیست و بعضی بضمان
دادن وی قایل شده اند کذا فی المحیط * مسئله * مردی
پسری صغیر خود را در تعلیم قرآن زد پس وی درگذشت ابو حنیفه
گفته که ضامن دیت او شده وارث نگردد و ابو یوسف رحمه الله
گفت که وی وارث شود و ضامن نبود کذا فی تتاری [illegible] ن
* مسئله * حجام یا فصاد یا بزاغ یا ختان وقتیکه [illegible]
صاحب خود شاخ کشید یا رگ زد یا نشتر زد یا ختنه کرد پس
زخم سرایت بجانب نفس او کرد و بمرد هیچ یکی از اینها ضامن
نشود کذا فی السراجیه حجام شاخ کشنده و فصاد رگ زن
و بزاغ بزای معجمه مشدده و غین منقوط نشتر زن و ختان
به تشدید تا ختنه کننده و ظاهرا فرق در میان فصاد و بزاغ

آنست که فصاد خون عروق میگیرد و بزاغ نشتر را وزام جراحات میزنند والله اعلم * مسئله * بزاغ یا فصاد یا حجام رگیکه نشتر زد یا رگ زد یا شاخ کشید و این عمل در بنده باذن مولی و در صبیی باجازت ولیی او بود و سرایت بجانب نفس کرده و بمرده پس ضمان بر اینها نباشد و ختان هم درین حکم همچنین است پس مادامی که ضامن سرایت زخم نشوند بلا اختلاف علما کذا فی المحیط * مسئله * این مسئله بروایت از محمد رحمه الله ذکر کرده که اگر ختان کودکی را باجازت پدر او ختنه کرده پس استره روان شد و حشفه را برید و کودک بمرده بر عاقلهٔ ختان نصف دیت لازم آید و اگر کودک زنده ماند پس بر عاقلهٔ ختان دیت کامله بود کذا فی محیط السرخسی و اینکه ذکر کردیم در صورت بریدن حشفه و مردن کودک که نصف دیت واجب شود راوی آن محمد رحمه الله بود و این روایت در مجموع النوازل مذکور است و در اصل ذکر نموده که هیچ واجب نگردد اگر کودک بمرد و همچنین در جنایات العتاق یاد کرده کذا فی الذخیره * باب دهم * در بیان احکام جنین یعنی بچه که در شکم مادر باشد * مسئله * هرگاه کسی بر شکم زن

حامله مسلمه یا کافره زد پس بچه مرده انداخت خواه نر باشد
یا ماده بر عاقلهٔ ضارب غره لازم آید وغره درینجا عبارت
است از غلامی یا کنیزی یا اسپی که قیمت او پانصد درهم
باشد که نصف عشر دیت مرد وعشر دیت زن است واین غره
میراث ازان فرزند مرده بود که بوارثانش رسد واگر ضارب
وارث او باشد وارث نگردد وکفاره درینصورت نیست
کذا في السراجیة * مسئله * اگر زن دو بچه مرده انداخت
دو غره واجب شود کذا في خزانة المفتیین وبچه که بعض خلقت
او نمودار شده باشد مانند ناخن وموی بمنزله بچه تمام خلقت
بود در همه احکام کذا في الکافي * مسئله * اگر بچه بعد
زدن زنده بیرون آمد ومن بعد بمرد پس در وی دیت کامله
وکفاره لازم شود کذا في المبسوط * مسئله * اگر بچه مرده
انداخت بستر مادرش نیز بمرد بر ضارب دیت بجهت کشتن
مادر وغره بسبب انداختن بچه واجب شود * مسئله * اگر
مادر از ضربت بمرد من بعد بچه زنده بر آمد بستر بمرد
بر ضارب دیت مادر ودیت بچه هر دو آید * مسئله * اگر
مادر بمرد ومن بعد بچه مرده انداخت پس بر وی دیت بجهت

مادر واجب گردد و بسبب بچه هیچ نآید کذا في الهدایة

* مسئله * اگر سر فرزند بیرون آمد و آواز کرد پس بمرد دیت آمد واورا ذبح ساخت بزء بود چراکه این فرزند در حکم جنین است کذا في خزانة المفتیین * مسئله * مردي بر شکم زني زد پس دو بچه انداخت یکي مرده ودیگري زنده که بعد جدا شدن از ان ضربت این زنده زن بمرد بر ضارب بجهت بچه مرده غره و بسبب بچه زنده دیت تا مه لازم آید کذا في الظهیریه * مسئله * در منتقي آورده که مردي بر شکم زن خود زد که بچه زنده انداخت پس بمرد و من بعد بچه [illegible] یخت و پس از ان مادر نیز بمرد و آن شخص بز اپسران از غیر این زن هستند و فرزندي از این زن بجز این بچه که وقت ضربت متولد شد دیگر نبود و براي این زن برادران از یک مادر و پدر و ی اند پس بر عاقله پدر دیت این فرزند که زنده برآمد و مرد لازم آید وارثان دیت وارث شد س مادر ش بود و ما بقي حق برادران این فرزند است که از پدر زاییده یعني برادران علاتي و بر پدر دو کفاره بود یکي بجهت فرزندي که زنده برآمد و کفاره

دیگر بجهت مادرش و اما بسبب فرزند یکه از شکم مرده افتاده بر عاقله بدر غره که پانصد درهم است لازم آید و ازین مبلغ مادر را سدس بود و باقی برای فرزندی است که زنده برآمده زیرا که غره بسبب ضربت واجب شود و او در آن هنگام زنده بوده و مادرا زین ما بقی هم وارث سدس می شود و اینچه که مادر بوا رثت یافت برای برادران مادر بود کذا فی المحیط * مسله * اگر در شکم زن دو بچه بود که یکی پیش از موت زن برآمده و دیگری بعد موت او هر دو مرده بودند پس بجهت فرزند یکه پیش از موت او برآمد پانصد درهم بود و بجهت بچه که بعد فوت مادر برآ

پستر بچه که پیش از موت زن مرده برآمد از دیت مادر وارث نشود و مادر را زو میراث یابد واگر بچه که بعد موت زن برآمده است زنده برآمد و من بعد بمرد پس در آن دیت آید و برای او از دیت مادر و از آنچه مادر او از برادرش وارث شد میراث بود واگر برادرا و را بعد زنده نیا شد پس از برادر نیز میراث یابد کذا فی المبسوط * مسله * اگر بر شکم کنیزی زد و بچه مرده انداخت و خود مادر زنده است

نظر کرده شود پس اگر این حمل اراده بود باین طریق که حمل از مولی است غره واجب گردد خواه نر باشد یا ماده و اگر آن بچه مملوک باشد در ظاهر روایت اصحاب ما یان رحمهم الله مذکور است که قیمت او در شکل و رنگی که از شکم مادر جدا شده است بغرض حیات وی کرده شود پس هرگاه قیمت ازظاهر شد دیده شود اگر نر باشد بر ضارب بیستم حصه قیمت او واجب شود و اگر ماده بود دهم حصه قیمت او بروی آید و اگر آن بچه ضایع شد و قیمت کردن وی باعتبار رنگ و شکل بغرض حیات او ممکن نگشت و درمیان ضارب و مولای کنیز مضروبه نزاع در قیمتش افتاد درین صورت معتبر قول ضارب بود کذا فی المحیط * مسئله * آنچه در بچه کنیز واجب شود در مال ضارب بود که ازو فی الحال در همان ساعت گرفته آید حسن رحمه الله این را روایت کرده و هر چه در بچه زن آزاد لازم آید پس بر عاقله ضارب بود و تا یکسال مهلت است کذا فی شرح الطحاوی * مسئله * در منتقی آمده که مردی بر شکم کنیز زد و بچه مرده انداخت و مادرش هم مرد ابوحنیفه رحمه الله گفت که بر ضارب قیمت مادر در سه سال لازم آید کذا فی

الذخيرة * مسله * اگر برشکم کنیزي زد پس مولی چیزي را که
در شکم وي بود آزاد کرد و من بعد بچه زنده انداخت
پس آن بچه مرد درینصورت قیمت بچه کُننده واجب شود
ودیت لازم نباید اگرچه بعد آزادي مرده است کذا في
الكافي * مسله * وقتیکه کنیزرا بعد رسیدن ضرب فروخت
پستر بچه انداخت غره حق بایع بود * مسله * اگر پدر
بچه وقت رسیدن ضرب بنده بود پستر آزاد شد و من بعد آن
بچه برآمد پس پدر را هیچ نیست چراکه معتبر حال بچه بوقت
رسیدن ضرب باشد هکذا في خزانة المفتیین * مسله * در
نوادر بشر از ابي یوسف مرویست که شخصي بچه را که در شکم
کنیز خود است آزاد کرد و من بعد بر شکم وي زد تا بچه
مرده انداخت و آن بچه پدري آزاد دارد پس بر ضارب
آنچه در بچه زن آزاد بود لازم آید و آن غره است نه قیمت وي
وحق پدر است نه حق مولی کذا في المحیط * مسله * هرگاه
مر بچه یا مادر او پیش از رسیدن ضرب آزاد کرده شود
مال وي از مولی حقدار تر است کذا في خزانة المفتیین * مسله *
در نوادر ابن سماعه از ابي یوسف رحمه الله روایت کرده

که شخصی کنیزک حامله خود را گفت که بکن ایر دو فرزند کدو
شکم تو است آن را دست زدم بعد آن شخص بر دست مرد
بر شکم کنیزک زد تا دو بچه مرده افتاد حت یکی پسر و دیگری دختر
گفت ابو یوسف رحمه الله که بر جنایت کننده بجهت پسر نصف
عشر یعنی نصف پانصد درهم و نیز چهارم حصه قیمت او بفرض
کنیزی لازم آید و بر بجهت دختر نصف پانصد درهم و بیستم
حصه قیمت وی باشد کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه زن
بر شکم خود زد یا دوائی برای انداختن فرزند بقصد نوشید
یا معالجه فرج خود بدینسان کرد ه نمود تا فرزند افتاد عاقله
او شامن غره شوند اگر بی اذن شوهر بعمل آورده باشد ودر
صورتیکه باجازت شوهر کرده است هیچ واجب نشود کذا
فی الکافی * مسئله * زنی دوائی نوشید و اند احتن فرزند
قصد نداشت پس بروی هیچ نیست اگر بیفتد کذا فی
الظهیریه * مسئله * درفتاوی نسفی مذکور است که امرحال

مختلفه حامله یعنی زنی که رضای او شوهر بداد و مالی گرفته
برای اسقاط عده بباید اختن فرزند حیله کرده باشد سوال
نموده شد گفت که اگر اسقاط فرزند بفعل وی است بر وی غره

واجب شود و آن حق شوهر باشد کذا في المحيط * مسله *
مردي بيزارد درهم کنيزي خريد و باوي جماع کرد تا که نزد او
حامله شد ومرد بعد برشکم خود بعمد زد یا دواي که اسقاط
فرزند نوشید پس بچهٔ مرده انداخت وبعد ازان کنیز مستحق
شد یعني حق ملک دیگري بر آمد پس قاضي براي صاحب حق
حکم کند که کنیز خود را با عقر آن بگیرد ومشتري بربایع به ثمن
آن رجوع نماید پس اگر بمستحق یعني بصاحب حق گفته شود
که کنیز تو فرزند خود را درحال آزادي وي کشت چراکه ولد
مغرور است و مسله ولد مغرور مشهور وضمان بچه آزاد بغره
بود پس کنز را به مشتري که پدر بچه است دفع کن یا فدیه آن
بغره بده و وقتي که مستحق دفع کرد یا فدیه داد به مشتري
گفته شود که هرگاه غره گرفتي پس براي تو چیزي از بدلهٔ
فرزند رسید واگر بتو فرزند رسیدي یا دیت او برتقدیر
افتادن بچهٔ زنده بتو عاید شدي تمام قیمت آن براي
مستحق برتو لازم آمدي پس از رسیدن غره که پانصد درهم
است برتو واجب شد که بحساب آن تاوان دهي وفرزند
آزاد اگر نرینه است دیت او ده هزار درهم واگر ماده است

پنجهزار درهم بود ویانصد درهم نسبت بدیت قرزند تر یژنه
قصه شراین ونسبت بدیت ماده عشر آن باشد پس بهای حساب
بر تو تاوان آید یعنی قیمت بچه درجه تعلق بود در صورت
نر بیستم حصه آن و در صورت ماده ده هم حصه اش باید که
بدهی و مستحق وقتیکه دفع باید به احتیاط رکرد پس بیایع
نمی‌رود در حدیکه ترتو داکر خواهد بر بائع واگر خواهد بر مشتری
رجوع کند پس اگر رجوع بر بائع نمود بائع بر مشتری باز
کرداند و اگر رجوع بر مشتری کرد مشتری از بائع باز نگیرد
و پس بعده مشتری مانچه از قیمت فرزند بسبب غرور یعنی فریب
خوردن تاوان داده است بر بائع رجوع کند کذا فی شرح
الزیادات اللعتابی * مسئله * فرکشا مستحق آمد حامله خرید
و او را قبض نکرد تا اینکه آنچه در شکم وی است آنرا دنبوه
پستو مرده در شکم او مرد تا بچه مرده انداخت مشتری احتیار
داده شود اگر خواهد کنیز را بتمام بها بگیرد و جنایت کننده
را بجهت ارش بچه که دیت آنرا داست پس براوی کند وابن
زیادت او را حلال طلب بود واگر خواهد فسخ بیع درگیرد که
بیع و بها تاوان را بقدر حصه اش از بها لازم کرده واگر بچه را

پدر آنرا دیا وارث دیگر مقدم بر مولای عتاقه باشد پس دیه
بچه در شکم صورت او را ببرد چیزی بمشتری نرسد کذا فی
* مسئله * شخصی بر شکم زن حامله یکبارگی زد و بسبب زدن
فرزندی که در شکم وی است رسید قابله مسش بود و بعد
آن فرزند بمرد که ورا زنده بزاید پس نصف دیت برادر قاتل
فیا زیرا بر وی چرا که دست بریدن فرزند خطا است کذا فی الظهیریه

* باب یازدهم * در بیان جنایت دیوار و جناح یعنی برآمده
و کنیف یعنی نهان خانه و جنبی خلا و سوراخ ابنها از آن
جنس که انسان در راه احداث آن میکنند و هر چه مناسبه
با نیست * مسئله * باید دانست که دیوار خمیده را اگر
صاحبش در ابتدا خمیده ساخته باشد بسبب بر آن هیچ
افتاد و او را کشت یا مال کسی تلف ساخت ضامن دیوار از
قاتل آن ده خواه بطلب شکستن آن جانب وی کسی سبقت
کرده باشد یا نه و اگر آن را ناخمیده بنا ساخته باشد و من بعد
پس خم و مسامحه شد پس بر آدمی یا بر مال افتاد
و وی را تلف کرد پس اگر افتاده پیش از آنکه
کسی بجانب وی بطلب شکستن سبقت کرده باشد ضامن

دیوار ضمان نیست در قول هر سه علمای ما اما اگر بطلب شکستن
سبقت کرده باشند مالک بعد از ان بر شکستن قادر بود
و نشکست تا بسر افتاد قیاس آنست که ضامن نشود و در
استحسان ضمان دهد هکذا فی الذخیره * مسئله * هر دو آنکه
آنچه از آدمی بآن تلف شود مضمون آن بر عاقله صاحب
دیوار بود و هرچه از اموال بسبب آن ضائع گردد پس بر
خودش تاوان باشد کذا فی التبیین * مسئله * سبقت طلب
شکستن در منهدمه دیوار از مالک آن بعینه سبقت طلب در
پاره افتاده وی بود تا اینکه اگر دیوار وی بعد سبقت
طلب افتاد و از پاره شکسته اش کسی لغزش خورده بسر در
آمد و مرد پس دیت وی بر صاحب دیوار بود و این قول
محمد است رحمه الله و اصحاب املا از ابی یوسف رحمه الله
روایت کرده اند که بر صاحب دیوار ضمان نیست صحیح قول
محمد رحمه الله بود کذا فی الذخیره * مسئله * اگر دیوار
بر مردی افتاد و از کسب سایه پاره شکسته دیوار مردی
لغزش خورده بسر در آمد و مرد و من بعد شخصی به لاش

آن مقتول لغزش خورده بسر در افتاد و مرد کم دیتش بجهت

این مقتول دوم ضمان بر عاقلهٔ صاحب دیوار نبود
بجانب دیوار جناحی بود که بجانب راه بر آورده آن
جناح بر راه افتاد و مردی را زیر آن کشت و آن شکر خیده و
بیرون آمده و مرد و شخصی دیگر را کشت این مقتول شکر خیده
نیز قوت کرد پس دیت هر دو مقتول بر صاحب جناح بنا شد
کذا في المحیط * مسئله * تقدم بسوی صاحب دیوار بجهت
طلب شکستن آن صحیح است بحضور سلطان و غیر سلطان
کذا في الکافي مترجم گوید که مراد از سلطان حاکم است
پادشاه باشد یا قاضی و مقصود این است که طلب از مالک
دیوار بحضور حاکم شرط نیست * مسئله * تفسیر تقدم این
است که صاحب حق بصاحب دیوار گوید که دیوار تو خوف
ناک است یا بگوید که خمیده است پس آن را بشکن تا نیفتد
و چیزی را تلف نسازد کذا في المحیط * مسئله * اگر او را
گفته شود که دیوار تو خمیده است ترا سزاوار است که ویرا
هدم نمائی پس این مشوره باشد و طلب نبود کذا في فتاوی
قاضیخان * مسئله * طلب شرط است و اشهاد یعنی گواه کردن
شرط نیست تا اینکه اگر بی اشهاد ریختن دیوار طلب کرده

شده با وجود قدرت نزد طالب یعنی بشکست تا اقتا وجیزه
بآن تدبیر شده اول اقرار بطلب میکند پس طلب میکند قاید
اشهاد بنسبت آنکه وقت انکار او ثابت کرده طلب میکنم بانم
کذا فی الکافی * مسئله * اگر دو مرد یا یک مرد و دو زن
گواهی بطلب دهند مطالبه ثابت شود و بنوشتن قاضی بنوی
قاضی دیگر نیز ثابت گردد و هرگاه در دیوار خمیده دو بنده
یا دو کافر یا دو کودک گواه گرفته شده نزد من بود آن قرده
بنده آزادی یافتند یا هر دو کافر مسلمان گردیدند یا آن
هر دو کودک به بلوغ رسیدند بسقوط دیوار خمیده اقتاده
یاد میرسید تا او را کشت صاحب دیوار بشهادت آنها ضامن
نگردد و همچنین اگر دیوار خمیده پیش آزادی آن دو بنده
و اسلام آن دو کافر و بلوغ آن دو کودک افتاده و می بعض
گواهی دادند شهادت آنها جائز گردد چرا که آنها اهلیت
ادای شهادت دارند کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله *
اشهاد پیش از سبقت دیوار صحیح نباشد چرا که تعدی
نشده است کذا فی خزانة المفتین * مسئله * برای صحت
تقدم و طلب شرط کرده اند که تقدم بجانب کسی باشد که او را

و لایت بشکستن دیوار باشد تا اگر تقدم بسوی شخصی
که ساکن خانه باجاره یا بعاریت است نموده پس دیوار
افتاد بر آدمی افتاد ضمان بر هیچ یکی نبود کذا فی الذخیره
* مسئله * مشروط است که ولایت آن کس تا وقت افتادن
دیوار مر وی را لازم باشد تا اینکه اگر بعد اشهاد دیوار را از ملک
او بفروخت بر آید از ضمان بری گردد کذا فی التبیین
* مسئله * بر مشتری ضمان نیست پس اگر بر مشتری بعد
خریدن او اشهاد کرده شد وی ضامن شود کذا فی الکافی
* مسئله * اگر صاحب دیوار بعد اشهاد مجنون مطبق شد
یا مرتد گردید والعیاذ بالله و لاحق بدار الحرب
گشت و قاضی حکم بلحوق او کرد و من بعد دیوانه افاقت
یافت و یا مرتد مسلمان شد و خانه بر آنها باز گردانیده آمد
و پس از آن دیوار افتاد و چیزی تلف ساخت ضمان باطل
شود و همچنین اگر صاحب دیوار بعد اشهاد خانه را فروخت
پس آن خانه بجهت عیب بر وی رد کرده شد خواه بحکم
قاضی باشد یا بغیر آن و یا بجهت خیار رویت یا بجهت
خیار شرط که مشتری کرده بود باز پس آمد و بعد از آن دیوار

افتاده و چیزی را تلف کرد ضمان واجب نشود مگر انکه بعد
روز ... دو بعد آمده باشد واگر خیار بایع را بوده
پس روز ... که بیع سکست ومن بعد دیوار افتاده وچیزی تلف شد
ساحت ضامن گردد هکذا في الظهيرية * مسله * اگر بجانبیه
مشتری خانه بجهت دیوار جهه داران تقدم کرد بحالتی
که او درخریداری خیار سه روزه داشت ومن بعد خانه بسبب
خیار باز پس داد اشهاد باطل شود واگر بیع را قبول داد اشهاد
شد اشهاد بطلان نه پذیرد واگر در ان حالت اشهاد بر بایع
کرده باشد او ضامن نگردد واگر خیار بایع را بود سوی وی
بجهت دیوار تقدم کرد پس بر تقدیر یکه بیع سکست اشهاد
صحیح ماند واگر بیع را اجازت کرد اشهاد باطل کرده
واگر در اینحالت تقدم سوی مشتری بود صحیح نباشد
کذا في المبسوط * مسله * برای دادن ضمان مشروط است
که بعد اشهاد اتقدر زمانه بگذرد که دران مدت قادر بر
سکستن دیوار باشد تا اینکه اگر اشهاد بروی کرد و بهان ساعت
پیش از مدت بر شکستنش افتاد هرچه از ان تلف شد مضمون
نیست کذا في التبيين * مسله * مشروط است که تقدم وطلب

از جانب صاحب حق بود وحق در رهگذر عام چون خلایق را
باشد پس طلب یکی از عامه مردم کفایت کند کذا فی الذخیره
* مسئله * در مطالبه شکستن آن مسلم وذمی برابر است
در شرح طحاوی مذکور است که اگر دیوار مایل بطرف
رهگذر عام باشد پس حق خصومت دران راجع بسوی همه
مردم است مسلمان بود یا ذمی بشرط آنکه آزاد عاقل بالغ
باشد یا صغیری بود که از ولی خود اذن بخصومت دران یافته
یا بنده که مولا یش بخصومت دراینکار او را ماذون ساخته
کذا فی الکفایه * مسئله * در کوچه خاص حق صاحبان آن
کوچه را بود پس بطلب یکی از انهما اکتفا کرده شود ودر خانه
که دیوار مایل بطرف آن باشد طلب مالک خانه یا ساکن
آن مشروط است کذا فی الذخیره * مسئله * در جامع
آورده که برمردی در باب دیوار او که مایل بسوی خانه
دیگر است اشهاد کرده شد پس صاحب دیوار از قاضی سوال
کرد او را مهلت دو روز یا سه روز یا مانند آن بدهد وقاضی
او را مهلت داد ومی بعد در همین اثنای دیوار افتاد وچیزی
تلف ساخت ضمان برصاحب دیوار واجب بود کذا فی المحیط

* مسئله * اگر صاحب خانه او را مهلت داد یا از مطالبه ابرا نمود یا ساکنان خانه اینچنین کردند صحیح بود وضمان ویرا بجهت چیزیکه بدیوار تلف شود نباید کذا فی الکافی * مسئله * اگر دیوار بعد گذشتن مدت مهلت افتاد ضامن گردد کذا فی المحیط * مسئله * اگر بر صاحب دیوار در صورت میلش آن بجانب راه اشهاد کرده شد پس از قاضی مهلت خواست تا قاضی وعده معین ساخت پس این مهلت باطل است کذا فی خزانة المفتیین * مسئله * همچنین اگر صاحب او را تاخیر نداد لیکن کسیکه بر صاحب دیوار اشهاد کرده بود او را به مهلت پیش آید صحیح نبود نه در حق غیر خود ونه در حق خودش کذا فی المحیط * مسئله * اگر دیوار گرو بود وتقدم بجانب مرتهن درین باب کرد مرتهن وراهن هیچ یکی ضامن نشد واگر تقدم در معامله بسوی راهن نمود او ضامن میشود کذا فی شرح المبسوط * مسئله * در منتقی است مردی دعوی خانه که در دست دیگری است نمود ودران خانه دیواریست میده که افتادن مشرف بود پس کسیکه تقدم بسوی وی درینباب کرده آید واشهاد

برو تا هنگام تعدیل گواهان مدعی نبوده شود کذا امست
گفت محمد رحمه الله کسیکه خانه بدست وی است ماخوذ
بشکستن دیوار بوده واشهاد برو بحیثیتی که آن نبوده آید
واینخانه تا وقتی که گواهان مدعی به تزکیه نرسند بمنزله
خانه بی دعوی ست پس اگر کسیکه خانه در دست وی است
دیوار را شکست ومن بعد تزکیه گواهان کرده شد پس شخصی
که دیوار برای او شکسته گشت قیمت آنرا بمدعی ضمان
دهد کذا فی المحیط * مسله * اگر خانه از ملک صغیر بوده
واشهاد برپدر او یا وصی او کرده شد این اشهاد صحیح باشد
پس اگر دیوار افتاد وچیزی تلف ساخت ضمان بر صغیر آید کذا فی
فتاوی قاضیخان * مسله * اشهاد بر مادر صغیر نیز صحیح
بود کذا فی الکافی * مسله * اگر دیوار نیفتاد تا کودک
بالغ شد پستر سقوط یافت و آدمی را کشت خون او باطل گردد

وهمچنین اگر به ریا وصی که اشهاد بروی شده بود فوت
کرده در حالی که کودک صغیر است و من بعد دیوار مزبور بیا
افتاد و او را کشت خون او را یگان رود و اگر تقدم بر کودک
بعد بلوغ وی از سر نو کرد و پس از ان دیوار بر آدمی افتاد

دیت او برعاقلہ کودک لازم آید کذا فی المحیط * مسئلہ *
مسجد که دیوار آن خمیدہ شد اشہاد دران ارباب آن
مسجد میبایدکذا فی خزانۃ المفتیین * مسئلہ * در ملتقط
آوردہ که هرگاه مردی خانه را بر مسکینان وقف نمود و
آن از دست خود بر آوردہ بشخصی سپرد تا حاصل آن بر
مسکینان صرف کند پس در دیوار وی خمیدہ از ان خانه اشہاد
بر وکیل نمودہ شد وبعدازان مرآدمی افتاد دیت آن
برعاقلہ وقف کنندہ بود واگر اشہاد برموقوف لهم یعنی
مسکین کردہ آمد پس ضمان نیست کذا فی المحیط * مسئلہ *
بندہ که تجارت پیشه دیوار وی خمیدہ داشت پس اشہاد برو
کردہ شد ودیوار افتادہ و آدمی را هلاک ساخت دیت آن
برعاقلہ مولای وی بود خواہ بربندہ دین کمی باشد یا نه
و اگر دیوار مالی را تلف کرد پس ضمان مال برگردن بندہ
آید که در ان فروخته شود واگر گواهان بر مولی گرفته شدند
نیز اشہاد صحیح باشد کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئلہ *
هرگاه درو معامله دیوار تقدم بسوی بعضی از وارثان کردہ
شد پس قیاس آن نیست که ضمان بر هیچ یکی از انها نبود لیکن

ما حکم استحسانی میکنیم و این کس را که اشهاد بروشده
است بقدر حصه رسدی که از دیوار یافته ضامن میگردانیم
کذا فی المبسوط * مسئله * دیواری خمیده در میان پنج کس
مشترک است و بر یکی از انها اشهاد کرده شد پس بر مردی
افتاده و کشت درینصورت کسیکه اشهاد بروی شده خمس
دیت را ضامن شده و برعاقله اش بود و همچنین خانه
در میان سه کس است که یکی از انها بی اجازت
صاحبان خود در آن خانه چاهی کند یا دیواری بنا کرده
و آدمی بآن هلاک شد پس بر وی ثلث دیت آید و ابویوسف
و محمد رحمهما الله گفته اند که بروی نصف دیت واجب شود در
هردو مسئله کذا فی شرح الجامع الصغیر للصدر الشهید
حسام الدین و اگر کند چاه و بنا کردن دیوار باذن باقی
ورثه بود جنایت نیامد شد کذا فی السراج الوهاج * مسئله *
در منتقی مذکور است که مردی مرد و پسری و خانه گذاشت
و بر وی دین است که قیمت خانه را فرا میگیرد و دیواری خمیده
باجانب مردم شکسته ران بوده و میت را وارثی جز این پسر نیست
پس تقدم در معامله دیوار بسوی او باید اگرچه مالک نمیگردد

و اگر بعد تقدم بجانب پسر دیوار افتاد دیت بر عاقله بر وی لازم آید کذا فی المحیط * مسئله * محمد رحمه الله گفت که مکاتب دیوار خود که داشت اشهاد نمود شد پس اگر پیش از دست رسی وی بر هدم دیوار افتاد ضمان نه شد و اگر بعد گذشتن زمانه که در آن بر هدم قادر بود مشروط با حت ضامن گردد و این استحسان است پس ولی مقتول را هرچه تنهایی قیمت او و دیت کمتر باشد تا وان به شد و اگر دیوار بعد آزادی وی افتاد دیت بر عاقله او بود و اگر مکاتب از بدل کتابت عاجز شد و در بندگی باز گشت و بعده دیوار افتاد ضمان نه بروی آید و نه بر مولی و همچنین هرگاه دیوار فروخته پس افتاد ضمان بر هیچ یکی نبود و اگر نفروخت تا دیوار ساقط شد و بعد پاره شکسته آن آدمی سکوخید و هلاک شد ضمان دهد و اگر عاجز شد و در بندگی باز گردید مولای وی در میان دفع و فدا را احیا بر داده شود پس اگر آدمی بالاش مقتول سکوخید و بسر در آمد و هلاک گشت بر صاحب دیوار تاوان نیست کذا فی شرح الزیادات للعتابی * مسئله * اگر مکاتب کیسه یعنی بهای حال بده و مانند آن بسوی راه برون آورد پس

مولي اورا فروخت يا آزاد كرد و مي بعد آن بنا افتاد تا آدمي
هلاك شد مولي با نچه درميان قيمت مكاتب وارش آدمي
كه بود ضامن نگرد د واگر عاجز شده در بند گي باز گشت مولي
قيما بين دفع وقدار ضير است واگر آدمي به پارهٔ شكسته از كنيف
شكو خيد وبسر د رآمد بر آرندهٔ آن ضامن شود و همچنين اگر
آدمي بلاش اين مقتول شكوخيد پس ضمان بر بيرون آرنده
بود كذا في الكافي * مسلد * اگر د رديوار خميده برمردي
كه مادروي ازاد كردهٔ كسي و پدراو بنده است اشهاد
كرده شد و ديوار را نشكسته بود تا پدرش آزاد گشت
بستر آن ديوار افتاد و آدمي را هلاك ساخت پس ديت
آن برعاقلهٔ پدر بود واگر پيش از ازادي پدر افتاد ديت
برعاقلهٔ مادر آيد و همچنين اگر آنمرد كنيفي بسوي راه
بدر آورده پستر پدرش آزاد شد و مي بعد آن كنيف بر
آدمي افتاد وهلاكش كرد پس ديت برعاقلهٔ مادر بود چراكه
بيرون آوردن كنيف بذات خود جنايت نيست ودران هنگام
عاقلهٔ اومولاي مادر بود كذا في المحيط * مسلد * هرگاه مردي
بالاي ديوار خود برآمد خواه خميده باشد يا ناخميده پس

دیوار بسبب از افتادن و بعد از آن بآدمی رسید و هلاک شد ساخت پس آنمرد در دیوار خود مدد بشرطیکه تقدم طلب بجانب او در آن شده باشد ضامن گردد و در ماسوای این صورت بروی ضمان نیست واگر خردشد از دیوار افتادن آنکه دیوار افتاده پس آدمی را تلف کرد ضامن شود واگر آن مرد از بالا افتاده بصدمهٔ این مرد زیرین بمرد درین مرد نیز درین نظر کرده شود پس اگر در راه میرفت بروی ضمان نیست واگر در راه متوقف بود خواه ایستاده یا نشسته یا خوابیده پس دیت کسی را که بروی افتاده است ضمان دهد واگر مرد زیرین در زمین ملک خود بود بروی ضمان نیست و بر مرد بالا ضمان نیز درین همه حالات بود و همچنین اگر غافل شد و افتاد یا خفت پس غلطید و افتاد و در هر حالتی که بر مرد زیرین رسد ضامن شود و برود از آن کفاره آید و همچنین اگر از کوهی بر مردی افتاد تا او را کشت پس بروی ضمان آن مرد بود و ملک و غیر ملک اینجا درین حکم برابر است و همچنان اگر در جاهی که در ملک خود کنده است افتاد و آدمی را که در آن جاه بود کشت ضامن دیت گردد و اگر جاه در راه

رواشده زهرچندا يتي كه بساقط ومسقوط عليه رسيد ضمان بر صاحب
چاه بود كذا في المبسوط * مسئله * اگر شخصي شيري را
بر ديوار نهاد پس بر مردي افتاد اورا تلف ساخت ضامن
نشود چرا كه اثر فعل وي به نهادنش بر ديوار منقطع شده بود
واو درين عمل نهادن بر ديوار مملوك خود متعدي نيست
پس تلف آنچيزه بجانب وي منسوب نگردد كذا في الفصول
العمادية * مسئله * هرگاه مردي بر ديواري چيزي نهاد
وآن چيز افتاد وبآدمي رسيد پس برآن ضمان نيست بشرطيكه در
طول ديوار افراد نهاده باشد واما وقتيكه در عرض نهاده باين
طوركه يك جانب ازان بسوي راه بيرون شده است پس
اگر افتاد وجانب بيرون شده اش بچيزي رسيد وضائع كرد
آن مرد ضمان دهد واگر جانب ديگرش رسيد ضمان نايد
وهمچنين اگر ديوار خميده بود وشهتير برآن درطول نهاد
تا چيزي ازان بسوي راه برنيامده است ومن بعد آن تير بر
مردي افتاد وهلاك ساخت پس ضامن نشود همچنين محمد
رحمه الله دركتاب ذكركرده وجواب را مطلق گذاشته
پس بعضي از مشايخ ما گفته اندكه اين حكم وقتي است كه ميلان

بدیوار بجانب راه بحیثیکه ضمان بر دیوار مائل بصورتیکه خمیده گی
از یاد از حد داشته باشد پس آنکس ضامن گردد اگرچه
تقدم بسوی وی بجهت برداشتن تیر نکرده باشد و بعضی
دیگر از مشایخ گفته اند که جواب بر طبق مطلق گذاشتن
محمد رحمه الله اینست که در هر دو حال ضامن نشود و اگر
تهاون تیر بعد از تقدم بسوی او در معامله دیوار بعمل آمده
بود بسبب آن تیر افتاد و بآدمی رسید محمد رحمه الله
میگوید که آن مرد ضمان دهد کذا فی الذخیرة * مسئله *
بر دیواری خمیده قرابه نهاده کرده شده پس صاحب دیوار
یا دیگری سبوئی بر آن نهاده و بعد از آن دیوار افتاد و
سبو را بر آدمی انداخت و هلاک ساخت پس ضمان بر صاحب
دیوار بود و اگر کسی بآن سبو یا بپاره شکسته اش شکوخیده
بمرد در آمد پس اگر سبو از آن صاحب دیوار نیست هیچ
یکی ضامن نشود و اگر آن سبو از مال صاحب دیوار بود ضمان دهد
هکذا فی الکافی * مسئله * در منتقی آمده که گفت محمد
رحمه الله دیواری خمیده بود که تقدم بسوی صاحب وی کرده
شد پس آنرا منهدم نساخت تا اینکه باد تندش بر انداخت ای

ضامن گردد كذا في المحيط * مسئله * هرگاه اشهاد بر مردي داده در
معامله ديواري از خانه كه در دست اوست نموده شد و آنرا متهدم
نكرد تا بر شخصي افتاد و او را كشت پس عاقله آنمرد از مالكيت
خانه اش انكار ورزيدند يا گفتند كه ما نميدانيم كه خانه ازان
اوست يا از ديگري در يدش صورت بر عاقله چيزي نبود تا وقتيكه گواهان
قائم شوند بر اينكه خانه ازان اوست پس اگر آن مرد كه صاحب
قبضه است اقرار كرد كه خانه از وست قول او در حق عاقله
تصديق نكرده شود و ضمان بر وي نيز از روي قياس واجب
نگردد و در استحسان ديت مقتول بر وي لازم آيد بشرطيكه
اقرار اشهاد بوجود نيز نموده باشد كذا في فتاوي قاضيخان
* مسئله * مرويست كه تقدم بجانب وي در ديوار خميده اش
كرده شد و آنرا نشكست تا بر ديوار همسايه اش افتاد و آنرا
منهدم ساخت پس وي بجهت ديوار همسايه تاوان دهد
و آن همسايه مختار است اگر خواهد قيمت ديوار خود را
بطريق تاوان مواخذه كند و اينقدر ديوار شكسته تاوان
دهنده را بود و اگر خواهد ديوار شكسته خود مع ضمان
نقصان بگيرد اگر بطريق جبر خواسته باشد كه ديوار را از سر نو

صاحب دیوار دوم چنانکه بود پس ابن جبیر او را نمیرسد و اگر
انبار ندیم را که شکسته دیوار اول شکوخیده بسر او آمد ضمان
بر عاقله کسی است که تقدم بروی کرده شد و این قول امام
محمد است و اگر شکسته دیوار دوم شکوخیده خود را پیش از
تاوان دادن مالک دیوار اول یا بعد از آن پس ضمان آن
بر هیچ یکی نیست کذا فی المحیط * مسئله * اگر دیوار دوم
نیز ملک صاحب دیوار اول باشد ضمان شکوخیده دوم بر وی
آید کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله * دو دیوار خمیده اند
که بر ایشان هر دو را شهاد کرده شد و یکی بر آن دیگر افتاد و مرده مش
ساخت پس هرچه بافتادن دیوار اول یا دوم یا به شکوخته
از انبار شکسته دیوار اول تلف گردد ضمان آن بر مالک
دیوار اول بود و آنچه بشکوخته از انبار شکسته دیوار دوم
تلف شود باطل گردد کذا فی الکافی * مسئله * اگر بجای
دیوار اول جناحی بود که مردی آن را بسمت راه بر آورد
و آن جناح بر دیوار خمیده شخصی که تقدم بروی شده است
افتاد و دیوار بر آدمی ساقط شد و او را کشت یا بعد
افتادن دیوار و بردن مردی شکسته آن شکوخیده

پس شد آن اینهمه بر ما لک جناح بود کذا فی المحیط * مسئله *
اگر پاره از دیوار مردی ما کل بجانب راه وپاره دیگر بسمت
خانه قومی بود واهل خانه تقدم بسوی وی در ینقاب کردند پس پاره
ازان که بسمت راه ما کل بود افتاد وی بجهت صاحب رهگذر در صورت
تلف ضمان دهد وهمچنین اگر صاحبان رهگذر بسوی او تقدم نمودند
پس پاره که ما کل بجانب خانه بود بر اهل خانه افتاد او ضامن کرده
کذا فی المبسوط * مسئله * دیواری دراز است که پاره ازان سست نزدیک
با فتادن بود و باقی سست نیست پس سست وغیر سست همه افتاده
دیگری را کشت صاحب دیوار با نچه سست ازان بوی رسیده ضامن
شود وهرچه غیر سست باو رسید بآن ضمان ندهد واگر دیوار کوتاه سست
همه را ضامن کرده کذا فی الظهیریه * مسئله * دیوار خمیده بود ازان
مردیست که قاضی مواخذه بر وی بانهدام ساختن آن کرد و مردی
دیگر بحکم صاحب دیوار ضامن هدم شد پس این کفاله جائز بوده
ضامن را میرسد که بی اذن مالک منهدم گرداند در منتقی
مذکور است کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه بر مردی در باب
دیوار خمیده اشهاد بر وی کرده شد پس دیوار بر یکی از بنی
درشاهد با به هر شیا هد یا بوده وی یا بجانب وی رسید

و نیز صاحب دیوار ساخته دیگر غیر این دو کس نیست پس شهادت
امیبرد که نفع آن بجانب خود یا بسوی یکی از کسانیکه گواهی
وی برای ایشان جایز نیست میکشد روا نبود کذا فی المبسوط
* مسئله * مردی در باب دیوار خمیده وی تقدم کرده شد
اما خوف افتادنش بر سکه نداشت لیکن چون آنمرد در دو آن
دیگر در نشت غیر مخوف السقوط بر سکه دار داده پس آن سبب
که این دیوار خمیده بر آن درست ساقط شود و آن دیوار درست
در سکه بر مسلمانان بیفتد و ناگاه این افتادن دیوار خمیده آن
درست خود بجز ولد افتاد و آدمی را هلاک ساخت یا از پاره شکسته
او مردی بلغزید و بمرد پس این خون رایگان بود و بر مالک دیوار
هیچ نیاید کذا فی المحیط * مسئله * لقیطی دیوار خمیده داشت
پس اشهاد بروی کرده شد و آن دیوار افتاد و آدمی را تلف کرده
پس دیت مقتول در بیت المال بود یعنی از انجا داده شود
و همچنین کافر حربی که اسلام آورد و با کسی عقد موالات نه
بسته پس وی مانند لقیط است کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله *
دیواری است که اعلای آن برای مردی و اسفل آن برای
دیگر پست خمیده شد و تقدم بسوی یکی از این هر دو مالک

نبوده آید پس هرکه تقدم بجانب وی اتفاق شد ضمان نصف
دیت دهد اگر همه دیوار افتد واگر اعلای دیوار افتاد و تقدم نیز
بسوی صاحب علو شده بود پس تاوان متعلق بوی است نه
بصاحب سفل کذا في محيط السرخسي * مسله * هرگاه مردی
برای منهدم ساختن دیوار خود گروهی را اجیر گرفت واز
عمل هدم آن گروهی شخصی از انها یا از غیر انها کشته شد
پس ضمان و کفاره بر ان گروه بود و بر صاحب خانه نباید کذا
في المبسوط * مسله * دیواری از ان مردی بود که بعض از
اشیا د افتاد و من بعد بر صاحب دیوار در باب بر داشتن انبار
شکسته از راه اشیا دکرده شد پس اگر بر نداشت تا اینکه
آدمی یا چارپایه بسبب آن شکوخید و هلاک گشت وی ضمان
دهد کذا في فتاوی قاضي خان * مسله * در منتقی گفته
که مردی از دیوار افریزی بیرون آورد پس اگر کلان است هر
ضرری که بآن رسد ضمان دهد واگر خورد واندک است ضامن نشود
کذا في المحيط * مسله * اگر بسوی مردی در باب دیوار
متهدم وی تقدم کرده شد و بران دیوار جناحی است که فروشنده
خانه بسبب راه آن را برآورده بود و دیوار و جناح هردو

استادتند پس اگر دیوار رخنه کرد انداخته باشد صاحب دیوار جدیدرا که هابع بوی رسیده است چیزی دهد واگر هابع نیم افتاده چیزی آن برو رسیده است که آن را برآورده بود کذا في المبسوط * مسئله * مردی صاحب سفل است ودیگري صاحب علو آن سفل وعلو هردو خراب گشت هرمالکان ایشان تعدم کرده شد پس مردم نیا ستمند تا اینکه سفل افتاد و علو از مردی امد است و هلاکش ساخت پس دیت معقوله بر عاقله صاحب سفل بود وچنان کسیکه دیواری شکسته سفل یکوشید بر روی آمد وشرکا با دیوار شکسته علو یکوشید پس تاوان آن بر هیچ کس نیست کذا في المحیط * مسئله * سفل از آن مردی است وعلو برای دیگر یست و هر دو سست اند پس اشهاد برای هردو مموده شد وهی بعد علو افتاد و آدمی را تلف ساخت چیان آن بر صاحب علو باشد کذا في فتاوی قاضیخان * مسئله * در جامع صغیر آمده که مردی سوی راه مت الخلاء بنا کرد یا مروت آورد یا دوکانی بنا کرد یا خرصني ساکرد پس هرکسي را از عامه حلف میرسد که آنرا بر کند ومنهدم سازد بشرطیکه ساحت وی این چیزها را بی اذن امام بنا کرده باشد

باشد خواه ضرري از آن بمسلمانان رسيده است يا نه و در ينابيع
حق هدم مسلمان و كافر زن و مرد برابر است ليكن بنده را
حق شكستن خانه كه در راه بنا يافته است نبود كذا في
الخلاصه * مسئله * پس اگر اين چيزها قديم باشند هيچ
يكي را حق برداشتن آنها از راه نيست و اگر حال آنها
معلوم نباشد پس نو اعتبار كرده شوند تا اينكه امام را
برداشتن آنها ميرسد كذا في المحيط * مسئله * اين حكم
وقتي است كه بر هيكل رعامه خلق براي خود بنا كرده باشد
و اگر چيزي براي عموم مردم مانند مسجد وجز آن ساخته
باشد و مضر نبود شكسته نشود همچنين مروي است از محمد
رحمه الله كذا في النهايه * مسئله * اگر اشياء مذكوره
را خاص كروهي بكوچه غير نافذه بيرون آورده باشد
پس هر يكي را از اهل كوچه حق برداشتن آنها بود بشرطيكه
مرا ورا ازيرا اين اشيا است و هر كسي را از اهل كوچه كه
حق مرور زير اين اشيا نباشد او را حق برداشتن از راه
نيست و اگر اين اشيا قديم باشند پس هيچ يكي را حق
بركشيدن آنها نبود و اگر حال آنها مجهول باشد قديم

اعتبار کرده شوند کذا في المحيط * مسئله * هرکه در
مردي از راه بساختن ظله جدا بد يعني سایبان آن
و رهگذر عام کندرعا مختلف مضرهم نبود پس صحيح از مذهب
امام ابو حنيفه آنست که هر يکي را از افراد مسلما نان حق
منع و حق انكندن آن باشد و اگر اراده احداث
سايبان در کوچه غير نافذه داشته باشد پس اعتبار ضرر
و عدم ضرر در ان نزد علماي ما نيست بلکه اجازت
از اهل کوچه در ين باب معتبر بود سوال ايا ساختن سايبان
در رهگذر عام فاني را مباح بود جواب طحاوي رحمه الله
ذکر کرده که اين عمل قبل از انکه شخصي خصومت کند مباح
بود و باني گنهگار نگردد و بعد از مزاحمت احداث و انتفاع
هردو مباح نيست و بگذاشتن آن سايبان درراه گنهگار
باشد کذا في الفصول العمادية * مسئله * هيچ يکي را از
مردم کوچه غير نافذه نرسد که بيت الخلا يا ناودان
بسوي راه برآورد مگر آنکه تمام اهل آن کوچه اجازت
دهند خواه ضرري از ان بانها باشد يا نباشد کذا في الخلاصه
* مسئله * محمد رحمه الله در اصل گفته که هرگاه مرد عام

راه سنگی نهاده یا بنای ویران ساخته یا از دیوار خود چوبی
تیری یا سنگ بزرگ بلند ایستاده در راه از دیوار خود
بیرون کرده یا خلاجای یا برآمده یا ناودانی یا سایبانی
پشت رهگذر برآورده یا چوب تیر در راه انداخت پس
وی ضامن گردد بشرطیکه یکی ازین اشیای مذکوره
بچیزی رسد و آنرا تلف سازد لیکن اگر آدمی تلف شود
ضامن دیت بر عاقلهٔ آنکس بود و اگر آدمی را مجروح
ساخت و تلف نکرد پس در صورتیکه ارش او بمقدار ارش
موضحه رسد بر عاقلهٔ آنکس واجب شود و اگر کمتر از ان
است وجوب در مال او بود و بر وی کفاره نباید و هرگاه
مقتول مورث او باشد از میراث محروم نگردد و اگر کسی
بمالی رسید و هلاک ساخت پس ضمان در مال او لازم آید
و این مسئله در اصل بر سبیل اطلاق مذکور شده
و حاصل آنکه مشتمل بر تفصیل است که اگر ساختن وی
اشیای مذکوره را بی اذن امام بود ضمان دهد و اگر
مقرون باجازت امام است ضامن نگردد و گفته اند مشایخ
که جائز نیست امام را اذن باین چیزها دهد مگر وقتی که

اضرار بعامهٔ حاجت نباشد باینطور که در راه وسعت بود و اگر
بسبب تنگی راه ضرر بعامه رسد اذن دادن
امام را مباح نبود بیشتر ازینکه ابتدا در کتاب
از حوالت منقول شده و قیمی است که یکی ازین چیزها در شارع
اعظم یاد کرده شد یا بنده عمل آورده باشد و شرکاء چیزی ازین
امور در کوچهٔ غیر نافذه کرده و آدمی باین سبب هلاک شد
پس بیان کرده شود که اگر بعمل او از جملهٔ حقوق سکنی نیست
حصهٔ خود را ضامن نه شد و حصهٔ دیگر شرکای خود را ضامن گردد
و اگر چیزی که از جملهٔ حقوق سکنی است بعمل آورده پس در قیاس
همچنان است و در استحسان هیچ چیز تاوان نه شد کذا فی
الخلاصه * مسئله * در منتقی آورده که بنده تجارت پیشه حواله
شد یون باشد یا غیر مدیون حالا گر از خانه خود بسوی راه
بر آورده و آدمی بدان هلاک شد پس ضمان آن در گردن همان
بنده بود در قول ابی یوسف رحمة الله و هو القیاس و ل
ابی حنیفه رحمة الله این است که اگر فعل وی باذن مولی بود
ضمان بر عاقلهٔ مولی آید و اگر بی اجازت مولی آن را کرده باشد
پس ضمان در گردن بنده است و اگر بنده از آن خانه چاهی بر کند

یا بنای دران ساخت باذن مولی یا بی اذن او و آدمی بدان
تلف شد پس بر وی هیچ نباید و اگر مولی انرا بی اذن بنده کرده باشد
ضمان نیست در قیاس قول ابی حنیفه رحمه الله وگفت ابو یوسف
رحمه الله که او در قیاس ضامن است لیکن من قیاس را ترک میکنم
واو را ضامن نمیکردانم و همچنین راهن هر شکافی بی اذن
مرتهن در خانه گروی بنا کی کرد یا چاهی دران کنده یا چاه یا یه

ان بلست ضمان چیزی نه هد در صورت اهلاک جانی یا مالی

کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه صاحبخانه کارکنان را بجهت
برآوردن جناحی یا سابانی اجیر گرفت و پیش ازانکه ایشان ازکار
فراغت کنند افتاد و آدمی را هلاک ساخت ضمان بر انها
بود نه بر صاحب خانه پس دیت و کفاره و حرمان میراث
آنها را لازم گردد و اگر بعد فراغ ایشان از کار آن جناح یا سایبان
ساقط شد پس ضمان بر صاحب خانه بطریق استحسان بود
در قیاس اینصورت مانند اول است کذا فی الکافی والمبسوط
وهکذا فی السراج الوهاج والجوهرة النیرة * مسئله * اگر از دست کام
کنان خشتی یا سنگی یا چوبی افتاد و بآدمی رسید و او را کشت
پس دیت برعاقله کسیکه از دست وی افتاده است لازم گردد

بروي كفاره آيد كذا في السراج الوهاج * مسئله * هر كه
ناودانی در راه بر آورد و افتاد و بآدمی رسید پس اگر
دانسته شود که ویرا طرف درونی که متصل بدیوار است رسیده
باشد بر آن کس ضمان نبود و اگر طرف بیرونی ویرا رسیده
باشد ضامن گردد و اگر مجموع هر دو طرف باو رسیده
و بالیقین معلوم گشت نصف تاوان واجب شود و نصف دیگر
باطل کرده شود و اگر دانسته نشود که کدام از دو طرف باو رسید
ضامن نصف باشد و نصف دیگر را یگان برود از روی استحسان
هكذا في المحيط * مسئله * اگر جناحی در راه بیرون آورد
وی بعد خانه فروخت پس جناح بمردی رسید و او را کشت
یا چوبی در راه نهاد بستر آن چوب فروخت و یا مشتری برات
از آن کرد و مشتری آن را همچنان بگذاشت تا آدمی بدان
تلف شد پس ضمان بر بایع بود بر مشتری هیچ نیست کذا في
الكافي * مسئله * اگر چوبی در راه نهاد و مردی بآن پای بند شد
پس گذارنده چوب او را ضمان دهد و اگر راهرو بر چوب قدم
نهاد و افتاد و بمرد وی ضامن گرده شد بشرطیکه راهرو قصد
جای لغزان نکرده باشد گفت محمد رحمه الله که این حکم وقتی است

که چوب کلان باشد که قدم بر مثل آن مي نهند واگر خورد باشد که بر مانند آن پا نمي گذارند پس ضمان بر کسيکه چوب را نهاده است نبود کذا في المبسوط * مسله * اگر مردي بر اه براجار وب کرد بروي بدين عمل ضمان نا يد در صورتيکه آدمي بسبب آن تلف کرد مگر اينکه خاک روبه راه بر موضع راه جمع کرده و آدمي بدان پاي بند شود و بيفتد پس اگر اين چنين باشد جاروب کننده ضامن گردد کذا في الذخيرة * مسله * اگر آب در راه پاشيد يا در راه وضو کرد ضمان ده دو محمد رحمه الله درين مسله تفصيل نکرد فقها گفته اند که آب پاشنده ضامن نگردد مگر وقتيکه راهرو بر محل آب پاشي گذشت دازان آگاه نگشت باين طور که وقت شب يا نابينا بود پس بان شکوخته خورد و بمرد واما وقتيکه راهرو به پاشيدن آب و ريختن آن آگاهي داشت آب پاشنده ضامن نشود و همچنين اگر بقصد خود مرور بر سنگ و چوب کرد و بدان سبب شکوخته خورد کسيکه نهاده است ضامن نشود و بعضي از مشايخ ما گفته اند که اينحکم وقتي بود که در پارهٔ از راه آب پاشيده باشد و سنگ و چوب در بعض راه نهاده

و بر تقدیریکه تمام راه را ترکرده یا چوب در تمام راه احداث
نموده و آدمی بران بگذشت و شکوخیده پس ترکننده و نهنده
تاوان دهد کذا فی محیط السرخسی * مسئله * اگر جاروب زده
گذشت و هلاک شد در هر صورت ضامن شود کذا فی فتاوی
قاضیخان * مسئله * هرگاه گرداگرد دوکان باذن مالکش آب
پاشیده پس مردی لغزش کرده و ازماد قیاس آنست که ضامن مرآب
پاشنده بوده را استحسان ضامن بر حکم کننده که صاحب
دوکان است باشد کذا فی المحیط * مسئله * اگر آب در
راه پاشید و مردی یاد حر آمد که یکی در دست اوست و
دیگر به پسر وی اول پس حر بسروی لغزش خورد و پایش بشکست
اگر صاحب حر هرد و را از پس میراند تاوان بر هیچ یکی نبوده
واگر از پس نمیراند آب پاشنده تاوان دهد کذا فی محیط
السرخسی * مسئله * محمد رحمه الله سوال کرده شد از حال
مردی که آب در راه ریخت پس جمع شد و بسته گردید
و مردی بآن آب منجمد بلغزید گفت محمد رحمه الله که
آب ریزنده ضامن آن بوده و همچنین اگر آن آب بسته
بعد از ریختن افت و آدمی بآن لغزش خورد تا آب را در

حالت که چهارپا را افکنده بود پس گذاشتن موجب تعزیه ن
مردی شد کذا فی المحیط * مسئله * ابو حنیفه رحمه الله
گفت که اگر راه غیر نافذ یعنی در جانب دیگر مسدود بود
پس هر یکی را از مالکان راه میرسد که دران چوب اندازند
و چارپایه بندند و وضو دران کنند و اگر آدمی بدان
هلاک شود ضامن نگردد و اگر بنائی دران ساخت یا چاهی
دران کند و انسانی بآن هلاک شد تاوان دهد و هر صاحب
خانه را انتفاع به پیش صحن خانه خود از انداختن گل و
هیزم و بستن چارپایه و ساختن دوکان و تنور بشرط سلامت
و عدم هلاک غیر بدان جایز بود کذا فی فتاوی قاضیخان
* مسئله * هرگاه هلاک مردی یا ستوری بلغزیدن نشان از
برف انداخته شخصی اتفاق شود پس محمد رحمه الله در
آخر جنایات عیون ذکر کرده که اگر کوچه غیر نافذه باشد
بر اندازنده آن تاوان نیست و اگر کوچه روان است افکنده
اندازنده برف ضمان دهد و فقیه ابو اللیث گفت اینکه
محمد رحمه الله ذکر فرموده جواب قیاس است و ما حکم
باستحسانی میکنیم و میگوئیم که ضمان بر انها واجب نشود

اخراه کوچه تا قذه با شد یا غیر تا قذه و ذرعیون اندنه که
حکم مذکور مقید بشرط سلامت است و بعضی از مشایخ زمانه
ما گفته انه که اگر افکندن برف در راه باذن امام با شد
یا کوچه بحالی بود که از برداشتن برف حرج عظیم بمردم
لاحق میکرد و تا بدلالت حال اذن یا نداختن برف در راه
وگذاشتن دران دانسته شود پس جواب در ینصورت
همچنان است که فقیه ابو اللیث گفت و اگر این چنین نبا شد
جواب موافق ذکر محمد رحمه الله بود و تا کید این قول
بعض مشایخ میکند انچه از فقیه ابو القاسم منقول است که
سوال کرده شد از حال شهري که برفها در ان بسیار بزد و اکثر
گل ولاي از ان در راه زیاده میشود پس هریکی پیش صحن
خانه خود یا قریب بخانه سنگی برای عبور راه انداخت و
مردی بدان پاي بند شد گفت وي رحمه الله که دوستر نزد
من آنست که این عمل باذن امام بود و اگر بي اجازت امام کند
پس قیاس وجوب ضمان است کذا في الذخیره * مسئله *
هرگاه مردی بسنگی پای بند شد و برسنگ دیگر افتاد و مرد
پس ضمان بر نهنده سنگ اول بود و اگر سنگ اول را کسی

نهاده بود شد تا وان بر نهنده سنگ دوم لازم آید کذا فی
المبسوط * مسئله * اگر مردی در راه چیزی احداث کرد و
شخصی بآن شکوخید و بر دیگری افتاد و آن دیگر بمرد پس
ضمان وی بر کسی است که در راه حادث ساخت و آنکه شکوخید
ضامن نشود و اگر مردی آن چیز را از موضعش یکسو کرد و کسی
بدان هلاک شد ضمان بر یکسو کننده باشد و آن مرد اول
از تاوان بیرون رود کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله * اگر
کسی شمشیر در راه نهاد و مردی بآن شکوخیده خورد و بمرد
و آن شمشیر شکست پس صاحب شمشیر دیت ویرا ضمان دهد
و شکننده ضامن قیمت شمشیرش گردد و اگر شکوخیده بود
بر آن شمشیر افتاد پس بشکست و آن مرد نیز بمرد صاحب شمشیر
ضامن دیت وی شود و بشکستن شمشیر هیچ ضمان نباید
کذا فی خزانة المفتیین * مسئله * هر که درنده را در راه ایستاده
کرد پس چیزی که آن درنده تلف کند وی ضامن گردد
بشرطیکه آن مرد در راه بسته باشد و پیش از کشادن بند
بکسی زند و هر گاه بعد از کشادن بند و رفتن آن درنده
از مکان خود بچیزی رسد ضمان ندهد و همچنان اگر بعضی

انهدام چون مار روکردم برمردی انداخت پس وی را گزید
تاوان دهد و همچنین اگر سگی گزنده را برمردی بر انداخت
کذا فی محیط السرخسی * مسئله * اگر اخگری در راه نهاده
وچیزی بآن سوخت ضامن گردد واگر باد آن اخگر را جنبش
داده و بجای دیگر برد و چیزی بعد چیزی بوی سوخت ضامن
نخواهد شد کذا فی فتاوی قاضیخان و بعضی از
اصحاب ما گفته اند که این حکم وقتی است که آن باد
عین اخگر را از موضعش جدا نکرده باشد و اما بر تقدیریکه
شراره وی را برده چیزی سوخته باشد پس ضمان بران مرد
بدین صورت نیز واجب شود و شیخ امام شمس الائمه سرخسی
میگفت که آن روز روز باد بود وی ضامن گردد اگرچه
باد عین آن اخگر را برده باشد و شیخ امام شمس الائمه
حلوائی در کل بضمان نبوده و همچنین تفصیل نکرد کذا فی الذخیره
* مسئله * هرگاه آهنگر آهن از کوره بر آورد و آن
کوره در دوکان اوست پس آهن را بر سندان نهاد و بمطرقه
آنرا زد و شرار رسن بجانب راه عامه بر آمد و مردی را
بسوخت یا چشم وی را کور ساخته پس دیت آن بر عاقله

آتشگیر بود و اخگر جامه مردي بسوخت پس حکمش در مساله
او باشد واگر آتش را بطرقه نزد لیکن باد شرر آن را
بیرون کرد و رسید انچه رسید پس این ضرر را یکان رود و
و چیزي ضمان نباید کذا في الخلاصه * مسله * اگر آهنگر
بر کنار دوکان خود بسبب راه آتش روشن کرد و میدانست
که آب آتش بجانب دوکاني که در راه هست شعله زن
خواهد شد تا چیزي را بسوخت ضامن گردد کذا في الذخیره
* مسله * اگر مردي آتش با خود برداشته در ملک خود
گذر میکرد و شراره از ان بر جامه کسي افتاد و سوخت
در نوادر مذکور است که او ضامن شود و اگر بادي شرر آن
آتش برد و بر جامه انساني انداخت ضمان نه شد
کذا في فتاوي قاضیخان * مسله * بعضي از علما
گفته اند که اگر آتش را بموضعي که دران حق مرور داشت برد
وشراره از ان در ملک کسي افتاد یا بادش انداخت ضامن
نمي شود و اگر او را دران موضع حق مرور نباشد پس اگر شرره
از ان افتد ضامن گرده و اگر باد آن را برد ضمان نایه
واین حکم ظاهرتر است وفتوي برهمین است کذا في خزانة

المفتین * مسئله * اگر مردی دروازهٔ سرای در حق وماندهٔ
نشست و مردی بوی پای بند شد و بمرد پس اگر نشستن او بحکم
سلطان است ضامن نبود و اگر نه ضمان دهد کذا فی السراج
الوهاج * مسئله * مردی بر خفته گذشت پس ساق پای او را
کوفت و شکست و بپای او شکوخه خورد و بر وی افتاد تا چشم
آن خفته کور شد و پس بعد آن افتاده بمرد پس درین صورت بر
افتاده از مال او ارش پای خفته لازم آید چرا که بعمل کردن
خود آن را تلف ساخت و حال آنکه قادر بود که متفاوت از خفته
در راه میگذشت و ارش چشم خفته بروی نبود از آنکه کور
کردن چشم علت لغزش پاست که در آن اختیار نه است
و بر خفته دیت آن مرده افتاده واجب شود و اگر هر دو بمردند
پس بر خفته دیت افتاده است و بر افتاده نصف دیت خفته کذا فی خزانة
المفتین * مسئله * در ملتقی آورده که هر کاه رونده بکسیکه در
راه خفته است شکوخه خورد پس انگشت او و انگشت خفته
هر دو شکستند و پس بعد آن هر دو مردند بر عاقلهٔ هر یکی از
ایشان آنچه به یکی رسیده است لازم آید و اگر یکی از ایشان
هره و هلاک شد پس بر عاقلهٔ برنده دیت اوست و اگر شکوخیده

بر روی خرد افتاد و سرش بسر خفته رسید تا خرد و سر شکستند
وانگشت هریکی از انها نیز منکسر شد پس آن خفته انگشت افتاده
و هم شجه اش را ضامن شود و افتاده انگشت خفته را ضامن
شود نه شجه وی را او اگران خرد و با هم بمیرند پس بر عاقله
خفته دیت افتاده و بر عاقله افتاده نصف دیت خفته لازم آید
کذا فی الظهیریه * مسئله * اگر مردی در راه میگذشت و بی خیانت
کسی افتاد و بمرد و من بعد به شکوخه انمرده انسانی دیگر هلاک
شد پس ضمان ان انسان لازم نآید نه بر مرده از مال وی و نه بر
عاقله وی کذا فی الذخیره * مسئله * مردی در راه میرفت و او را
مرضی رسید تا بیهوش شده بر شخصی افتاد یا ضعفی ویرا لاحق
شد و بآن ضعف قدرت بر رفتار نیافت تا بر انسانی افتاد پس
او را هلاک ساخت یا بر زمین زنده افتاد و بمرد و انسانی بوی
شکوخه خورده و تلف شد پس در همه اینصورتها ضمان بر
عاقله انمرده واجب شود پس در صورتیکه بر انسانی
افتاده تا او را کشت بروی کفارت آید و او را میراث
از ان انسان نبود و بر تقدیریکه بر زمین افتاد و لغزنده بوی
شکوخه خورده درین صورت هیچ یکی کفاره و حرمان میراث

نیست و این قول ابو یوسف و محمد رحمهما الله بود کذا فی المحیط
* مسئله * بنده در راه جهت با نشست و در این حالت ماند
تا آزاد شد پس مردی بوی سکوجه خورد و مهر دو دست آن مرد
مر یا بنده بود عاقله وی عاقله مولای اوست و اگر پای
آن بنده در راه شکست و از راه حرکت او را بعد سوار شد
و می بعد مولای وی آزاد شد بعد مردی بوی سکوجه خورد
قیمت آن بنده بر مولای وی عاقله آن مرد واجب شود و همچنین
اگر بنده سوری را در راه ایستاده کرد پس مولای او آزاد شد
بعد و من جهت اسباب بوی سکوجید و مرد عوان
قیمت آن بنده را ضمان دهد کذا فی الکافی * مسئله *
اگر مردی دست و پای بنده کسی را ببست و در راه آتش انداخت
بستر مولای وی آزادش کرد پس بعد هیچ بوی سکوجید
پس دست سکوجید بر کسی که آن بنده را بسته در راه دس
انکند لازم آید و الزیربده یا وجود آن ریسمان بستن در
در جتا ره است بستر مولای وی آزاد بوده و در حت پای دمن
بوی سکوجید بس طرش جا بر مولای وی بود و اگر بنده را
در راه بسا نیده این آنکه بپوری بسته باشد بستر مولای وی

آزاد کرده و آن بقدر از مکان خود نه جنبید تا انسانی
را شکوخه خورده پس ارش جنایت بر مولا بش را جب شود کذا
في المحیط * مسله * مردي درراه میگذشت و باري باخوه
میبرد پس آن بار برآدمي دیگر افتاده ویرا تلف ساخته
آن مرد ضمان دهد واگرآدمي از باري که درراه افتاده
است شکوخه خورد نیز صاحب بار ضامن شود کذافي فتاوي
قاضیخان * مسله * مردي در راه میرفت وبروی لباس
است ازان جنس که مردم انرا مي پوشند پس انسانی بآن
لباس هلاک شد یا بر شخصي افتاد یا درراه افتاد وکسي
بآن شکوخه خورد پس برآنمرد ضمان درهیچ یکي ازینصورت
ها نیست واگرپوشیده باشد ازان لباسي که مردم انرا نمي
پوشند پس وی بمنزله باوکش ان باشد هرچیز براکه بآن هلاک
شود ضامن گردد وهمچنین مردي ستوري را از پس میراند
یاازپیش مي کشید یا بروي سوار است پس بعض ادوات آن
ستور از جنس زین یا لگام یامانندان بر انساني افتاد وویرا
هلاک کرد یاستور خودش یابعضي ادوات آن درراه افتاده
وانساني بان شکوخه خورد ومرد پس راننده وکشنده وسوار

ضمان وی دهد کذا فی المحیط * مسئله * مرد سبوی آب در
راه نهاد و شخصی دیگر سبوی خود را در آن راه نهاد
پس یکی از ایشان بر آن دیگر غلطید تا آن دیگر شکست صاحب
سبوی غلطان ضمان نه دهد چرا که هر کدام از ایشان موضع کسبش
کرده است به حکم آن ظرف فعل صاحبش منسوخ شد و اگر
ضمان سبوی غلطان شکست مالک آن دیگر ضامن شود چرا که
فعل او عدوانی است و همچنین مردی چارپا را به خود را
در راه ایستاده کرد و شخصی دیگر نیز همچنان ساخت و
یکی از این دو ستور رمید و به دیگری رسید پس صاحب ستور
رمیده تاوان نه دهد و اگر ستور رمیده شان دیگر هلاک
شد مالک ستور ایستاده ضامن گردد کذا فی فتاوی قاضیخان
* مسئله * مردی سبوی در رهگذر نهاد و در آن روغن ریخته
است یا خمر در آن دست و شخصی آخر سبوی دیگر نیز
در آن راه گذاشت و یکی از آن بر غلطید و تا آن دیگر رسید
پس هر دو شکستند گفت محمد رحمه الله که صاحب سبوی غلطان
ضمان سبوی دیگر و مقدار روغنی را که در آن
بود ضمان دهد و اما مالک سبوی غلطان به چیزی را ضامن نشود

و اگر هر دو سبو غلطیدند بر هیچ یکی از ان دو مرد
ضمان نیست و اگر یکی از ان دو سبو مایل شد تا بران دیگر
صدمه زد پس آنکه از موضع خود که بران نهاده بوده
تنها ور گردیده باشد و هر دو شکستند یا سبوی مایل فقط یا قایم
فقط شکست پس بر هر یکی ازینها ضمان انچه بسبوی وی شکست
لازم آید کذا في المحيط * مسله * اگر مردی از حوض
کلان آب به سبب خود در سبوی بر داشت و بر کرانه اش نهاد
پس مرد دیگری آمد و همچنان کرد تا سبوی پسین غلطید و بر
نخستین صدمه زد و هر دو شکستند پس صاحب سبوی پسین
قیمت سبوی نخستین را بهالکش ضمان دهد و بعضی گفته اند
که هر یکی ازان دو کس قیمت سبوی صاحب خود را تاوان
شود کذا في خزانة المفتين و بعضی از فقها گفته اند که ضمان
بر مالک سبوی قایم در هر حال باشد یعنی خواه در راه بوده
یا بر کرانه حوض کذا في الذخيرة * مسله * شخصی چیزی
ما در راه نهاد تا ستوری ازان رمید و مرد برا گشت پس
بر نهنده آن چیز ضمان نیست بشرطی که آن چیز بستور
نرسیده باشد * مسله * همچنین دیوار خمیده که هرگاه

بجانب مالک وی تقدم کرده شد پس بر زمین افتاد تا ستوری
ازان رمید و آدمی را کشت بر صاحب دیوار ضمان نیست و
تاوان بر صاحب دیوار روا ندارند که شی در راه نهی آید مگر در تیکه
دیوار بچیزی رسد و آن را تلف سازد یا شی نهاده بچیزی
رسد و آن را هلاک کند و درینجا هیچ ضمان نیست کذا فی المحیط
* مسئله * محمد رحمه الله در اصل گفته که هرگاه اهل مسجد
در مسجد حوضها جاهی برای آب باران کنده بودند یا قندیلها
دران آویختند یا حصیر نهادند تا آب دران ریخته شود
یا حصیر دران انداختند یا در آن رهدران ترکیب دادند یا
بوریاها دران انداختند یا سایبانش ساختند پس بر اهل مسجد
ضمان نیست در صورتیکه شخصی یکی ازین چیزها هلاک شود
اما اگر این چیزها را مردم سوای اهل محله احداث نمودند
تا آدمی بان تلف شد پس در صورتیکه باجازت اهل محله کرده
اند بر انها درین عمل ضمان نبود و وقتیکه فعل انها بی اذن اهل
محله است پس اگر احداث بنائی کردند یا چاهی کنده بودند
آدمی در ان هلاک شد ضامن انها میشوند باجماع فقهای ما
و اگر چیزی نهادند تا آب ازان پوشیده شود یا حصیر یا بوریاها

را قرض کردند یا فتاد یل آویختند بن آنکه از اهل محله ماذون باشند پس آدمی بحصیر پای بند شد و هلاک گشت یا فتد یل افتاد وجامه انسانی سوخت یا فاسد ساخت گفت ابوحنیفه رحمه الله که اینها ضامن دهند وابویوسف ومحمد رحمهما الله گفتند که این هاذمه دار نشوند امام شمس الائمه حلوانی گفته که اکثر مشایخ ما قول صاحبین را درین مسله اخذ کرده اند و فتوی برین است کذا فی الذخیره * مسله * اگر شخصی از انها در مسجد نشست یا آدمی بشکوخه از وی هلاک شد پس اگر آنهر در غیر نماز است ضامن گردد و اگر در نماز است ضمان ندهد واین حکم نزد ابی حنیفه رحمه الله بوده وصاحبین او گفتند که در هیچ حال ضامن نشود کذا فی الکافی وصدر الاسلام ذکر کرده که اظهر آن چیزی است که صاحبین بیان قایل شده اند کذا فی التبیین سوال هرگاه برای عبادت نشست باین طور که انتظار نماز میکند یا بجهت تدریس یا آموختن فقه یا برای اعتکاف یا برای ذکر خدای تعالی یا برای تسبیح او یا برای خواندن قرآن نشست پس آدمی بوی شکوخه خورد و بمرد ایا برقول ابی حنیفه رحمه الله ضامن

نمی‌شود جواب است روایتی بجهت این سوال در کتاب یعنی ه رکسی
محمد رحمه الله یافته نشد و مشایخ متأخرین در این مسئله
اختلاف کرده اند بعضی از ایشان گفتند که نزد ابی حنیفه
رحمه الله ضامن شود و بنا بر این قول او و بکر ابو یوسف رفته است
و بعض آنها گفته اند که ضامن نشود و این مذهب ابو
عبدالله جرجانی است کذا فی المحیط و شرح الاسبیجابی رحمه الله
ذکر کرده که صحیح از مذهب ابی حنیفه رحمه الله آنست
که هر که برای انتظار نماز نشست ضامن نگردد و اختلاف
نیست که در عملی که اختصاص به مسجد ندارد نشسته باشد
مانند خواندن قرآن و درس دادن فقه و حدیث و فقیه ابو
جعفر در کتاب العوامض بیان کرده که شنیدم ابو بکر رحمه الله
را که معتکف اگر نشست برای خواندن با جهت اعتکاف
ضامن نشود بالاجماع و فخر الاسلام رحمه الله ذکر نموده
اند که اگر برای تکلم نشست ضامن شود بالاجماع کذا فی
التمرتاشی * مسئله * خلاف نیست در اینکه هر گاه به مسجد
مشی کرد تا استادن برای نماز ساحت یا در آن مسجد حنث و
بر آدمی دیگر او گردانید تا بمرد پس وی ضامن گردد کذا فی

شرح المبسوط * مسئله * محمد رحمه الله در جامع صغیر
در باب بودی که بر نهر پلی بی اذن امام ساخت پس شخصی
بر آن پل بعمد بگذشت تا افتاد و هلاک شد گفت محمد
رحمه الله که بروی ضمان نیست این مسئله را درین کتاب
همچنین ذکر کرده و بدانکه این مسئله بر دو صورت است
یکی آنکه نهر مملوک صاحب پل باشد و برین تقدیر ضمان
نیست دوم آنکه مملوک وی نبود پس اگر نهر ملک خاص
برای گروهای مخصوص است و آن شخص بر پل بعمد گذار
کرده بر صاحب پل ضمان نباید زیرا که مرور بر آن پل بی قصد
اتفاق شد پس صاحب پل ضامن گردد و بر قیاس مسئله
آب پاشیدن بر راه بیاوا ز آنست که اگر راهی دیگر برای
گذارنده را نبود به موضعی بجز نهر نیابد وی ضامن شود اگر چه
آن شخص بر پل بقصد رفته باشد و اگر نهر عام برای همه
مسلمانان بود و ساختن پل بی اذن امام باشد پس
جواب در یصورت مانند همان جواب است که بر تقدیر
قیام نمودن پل خورد یا بزرگ بر نهر خاص گروهای
مخصوص بود اینچنین در ظاهر الروایت مذکور است کذا فی

الهندیة * مسئله * مردی چاهی در راه کند پس شخصی آمد و مرده
را در آن بقصد انداخت پس کشته شد ضامن نشود کذا فی
فتاوی قاضیخان * مسئله * هرگاه مردی چاهی در راه مسلمانان
بموضعی که ملک خاص اش نیست کند و انسانی در آن افتاد
و از آن افتادن بمرد پس اجماع کرده اند فقها بر اینکه دیت
بر عاقله او واجب شود و کفاره بر وی نه لازم باشد و محروم از
میراث نگردد نزد علمای ما و اگر در ملک خاصه کنده بود پس اگر
آن جا مملوک دیگری است ضامن شود و در صورتیکه آن جا
مملوک اوست یا در راه حق کنده بود از زمان قدیم بود ضامن
نشود و اگر جاء ملک او نیست لیکن برای همه مسلمانان باشد
یا مشترک میان او و دیگران بود مانند طوری که در کوچه غیر نافذه
واقع است پس وی ضامن گردد هکذا فی المحیط * مسئله *
مردی در راه چاهی کند پس انسانی آمد و در آن چاه افتاد
و از گرسنگی یا تشنگی یا رنج بمرد پس کننده اش ضمان نیست
در قول ابی حنیفه رحمه الله کذا فی الظهیریة * مسئله * مردی چاهی
در بیابان بموضعی که گذرگاه و راه انسانی نیست بی اذن امام کند پس
شخصی در آن افتاد چاه کن ضامن نشود و همچنین اگر مردی

در بیابان نشست یا خیمه برپا کرد پس شخصی بآن شکوخته
خورد نشیننده و برپا کننده ضامن نکرده مرا اگر این عمل در
راه باشد ضمان دهد کذا فی فتاوی قاضیخان * مسله *
اگر مردی چاهی در راه کند و بعد از آن شخصی دیگر ته
تنگ آن کند پس آدمی در آن افتاد چاه کن اول ضامن شود گفت
محمد رحمه الله که این قیاس است و بهمین اخذ می کنم
کذا فی محیط السرخسی * مسله * اگر مردی دیگر آمد و
سر آن چاه فراخ کرد پس انسانی در وی افتاد ضمان بر آن هر دو کس
بالمناصفه باشد همچنین ذکر کرده محمد رحمه الله در کتابش
و مطلق گذاشت جواب را از فقیه ابی جعفر هندوانی منقول است
که او در این مسله جواب را تفصیل میکرد و می گفت
که اگر آن مرد دیگر باین طور فراخ کرد که پای شخص افتاده
بکنده که هر دو رسیده باشد پس ضمان بر هر دو بالمناصفه بود
و اما اگر آنچنان فراخ کرده باشد بروضعی که دانسته شود که پای مرد
افتاده بکنده مرد دوم نرسیده و بچیزی که مرد اول ملاقی شده
پس ضمان بر اول است نه بر دوم و اگر فراخ کردن آن دیگر بمرتبه
است که بیقین دانسته می شود که پای مرد افتاده بکنده که اول

نرسیده است و آنچه زیاده کرده بود ضامن نگردید پس ضمان بر دوم آید و
هر صورتیکه فراخ کردن دوم بر اندو بیست که رسیدن وی کام مرد
افتاده در کنده چاه نرما شد و احتمال تا رسید نسبت
پس ضمان ما الینا صفه کرد و از سوی امام راشد احمد طاووسی
حکایت کرده اند که میگفت که اگر فراخ کرده چاه را بطوریکه در
موضع فراخی آن قدم رسید کشید یعنی اندازه فراخ کردن بمقدار
قدم نیست پس مردی آمد و قدم خود را در میانه چاه نهاد
پس ضمان بر اول بود و اگر پای خود در کرانه چاه نهاد تا وان بر
هر دو بالمناصفه باشد و اگر چاه را فراخ کرده باشد از که قدم
دران می گنجد یعنی اندازه فراخ کردن وی بمقدار قدم
یا زیاده بر مقدار است پس در صورت اگر این مرد افتاده قدم
خود را در میانه چاه نهاد پس تاوان بر اول آید و اگر پای خود
در کرانه چاه نهاد پس ضمان مخصوص بر دوم بود اگر دانسته
نشود که بکدام جا قدم نهاد پس تاوان بر هر دو بالمناصفه باشد
کذا فی المحیط * مسئله * اگر چاه را دو کس کنده و متعدی
فی ما الباقت پس اگر به خاک یا پاره یا چیزی که از اجزای
زمین است انباشته بود و مردی دیگر آمد و آن را خالی کرد

پس مر که بیاید در آن افتاد و مرد دوم یعنی حالی کننده ضمان دهد
و اگر مرد اول چاه را بکند یا چیزی که از اجزای زمین نیست
از نیستان یا شد هر دو اول ضامن شوند حالی کننده
و همچنین اگر چاهی دور از کند و سنگی پوشیده پس مردی
دیگر آمد و پوشش وی بر داشت و من بعد انسانی در راه
افتاد بر اول ضمان نیست بعد کذا فی فتاوی قاضیخان
* مسئله * اگر مردی سنگی یا چیزی پس در چاه افتاده
نهنده سنگ ضمان دهد نه چاه کن و اگر سنگ را کسی نهاده
باشد چاه کننده ضامن شود کذا فی محیط السرخسی * مسئله *
اگر مردی در چاه سنگی یا آهن نهاد و آدمی در وی افتاده
بر آن سنگ یا آهن او را هلاک کرد پس ضمان بر چاه کن بود
کذا فی المبسوط * مسئله * مردی چاهی بر سر راه کنده و
شخصی آمد و از آبی که مردی دیگر بر او هش ریخته بود
بلغزید تا در چاه افتاد و مرد پس تاوان بر ریزنده آب است
و اگر آن آب آب آسمان است صاحب چاه ضامن کرد کذا
فی الذخیرة * مسئله * هرگاه مردی شخصی را در چاهی
که در ملک او باشد مر او است افکند پس ضمان بر او انداز نده

باشد كذا في المبسوط * مسئله * هرگاه مردى در چاه رهگذر افتاد تا بمرد پس چاه كند گفت كه اين افتاده خود را دران چاه بقصد افگنده بر من ضمان نيست و وارثان افتاده گفتند كه او خود را در چاه نيفگنده بلكه بى قصد و اراده خود دران افتاده و بر تو ضمان آيد پس ابو يوسف رحمه الله ميگفت كه معتبر قول وارثان افتاده است و چاه كننده ضامن گردد و استحكم قياس است پيشتر رجوع كرد و گفت كه معتبر قول چاه كننده بود و بروى ضمان نايد و اين حكم استحسانيست كذا في المحيط * مسئله * هرگاه مردى چاه برسوى راه كند پس آدمى دران افتاد و از ين حادثه سلامت ماند و درخواست برآمدن ازان كرد و برسن آويخته شد تا وقتيكه در ميانه اش رسيد افتاد و هلاك گشت پس ضمان لازم نايد و اگر در تك چاه متحير گرديد تا از گرسنگى كه دران بود هلاك شد پس اگر گرسنگى بمقام خود از زمين ست ضمان لازم نايد و اگر صاحب چاه از موضعش بركنده در چاه نهاده باشد پس ضمان بر صاحب چاه بود همچنين در منتقى مذكور است كذا في الذخيره * مسئله * اگر شخصى

وبچاهي كه در راه است افتاده ومردي اقرار كرد كه اين چاه را
من كنده ام پس اقرارش تصديق برخودش بود نه برعاقله وي
بازاين سبب ديت درمال او بسه سال لازم آيد كذا في المبسوط
* مسله * مردي چاهي درملك ديگري كند وآدمي دران
افتاد پس صاحب زمين گفت كه من اورا حكم بكندن چاه كرده
بودم تو اولياي آن افتاده انكار نمودند پس قياس آنست
كه مالك زمين تصديق نكرده شود وبه حكم استحسان مصدق
ميگردد وضمان برچاه كننده نايد كذا في الظهيرية * مسله *
اگر كه چاهي كند يا ستوري ايستاده كرد يا بنائي ساخت در راه
يا در بازار عامه باجازت سلطان پس ضمان نخواهد كذا في
محيط السرخسي * مسله * مردي چاهي درملك خود كند ومن بعد
شخصي دروي افتاد وحال آنكه انساني يا ستوري در آن
چاه از پيشتر بود واين افتاده بعد از سقوط خود اين انسان
يا ستور را هلاك كرد پس اين افتاده ديت آنرا كه در آن چاه
از پيشتر بود ضامن گردد واگر چاه در راه باشد پس در هر صوري
سكه باين افتاده وآنكه بروي افتاده است رسيد ضمان آن

رحمه الله گفت که اگر شخصی مغاکی برای غله در خانه مردی
بی اذن او کند پس مردی در آن افتاد و مرد پس ضمان بر کننده
آن مغاک آید کذا فی محیط السرخسی * مسئله * هرگاه
شخصی چاهی در راه کند و مردی در آن افتاد تا دست او جدا
شد و پس بعد از آن چاه بر آمد و دو کس سر او شکستند و از پی
همه مریض گشت و بمرد پس دیت وی بر کننده چاه
و آن دو کس بسه حصه لازم آید کذا فی المبسوط * مسئله *
اگر سه کس در چاه افتادند در حالیکه هر یکی بدیگری تعلق
داشتند یعنی اول دوم را از دست محکم گرفته بود و
همچنین دوم سیوم را پس اگر آنها از صدمه افتادن خود ها
مردند و یکی از دیگری نیفتاد پس دیت شخص اول بر کننده
چاه است و دیت دوم بر اولی و دیت سیوم بر دوم چرا که دوم
از گرفتن اول او را و سیوم از گرفتن دوم افتاده اگر
از افتادن خود ها مردند و بعضی از آنها بر بعض دیگر
افتادند و احتمال بسبب بر آمدن آنها زنده و خیز دادن
ایشان از حالت خود ها بیقین دانسته شد و پس بعد مردند
پس موت شخص اول از صدمه پر افتادن نیست اگر او

صدمهٔ افتادن خود بی جهت دیگر فوت کرد دیت او بر کنندهٔ
چاه است و اگر بسبب افتادن دوم از و بمیرد پس خون او
باطل گردد ازانکه دوم را خودش گرفته بود و اگر از افتادن
سیوم بروی فوت کرد پس دیت او بر دوم است که سیوم بگرفته
دوم بود و اگر از افتادن دوم و سیوم بروی بمرد پس نصف
خون او باطل گردد و نصف دیگر بر دوم آید و اگر از صدمهٔ
افتادن خود و افتادن دوم بروی بمرد پس نصف خون او
را یکسان رود ونصف دیگر بر کنندهٔ چاه آید و اگر
از صدمهٔ افتادن خود و افتادن سیوم بروی بمرد پس نصف خون
بر کنندهٔ چاه و نصف دیگر بر دوم بود و اگر از صدمهٔ افتادن
خود و افتادن دوم و سیوم بروی فوت کرد پس ثلثی از خون
او باطل گردد و یک ثلث آن بر کنندهٔ چاه و ثلث دیگر ازان
بر دوم آید و اما موت دوم از سه وجه بود اگر مرد با فتادن
خود دیت او بر اول است که اول را گرفته بود و اگر از افتادن
سیوم بروی بمرد پس خون او رایگان رود ازانکه سیوم را گرفته
او بود و اگر با فتادن خود و افتادن سیوم بروی بمرد پس
نصف خون او باطل گردد و نصف دیگر بر اول بود و اما موت

سیوم پس آنرا جهت یک وجه نبود و آن چون مهٔ افتاد قتل در چاه
است چرا که وی بالای هیچ چیز صدمهٔ دیگری با وی نبوده
پس دیت وی بر دوم آید که سیوم از گردنش افتاده است
و اما وقتیکه حال موت آنها دانسته نشود پس قیاس آنست
که دیت اول بر کنندهٔ چاه و دیت دوم بر اول و دیت سیوم بر دوم بر
عاقله های هر یک آید و این قول محمد رحمه الله بود و در استحسان
یک ثلث دیت اول باطل گردد و ثلثی بر کنندهٔ چاه و ثلثی بر دوم
آید و دیت دوم نصف آن رایگان رود و نصف دیگر بر اول
بود و دیت سیوم بر دوم آید و محمد رحمه الله بیان نکرد که
استحسان قول کیست و مشایخ ما گفته اند که این قول ابی
حنیفه و ابی یوسف است رحمهما الله کذا فی محیط السرخسی
* مسئله * هرگاه مردی مزدوری بجهت کندن چاهی
برای وی اجاره گرفت تا آن مزدور بکند تا انسانی در آن
افتاد و بمرد پس اگر در راه عامهٔ مسلمانان که آنرا
هر یکی میداند کنده است ضمان بر آن مزدور واجب شود
خواه مستاجر او را بآن آگاه کرده باشد یا نکرده باشد و
وقتیکه در راه غیر مشهور کنده و مستاجر اجیر را آگاه ساخت

که این راه جامع مسلمین است هرچنین حکم بود و اگر اجیر را
آگاه بآن نکرده باشد پس ضمان بر حکم کننده آید و این
مسئله بر خلاف آن است که اگر اجیر را برای ذبح بزی اجاره
گرفت تا آن را مذبوح ساخت و بعد دریافت که این بز دیگری
مالک حکم کننده نبود پس ضمان بر اجیر آید خواه مستاجر
او را اعلام کرده باشد که این بز از آن دیگری است یا نگفته باشد
لیکن در صورتیکه بفساد حکم خود اعلام نکرده است اجیر را
رجوع بر حکم کننده میرسد و اگر اجیر در قنای یعنی صحن
بیرون دروازه چاهی کند پس در صورتیکه قنای برای غیر
مستاجر است یعنی قنای خانه دیگری است و اجیر آن را
معلوم نیست یا مستاجر او را بآن آگاه کرده بود پس بر تقدیر
افتادن مردی دران چاه ضمان بر اجیر است و اگر اجیر
معلوم نیست که این قنای برای غیر مستاجر است و مستاجر
نیز وی را اعلام بآن نکرده بود پس ضمان بر مستاجر آید و در
صورتیکه قنای برای مستاجر است یعنی قنای خانه اوست
پس اگر با جیر گفت که مرا حق کندن چاه درین زمین از
قدیم است ضمان بر مستاجر باشد و اگر گفت که مرا در زمان

دریم حق کندن نبود مگر فناء خانه می است پس بطریق
استحسان درینصورت نیز ضمان بر مستاجر آید هکذا في
المحیط * مسئله * هرگاه مردي چهار کس را اجیر گرفت
تا چاهي براي وي کنند در اثناي کندیدن پاره از خاک کندیده
آنها بر ان همه افتاد و یکي را از آنها هلاک کرد پس بر هر یکي
ازین سه باقي مانده ربع دیت آن هالک لازم آید و یک
ربع ساقط گردد و همچنین حکم است اگر آن سه کس مزدکار
وي مي بودند و در صورتیکه کنندهٔ چاه یکي است بي معاونت
دیگري و پارهٔ از خاک کندیده اش بروي روان شد و او را
هلاک کرد پس خون او باطل گرده کذا في المبسوط * مسئله *
اگر مردي بندهٔ خود را حکم کرد که چاهي را در راه بکند پس
اگر کندن چاه در فناي خانه آن مرد باشد ضمان بر عاقلهٔ
مولا آید و اگر در غیر فناي اوست پس تاوان ار گردن آن بندهٔ
لازم گردد خواه بنده را علم بآن بوده باشد یا نه کذا في التاتار
خانیة ناقلا عن التجرید * مسئله * اگر مردي نهري در ملک
خود کند پس انساني یا ستوري بآن هلاک شد ضامن نگردد
و اگر نهري در غیر ملک خود کند پس وي مانند حکم چاه ضامن

ده کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله * هرگاه مردی
نهری در غیر ملک خود کند و از آن نهر آب شگافته شد تا
زمینی یا دیهی را غرق ساخت پس آن نهر ضامن شود و اگر کنده بود
در ملک خود است ضامن نباشد کذا فی المحیط * مسئله * اگر
زمین خود را سیراب میکرد و آب از آن بجا نبود دیگر
بیرون شد و متاعی یا کشت زاری یا زمستانی ضایع ساخت ضامن
نشود و همچنین اگر گیاه خشک را در زمین خود یا در کرده های
خود را یا نیستان خود را سوخت و آتش بسوی زمین دیگری
بر آمد و چیزیرا سوخته کرد ضامن نگردد بعضی گفته اند که
این حکم وقتی است که هنگام افروختن آتش هوا ساکن باشد
و اما اگر در آن روز باد آن چنان بود که دانسته شود که این باد
آتش را بسوی خانهٔ همسایه خواهد برد پس از روی استحسان
ضامن گردد مانند کسیکه آب در ناودانی ریخت و زیر ناودان
متاع مردی بآن آب ضایع گشت که او نیز ضامن شود و اگر آتش
در خانه خود یا تنور خود افروخت پس چیزیرا که بآن سوخته
کرد ضامن نباشد و همچنین اگر نهری یا چاهی در خانهٔ
خود کند و زمین همسایه اش از آن نمناک شد ضامن نگردد

و بحکم قاضی مأمور شود که آن نهر را از مقام خود بگرداند
لا ماد ر میان او و میان خدا یتعالی یعنی از روی دیانت بروی
لازم است که از آن باز ماند بشرطیکه دیگری از آن متضرر شود
کذا فی فتاوی قاضی خان و تنها گفته اند که این حکم عدم ضمان
وقتی بود که اگر آب آن قدر رسانید که زمین ملک صاحب حق بر
تحمل آن آب در عرف و عادت تواند کرد اما اگر ساقی
آب بمرتبه باشد که ملک آن متحمل نمی شود مثلا سراب
رطوبات باشد بر وی ملک وی آبهای زور دار دلیه زمین ملک
همسایه از آن خراب میگردد پس او ضامن باشد کذا فی المحیط
* مسله * اگر آب در ملک خود ریخت و از آن ریختن
بجانب ملک دیگری بر آمد و خبر بر او جمع کرد در قیاس ضامن
نگردد و از مشایخ بعضی گفته اند که هرگاه آب در ملک خود
بریزد و میداند که تجاوز بجانب دیگری خواهد کرد پس وی
ضامن شود کذا فی فتاوی قاضی خان * مسله * مردی زمین
خود را سیراب کرد و آب بسوی زمین همسایه اش تجاوز
پس اگر آب در زمین خود بر وضعی روان کرد که در زمینش قرار
نمیگرفت و در زمین همسایه وی جای میگرد ضامن گردد و اگر

آب در زمین خود ش مستقر می شد و من بعد بزمین همسایه او می رسید پس اگر همسایه وي تقدم بسوی او بجهت بستن آب و محکم کردنش نموده باشد و بعمل نیاورد پس ضامن شود و در صورتیکه همسایه تقدم بجانب وي نکرد تا اینکه آب تجاوز نمود ضامن نه شد * مسله * اگر زمین او بلند و زمین همسایه اش پست باشد و میداند که هرگاه زمین خود را سیراب خواهد کرد آب بسوی زمین همسایه خواهد رسید پس ضامن گردد و بر نهادن بند آب مامور شود کذا في خزانة المفتین * مسله * اگر در زمین او سوراخها و خانه هاي موش باشد پس اگر آن را میداند و بند ش نکرد تا زمین همسایه اش خراب گشت ضامن شود و اگر از آن آگاهي نداشت ضامن نگردد کذا في فتاوي قاضي خان * مسله * مردي زمین خود را از نهري که متعلق بعامهٔ خلق است سیراب کرد و بالاي نهر عامه نهرهاي خورد اند که دهانهٔ آنها کشاده است پس آب در بن نهرهاي کوچک در آمد و زمین قومی بدان سبب فاسد شد پس وي ضامن گردد کذا في خزانة المفتین * مسله * بندهٔ مملوک چاهي را در راه کنده بود و انساني در آن

بمرد و مولای آن بنده فدیه وی بدیت داد و مرد دوم بعد دیگری در آن
چاه افتاد گفت ابو حنیفه رحمه الله که درین صورت تمام آن
مملوک را دفع کند یا فدیه وی دهد و شریک کردن ورثه آن
دیگر در دیت ساقط روا نبود کذا فی الظهیریة * مسئله *
هرگاه بنده چاهی در راه مسلمانان کند و مردی در وی
افتاد و مولای آن بنده گفت که من او را بدین کار حکم کرده بودم
پس عاقله مولی ضمان ندهند و او برین قول خود بی گواهان
تصدیق نکرده شود و دیت در مال او باشد کذا فی المبسوط مسئله
در منتقی آورده که بنده چاهی بسوی راه کند پس مردی آمد
و در وی به افتاد و ولی آن مرد از وی عفو نمود و مرد بعد دیگری
در آن چاه افتاد پس بر مولای بنده لازم آید که بنده خود را بتمامه
با اولیای آن دیگر بسپارد یا فدیه اش دهد بر قول ابی حنیفه
رحمه الله و گفته اند ابو یوسف و محمد رحمهما الله که نصف بنده
را بسوی ایشان بسپارد بعرض آنکه گو ما آن هر دو کس در چاه
با هم افتادند پس ولی یکی ازین دو واحد کان از وی درگذشت
و حق ولی دیگر را که نصف است ذمه دار ماند کذا فی المحیط
* مسئله * هرگاه بنده چاهی در راه بی اذن مولای خود بکند بعد

پس تر مولایش آزاد نبود و بعد از ان بکندید یعنی چاه آگاه شد
تا مردی در آن افتاد و بمرد پس بر مولی قیمت آن بنده بجهت
ولی جنایت لازم آید پس اگر دیگری افتاد شریک خواهند شد
هر دو در ان قیمت و اگر آن بنده نیز در آن چاه افتاد و بمرد پس
وارث وی شریک اولیای افتاده اول در ان قیمت نیز گردد و مروی
از محمد بن حسن رحمه الله آنست که خون آن بنده باطل گردده
و اصل این مسئله در یتصورت است که هر گاه بنده چاهی
در راه کند و بعد از ان مولای وی آزادش کرد تا همان بنده
در چاه افتاد و بمرد پس خون او در قول محمد رحمه الله
رایگان رود و در ظاهر الروایت بر مولی قیمت بنده برای وارثان
وی لازم آید کذا فی المبسوط * مسئله * اگر مولی بنده را از پیشتر
آزاد کرده بود و بعد از ان همان بنده چاهی کندید و خودش در ان
افتاد پس بر مولی هیچ تاوانی بی اختلاف فقها کذا فی
المحیط * مسئله * اگر پس از افتادن مردی در چاه مولی
آن بنده که چاه کن را آزاد نمود پس اگر مولی افتادن آن مرد
در چاه نمیدانست قیمت بنده بر وی لازم آید و اگر در حال
آزاد کردن بنده بموت آن مرد در چاه آگاه بود پس بر وی

دیت آید و پس بعد از آنکه در این چاه دیگری افتاد و بمرد
وی یا صاحب حد بدیت مقاسمه کند و در ضمان دیت شریک گردد
پس این دیگر را حصه رسد قیمت بنده که حق او ست بگیرد
وحق دار اول را حصه رسد دیت دست ایشان شود و در قول
ابی حنیفه رحمه الله وگفته اند ابو یوسف و محمد رحمهما الله
که بر مولی نصف قیمت بنده مولی دیگر برای ولی مقتول دیگر
لازم آید و شریک ایشان و لیکن در دیت [illegible] كذا في المبسوط
* مسئله * اگر بنده چاهی در راه بی اجازت مولی کند پس
بعد از آن مردی را بخطا کشت تا مولاش بولی مقتول
اورا سپردم پس در چاه شخصی بیفتاد و بمرد پس ولی مقتول
مختار است اگر خواهد نصیب بنده را با ولی اول در بنده بسپارد
واگر خواسته [illegible] پدر او بدیت دهد كذا في الحاوي
اگر در آن چاه افتاد در چاه [illegible] بمرد پس حصه [illegible] شود
مولی مال [illegible] نگردد و در این مسئله در میان ولی اینهم داخل [illegible]
و میان مالک اول [illegible] نیست [illegible] بر دست
مالک اول [illegible] بولی مقتول سپرد و اورا [illegible] بهر سد
مگر یا کسی که [illegible] در قبضه او ست كذا في [illegible]

* مسئله * اگر از پیشتر انسانی در چاه افتاد و بمرد تا مولی
بنده را بولی این افتاده سپرد و بعد از ان بنده مذکور شخصی
را بخطا کشت پس کسیکه بنده بوی سپرده شده بود بسبب این
جنایت بولی مقتول داد پستر در چاه مردی دیگر افتاد
درینصورت ولی مقتول ثلث آن بنده را به ولی این افتاده
دوم در چاه بسپارد یا فدیه او بدهد کذا فی المبسوط
* مسئله * هرگاه بنده باذن مولی چاهی کند پس اگر
بنده دیانت دار است ضمان آن بر عاقله مولا آید و اگر
متدین نیست تاوان برگردن آن بنده افتد خواه او را علم باین
باشد یا نباشد کذا فی الحاوی * مسئله * اگر مردی در چاه
افتاد و بمرد و من بعد در ان شخصی دیگر افتاد تا چشمش کور شد
و آن بنده چاه کن هنوز موجود است پس مولی وی را بسوی آن
هر دو کس بسپارد تا در میان آنها بسه حصه بر مقدار حقها هر
یک مقسوم گردد و اگر مولا فدا اختیار کرد پس پانزده
هزار درهم فدیه اش دهد ده هزار برای ولی نفس مقتول چاه
و پنج هزار برای صاحب چشم و اگر مولا پیش از آنکه باین
هر دو جنایت او آگاه شود آزادش کرد پس بروی قیمت آن

بنده لازم آید تا میان عمره و بسه حصه مقسوم شود و اگر
یکشتی علم داشت و بکوری چشم آنکاه نیز و بروی ده هزار
درهم بجای ولی مقتول و ثلث قیمت آن بنده بجهت صاحب چشم
لازم آید * مسئله * اگر آن بنده را پیش از آنکه کسی در
چاه افتد فروخت و بعد مردی در وی افتاد و بمرد پس بر فروشنده
قیمتش واجب شود و همچنین اگر آن بنده خودش در چاه افتد
پس در ظاهر الروایت بر فروشنده قیمت آن بجهت خریدار ارش
لازم آید و در روایت محمد رحمة الله خون او باطل گردد
چنانچه در مسئلهٔ عتق بیان کردیم کذا فی المبسوط * مسئله *
اگر بنده مدبر چاهی در راه کنده بعد مولایش آزاده
کرد یا مولی بمرد تا مدبر بموت وی آزاد شد پس مدبر خودش
در آن چاه افتاد و بمرد پس بجهت وارثان وی قیمتش در ترکهٔ
مولی لازم آید کذا فی المحیط * مسئله * مدبری چاهی
در راه کند پس مولی خودش یا کسیکه مولی وارث اوست در
چاه افتاد خون او باطل گردد و اگر در آن چاه مکاتب مولی افتد
مولی قیمتش را تا آن ده هزار و میان قیمت مدبر روز کندن
و قیمت مکاتب روز افتادن هر چه کمتر باشد گرفته شود کذا فی

المبسوط السرخسي * مسئله * هرگاه مدبر یا ام ولد
چاهي در راه کند و قیمت آن هریک هزار درهم است و مردي در وي
افتاد و بمرد پس بر مولی قیمتش لازم آید و اگر در ان چاه یکي
بعد دیگری افتادند و بمردند و قیمت آن در این افتا بحالتی
زیادت بالنقصان تغیر یافت پس بر مولی بجز هزار درهم که قیمت
وي روز کندن بود نباید و آن قیمت درمیان همه آنها برابر
مقسوم شود همچنین اگر مدبر بعد ازآنکه کسی دران چاه
افتاده شود تن بمیرد یا مولایش آنرا ذکر دیا مکاتب شود یا پس
ازآنکه انسانی در وي افتاد و فوت کرد مولی چیزي از آزاد
کردن و مکاتب ساختن او بعمل آورد پس بر مولی قیمت وي
را جمع شود کذا في المبسوط * مسئله * در نوادر ابن سماع
از ابي یوسف رحمه الله مروي است که مکاتبي چاهي در راه
کنده بود و مي بعد انساني را بکشت تا قاضی حکم بروی بقیمت
شود دن کرد بستر مردي در چاه افتاد و بمرد گفت او رحمه الله
که والی این افتاده در چاه با کسي که قیمت گرفته بود شریک
دران قیمت شود و گفت همچنین حکم مدبر راست و گفت که
هرگاه والی این افتاده در چاه بیاید کسي را که قیمت مدبر

بر مولای وی گرفته است مواخذه کند پس در میان او و میان
گیرنده قیمت خصومت فی الحال قایم است و گواهان او بر وی
مقبول نگردند مگر گواهان او بر مولای مدبر قبول کرده
شوند پس وقت تزکیه گواهانی که بر مولا آمده اند او را برگیرنده
قیمت رجوع بنصف آن میرسد کذا فی المحیط * مسئله *
مدبری جنایتی کند یعنی مردی در آن بمیرد پس مولی قیمت آن
مدبر را که هزار درهم بود بحکم قاضی داد و بعد ولی این جنایت
فوت کرد و هزار درهم گذاشت و بر وی دو هزار درهم دین
دو کس بود برای هر یکی هزار پس مدبر در چاه دیگری افتاد
و بمرد پس هزار درهم متروکه ولی جنایت پیشین در میان قرض
خواهان و ولی جنایت دوم بر پنج سهم مقسوم شود چهار سهم
برای قرض خواهان و یک سهم بجهت ولی است پس اگر آنها
این قسمت را بحکم قاضی کرده باشند و بعد از آن در چاه
شخصی دیگر سرنگون بیفتد در این صورت ولی او نصف آنچه
ولی جنایت دوم گرفته است بگیرد و از مرد ولی جنایت در
بر قرض خواهان افتند تا تتمه چهارم حصه هزار را از ایشان بگیرند
و اگر ولی جنایت دوم با صاحب خود یعنی ولی جنایت

اول ملاقی نشد و یا یکی از دو قرض خو[اه] ات کرد پس
چهار حصه آنچه او از مال مرده گرفته است از وی بگیرد و هرگاه
این قرض خواه صاحب خود را ملاقی شود هرچه در دست های خود
هردو دارند جمع کنند تا مجموع بالمناصفه تقسیم کرده بگیرند
واگر هردو صاحب جنایت باهم ملاقی شوند هرچه در دست خود ها دارند
قبضا نصفی قسمت نموده بگیرند پس اگر بعد ازان همه اینها
از قرض خواهان و صاحبان جنایت باهم یکجا شوند مجموع آنچه
بدست اینها است بر هشت حصه مقسوم گردد برای هردو
صاحب جنایت یک ربع یعنی بجهت هر یکی یک ثمن و
برای هردو قرض خواهان سه ربع مجموع یعنی برای هر یکی
سه ثمن کذا فی محیط السرخسی * مسئله * اگر در صورت مذکوره
مولی پانصد درهم من جمله هزار درهم قیمت مدبر بولی
جنایت اول بی حکم قاضی داد پس اگر آن ولی آنچه قبض کرده
بود و آنچه باقی داشته است همه را بمولی بخشید و من
بعد ازان جنایت دیگری افتاد پس ولی جنایت دوم در میان
تاوان گرفتن نصف قیمت مدبر از مولی و در میان گرفتن
یک ربع از وی و ربع دیگر از ولی جنایت اول اختیار داده

سود واگر مولا با نطفه درهم بحکم قاضي داده باشد پس
ولی جنایت دوم در پی مولا جهت یک ربع و در پی ولی
جنایت اول برای ربع دیگر آمدندی آنکه اختیار داشته باشد
یعنی اگر خواهد که نصف قیمت عبد برابر مولی بگیرد او را
نمیرسد کذا في الکافي * مسئله * هرگاه مردی دو کس را
که یکی بنده محجور علیه و دیگری آزاد داشت اجیر گرفت
که چاهی برای او کنند تا گاه چاه بر آن هر دو کس افتاد تا
مردند پس بر مستاجر قیمت آن بنده برای مولای وی واجب
شود و پس بعد آن قیمت در صورتیکه کمتر از نصف دیت باشد
حق وارثان مرد آزاد بود و باز مولا آن قیمت را از مستاجر
رجوع کند و بعد از آن مستاجر بسبب دادن ضمان مالک
بنده مر ارداده شد و بدرستیکه آزاد بر نصف بنده
جنایت کرده بود چرا که چاه بسبب کندیدن هر دو کس
بر آنها افتاده بود پس بر عاقله آزاد نصف قیمت بنده
برای مستاجر بود و اگر آن بنده ماذون در عمل باشد
بر مستاجر هیچ نباید و بر عاقله آزاد نصف قیمت بنده
بود و من بعد آن قیمت حق وارثان آزاد باشد کذا في المبسوط

* مسئله * اگر مستاجر سه کس را ... آزاد و دیگری
بندهٔ محجور علیه و سیوم مکاتب است اجیر گرفته
چاهی برای وی کنند و بعد از این چاه بر ایشان فرو افتاد
تا وفات یافتند پس بر مستاجر ضمان بجهت آزاد و
بجهت مکاتب باید و قیمت بنده را برای مولای او ضامن
گردد چرا که مستاجر در اجاره گرفتن بندهٔ محجور متعدی است
و هرگاه قیمتش را به مولای او داد مولی آن را بوارثان آزاد و مکاتب
بسپارد پس وارثان آزاد در آن قیمت بنده بمقدار ثلث دیت و
وارثان مکاتب باندازهٔ ثلث قیمت مکاتب دست انداز شوند
و باز مولی بر مستاجر قیمت بنده را بار دیگر رجوع کند تا
برای وی سالم گردد و مستاجر را میرسد که بر عاقلهٔ آزاد به
ثلث قیمت بنده رجوع نماید و اولیای مکاتب از آزاد یعنی
از عاقلهٔ وی ثلث قیمت مکاتب بگیرند و من بعد از ترکهٔ مکاتب
بمقدار قیمت او گرفته شود و میان وارثان آزاد و میان مستاجر
مقسوم گردد پس وارثان آزاد باندازهٔ ثلث دیت وی و
مستاجر باندازهٔ ثلث قیمت بنده بگیرند کذا فی الحاوی
هکذا فی التاتارخانیة ناقلا عن التجرید * مسئله * هرگاه

مردی چهار کس را که یکی مدبر و دوم مکاتب و سیوم بنده و
چهارم آزاد است اجیر کرد که چاهی برای وی در راه کنند
و با کندن آن چاه از کندن آنها بر ایشان همه افتاد تا مرده شدند و
و مدبر و بنده را این عمل اذن از مولای آنها نبود پس میگوئیم
که هر یکی از آنها بعمل خود و بعمل یاران خود تلف شدند پس
ربع جنایت که متعلق بذات وی است باطل گردد و جنایات
یاران وی برو در سه ربع ذات او معتبر باشد پس بر مستاجر
قیمت بنده و مدبر از آن مولای هر یکی بود و برای وارثان آزاد
ربع دیت او بر گردن هر یکی از ایشان است و برای ولی مکاتب
ربع قیمت او بر گردن هر مردی از این جماعت است پس در بین
مرد و قیمت یعنی قیمت بنده و مدبر که برای مولای آنها قرار یافته
و رد آزاد باندازهٔ نصف دیت آزاد و وارثان مکاتب باندازهٔ
نصف قیمت مکاتب دست انداز شوند و آن مجموع را بر هم
سه قیمت کرده بگیرند و بعد از آن مولای این بنده و مدبر بر ایشان
قیمت هر دو برابر مستاجر رجوع کند و من بعد برای مستاجر
عاقلهٔ آزاد ربع قیمت هر یکی از بنده و مدبر آید و قیمت
مستاجر بر گردن مکاتب ربع قیمت هر یکی از بنده و مدبر برآید

شود و برای مکاتب برگردن هر یکی ازین بنده و مدبر باید
قیمت خودش بود اما متعلق بآن قیمت است که بنده و مدبر ان را
بگذاشته اند پس در مقابله بعضی ازین طرف برابر با بعض از طرف
شود و از طرفین ساقط گردد و باهم زیاده را رد کنند و ربع قیمت
مکاتب بر عاقلهٔ آزاد است بسبب آنکه او را رها کرده آزاد بجهت
آنکه جنایت مکاتب بر ربع دیه آزاد قیمت و اقعست بگیرند
مگر وقتیکه ربع قیمت مکاتب از ربع دیت اکثر باشد پس درین
صورت ورثهٔ آزاد بقدر ربع دیت بگیرند و زیاده را بر مولای
مکاتب باز گردانند لیکن این صورت مستقیم نمی شود مگر بر قول
کسیکه میگوید قیمت بنده در جنایت بهر مبلغی که برسد رسانیده
شود و گر نه آنچه اگر چه زیاده بر مقدار دیت باشد و برای
هر یکی از بنده و مدبر حق قیمت هر واحد متعلق بقیمت آن
دیگر است لیکن چون آن قیمت بردهٔ مستاجر و هم برای مستاجر
بود پس اعتبار او و گرفتنش فائده ندارد و اگر آن هر دو بنده
و مدبر ماذون از جانب مولی در عمل باشند ضمان بر مستاجر
باشد و ربع قیمت هر یکی ازین هر دو برگردن صاحب وی بود
و ربع قیمت هر یکی ازین هر دو بر عاقلهٔ آزاد نیز باشد و همچنین

مر ربع قیمت مکاتب بر ورثهٔ آزاد است وسه ربع دیت آزاد
از کردن اینها یعنی بنده و مدبر و مکاتب است بر گردن هر
یکی ربعی پس هر گاه عاقلهٔ آزاد ربع قیمت هر یکی ازین سه
کس بطریق دیت داده شد و ولی هر یکی از اینها آن را گرفت
گوییم که از مولای مدبر قیمت کاملهٔ وی بی ملاحظه نقصان
تدبیر گرفته شود بشرطیکه قیمت کامله برابر مبلغی که در ذمهٔ
مدبر ازان جنایت است باشد یا کمتر از وی بود و آن قیمت
درمیان سه دیگر مقسوم گردد پس ورثهٔ آزاد بقدر ربع دیت
او و مولای بنده بقدر ربع قیمتش و مولای مکاتب بقدر
ربع وی دست انداز دران قیمت کامله شوند و اگر مکاتب
وفای بدل کتابت گذاشته باشد از ترکهٔ او تمام قیمتش بگیرند
بشرطیکه قیمت او کمتر از مبلغی که بر ذمهٔ او ازان جنایت است
بود پس دران قیمت ولی آزاد بقدر ربع دیت دست اندازد
و مولای بنده در ربع قیمت او و مولای مدبر در ربع قیمت وی
و بعد ازان از مولای بنده مجموع آنچه از اموال یافته است
گرفته شود تا ورثهٔ آزاد رسد ربع دیت آزاد و مولای مدبر
و باندازهٔ ربع قیمت مدبر و مولای مکاتب بحصه رسد قیمتش

مكاتبه از ان مجموع بگيرند كذا في المبسوط * باب

دوازدهم در بيان جنايت ستوران و جنايت كسي بر آنها * مسئله *

بايد دانست كه جنايت ستوران از سه وجه بيرون نيست يا اينكه در

زمين مالك صاحب ستور بود يا در ملك ديگران يا در راه مسلمانان

پس اگر آن جنايت در زمين صاحب ستور باشد و خودش

همراه وي نيست مالك ستور ضامن نه هرچند كه ستور ايستاده

باشد يا سير كنان بود و خواه بدست يا بپاي خود پي سپر كرد يا از

دست يا پاي خود لگد زد يا از دم خود زد يا بدندان گزيد و اگر

مالك ستور با وي بود پس بشرطيكه از پس راننده وي يا از

پيش كشنده اش باشد همچنان مالك ستور در هر سه صورتهاي

مذكوره ضامن نه شد و اگر مالك ستور بروي سوار است و ستور

روان پس اگر بدست يا بپاي خود پي سپر نمود مالك ضامن گردد

و بر عاقله اش ديت آيد و كفاره اش لازم شود و از ميراث محروم

باشد و اگر بدندان گزيد و يا از دست يا پاي خود

لگد زد يا بدم خود زد پس ضامن نبود و اگر ستور در زمين

غير مالك خود است پس اگر در ملك ديگري بي در آوردن

مالك ستور در آمده باشد باين طور كه از خود رها شود ضمان

یر مالك ستورنا ی ... صورتیکه او در آوردن مالك ستور
در ملك دیگری داخل شده باشد پس صاحب ستور در همه
صورتها ضامن شود خواه ایستاده بود یا سیر کنان وخواه مالکش
باوی باشد که میراند یا میکشد یا بروی سوار است وخواه با وی
نبود هکذا فی الذخیره * مسئله * اگر در ملك دیگری
داخل کردن باجازت مالك زمین باشد پس حال همچنان است
که در ملك خود بود کذا فی التبیین * مسئله * اگر آن ستور
در راه مسلمانان است پس اگر مالك وی در راهش ایستاده کرده
باشد هرچه بفعل ستور در همه صورتهای مذکوره تلف شود
مالك آن ضامن گردد واگر ستور سیر کنان است و مالك وی
همراه نیست پس اگر بگذاشتن مالك خودش در سیر اشد
مالك وی تا وقتیکه ستور سیر در مواجه او میکند وجانب راست
مایل میشود ضامن بوده هکذا فی الذخیره واگر جانب
راست یا چپ میل کرد پس اگر ستور را راهی
بجز آن نبود ضامن گردد ونه آنچه اگر زیر راهی دیگر باشد
ضامن نشود واگر ستور را ایستاده شد ومن بعد سیر کنان گشت که از زنده
اولاد ضامن بر آید واگر دیگری خواست که ستور را باهم

گرداند پس در صورتیکه باز نگشت و بجانب روی خود گذشت
ضمان بر گذارنده او لازم است و اگر ستور باز گشت پس اگر
ایستاده شد و بعد از آن سیر کرد ضمان بر هیچ یکی نباید و
اگر باز گردید و ایستاده نشد و بجانب روی خود گذشت
و چیزی را هلاک کرد پس بازگرداننده وی ضامن شود کذا فی
محیط السرخسی * مسئله * اگر ستور بی گذاشتن مالک خود
سیر کند یا بنحوی که از خود رها شود پس بر مالک وی در هیچ
صورت ضمان نباید کذا فی الذخیره * مسئله * سوار ضامن
میگردد هر چیز را که ستور او بی سپرد یعنی آنچه ستور
بدست یا بپا یا بسر خود بآن رسید یا هر چیزی را که گزید
یا بضرب دست زد و همچنین حکم است اگر ستور بدن خود
صدمه رسانید کذا فی الهدایه * مسئله * سوار ضامن
نمیگردد چیزی را که ستور بلگد پا یا بدم خود زد چرا که
در تعین سواری که توجه بجانب پیش است احتراز از ضرب
لگد پای پسین ستور یا دم وی ممکن نبود بخلاف لگد دست
ستور که بجوانب سوار است چنانچه از هدایه فهمیده
میشود و جواب در صورتیکه کشنده ستور باشد مانند ضمان

جواب است که به هنگام سواری ستور بود اما زانندهٔ ستور هرگاه ستور وی لگد زند مشایخ در ضمان آن اختلاف دارند بعضی گویند که ضامن گردد واین مذهب شیخ ابو الحسن قدوری وکرخی از مشایخ عراق است وبعضی تا گل بعدم ضمان وی اند ومشایخ ما بسوی همین قول مائل شده اند هکذا في الذخیره ومذهب صحیح آنست که رانندهٔ ضامن لگد ستور نشود کذا في الکافي * مسئله * بر سوارهٔ صورت بی سپر کردن ستور کفاره آید وبر رانندهٔ وکشندهٔ نبود وهمچنین از بی سپر کردن در حق سوار حرمان وی از میراث هالک ووصیتش متعلق میگردد بخلاف رانندهٔ وکشندهٔ * مسئله * اگر سوار ورانندهٔ باهم باشند بعضی گفته اند که هرچه ستور بی سپر کند رانندهٔ ضامن وی نشود وقول بعضی دیگر آنست که بر هردو ضمان آید کذا في النهایة * مسئله * در منتقی مذکور است هرگاه مردی برستوری میرفت وپس خود ردیفی میداشت وپس ستور رانندهٔ وپیش او کشندهٔ بود دیت بر این هرچهار کس یک یک ربع واجب شود وبر سوار وبر ردیف کفاره آید

هكذا في المحيط * مسله * اگر ستور براه رهالت سير سركين انداخت يا بول كرد و مردي بآن هلاك شد سوار ضامن نگردد و همچنين حكم است هرگاه براي سركين انداختن يا بول كردن ستور را ايستاده كرده باشد كذا في السراج الوهاج و همچنين است اگر ستور براي انداختن سركين يا شاشه كردن ايستاده شد يا لعاب دهن وي سيلان نمود پس مردي بآن هلاك شد هكذا في المحيط * مسله * اگر ستور را بجهت غرضي ديگر ايستاده كرد پس مردي بسركين انداختن وي يا شاشه كردن وي هلاك شد ضامن گردد كذا في السراج الوهاج * مسله * اگر ستور بدست خود يا بپاي خود سنگريزه يا خسته را پرانيد و يا غباري يا سنگي خرد برانگيخت تا چشم مردي كور ساخت يا جامه او فاسد كرد پس سوار ضامن نگردد و اگر سنگ بزرگ باشد ضمان دهد و سوار و رديف او و كشنده و راننده درين حكم ضمان برابر اند كذا في الكافي * مسله * هرگاه مردي بر ستور خود در راه سير كرد پس بسنگي كه آنرا شخصي نهاده يا بدكاني كه مردي وي را بنا كرده يا پاي كسي آنرا بجنبانيد آن ستور بلغزيد و بر انساني افتاد تا بمرد

پس ضمان بر کسي بود که احداث اين چيزها در راه کرده بود نه بر سوار چليپا گفته اند که اينحکم وقتي باشد که سوار اين چيزها را که در راه حادث شده نديده است پس اگر آگاهي يافت داشت ستور را بران موضع بقصد راند بروي ضمان آيد کذا في المبسوط * مسله * در تقديري آمده هر که ستور خود را بدر مسجد بزرگ يا بر در مسجدي از مساجد مسلمانان ايستاده کرد تا بپاي خود بر مردي لگد زد پس او ضامن شود کذا في المحيط * مسله * اگر امام وقت براي ايستادن ستوران موضعي نزديک در مسجد معين ساخت پس از هر چيزيکه با يستادن ستور در انجا حادث شود ضمان نايد کذا في التبيين ليکن اگر درآن موضع ستور را از پس راند يا از پيش کشد يا سوار او بروي سير کرد ضامن کرده کذا في محيط السرخسي * مسله * اگر چارواي خود را در بازار رستوران ايستاده کرد تا لگد زد پس بر مالک وي ضمان نايد و بر همين قياس است کشتي که بر کناره دريا بسته بود کذا في المحيط * مسله * در منتقى بروايت از محمد رحمه الله مذکور است که شخصي چارواي بر در سلطان

ایستاده کرد وایستادن ستوران بر در او معمول است گفت وهو
مرحمه الله که هر ضرری را که رسید ضامن شود کذا فی الحاوی
* مسئله * اگر ستوری را در دشت ایستاده کرد ضامن نگردد
مگر وقتیکه درمیانه راه ایستاده نموده باشد کذا فی
فتاوی قاضیخان * مسئله * هرگاه مردی ستوری را در
زمینی یا خانه که درمیان او ودیگری مشترک است ایستاده
کرد تا آنکه ستور ضرری بدست یا بپای خود رسانید پس
قیاس آنست که آن مرد ضامن نصف گردد ودر استحسان
هیچ چیز را ضامن نشود و بعضی از مشایخ ما گفته اند که این
حکم وقتی بود که ستور را در محل معهود ایستاده کردن
ستوران ایستاده کند واما اگر در موضعی که ستوران آنجا
ایستاده نمیکنند ایستاده کرد پس قیمت چیزی را که بفعل
ستور هلاک شد ضامن شود از روی قیاس واستحسان کذا فی
الذخیره * مسئله * مردی ستوری را در راه مسلمانان
ایستاده کرد وآنرا نه بست تا ستور از آنجا رفت وچیزی را
تلف نمود پس آن مرد ضامن شود کذا فی فتاوی قاضیخان
* مسئله * اگر ستوری را در راه بسته ایستاده کرد تا در

از رسن خود جولان نبود و چیزی هلاک ساخت پس اگر هلاک
نمودن ستور بعد کشاده شدن رسن و رفتن وی از انجا باشد
پس مالک وی ضامن نباید و اگر رسن بر حال خود
است پس هر جنایت ستور را ضامن گردد اگر چه از مکان
ایستاده کردن جدا شده باشد کذا فی المحیط * مسئله *
اگر ستور سرکشی کرده پس سوار ویرا زده یا به لگامش باز
کشید تا ستور به پای یا بدم خود شخصی را زد بر سوار هیچ
نیاید و همچنین اگر سوار از وی افتاد و ستور بی سوار جا نموده
رفت و مردی را کشت بر آن سوار هیچ نیاید کذا فی الحاوی
* مسئله * هرگاه شخصی خر ویرا بکرایه گرفت و در راه و برای
اهل مجلسی ایستاده کرد و بر آنها سلام گفت پس مالک خر چیزی
بروی خلانید یا ویرا زد یا راند تا آن خر لکد زد پس سوار
و مالک خر هر دو ضامن شوند و سوار بمنزله آمر راندن بود
کذا فی خزانة المفتیین * مسئله * اگر مردی سواره بر ستور
میرفت پس شخصی بر ستور چیزی خلانید تا سوار را انداخت
اگر خلانیدن باذن سوار باشد بر خلاننده هیچ نیاید و
اگر بی اذن سوار است بروی دیت کامله واجب

نبود و اگر ستور خلاننده را زد تا بميرد پس خون وي
باطل گردد و اگر ستور مردي ديگر را بدم يا به پاي بر طوريكه باشد
هلاك كرد پس اگر بي اذن سوار است ضمان بر خلاننده بوده واگر
باذن اوست بر هر دو ضمان آيد مگر در لگد زدن بپاي و زدن
بدم كه اينها را يكسان شوند كذا في الخلاصة وهكذا في المحيط
وفتاوي قاضيخان مگر وقتيكه سوار در غير ملك خود ايستاده باشد
و مردي را امر ساخت تا به ستور چيزي خلانيد و لگد زد
پس ضمان بر سوار و خلاننده گردد و اگر خلانيدن او
بي اذن سوار است ضمان همه بر خلاننده بوده و بر وي كفاره نيست
كذا في الخلاصة اين حكم وقتي است كه لگد زدن بر فور خلانيدن
باشد بيدرنگ واما وقتي كه فور خلانيدن منقطع شود و بدرنگ
لگد زند پس بر خلاننده ضمان نايد كذا في المحيط * مسئله *
شخصي ستوري را از پيش ميكشيد و ديگري بر ستور چيزي خلانيد تا
از دست كشنده رها شد و گريخت و بي درنگ چيزي تلف كرد
پس ضمان آن بر خلاننده بود و همچنين اگر راننده ستور باشد
و ديگري بر وي خلانيد كذا في الهداية * مسئله * اگر ستوري را
راننده و كشنده همراه باشند و بي اذن يكي ازين هر دو مردي

دیگری چیزی بروی جهانید تا کسی را لگد زد پس ضمان لگد زدن
مخصوص بر جهاننده بود و اگر بحکم این هر دو جهاننده باشد
ضمان بر هیچ یکی واجب نشود که فی فتاوی قاضیخان * مسئله *
اگر جهاننده بنده باشد پس جنایت فعل ستور بر گردن آن بنده آید و اگر
کودک باشد در دیت بحکم مانند مرد است کذا فی الحاوی * مسئله *
اگر مردی بر ستوری میگذشت و بنده را مامور کرد تا بروی
چیزی جهانید پس ستور لگد زد ضمان بر هیچ یکی از آمر
و مامور نباید و اگر بر ستور جهانیدن مردی را پی سپر کرد و کشت
پس ضمان بر هر دو بالمناصفه واجب یعنی بر عاقلهٔ سوار و نصف
دیگر بر گردن آن بنده است که مولای او وی را بسپارد یا دیه دهد
و پس بعد مولای بنده بر آمر بقیمت وی رجوع کند بشرطیکه قیمت
بنده کمتر از نصف دیت باشد و آن بنده مامور بجهانیدن
مخصوص علیه بود و اگر آن بندهٔ مامور ماذون له است پس مولای
بندهٔ مامور ضمانی که او را لاحق شده است بر آمر رجوع
نکند و جواب در صورت امر کردن براندن ستور و کشیدن
وی مانند همان جواب است که در صورت امر بجهانیدن
گذشت و اگر سوار بنده است و بندهٔ دیگر را براندن مر

ضامن گرداند آن ستور کسی را پس سیر گرد پس اگر هر دو بنده
ماذون در تجارت باشند ضمان بران هر دو در گردن آنهاست
یا لینا صغه بود که مولای هر دو آنها را بعوض ضمان بسپارند
یا فدیه آنها دهند و مولای بنده مامور بر بنده آمر چیزی
باز نگرداند و اگر مامور محجور باشد و آمر ماذون بود
پس ضمان بران هر دو در گردن آنها نیز آید و هرگاه
مولای بنده مامور او را بسپارد یا فدیه او بنصف دیت دهد
بقیمت بندهٔ خود بر آمر رجوع کند و اگر هر دو محجور باشند
نیز ضمان بر گردن آنهاست و هرگاه مولای بندهٔ مامور
بندهٔ خود را دفع کند یا فدیه ارش بنصف دیت دهد بران
بندهٔ آمر فی الحال بچیزی رجوع نکند و بر وقت آزادی
آمر قیمت بندهٔ خود را برو باز گرداند و اگر آمر محجور
و مامور ماذون بود پس نیز تاوان بر گردن آن هر دو آید
وقتیکه مولای بنده مامور بنصف بندهٔ خود بسپارد یا فدیه
ارش دهد بران بنده آمر بهیچ رجوع نکند نه فی الحال و نه
بعد ازادی وی کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه ستوری بچیزی بکه
مرز اه نصب است گذاره کرد و آن چیز بر وی خلید تا مردی را

لگد زد و کشت پس ضمان بر آن کس است که آن چیز را القی کرده
بود کذا فی الحاوی * مسئله * مردی بر ستور خود ایستاده
و دیگری را مامور کرد که بر ستور را و چیزی خلانید پس ستور
نخلید پس ستور مردی را کشت و آمر را نیز اقتدا دیت مرد
اجنبی بر خلاننده و سوار کرده ولازم آید و خون سوار که
آمر به خلانیدن است باطل کرده و اگر ستور را آمر به وضع
خود روان شده و من بعد از قول خلانیدن لگد زد پس ضمان
بر خلاننده و بر سوار و اگر ستور از روان نگشت و خلاننده
و مردی دیگر را لگد زد و هر دو را کشت پس دیت اجنبی بر
خلاننده و سوار بود و نصف دیت خلاننده بر سوار باشد و اگر
سوار آن زاد بر راه ایستاده نکرد لیکن ستور بر گشت و ایستاد
پس سوار خودش یا دیگری بر وی چیزی خلانید تا روان شود
و بر مردی لگد زد پس بر هر دو هیچ باید * مسئله * مردی بر ستور
دیگری سوار شد که مالکش در راه ایستاده کرده
بود پس انسانی را لگد زد و کشت ضمان بر مالک ستور
و سوار بالمناصفه آید * مسئله * هرگاه مردی ستور دیگری
را در راه ایستاده کرده و بست و غایب شد پس مالک ستور

شخصی را مامور ساخت تا بروی چیزی خالی نهد وستور
مردی را بیاسا آمر الکی زد پس دیت وی بر خلانند بود
و اکر آمر خود شی در راه ایستاده کرد و بعد ازان مردیرا
حکم داد تا به ستور چیزی خالی نهد و آن ستور شخصی را
بکشت پس دیت وی بر آمر خلانند یا لهنا صقد لازم آید
بکذا فی المحیط * مسله * اکر ستور از سنکی که آن را
مردی در راه نهاده است رمید پس نهنده سنک بمنزله خلانند
بود کذا فی محیط السرخسی * مسله * مردی خر خود را
رها کرده و آن خر در کیشت مردی در آمد وضایع ساخت
پس اکر خر را کذاشته در کشت را نده باشد با ین طور که
خود هم در عقب وی بود ضامن کردد واکر مالک در عقب وی
نرفت مکر آنکه خر بر قوم کذاشتن روان شد وجانب راست
و چپ مایل نکشت و بر رخ رها کردن وی رفت تا بکشت زاری
رسید مالک ضامن نه شود واکر جانب راست و یا چپ رفت
و من بعد بکشت رسید پس اکر راه متعدد بود ضامن نکرده
واکر راه همان یکی است ضامن شود واکر ستور را رها
کرد پس ستور ساعتی درنک نمود ومن بعد بسوی کشت

رفت و صاحبش ساخت رها کند ضمان نه شد کذا في
فتاوی قاضیخان * مسئله * از شیخ ابی بکر محمد بن
الفضل بخاری در صورت که شخصی گاوی یا بره سوی
زمین خود رها کرد پس در کشت دیگری درآمد و بخوره
منقول است که اگر راهی دیگر بجز آن کشت باشد
ضمان نه شد و اگر راهی سوای جانب کشت نیست ضامن
گردد و در صورتیکه ستور را از جای بستن خود بر آمد
و کشت مردی را تباه ساخت یا مالکش در چراگاه گذاشته
بود پس کشت انسانی را ضایع کرد ضمان باید و همچنین گربه را
باشد که هرگاه چیزی از اموال مردم ضایع کند بر مالک آنها
ضمان نبود کذا في المحیط * مسئله * هر که جانوری را رها کرد
و برانند آن بود و پس رها کردن مردی را یا جیری را طلب نموده
آنکس ضامن شود و اگر پرنده را سر داد و در عقب وی شد و
آن پرنده في العوریجه بدری رسید و ضایع ساخت ضمان نه شد
کذا في السراج الوهاج * مسئله * مردی سگی را بجانب
گوسپندی رها کرده و اگر آن سگ استاده شد و می بعد
بدت گوسپند را کشت ضامن نگردد و اگر بر فور کذا في

بران شد وگوسپند را بکشت در جامع صغیر مذکور است
که ضمان نه شد بشرطیکه رانده نبا شد یعنی در عقب
وی نبود و همچنین قدوری ذکر کرده واز ابی یوسف رحمه الله
مرویست که ضامن گردد و مشایخ بقول وی رحمه الله
اخذ کرده اند و فقیه ابو اللیث در شرح جامع صغیر بیان
نموده که مردی سگی رها کرد و بمجرد گذاشتن بمردی
رسید و اورا کشت یا جامهای وی درید رها کننده ضامن
نشود و ناطفی رحمه الله ذکر کرده که مردی سگ خود را
بر دیگری بر انگیخت تا اورا گزید یا جامهای او درید
در قول ابی حنیفه رحمه الله ضامن نگردد ودر قول ابی یوسف
رحمه الله ضمان دهد و مختار برای فتوی قول ابی
یوسف رحمه الله است کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله *
اگر مردی سگی گزنده داشت که هر که بآن سمت میگذشت
اورا ایذا میرسانید پس اهل شهر را میرسد که اورا بکشتند
واگر چیزی تلف ساخت بر مالک وی ضمان واجب گردد
بشرطیکه تقدم بجانب او پیش از تلف نمودن کرده باشند
واگر نه بر وی چیزی نباید مانند حکم دیوار خمیده کذا فی

التبيين * مسله * اگر سگ خود را بجانب شکاري رها کرده ورا ننده نبود پس مردي را تلف کرد در روايات ظاهره ضامن نگردد واعتماد بر روايات ظاهره است کذا في فتاوی قاضيخان * مسله * مردي شتر مست پر شهوت را بخانه ديگري درآورده شتري صاحب خانه را نيزدر آن بود پس شتر مست بر وي افتاده و آنرا کشت مشايخ رحمهم الله درين باب اختلاف کرده اند بعضي از آنها گفتند که بر صاحب شتر مست ضمان نيست و بعض ديگر گفته اند که اگر مالک شتر مست شتر خود را بي اذن صاحب خانه درآورد پس بروي ضمان آيد و اگر باجازت او آورده باشد ضمان نبود وفقيه ابو الليث بهمين قول اخذ کرده وفتوي بر آنست کذا في المحيط * مسله * از پيش کسه قطار شتران در راه جنايت سترا ولد قطار را وآخران را ضمان دهد اگرچه قطار بزرگ باشد که نگاه داشت آخر آن از وممکن نبود چرا که ضبط و نگهداشت همه شتران قطار بذمه وي است واگر همراه آن کشنده راننده نيز باشد بر هردو ضمان آيد واگر آن قطار را دو راننده باشند هردو ضامن شوند واگر سوق متين

در میانهٔ قطار باشد هر سه ضمان دهند و مراد باین کلام آنست
که اگر این دیگر در جانبی از قطار برابر رانندهٔ آن میرود پس
راندن بعض بحکم سررشتهٔ اتصال مانند راندن همه باشد
و اگر این دیگر در میانهٔ قطار مهار شتری گرفته است پس آنچه
از شتران عقب او تلف شود ضمان آن مخصوص بروی بود
و هرچه از شتران پیش او تلف کرده ضمانش بر هر دو آید
و اگر گاهی در میانهٔ قطار و گاهی پس و پیش میرود پس
وی رانندهٔ باشد و ضمان در میان او و کشنده بالمناصفه بود
کذا فی خزانة المفتیین * مسئله * اگر کسیکه در میانهٔ قطار است
مهار شتری گرفته شتران عقب خود را می کشد و شتران
پیش خود را نمیراند پس آنچه از شتران عقب او تلف گردد
در آن ضمان بر کشندهٔ اول نباید و هرچه از شتران پیش وی
هلاک شود ضمان آن بر کشندهٔ اول بود و بر این کس که
در میانهٔ قطار است هیچ در آن نباید چراکه او رانندهٔ
شتران پیش خود نیست هکذا فی المحیط * مسئله * اگر
شخصی در میانهٔ قطار بر شتری سوار است و هیچ یکی را
از شتران نمیراند پس هرچه از شتران پیش دست او تلف

شود ضامن آن نگرده و لیکن دو ا ثلثه از شتر مرکوب او و شتران عقب وی هلاک شود در ضمان بسا مردم عقب شریک باشد و بعضی از متاخران گفته اند که اینحکم وقتی است که مهار شتران عقب وی بدست او بوده که آن را ممکشد و اما در صورتیکه بر شتر خود خفته یا نشسته باشد و عملی که بسبب آن کشنده شتران عقب خود شمرده شود نمیکند پس بروی ضمان دران ناید و او در حق شتران عقب خود بمنزله متاعی است که بر شتری نهاده شده کذا في النهاية نقلا عن المبسوط * مسله * در منتقي گفته که هرگاه مردی قطار شتران میکشید و در عقب وی رانده بود و پیش از راننده مردی دیگر بر شتری سوار است و شتر این سوار انسانی را پی سپر گردید پس دیت بر همه آنها بسه حصه آید و همچنین اگر شتری از آنها که از عقب سوار راند کسي را پی سپر نمود و در صورتیکه شتر یو از پیش سوار کسي را پایمال ساخت پس ضمان آن بر کشنده و راننده یا انها صغه بود و بر سوار هیچ ناید کذا في المحیط * مسله * اگر مردی قطاري را مي کشید و شخصي دیگر در قطار وی شتري بست و کشنده بآن آگاه نیست پس اين

شتر آدمی را بی سپر کرده تلف ساخت دیت آن برعاقله کشنده قطار آید پس برعاقله کشنده برعاقله کسیکه بسته است رجوع کنند واگر کشنده قطار بستن شتر را ندیده است پس عاقله کشنده قطار برعاقله آن کس که بسته است رجوع نسازند واگر شتران ایستاده باشند ومردی آمده مر آن قطار شتری دیگر بست وصاحب قطار نادانسته به بستن این شتر مهار شتر این کشید پس ضمان جنایت این شتر برعاقله کشنده قطار لازم آید وعاقله کشنده برعاقله آنکه بسته است باز نگردانند کذا فی فتاوی قاضی خان * مسئله * اگر ستوری از خود زهاشد پس مالی یا آدمی را بشب یا بروز تلف ساخت بر مالک وی ضمان نباید کذا فی الهدایه * مسئله * در نوازل آمده که مالک زراعت وقتیکه بصاحب ستور گفت که ستور تو در کشت من است وصاحب ستور وی را بیرون کرده و فرها انده بیرون نبودن ستور کشت را ضایع ساخت پس اگر مالک کشت صاحب ستور را امر نکرده باشد که وی را بیرون نماید صاحب ستور ضامن شده واگر ماموریش به برآوردن ستور کرده است پس ضمان بروی لازم نباید این چنین است مختار فقیه ابواللیث

رحمه الله گفت فقیه ابو الليث رحمه الله که مالک ستور ضامن
در صورت ضمان باز شد کذا في الذخيرة * مسئله * مردی
ستوری را در کشت خود بوقت شب در کاه یافت و کمان برد که مر در کاه
ازان سکنه دیه خود است و نادر کاه کاوان مذکور
ساکنان ده را نبودند پس خواست که آن مرد وی را در محل
بستن کاوان خود داخل نماید تا یکی را در کاو خانه خود
بست و دیگری فرار کرد و آن مرد در پی وی رفت و قدرت بروی
نیافت و مالک ستور آمد و ارادکرد که تاوان ستور گریخته
از آن مرد بگیرد شیخ امام ابو بکر محمد بن
فضل گفت که اگر نیت آنمرد وقت گرفتن ستور این بود که
از مالکش باز دارد و نده شد پس آنمرد ضامن گردد و اگر نیت داشت
که آنرا بگیرد تا بر مالک وی رد کند مگر آنکه قادر بر اشهاد
نشد و کسی را که گواه کرداند نیافت پس ضامن نشود
کذا في فتاوی قاضیخان پس بشیخ گفته شد که اگر این ماجرا
در روز باشد چه جواب میدهی گفت که اگر کاو مرسوای
ساکنان ده را بود حکم وی بجای حکم لقطه باشد پس اگر
با وجود قدرت اشهاد برآنکه ستور را میگرفت یاد رکاو

خانه خود می بست بجهت آنکه بر مالک اورد کند ترک اشهاد
نموده ضامن شود و اگر کسیکه او را گواه گیرد نیافت پس آنمرد را
معذری بود و ضمان نباید واگر گاو در ملک ساکنان ده باشد و
آنمرد از کشت خود بیرون کرد و درین عمل هیچ زیاده نساخت
پس درصورتیکه گاو ضایع شود ضامن نگردد و اگر بعد برآوردن
از کشت گاو را رانده باشد ضمان دهد کذا فی الذخیرة
* مسله * هرکه ستور کسی را در کشت خود یافت پس از کشت
خود بدر کرده و ناگاه گرگی آمد و آنرا بخورد مشایخ رحمه
الله درینصورت اختلاف کرده اند بعضی از آنها گفته اند
که ضامن گردد و بعضی دیگر قائل اند بانکه اگر بدر کرده
و نرانده پس بر وی ضمان نیست و اگر بعد برآوردنش رانده
باشد او ضامن شود و شیخ امام ابو بکر محمد بن الفضل و قاضی
امام علی سغدی بابن قول فتوی میداد و فقیه ابو نصر دبوسی
رحمه الله میگفت که اگر ستور را بعد برآوردنش رانده باشد
تا بجای که برگشت خود از ان ایمن شود پس بر وی ضمان
نباید واگر پیشتر از ان رانده باشد ضامن گردد و فتوی بر
مختار قضاتی رحمه الله بود کذا فی المحیط * مسله * اگر

آن ستور را براند تا بر مالک وي باز گرداند پس در راه هلاک شد يا پاي وي شکست ضامن شود کذا في فتاوي قاضي خان * مسله * هرگاه چرانندهٔ ستوره چراگاه خود گاوي بيگانه يافت پس براند از که از چراگاه هش بدر روه وي را براند ضمان بروي نآيد کذا في المحيط * مسله * کشاورزي از چرانندهٔ که خاص بيکي يا مشترک درميان جماعتي است سوال کرد که گلهٔ گوسفندان خود در زمين او شب باش گرداند چنانچه عادت است پس آن چنان کرد و در آن موضع شب باش گردانيد و خود ش خفت و گوسپند در کشت همسايه او بي شبان شب چرا نمود ضمان بر هيچ يکي نآيد کذا في القنيه * مسله * هرگاه شخصي در زراعتان خود يا در کشت خود ستوري مردي يافت بحالتي که چيزي از آن ضايع ساخته بود وبعد از آن صاحب زراعت آن ستور را محبوس کرد تا هلاک شد پس صاحب زراعت قيمت ستور را ضامن گردد کذا في المحيط * مسله * هرگاه ستوري ويرا در خانه کسي بي اذن او داخل شود و صاحب خانه آن ستور را بيرون کرد تا هلاک شد صاحب خانه ضامن نگردد و اگرچه در خانهٔ خود

درخانهٔ مردي بي اذن او نهاد و صاحب خانه آن جامه را در
حال غيبت مالك وي بيرون انداخت پس قيمت جامه را ضامن
شد كذا في الذخيرة * مسئله * مردي خر هيزم كشي را در
راه ميراند و گوست گرست يعني بوش بوش گفت و پيش روي
او شخصي است كه آن آواز نشنيد تا خر بجامه اش رسيد
و دريد پس راننده ضمان دهد و همچنين اگر آواز او شنيد
مگر بسبب تنگي وقت كناره كشيدنش ميسر نشد و درين حكم
در ميان كر و غير كر فرق نباشد و اگر او را يكسو شدن مي
ممكن بود و پس از شنيدن آواز كناره نكشيد پس راننده ضا
من نشود كذا في فتاوي قاضي خان * مسئله * در فتاواي
فضلي مذكور است كه هرگاه مردي دم ستور كسي يا پاي
وي بريد پس اگر ماكول اللحم نباشد بر جنايت كننده قيمت
ستور واجب گردد و مالك را نرسد يعني بر مالك لازم نيست
كه ستور خود را نگاه دارد و نقصان قيمتش را ضمان گيرد
و اگر حيوان ماكول اللحم مانند بز و شتر و گاو باشد پس در
ظاهر الرواية حكم همچنان بود و فتوي بر اين است كذا في
الذخيرة * مسئله * هركه در قفسي كشاد و مرغي از آن پريد

بیاید را حطبل را گرد وستوری از آن بر آمد و حکم شد پس آن
دلکشاینده ضامن نگردد و محمد رحمه الله گفت که ضامن شود
کذا في الکافي * مسئله * در منتقی آورده که هر ستوری
که بر پشت وی بار کنند در چشم آن ربع قیمتش ضمان آید
کذا في الذخیره گفت ابوحنیفه رحمه الله که در چشم اسپ
وشتر وخر واستر ربع قیمت آنها بود وهمچنین حکم است در گاو
قصاب وشتر کشتنی قصاب وهمچنین حکم است در چشم
بچهٔ شتر وکرهٔ اسپ وخر اما در یکی از دو چشم بز وبره ومرغ
وسگ وگربه هرچه از قیمتش انها نقصان شود ضمان بود
وابو یوسف رحمه الله گفت که در چشم همه ستوران
ضمان بقدر نقصان آید کذا في فتاوی قاضي خان * باب سیزدهم *
در بیان جنایت مملوکان وبندگان ودر این چند فصل بود فصل اول
در بیان جنایت رقیق یعنی بندهٔ خالص که مولای وی مدبر
وام ولد ومکاتب او را نکرده باشد وبیان چیزی که مولی بسبب
آن اختیار کننده فدیه کرده * مسئله * محمد رحمه الله
در اصل گفته که هرگاه بنده بر آمد می جنایتی کند که موجب
مال باشد مولای وی اختیار دارد اگر خواهد بنده را به

جنایت دفع کند یعنی بولی آن بسپارد و اگر خواهد فدیهٔ
او یا ارش دهد اینست مذهب علمای ما لیکن واجب کرده شدهٔ
اصلی دفع است و مولی را میرسد که فدیه وی ارش کرده خلاصی
از دفع کند و شرعیلی که مولی از بین دو عدل اختیار کند بر ذمهٔ
وی نقد و فی الحال لازم شود و مؤجل نگردد و تا اینکه
مجنی علیه بهر از زخم نیستا بد قاضی بچیزی حکم نکند چرا که
احتمال سرایت زخم هست که منجر بقتل شود و خطای
بنده و عمد او در جنایت مساوی نفس برابر اند که واجب
کننده مال در هر دو صورت باشد کذا فی المحیط * مسله *
اگر مولی چیزی را از دفع و فدا اختیار نکرده بود تا اینکه
بنده جانی بمرد حق مجنی علیه باطل گردد کذا فی الکافی
* مسله * اگر آن بنده از خود نه مرد بلکه مولا یش قتل
نمود پس درینصورت مولا اختیار کننده ارش بود و اگر مولا یش
قتل نکرد لیکن شخصی اجنبی او را کشت پس اگر قتل عمد باشد
جنایت بنده باطل شود و مولا را میرسد که قصاص از قاتل گیرد
و اگر قتل خطا است مراخذه قیمتش کند و من بعد آن قیمته
را با ولیای جنایت بنده دهد و مولی را درینصورت خیار نیست

تا اینکه اگر تصرف در آن قیمت کند اختیار کنند
فروش نکرده کذا فی شرح الطحاوی * مسئله * اگر مدبر را که
مولی فدیه را اختیار کرد آن بنده وفات یافت مولی را بری
نگرداند بری الذمه نکرده کذا فی الکافی * مسئله * اگر بنده
جنایت خطا کرد و مولای وی فدیه اختیار نمود و نزد
خود آن قدر مالی ندارد که با آن ادای فدیه کند گفت
ابوحنیفه رحمه الله که درین صورت اختیار فدیه برقرار باشد
و اولیای جنایت را نمیرسد که اختیار فدیه را شکست دهند
و حق خود متعلق در رقبه آن بنده بار دیگر سپس کنند
مگر آنها را مطالبه دین خود حاصل شد تا مولی بنده را
بفروشد و ادای دیت از بهای آن نماید و اگر
بهای قیمت بنده دین مرتهن اش باشد و اگر مولی بنده را
از خود نفروخت قاضی با ختیار بیرون نفروشد بلکه او را
محبوس دارد تا از خود فروخت نماید یا دیگری بحکم او
فروشد هم قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله ابی است اگر
مولی فدیه اختیار نمود اختیار او باطل و برقرار باشد و اگر
مولای فدیه عاجز شد اولیای جنایت را اختیار ... ت

خواهند اختیار فدیه را بشکنند تا حق آنها در رقبهٔ بنده
ثابت گردد و اگر خواسته باشند اختیار فدیه را شکست ندهند
و از قاضی درخواست کنند که بنده را یا جدا زیر مولی بی رضای
وی فروشد و حق آنها که در دیت است از بهای آن ادا نماید
و هر چه باقی ماند دین بر مولی بود کذا فی المحیط فی الفصل
العاشر * مسئله * هرگاه بنده بعد اختیار نمودن مولی
فدیه جنایتش جنایت دیگر کرد مولی در میان دفع و فدا اختیار
داده شود چنانچه در جنایت اول و همچنین هر بار که بنده بعد
اختیار فدیه جنایت کند مولی وی مامور به دفع یا فدا کرده
و اگر بنده پیش از آنکه مولی در جنایت اول چیزی اختیار
کرده باشد جنایت دیگر نمود یا دو جنایت و یا زیاده بران یکبارگی
از وصادر یافت بمولای وی گفته شود که بعوض همه جنایات بنده
را دفع کند یا ارش هر جنایت فدیه وی دهد پس هرگاه مولی
بنده را بسوی آنها دفع نماید بر اندازه حقوق خود ها قیمتش
کرده بگیرند و حق هر یکی از اولیای ارش جنایت اوست
کذا فی التبیین * مسئله * پس اگر بنده یکی را کشت و چشم
ر کرد هر دو بسه حصه او را قسمت کرده بگیرند

یعنی برای مجهول دو حصه و کو برحسم یک حصه بگیرد کذا فی السراج الوهاج * مسله * هم چنین اگر سه کس بشخصی های مسلمی مسکند بنده بسوی آقیاد مع کرده شود و بعدم حمایت هر یکی در میان ایشان مقسوم کرده کذا فی محیط السرخسی * مسله * هرگاه بنده حمایت کرد مرمولای وی درمیان دیع و مه احیا ر داده شد یا دیع نصف آن بنده اختیار کرد وانده در نصف وی قبول نبود پس این مسله برچند صورت است اول آنکه ولی حمایت یک کس باشد باین طور که آن بنده مرد را خطا ست و او را یک پسر بود یا دست آ برادی خطا ریده پس درین صورت اگر مولی بندا دم نصف بنده اختیار کرد قبول کنند بندا درتمام وی گردد و هم چنین اگر دیع نصف بنده اختیار نبود تمام دیع تمام وی لازم بود و این حکم باتفاق شد ووادای است وده آنکه مقتول دو کس باشند باین طریق که بنده دو مرد را خطا کشت و هریکی را پسر بست پس اگر مولی بدیه نصف یا دیع نصف بعوض یکی را یا اختیار کرده در حق آن دیگر برحما رخود یا قی است خواه نصف دیگر بنده را دفع کند خواه فدیه اس دهد و این حکم برانفاق روایات باشد

وسیوم آنکه مقتول یکی بود و او را دو ولی باشند و مولی در حق
یکی از اینها فدیه را اختیار کرد پس آیا اختیار کننده فدا گردد
یعنی قبول فدیه بر وی لازم شود یا نه در اکثر روایات آنست
که اختیار کننده فدیه شود و در یکی از دو روایت کتاب الدور
آمده که قبول سازنده فدا نگردد کذا فی الذخیره * مسئله *
اگر بنده جنایات متعدد کرد و من بعد مردی وی را غصب نمود
یا در دست غاصب چند جنایت بعمل آورد و در دست او بمرد
پس قیمت وی در میان اولیای جنایت مقسوم گردد چنانچه رقبهٔ
وی قسمت کرده میشود و مولی را درین باب خیار نیست کذا
فی محیط السرخسی * مسئله * اگر کنیزی جنایتی خطا کرد
و بعد ازان فرزندی زائید و آن فرزند در دست مادر بمرد پس
مولی را اختیار دارد اگر خواهد کنیز را معه نصف قیمت وی
بسوی ولی جنایت دفع کند و اگر خواهد ویرا معه ارش
دهد اگر خواسته باشد هردو را نگاه دارد و ارش آن دهد
خواه ارش جنایت کمتر از نصف قیمت کنیز باشد یا مانند نصف
قیمتش بود کذا فی المبسوط * مسئله * کنیزی در دست مردی
۲ ودیعه [illegible] بعد فرزندی زائید و آن فرزند مادر را [illegible]

پس مولی را خیار داده شود اگر خواهد فرزند را دفع کند و اگر
خواسته باشد چیزی که در میان دیت و میان قیمت مادر
کمتر باشد فدیه آن دهد کذا فی محیط السرخسی * مسئله *
اگر بنده مردی را بخطا کشت و پس بعد کنیز مولی آن بنده را
بخطا قتل کرد پس مولی گفته شود که کنیز را دفع کن یعنی با اولیای
آن مرد مقتول بسپار و یا فدیه آن کنیز قیمت بنده را بآنها
بده * مسئله * هرگاه بنده مردی را بخطا کشت و کنیزی
مردی دیگر را قتل نمود و آن هر دو مملوک یک کس اند پس آن
بنده مذکور آن کنیز را بخطا کشت مولی در میان دفع بنده
و فدای وی خیار داده شود پس اگر مولی دفع اختیار کرد اولیای
آن مرد آزاد دیت آزاد را و اولیای جنایت کنیز قیمت آن کنیز را
در آن بنده که مدفوع حصه خواهند گرفت پس بنده در میان این
هر دو شرکا بر حساب رسد تقسیم کرده خواهد شد و اگر مولی فدیه
اختیار نمود در عوض بنده دیت آزاد و قیمت کنیز
برای اولیای آن هر دو جنایت خواهد داد * مسئله *
هرگاه کنیز شخصی را بخطا کشت پس دختر زائید و پس بعد آن
آن دختر مردی را بخطا قتل کرد و بعد از آن دختر آن کنیز را

نیز بکشت و مولی دفع دختر اختیار کرد پس اولیای مقتول کنیز قیمت کنیز را و اولیای مقتول دختر دیت آن مقتول را در آن دختر مدفوعه حصه خواهند گرفت و بر حصه رسد تقسیم خواهد شد و اگر مولی فدیه دختر قبول نمود پس دیت مقتول دختر بجانب ولی وی و قیمت مادر بسوی ولی مقتول مادر خواهد سپرد کذا فی المبسوط و اگر دختر چشم مادر کور کرد و او را نیز بکشت پس این مسئله بر چهار صورت است یا دفع هر دو اختیار کند یا فدیه هر دو قبول سازد یا فدیه مادر و دفع دختر اختیار کند یا فدیه دختر و دفع مادر قبول نماید پس اگر دفع هر دو اختیار کرد مادر را بجانب اولیای مقتول وی سپارد و دختر را بسوی اولیای مقتول مادر و اولیای مقتول دختر سپرد نماید تا در آن دختر مدفوعه اولیای مقتول دختر دیت را و اولیای مقتول مادر نصف قیمت مادر را حصه رسد بگیرند و اگر فدیه هر دو اختیار نمود برای هر قریب دیت کامله دهد و جنایت دختر بر مادر ساقط شود و اگر دفع مادر و فدیه دختر قبول کرد مادر را بسوی اولیای مقتول مادر بسپارد و نصف قیمت مادر بطور فدیه نیز بآنها دهد

و اولیای مقتول دختر را دست ندهند و اگر دفع دختر و
فدیه مساوی را نخواهند و ساحت دختر را نخواهند اولیای مقتول
دختر سپرده کند و برای اولیای مقتول مادر دیه اش را دست
دهد که ادای الحاوی و اگر بعد گوید که دیه دختر حسم مادر
را بماند و نیم جسم دختر گردد ساحت و مراد دیه هردو احتمال کرد
پس دختر را سپارد تا دوان اولیای مقتول دختر دست را ولی
مقتول مادر نصف قیمت ماد و را نصف و نصف دیگر را مقدار
که در ارش جسم مادر را برد دختر یافته شد با مادر رجوع شود
و مادر این مقدار سپرده گردد پس آنچه مقدار به دوچه بعین
مادر دختر ولی مقتول مادر را نصف من بود و بی بعد
دوان مادر مدوده ولی مقتول مادر را نصف او دیت بس از
داین مقدار مدکور بر قیمت ایند پس نگردد ولی جنایت
هم نصف قیمت دختر را نمی‌رد وان منکرد پس تقسیم مادر
میان هر دو و هر یک برآن حصه رسانم بود و اگر ولی هر دو را
در هر دو را اختیار کرد پس دفعه مادر و دختر هر دو دست کامله
دهد و آن هر دو را نکاه دارد که ائی الهندیة * مسئله * اگر مرده
جنایت نمود را یکی به دیگر کشت مولای بنده ... هر دو را

دفع وفداي وي اختيار داده شود پس اگر ده يداش بقيمت بنده
مقتول داد اين قيمت درميان اولياي جنايت اول بنده مقتول
آنها منقسوم کرده ومولاي بنده مقتول مخير بود تا اين قيمت
را نگاه دارد و ديت جنايت بنده خود دهد واگر مولاي
بنده دوم دفع وي بجانب مولای بنده مقتول اختيار کرده
پس مولاي مقتول دربين بنده ماخوذ اختيار دارد اگر خواهد
او را دفع کند يا اگر خواسته باشد فديه وي دهد کذا في
الحاوي * مسئله * اگر بنده قاتل را بنده ديگر کشت و
در عوض بنده اول به مولاي وي سپرده شد تا مولا او را آزاد
کرد يا فروخت پس درين صورت لازم آيد که مولا اختيار کند که
ديت آزادي که مقتول بنده اول بود کرد کذا في المحيط
* مسئله * هرگاه بر کنيز جنايت کنند که کسي جنايت کرد
وا ينطور که مثلا چشم کنيز را کور ساخت ومولاي وي بجهت
آن ارش گرفت پس اين ارش با کنيز در جنايت وي سپرده
شود اگر کسي جنايت بر کنيز پيش از جنايت کنيز کرده باشد
ولي آن ارش را با کنيز به اولياي جنايت کنيز نسپارد بلکه
آن ارش نگاه دارد وکنيز را تنها دفع کند واگر ارش بعد

جنایت کنیز واجب شد و مولی کنیز را نگاه داشت و فدیه ادا نمود
داد پس مولی را میرسد که با آن ارش در فدیه استعانت کند
یعنی از ان ارش در فدیه مدد جوید و اگر مولی فدیه کنیز اختیار
نکرد تا اینکه ارش را هلاک ساخت یا کسی که بر کنیز جنایت
کرده بود بخشید پس لازم نیاید که اختیار کنند فدیه کرده
بلکه مولی را میرسد که کنیز را دفع کند و بر وی تاوان مثل
آنچه هلاک کرده است آید پس آنرا نیز با کنیز دفع نماید
و اگر جنایت کننده بر آن کنیز بنده بود و مولای بنده وی را
بمولای کنیز سپرده باشد پس بر مولای کنیز واجب است که
هر دو را در جنایت کنیز دفع کند یا در فدیه هر دو دیت مقتول
کنیز دهد و اگر مولای کنیز آن بنده [illegible] ع الیه را آزاد کرد پس
از پی فعل اختیار کننده کنیز گشت و بر وی دیت لازم افتاد و همچنین
اگر کنیز را آزاد کرد و اگر آن بنده را آزاد نمود در حالتی که
او را علم بجنایت کنیز خود نبود زمانی بعد دفع کنیز اختیار کرد
و باید که قیمت بنده را نیز با وی دفع کند و اگر این بنده
چشم کنیز را کور کرده بود و مولای بنده وی را دفع ساخته
بود مولی او وی را آزاد کرد پس بنده قایم مقام کنیز گردد

خواه مولای کنیز وی را از جنایت کنیز دفع کند یا فدیه ارش
جنایت دهد کذا فی المبسوط * مسئله * هرگاه بر کنیز کسی جنایت
کرد و معلوم نیست که جنایت بر کنیز پیش از جنایت کنیز یا
بعد جنایت وی است پس اگر مولا و مجنی علیه کنیز باهم
مختلف اند که جنایت بر کنیز پیش از جنایت کنیز بود پس حکم
بچیزیکه هردو بران اتفاق دارند کرده آید و اگر هردو
باهم اتفاق نبوده گفتند که ما نمیدانیم که جنایت بر کنیز
پیش از جنایت او یا بعد جنایت اوست پس درینصورت هرگاه
مولا دفع کنیز اختیار کند پس ارش چه معامله نماید علما
گفته اند که محمد رحمه الله در بعض نسخ وکالت بیان
کرده و فرموده که ارش در ضمان مولی و مجنی علیه بالمناصفه
باشد و اگر هردو مختلف شدند باین طور که مجنی علیه
گفت که ارش بعد جنایت کنیز واجب شده و هرگاه تو دفع
کنیز اختیار کردی پس این ارش حق من است و مولا گفت
نی بلکه ارش پیش از جنایت کنیز واجب شده بود و چون
من دفع کنیز اختیار کرده ام ارش حق من است محمد
رحمه الله گفت که قول مولا با یمین او معتبر باشد و ارش

جنایت او بوده مگر اینکه کسی که جنایت علیه کرده قسم سازد براینکه
ارش بعد جنایت که بر او حادث شده بوده پس ارش البته جنایت
جانی علیه کرده کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه شده
مردی را جنایت کست می بعد حسم شده را پس او کرده و بعد از آن
بنده آمد شخصی و دیگری را قتل نمود و مولای وی دفع شده و اختیار
کرد پس در مقابل ارش حسم را که مولی کرده است مولی
مقتول اول شمار شده در میان اولیای هر دو مقتول
مقسوم شود ولی مقتول اول در آن برسد دیت که از آن ارش
حسم مستثنی است مگر دو ولی مقتول دوم در آن برسد
دیت کامله احد کند تا اینکه اگر قیمت بنده هزار درهم
باشد و ارش حسم پانصد درهم است پس بنده میان هر دو در بیست
و نه حصه مقسوم کرده مترجم گوید که نوزده حصه از آن
حق ولی مقتول اول و بیست سهم حق ولی مقتول دوم باشد
و این معنی بر حساب عدد ملاحظه آنکه مقدار دیت ده هزار
درهم است و پانصد درهم بود پس اگر بنده هزار درهم در حق
سوده مستحق آن چهار صد و شصت و شش درهم و ثلث حبه
از آن ... ده هزار یک درهم حصه ولی مقتول اول و پانصد و

در آورده ده درهم رسید و جزء از سی و ده جزو یک درهم

چند ولی مقتول دوم برد که مجموع آن جزء را شست است و همچنین

اگر کور کننده چشم نیز بنده بوده و باین جنایت دفع کرده شود پس

ولی مقتول اول حقدار این بنده دوم بود بعد از آن برسد

دیت که قیمت این بنده ماخوذ از آن مستثنی است با ولی

مقتول دوم شریک در بنده اول گردد کذا فی المبسوط

* مسئله * اگر بنده جنایت کننده بکسب خود چیزی بهم آورد

یا کنیز جنایت کننده فرزندی زایید و مولی دفع جنایت کنند که

اختیار کرد پس حاصل کسب و فرزند دفع نکرده شود کذا فی

الحاوی * مسئله * محمد رحمه الله گفت که اگر بنده جنایتی

کرد و من بعد عیبی باو لاحق شد که موجب نقصان قیمتش گشت

پس مولی مامور بدفع بنده ای وی گردد و بر و بسبب این

عیب چیزی لازم نه آید و همچنین اگر مولی او را بکاری فرستاد

که در آن هلاک شد یا استخدام نمود پس سبب چیزی که

لاحق بنده از این عمل گردد بر مولی ضمان نبود و اگر بنده

را بعد جنایت ماذون به تجارت ساخت و دین مستغرق رقبه

او شد پس مولی ضامن قیمت بنده بولی جنایت دهد و [illegible]

ارش نکرد کذا في المبسوط * مسئله * بنده رهینه الملک
در جامع صغیر آمده است که بنده آزاد است مولی او اذن در تجارت
داده است که دیگری را در هم ما ولا دعوی شد بعد از آن جنایتی
خطا کرد پس مولای وی آن را دانش نبود پس اگر مولی او امام
شد پس جنایت وی پیش از آزاد شدن بوده پس او را قیمت
اولیاء جنایت و قیمت بنده برای قرض خواهان لازم آید و اگر
مولی هیچ یکی را آزاد نی و جنایت بنده * پس باید است تردی
و قیمت شد * آید قیمتی برای اولیای جنایت و قیمت دیگر
بسبب قرض خواهان و این ضمان قیمت شد * برای اولیای
جنایت بسبب آید مگر وقتیکه قیمت کمتر از ارش بود و اگر
مولی او را آزاد نکرده باشد پس بسوی اولیای جنایت سپرده
شود و بعد از آن اینها فروختن را بعد خواهند شد برای قرض خواهان
تسلیم نباید شد تا دین ادا سازند کذا في المحیط * مسئله *
اگر این بنده را مرد اجنبی خطا است تا دادن بدهد مگر یک
قیمت را برای مالک و بعد از این مولی آن قیمت را بقرض خواهان
بسپارد کذا في الکافي * مسئله * بنده مأذون هرگاه
جنایت کرد مولای وی میان دفع و فدا اختیار داده شود

پس اگر در جنایت با اولیای مقتول او را سپرد بجهت قرضخواهان
فروخته کرده پس اگر در قیمتش بر دین قرض خواهان
چیزی افزونی شود حق اولیای جنایت بود کذا فی الظهیریه
و اگر بهای او از دین کمتر است برای قرض خواهان بر مولی
و بر کسی دیگر چیزی لازم نیاید تا آنکه بنده آزاد شود پس
در این صورت برای آنچه از دین آنها باقی مانده است در
پی او گردند و علما گفته اند که اگر مولی بنده را با اولیای
جنایت بی حکم قاضی سپرده در قیاس ضامن قیمت بجهت
قرض خواهان گردد و در استحسان چیزی تاوان ندهد
و اگر مولی بنده را بقرض خواهان در دین آنها سپرد پس
اگر علم بجنایت داشت اختیار کننده فدیه گردد و او را
ارش لازم آید و اگر بجنایت آگاه نبود بر قیمت بنده
واجب گردد و اگر قاضی بجهت گواهان که نزد او قایم شده
در دین او را فروخت و آگاهی بجنایت او نداشت و من بعد
ولی جنایت حاضر شد و در بهای بنده بر دین چیزی افزونی
نیست پس حق ولی جنایت ساقط شد هکذا فی الحاوی * مسئله *
بنده مرهون را بخطا کشت و قیمت او برابر دین است پس

مرتهن را میرسد که فدیه اش دهد یا او را دفع نماید و اگر
مرتهن گفت که فدیه میدهم راهن را میرسد که در حمایتش بسپارد
پس اگر آن را دفع کرد اختیار کنند که فدیه کرده کذا في المحیط
* مسئله * اگر مولي بنده که جنایت کند او را فروخت یا آزادش
نمود یا مدبر کرد یا مکاتب ساخت در حالیکه آگاهي بجنایت
او داشت پس اختیار کننده فدا شمرده شود و اگر از جنایت آگاه
نداشت اختیار ارش بر او لازم باید و شرحه فیما بین قیمت بنده
وارش کمتر بود ضمان آن دهد کذا في محیط السرخسي وهبه
کردن وام ولد ساختن در کنیز بمنزله همین دو صورت است
یعني درمیان صورت بعد العلم وصورت قبل العلم اینجا هم فرق
مذکور اختیار کرده شود هکذا في الهدایه * مسئله *
اگر کنیزي جنایتي کرد مولاي وي گفت که پیش
از این جنایت او را آزاد کرده بودم یا مدبره ساخته بودم یا ام
ولد من بود و قول مرا اولیاي جنایت تصدیق نکرده شود و
اختیار کننده فدا ثابت کرد بشرطیکه این کلام بعد آگاهي
بجنایت گفته باشد و اگر پیش از اطلاع بر جنایت این سخن
گفته بود بروي قیمت کنیز آید کذا في المبسوط * مسئله *

اگر بنده را باراده فروختن بر مردم نمود از ستانیدن یا
او را اجاره داد یا گرو نمود اختیار کننده فدیه نگردد و اگر
او را به بیع فاسد فروخت اختیار کرده نشود فدیه لازم نباید
تا وقتیکه تسلیم به مشتری کند و اگر او را بمکاتبت فاسده
مکاتب ساخت پس بمجرد عقد اختیار کننده فدیه نگردد *
کذا فی الکافی * مسئله * اگر مولی بنده را پس از آگاهی
بجنایت وی به بیع بات فروخت و من بعد باز بسبب عیب بحکم
قاضی رد کرده شد پس مولی اختیار کننده دیت نگردد و اگر
او را فروخت در حالیکه بخیار برای مشتری بود نیز همچنین
حکم دارد و اما اگر خیار بائع را بود و بیع را شکستن خواه
از جنایت آگاهی داشت یا نمیداشت اختیار کننده فدیه
نگردد و او را گفته شود که بنده را دفع کن یا فدیه اش بده
و هرگاه بنده را به بیع بات فروخت و خبر از جنایت وی
نداشت و هنوز خصومت در جنایت نشده بود که بنده بسبب
عیب بحکم قاضی یا بسبب خیار رویت بر مولی مسترد گشت
پس او را گفته شود که اختیار داری خواه بنده را بسپار یا فدیه
اش بده و بر وارش معین نگرده کذا فی السراج الوهاج

* مسئله * در املاء از محمد رحمه الله مرویست که مشتری را
بعد جنایتی که در دست وی شده است از اجازت بیع بنده
ودادن اختیار فدا لازم نیاید و قول ابی یوسف و محمد رحمهما
الله مشتری را گفته شود که خواه بنده را با ولیای جنایت
بسپار یا فدیه وی بده * کذا فی المحیط مترجم گوید که ظاهرا
مراد از مشتری در اینجا مشتری بخیار شرط است * مسئله *
اگر بنده بعد جنایت گنهگار شد و مولی بیکی از این هر دو
آگاه گشت و دوم را ندید است پس او را آزاد کرد یا فروخت
وما نند آن یعنی مثلا هبه نمود اختیار کننده فدیه در جنایت
معلومه گردد در جنایت غیر معلومه از قیمت بنده وانچه جهه
این جنایت است بروی لازم آید چرا که حق ولی جنایت
دوم را که متعلق بذات بنده بود هلاک ساخت کذا فی محیط
السرخسی * مسئله * اگر جنایت کننده کنیز است پس او را
جماع کرد اختیار فدیه او را لازم نگردد بلکه دفع هم میرسد
مگر آنکه که وی را حامله کرده باشد یا باکره بوده و ازاله بکارتش
نموده کذا فی خزانة المفتین * مسئله * در اصل مذکور است
که نکاح کردن دادن کنیز اختیار فدیه نبوده چرا که بر دفع

تبرفداد ر است كذا في الحاوي * مسئله * در منتقى آمده
كه اگر بندهٔ جانى را با وجود علم بجنايت وي يا بي علم
آن به مجني عليه هبه نموده پس بر مولى هيچ نبايد و اگر آن
بنده را بدست مجني عليه فروخت پس اگر با وجود علم بجنايت
فروخته است بر وي ديت آيد و اگر نادانسته بيع نموده
قيمت بنده بر وي لازم شود كذا في المحيط * مسئله * اگر بنده را
با وجود علم بجنايت وي مكاتب ساخت و من بعد آن مكاتب
از بدل كتابت عاجز شد پس اگر تلاش اولياي مقتول در جنايت
پيش از عجز وي است و قاضي حكم بديت كرد و بعد از ان بنده
عاجز گشت حكم قاضي برداشته نشود و اگر عجز مكاتب
پيش از خصومت است مولى را ميرسد كه وي بنده دهد يا دفع
بنده كند كذا في الكافي * مسئله * اگر بنده مردي را
كشت و من بعد مولى احدهما را آزاد كرد يعني احدكما حر
گفت و اين بنده هم در ان خطاب داخل است پس اختيار
كننده تمام ديت نكرد بلكه اختيار نصف ديت بر وي لازم
شود كذا في محيط السرخسي * مسئله * بنده مردي را
بخطا كشت و مولى در حاليكه علم بجنايت وي

نداشت او را فروخت وصی بعده مرا خر بده و بار دیگر
با وصف علم بجنایت وي بار فروخت پس بر مولی قیمت بنده بسبب
بیع اول لازم آید و در بیع دوم بر وي چیزي نیست واگر آن
بنده بعد بیع اول بسبب عیب بحکم قاضي بر مولی مسترد
کرده شد وصی بعده درحال علم بجنایت بسا نرا او وافروخت
پس اختیار کننده فدا شد و دیت لازم آید وهمچنین
حکم است اگر بنده را درحال نادانستگی بجنایت وي هبه
کرد و موهوب له ویرا قبض نمود بسترد رشبه خود رجوع ساخت
وبعد ازان بسابجود علم بجنایت او را فروخت کذا في المحيط
* مسئله * اگر بنده در قبضه مردی جنایتي کرد پس ولي
جنایت گفت که این بنده تست و آن مرد جواب داد که این
بنده ازان فلان شخص است ودیعت نزد من است یا بطور عاریت
یا اجاره یا رهن است پس اگر برین دعوی گواهان قائم
ساخت حکم دربنیا بت تا مالک آمدن غایب تاخیر کرده شود
و اگر شهود قائم نکرد مخاطب بدفع یا فدا اگر دید پس اگر
آن مرد فدیه اش داد و بعد ازان غایب آمد و نمود بنده
خود را بی دادن چیزی بگیرد و اگر آن مرد بنده را دفع

نبرده بود پس غایب را اختیار است اگر خواهد دفع آنبرده را
روا دارد و اگر خواسته باشد بنده را بگیرد و ارش بسپارد
پس اگر دفع آنبرده را روا داشت بمنزله اختیار کردن مولا
دفع را از اولا امر بود و اگر سپردن ارش اختیار نموده
پس اورا میرسد که بنده خود را بگیرد و اگر غایب از
مالکیت بنده انکار آورد پس آنچه مرد اولدر ان بنده
از جهة دفع یا فدا کرده بود جایز گردد کذا فی المبسوط

* مسئله * اگر شخصی که بنده جانی منسوب بوی است
اقرار کرد که این بنده از ان دیگر یست پس این اقرار از
دو قسم است یا اولا اقرار بجنایت کرد و بعد از ان اقرار
بملک دیگری نمود یا برعکس آن بود و هر قسم خالی نیست
از انکه ملک مقر درین بنده از پیشتر معروف و مشهور بود
یا مجهول پس اگر اقرار اولا بجنایت کرد و بعد از ان بملک
دیگری و ملک مقر درین بنده مشهور است پس اگر آن دیگر
مقرله در ملک و جنایت هر دو تصدیق وی کرد درینصورت
بمقرله گفته شود که بنده را دفع کن یا فدیه وی بده و اگر
در هر دو تکذیب نمود مقر ازین اقرار اختیار کنند که فدیه نکرده

واگر در ملک خود اورا تصدیق نموده رحمایت نکند مکره پس
بر مقر اختیار بدین لازم آید واگر اولا اقرار به ملک آن دیگر و
من بعد اقرار حمایت نمود پس اگر مقرله در هردو امر تصدیق
وی کرد خصم وای حمایت معرله کرده و اگر در هردو وحر
به تکذیب بری آمد پس خصم در حمایت همان مقر بود واگر
در ملک خود اورا تصدیق کرده ودر حمایت تکذیب
نمود پس حمایت باطل کرده در همچنین حکم است اگر آن بنده
مجهول الحال باشد ودر یافته نمی شود که ایشان مقر است
یا ایشان دیگری پس مقر بنده کور اقرار بحمایت او لا کرده
وبعد ازان بملک دیگری یا اقرار بملک آن دیگر اولا نمود و من بعد
بحمایت کذا فی محیط السرخسی * مسئله * در دست مردی
بنده است ومعلوم نمی شود که این بنده از ان او یا از ان
دیگر است وصاحب بد کاهی دعوی ملکی خود نکرده وازان
بنده اقرار آنکه بنده صاحب بد است در مسموع نشده مگر
آنکه اقرار به بندگی خود می کند پس این بنده حمایتی
کرد وآن شکوا شان با اقرار صاحب بد به ثبوت رسید ومن بعد
صاحب بد اقرار نمود که این بنده از ان مردی دیگر است ومعرله

آزاد شدن اقرار تصدیق نبوده و جنایت تکذیب کرد پس اگر
جنایت بگواهان ثابت شده باشد بمقر له گفته آید که بنده را
دفع کن یا فدای وی بده و اگر ثبوت جنایت باقرار صبا همین
بنده است مقر له بنده را بگیرد و جنایت باطل گردد و بر مقر
از دین جنایت چیزی لازم نآید کذا فی المحیط * مسئله * اگر
بنده جنایت کرد و مولای وی گفت که پیش از این جنایت او را
بدست فلان کس فروخته بودم و فلان نیز تصدیق او نموده
پس با فلان گفته شود که دفع بنده یا فدیهٔ وی اختیار کن و اگر
فلان تکذیب او کرد بمولا گفته آید که بنده را تو بسپار
یا فدیه اش بده کذا فی المبسوط * مسئله * اگر مولی مجنی
علیه را مامور ساخت تا آنکه بنده جانی را آزاد کند پس
مجنی علیه آزاد نمود مولا اختیار کنندهٔ ارش شمرده
شود هرچند که علم بجنایت داشته باشد کذا فی الکافی * مسئله *
در زیادات اینچنین مذکور است که هرگاه مولا
باذن ولی جنایت بنده جانی را آزاد ساخت مولا اختیار
کننده گردد و بر وی دیت لازم آید یعنی اذن ولی

جنایت پیش از دفع معتبر نباشد و اعتاق مقصود نبود ولی

شود پس از پس جهت اختیار کند بنده برای خود کرده تا آزاد
کرد و اختیار کنند فدیه برای صاحب جنایت شد تا دیت لازم
آقا ذکذا فی المحیط * مسئله * اگر مولی بنده جانی خود را هبه
یا صدقه کند در حالیکه علم بجنایت وی نداشت پس بر قیمت
بنده نقد فی الحال در مال او لازم آید کذا فی الحاوی
* مسئله * اگر آن بنده مرا زده ضربی که در وی اثر کرد
ونقصانی در وی پدید آورد در حالیکه از جنایت او آگاه
بود پس مولی اختیار کند فدیه کرده و اگر جنایت او را
نمیدانست پس بر وی هر چه از قیمت بنده و ارش جنایت باشد
کمتر بود لازم آید مگر آنکه که ولی جنایت راضی
شود که بنده ناقص را بگیرد پس او را دفع کند و ضمان نقصان
بر مولی نباید * مسئله * اگر مولی بر چشم او مرد تا سفید
گشت در حالیکه از جنایتش آگاه بود و من بعد آن
سفیده از چشم از خاصیت ولی جنایت زایل شد پس مولی دفع
کند یا فدا دهد و اگر در حالت سفیدی چشم خصومت
با مولی بوده شد تا قاضی حکم بفدا ن دیت بر وی کرد
وبعد از آن سفیدی زایل گشت پس حکم قاضی را نکرده

كذا في الظهيرية * مسئله * اگر كنيزي بعهد مرديرا
که دو کس ولي خود داشت تزويج کرد و مولي با يکي از آن
دو ولي از فرزند كنيز مصالحه نمود پس اختيار كننده فدا
براي ولي ديگر كرد تا اينكه به نصف ديت فديه دهد
ودر كتاب الدور مذكور است كه اختيار كننده فدا
نكرده باشد با يكي از انها برسيوم حصه كنيز صلح كرده
مولي را در باقي اختيار است كه دفع كند يا فديه دهد
ودر جامع وكتاب الدور آمده كه مولي را خيار نيست
كذا في محيط السرخسي * مسئله * در املاي آمده بنده
كه درميان دو كس مشترك است جنايتي كرد و يكي از دو
مولي بر شريك خود گواهي داد كه او حصه خود را آزاد
كرده است گواهي اين يكي برآن ديگر جايز نشود واين
مولي در وقت گواهي هذا خود شي مانع گردد يعني دادن بنده
بولي جنايت نمي خواهد پس بروي نصف ديت آيد و برآن
ديگر نصف قيمت * مسئله * مرد يبنده را او ارث گشت
يا خريده نمود پس آن بنده جنايتي كرد واين مولي بعد
جنايت وي گفت كه هر گاه او را فروخته است پيش از تبيع

آزادش کرده بود باید دیا کمتر از آزادمعتق نبوده بود پس مولاپایی قول باید دفع بنده را اختیارکنند بدیه گرد گذا فی الحیط * مسئله * هرگاه بنده جنایت زخم کرد و بمرتبه جنایت نفس نرسیده بود که مولا در حالیکه علم باین جنایت داشت پیش از بد شدن زخم آزادش نبوده و من بعد زخم شکسته شد تا آن مجروح بمرد پس مولا اختیار کننده فدا گردد و بروی دیت آید * مسئله * هرگاه بنده مردیرا مجروح ساخت پس مولا درین باب مخاصمت کرده شد تا بنده را برای مجروح اختیار نبوده و ارش داده بعد ازان زخم شکسته شد تا مجروح بمرد پس در استحسان مولی بخیار نوه مخیر گرده و اینقولاول ابی یوسف رحمه الله وقول محمد رحمه الله است و من بعد ابو یوسف از استحسان بسوی قیاس رجوع نموده و محمد رحمه الله استحسان را اخذ کرده مذکور آنکه از ابی یوسف مرویست که او رحمه الله فرمیان دادن ارش بحکم قاضی ومیان داده آن بحکم قاضی فرق نموده گفت وی رحمه الله که مولا هرگاه ارش بقضای قاضی داده و بعد ازان مجروح بمرد مخیر بخیار نوشود بخلاف آنکه داده ارش بحکم

قاضي باشد كه اين عمل اختيار كردن ديت از وي برضاي
خود است كذا في المبسوط * مسله * اگر مولى با بنده خود
گفت كه اگر فلان را بكشي يا تير بروي افگني يا سر او بشكني پس
تو آزاد كردي تا بنده يكي از اينها بجا آورد پس مولى
اختيار كننده فديه گردد و اگر جنايت بنده ازان جنس
نيست كه تعليق بآن متعلق ميگردد باين طور كه مولى
بگفت كه اگر فلان را بشمشير زني تو آزاد شوي تا بنده او
بشمشير كشت پس بر مولى هيچ نا بده قيمت و نه ديت كذا في
الكافي * مسله * بنده جنايت كرد پس بسر مولى بطور خبر
گفت كه وي آزاد است و من بعد مولى بمرد تا اين پسرش
وارث بنده شد پس آن بنده آزاد شود و بر پسر مولى
ديت آيد كذا في خزانة المفتيين * مسله * كنيزي جنايت
كرد در حاليكه حامله است و مولى چيزي را كه در شكم
اوست آزاد ساخت با وجود آنكه ازين جنايت خبر
داشت پس مولى اختيار كننده فديه گردد اگرچه طالب
جنايت پيش از وضع حمل يا بعد وضع حمل او آمده
باشد و اگر مولى را علم بجنايت نبود و طالب پيش از وضع

حرلحا ضرته احتيار داده شود اگر حواهد مولا قيمت
كنيز حامله را تاوان گيرد واگر حواسته باشد كنيز حامله را
در جنايت وى احذ كند پس كنيز در ملك مولا باشد و فرزند
آزاد بود و اگر طالب بعد ولادت وى حاضر آمد مولا احتيار
داده شود اگر حواهد دفع كند واگر حواسته باشد فديه دهد
و مولا را بر فرزند وى سبيل احتيار نيست كذا في الظهيرية
* مسئله * در نوادر ابن ابي سليمان از ابو يوسف
رحمه الله مرويست كه هر كاه مردي حري را كه در سكم كنيز
بود است آزاد كرد و مي بعد آن كنيز جنايتي نمود و مولا بعوض
آن جنايت او را دفع ساخت روا باشد كذا في المحيط * مسئله *
شخصي كنيزي را فروخت و كنيز نزد مشتري فرزندي در مدت
كمتر از شش ماه بزاد و مي بعد آن فرزند جنايتي كرد پستر
بايع دعوت او نمود كه اين فرزند من است وحال آنكه علم
بجنايت او داشت پس بر بايع ديت بجهت اولياي جنايت لازم
آيد و فتوى بر اين است كذا في خزانة المفتين * مسئله *
كنيزي كه درميان دو كس مشترك است فرزندي بزاد و مي بعد
فرزند مذكور جنايتي كرد و يكي از هر دو مولا دعوت او نمود

که این آزاد کرده است با وجود آنکه علم بجنایت او داشت گفت ابو یوسف رحمه الله که بر وی دیت آید و اگر از جنایت آگاه نبود پس بروی قیمتش لازم شود کذا في الظاهریه

مسئله * اگر مولی باد و بنده خود گفت که احدکما حر یعنی یکی از شما آزاد است و پس بعد یکی از آنها مردی را بخطا کشت پس مولی بنده جانی را برای آزادی تعین نبود که مراد از احد شما این بود پس اختیار کننده فدیه گردد و اگر آن بنده دیگر را برای آزادی معین ساخت مولی در دفع بنده جانی یا فدای وی اختیار داده شود کذا في الکافي

و اگر بعد قول مولی احد کما حر هر یکی از آن دو بنده جنایتی نمود و پس بعد مولی آزادی را هر یکی از آنها به تعین وی بیان کرده پس در این بنده هر چه قیمت وی دیت کمتر باشد بر مولی لازم آید و بنده دیگر در ملک او باقی است پس بهر او گفته شود که وی را بسپار یا فدیه اش بده و از بیان مذکور در این بنده اختیار کننده فدیه نگردد و همچنین اگر جنایت یکی از آنها بر بدن دست و جنایت دیگری قتل نفس بود جواب مختلف نشود کذا في خزانة المفتیین * مسئله * اگر

مولی در حـال صحت نفس باد و بندهٔ خود که قیمت هر یکی از انها هزار درهم است آزاد کرد هر کمیت ومن بعد یکی ازان دو بنده مردی را بخطا کشت و مولی پیش از بیان مبهم پس از هر یکی نصف ساری آزاد کردد ودر نصف قیمت خود هر یکی سعایت کند و برای جنی علیه در مال مولی قیمت بندهٔ جانی بشرطیکه آن قیمت کمتر از ارش باشد لازم آید وا گر ثم مالی نکرده شود چرا که مریض نیست تا از ثلث اما اعتبار نمود و مولی هم بمنزلهٔ اختیار کننده فدیه نکردد تا فدیت دهد و اگر هر یکی ازان دو بنده یکیک مردی را بخطا کشت و باقی مسئله بدستور است پس هر یکی در نصف قیمت خود برای مولی سعایت کند و برای هر یکی از مجنی علیه قیمت بندهٔ که بروی جنایت کرده است در مال مولی لازم آید و مولی ازین قول اختیار کنندهٔ فدیه نکردد * مسئله * هرگاه یکی از دو بندهٔ مردی را بخطا کشت و بعد ازان مولی در صحت خود واحد کما هر کمیت در حـالیکه از جنایت آگاه بود و پیش از بیان این کلام مبهم وفات یافت پس از هر یکی نصف آزاد کردد ودر نصف

قیمت خود هر یکی برای مولی سعایت کند و مولی اختیار
کنند که فدیه دهند جانی گردد و دیت لازم آید و هرگاه
اختیار کنند که فدیه دهد پس مقدار قیمت وی از جمیع مال
مولی بگیرند و هرچه بر قیمت تا دیت کامله افزود باشد
از ثلث مال او اعتبار کنند و اگر هریکی ازان دو بنده
جنایتی کرد و باقی مسئله بحال خود است پس هر دو
بنده سعایت کنند بر طریقی که بیان کردیم و مولی اختیار
کنند که فدیه در هر دو جنایت کرده لیکن یک دیت کامله
و قیمت احد العبدین از جمیع مال وی گرفته آید و آنچه
بر قیمت تا تمام دیت افزود بود از ثلث مال وی اعتبار کرده
شود و بعد ازان هرچه از تمام مال واجب شود و هرچه از ثلث مال
لازم آید مجموع آنها در میان هر دو ولی جنایت بالمناصفه مقسوم
گردد چرا که یکی از دیگری اولی نیست هکذا فی المحیط * مسئله *
مردی را دو بنده مسمی بسالم و بزیع بودند سالم در حال صحت
مولی شخصی را بخطا کشت پس مولی احدکما حر گفت و من بعد
بزیع مردی دیگر را در حال صحت مولی نیز بخطا قتل نمود
بستر مولی پیش از بیان بمرد درینصورت از هریکی نصف

وي آزاد کرده و هر یکي ده نصف قیمت خود سعایت کند و مولی
را به مقتول سالم فدیه لازم آید مگر آنکه مقدار قیمت سالم
که بعض دیت است از جمیع مال مولی اعتبار کنند و آنچه زیادتر از
قیمت تا دیت کامله زائد بوده از ثلث مال او بگیرند ورثه
مقتول ربع فدیه اش لازم نشود و قیمت ربع واجب گردد و
از جمیع مال گرفته آید و اگر مولی نه مرد لیکن در وقت بیان
آزادی بر سالم واقع کرده پس اعتبار کنند که فداء مقتول
سالم کرده و اگر مولی آزادی بر ربیع افکند بر قیمت ربیع
واجب شود کذا في المحیط في الفصل العاشر * مسئله * بنده
جنایتی کرد و مولی در مرض خود وصیت باعتاق او نمود در حال
آنکه از جنایت او آگاه بود و وصی یا وارث بعد موت مولی
آزادش ساخت پس بروی دیت آید یا بی طور که مقدار
قیمت بنده از جمیع مال مولی و قدر زیادت از ثلث مال وی
گرفته شود و اگر مولی جنایت را نمیدانست پس قیمت از مال
او لازم آید در قول اخیر ابي یوسف رحمه الله و الیه قول زفر
رحمه الله است و همچنین معید ابو اللیث در عیون ذکر کرده
هکذا في المحیط السرخسي * مسئله * مرتاه مولی وصیف بعتق

كذا في المحيط * مسئله * مولى مردي را براي مكاتب ساختن بندهٔ خود وكيل كرد وآن بنده بخطا كسي را كشت پس بعد توكيل مذكور مكاتبش نمود خواه از جنايت وي آگاه بوده يا نبود پس بر مولى قيمت آيد و ديت واجب نگردد كذا في محيط السرخسي * مسئله * كنيزك ؛ بندهٔ جنايتي كرد و ولي جنايت مولاي بنده را آن خبر داد پس مولى آزادش نمود و گفت كه ولي جنايت را تصديق نكرده ام در اين صورت مولى اختيار كننده فدا نگردد و همچنين حكم است اگر مولى را پيغام گذار ولي جنايت خبر آن داده باشد خواه فاسق بود يا عادل و اما وقتي كه مولى را فضولي آن خبار رسانيده است پس اگر در ان اخبار تصديق وي كرد و پس بعد بنده را معتق ساخت نيز اختيار كنندهٔ فدا نگردد و اگر در راستي اخبار او را تكذيب نمود يا هيچ از تصديق و تكذيب نكرد تا اينكه بنده را آزاد ساخت پس اگر آن مخبر عادل باشد جواب همچنان است و اگر مخبر فاسق بود بر قول ابي حنيفه رحمه الله مولى اختيار كنندهٔ فديه نشود ليكن بر وي بسبب استهلاك بنده قيمتش آيد و بر داني دوست و

تا مولی آن را بجانب اوسط یعنی ولی جنایت دوم دفع
کند و مولی اوسط را چیزی ضمان ندهد تا آنکه که ربع
قیمت را از ان اول نگرفته باشد واگر مولی بندهٔ مذکور را
بجانب اول بی‌حکم قاضی دفع کرده باشد اوسط را
اختیار است اگر خواهد تاوان این ربع از مولی
بگیرد چراکه بی حکم قاضی بنده را بصاحب خود یعنی
بولی جنایت اول سپرده بود واگر خواسته باشد ضمان
از آن ولی جنایت اولی اخذ کند پس اگر ضمان از مولی
گرفت مولی بران اول که بنده را باو سپرده بود رجوع کند
* مسله * هرگاه بندهٔ دو کس را بخطا کشت و مولی بنده
مذکور را به یکی از دو ولی جنایت اول و دوم بی‌حکم قاضی
سپرد ومن بعد همان بنده شخصی دیگر را بخطا کشت پستر
هر سه اولیای جنایات جمع آمدند ودفع بنده را قبول نمودند
پس بولی اول که بنده باو سپرده شده بود گفته آید که نصف بنده را
بولی مقتول اخیر بسپار ونصف باقی را بر مولی مسترد کن و
من بعد مولی این نصف باقی را بجانب اوسط واخیر دفع کند
تا آن اخیر برسد پنجهزار درهم واوسط برسد ده هزار درهم

دران نصف بگیرند پس این نصف در میان هر دو سر سمر
باشد دو ثلث آن برای اوسط و یک ثلث آن بجهت
اخیر بود و بعد از ان مولا سدس قیمت بنده را باوسط
تاوان دهد و آن سدس همان است که ازین نصف بولی
جنایت اخیره سپرد چرا که ثلث نصف سدس سدس می باشد و بر
ولی اول که بنده در دست او بود همان سدس را رجوع سازد
واگر اوسط خواهد این سدس را از ان ولی اول که بنده در دست
او بود بلا واسطه تاوان گیرد علمای عراق از مشایخ
ما حنفیه همچنان میگویند و صحیح نزد من این است که اوسط را
تاوان گرفتن سدس از ولی اول نمیرسد نه درینصورت و نه
درصورت سابق و اگر دفع بحکم قاضی باشد حکم آن
نیز همچنین است مگر آنکه مولا باوسط هیچ تاوان ندهد
لیکن سدس قیمت را بران اول که بنده باو سپرده بود رجوع
سازد و وقتیکه از وی گرفت بجانب اوسط دفع کند و بر
قول عراقیان اوسط خودش میتواند که سدس قیمت را بران
اولکه بنده بسوی او مدفوع بود رجوع کند * مسئله * هرگاه
بنده مردی را بخطا کشت و چشم دیگری کور کرد پس مولا

وی را بجانب آن کور ساخته چشم دفع نمود وهمان بنده از
دست او شخصی آخر را مقتول ساخت من بعد همه اولیای
جنایات مجتمع شدند و دفع بنده را قبول کردند
پس آن کور چشم ثلث حصه بنده را که در نصف خود
یافته بود بجانب ولی مقتول اخیر دفع نماید و دو ثلث
وی بر مولی مسترد سازد تا مولی با ولیای هر دو مقتول
بسپارد که ولی مقتول اول در ان برسد ده هزار درهم یعنی
برسد دیت کامله بگیرد و ولی مقتول اخیر برسد در ثلث
دیت اخذ کند پس آن دو ثلث بنده بر پنج حصه مقسوم شود
سه خمس آن برای اول و دو خمس آن بجهت اخیر بود و بعد
از ان مولی برای اول دو خمس از دو ثلث قیمت وی بعوض آنچه
این اخیر را ازین دو ثلث تسلیم نموده است تاوان دهد یعنی
چهار جزو از پانزده جزو قیمت بنده چرا که دو ثلث پانزده
ده است و دو خمس ده چهار پس چهار جزو از پانزده دو خمس از
دو ثلث آن بود و باز مولی تاوان مذکور بر کور چشم رجوع
کند کذا فی شرح المبسوط مترجم گوید که درین مقام
عبارت بسیار سقیم غیر مستقیم واقع شده که حاصل آن به توضیح

که در شرح زیاده شد و ترجمه بعض حیل ترک داده آمد انتهی

* مسئله * اگر گواهان قتل شخصی بخطا بر بندهٔ قایم شدند
و من بعد مولای وی اقرار بقتل دیگری کرد پس باید که مولی
وی را بجانب اولیای هر دو مقتول بالمناصفه دفع نماید و من بعد
نصف قیمت بنده را برای اول ضامن شود چرا که باقرار خود تلف
حق اولی نموده و لهذا مالک ساخت و اگر بکشتن شخص سوم
نیز اقرار نمود پس بنده را سه حصه با اولیای هر سه جنایت
دفع کند و دو ثلث قیمت او را بجهت اول و سدس قیمتش را
برای دوم ضامن گردد مثل دلیلی که گذشت کذا فی خزانة
المفتین * مسئله * هرگاه مردی را بندهٔ بود و شخصی
دیگر گفت که مولای وی آزادش ساخته است و من بعد همان
بنده ولی آن شخص را بخطا کشت پس بآن شخص هیچ نرسد
چرا که باین اقرار خود آن مولی و بنده را بری ساخت و مدعی
دیت بر عاقله شد و قول او بر عاقله بی حجت تصدیق نکرده
شود کذا فی الهدایة * مسئله * هرگاه بنده جنایتی کرد
و ولی جنایت اقرار نمود که این بنده آزاد است پس این مسئله
بر سه وجه گردانیده آید یا آنکه ولی جنایت اقرار بحریت

اصلی وی کرد یا بر اطلاق حریت وی مقر گشت یا بآزاد ساختن وی اورا
اقرار نبود پس اگر اقرار بحریت اصلی وی است برای ولی جنایت ضمان
قاید تدبیر بنده و نه بر مولی رضی تنبیه جواب است اگر اقرار بمطلق حریت
باشد و اصح اگر اقرار بآزاد ساختن مولی وی را نیز داده است
پس اگر اقرار کرد که اعتاق پیش از جنایت بود پس جواب
در آن مانند جواب در اقرار حریت اصل است و اگر اقرار نمود
که بعد از جنایت اورا آزاد ساخت پس این اقرار به برائة
ذمهٔ بنده بود و بر مولی دیه قدیه لازم آید بشرطیکه دعوی
اعتاق در حالت علم بجنایت بود و اگر میگوید که مولی
از جنایت آگاه نبود که آزاد کرد پس مدعی ضمان قیمت
بر مولی گردد و مولی از مدعی او که ضمان قدر قیمت است
انکار دارد پس قول مولی با یمین او معتبر باشد و بر ولی جنایت
اقامت گواهان لازم آید و اینحکم وقتی است که اقرار ولی
جنایت پیش از دفع بنده باشد و در صورتیکه اقرار از ولی
جنایت بعد دفع مولی بجانب وی بود پس اگر اقرار بحریت
اصلی یا بمطلق حریت است او را بر مولی سبیل دعوی نباشد
و بر بنده نیز مگر آنکه بنده آزاد گردد و هیچ یکی برای وی

ولاي نبود و اگر اقرار بآنست که مولي اورا پيش از جنايت آزاد کرده بود پس حکم بآزادي وي نموده آيد وولاي او موقوف باشد کذا في المحيط * مسله * اقرار بنده بجنايت خود درا نبود ومعتبر نباشد خواه بنده ماذون است وخواه محجور عليه و بعد آزاد شدن خود بسبب آن اقرار پس روي نکرده شود کذا في الحاوي * مسله * هرگاه بنده آزاد کرده شد و بعد از ان اقرار نمود که درحالت بندگي جنايتي بعمد يا بخطا کرده بود پس بروي هيچ لازم نايد مگر قصاص درصورت اقرار بقتل نفس از روي عمد کذا في المبسوط * مسله * بنده دست مردي بخطا بريد و بعد ومولي بسبب اين جنايت او را دفع نموده پستر زخم شکست و از ان بمرد و آن بنده قائم است پس او از آن ورثه مجني عليه باشد واگر مولي فديه وي به پنجهزار درهم که تمام ديت دست است داد و من بعد بنده را آزاد ساخت پستر زخم وي شکست ومرد گفت محمد رحمه الله که مولي قيمت بنده خود ده هزار اگرچه صد درم باشد وپنج هزار فديه را باز گيرد کذا في المحيط * مسله * بنده آزاد کرده شد پس با مردي گفت که

برادر ترا در حالت بندگی خود بخطا کشته بودم و آنمرد گفت که تو او را در حالت آزادی کشته پس قول بنده با جماع فقها معتبر باشد یعنی با یمین او وهمچنین اگر با مولای خود بعد آزادی گفت که مال تو گرفته ام یا دست تو بریده ام در حالیکه بنده بوده ام ومولی گفت نی بلکه این عمل بعد آزاد شدن کرده پس قول مر بنده را بود با جماع فقهای ثلثه کذا فی الکافی * مسئله * هرکه کنیزی آزاد کرد پستر با وی گفت که دست ترا بریده ام در حالیکه کنیز من بودی وکنیز گفت که دست مرا بریده وقتیکه من آزاد شده بودم پس قول معتبر قول کنیز بود وهمچنین حکم است در هر چیزی که مولی از آن کنیز گرفته باشد خواه از جنس مال بود یا از قبیل منافع و در این نزاع بطور مذکور واقع شود پس قول کنیز معتبر است مگر در صورت جماع و کرایه از روی استحسان یعنی مولی گفت که با تو جماع کرده ام در حالیکه کنیز من بودی وکنیز گفت که نی بلکه بعد آزادی من جماع کرده یا مولی گفت که ترا اجیر ساخته کرایه آن که ماهیانه است گرفته ام در حالیکه کنیز من بودی وکنیز گفت نی بلکه بعد آزاد شدن

مرا اجر ساخته اجرت آن گرفته پس دردين هرد وصورت
قول مولي معتبر شود وا زرد ي استحسان وقياس حنفي ، رحه فرق
درميان اين مسئله و مسئله سابقه دا وهدايه مصرح است درية
طالب تسلي شود درانجا به بيند و اين حكم كه مذكور شد
نزد ابي حنيفه و ابي يوسف است رحمهما الله ومحمد رحمه الله
گفت كه مولي درصورتهاي مرقومه هيچ ضمان نشد مگر
در حصري كه بعينه موجود باشد مامورنشود كه بركيرد كند
كذا في الهدايه * مسله * اگر شخصي بنده را خريد و قبض نمود
پس مردي گفت كه دست بنده را پيش از خريد ن وي بريده بودي
و مشتري گفت كه بعد خريد نش بريده ام پس قول مشتري
با يمين او معتبر باشد كذا في الكافي * مسله * هرگاه
بنده دست شخصي بعمد بريد و بحكم قاضي يا بي حكم
او بنده مذكور بجانب وي دفع كرده شد تا آزادش نمود
وبعد آن شخص از شهادت جارحه زخم دست بمرد پس بنده
بدو صلح اوبي جنايت كرد و اگر او را آزاد نكرده است بر
مولي را رگردانيده شود و يا اولياي مقتول كفته آيد كه اين
بنده را بكشيد يا از وي عفو كنيد كذا في خزانة المفتين

* مسئله * هرگاه بندهٔ مردی را کشت و برای او دو ولی است
که یکی از آنها عفو نمود پس به مولی گفته شود که نصف
بنده را بسوی ولی ساکت بسپارد یا فدیهٔ وی به نصف دیت بده
و عفو کننده را هیچ نیست کذا فی المحیط * مسئله * بندهٔ
دو کس را بعمد کشت و برای هریکی از مقتولین دو ولی است
که یک ولی هریکی عفو نمود پس مولی نصف بنده را بجنایت
آن دو دیگر سپارد یا فدیهٔ وی بده هزار درهم دهد واگر
بندهٔ مذکور یکی را ازان دو مقتول بعمد کشت و دیگری را
بخطا وازدو ولی عمد یکی عفو نمود پس اگر مولی فدا
اختیار کرد فدیه اش به پانزده هزار درهم دهد ده هزار
بجهت هردو ولی خطا و پنجهزار برای آن یکی از دو ولی
عمد که عفو نکرده است واگر دفع بجنایت آنها اختیار ساخت
بنده را بسه حصه بطریق عول نزد ابی حنیفه رحمه الله دفع
نماید دو ثلث وی برای هردو ولی خطا و ثلث او بجهت یکی
از دو ولی عمد که عفو نکرده پس آن دو بر سه تمام دیت
بگیرند و این یک بر سه نصف دیت ونزد صاحبین امام بر چهار
حصه بطریق منازعت دفع نماید سه ربع وی برای دو ولی

خطا و یا دفع او بجهت یکی از دو ولی عمد که عفو کرده است
کذا فی الکافی * مسئله * اگر بندهٔ دو کس را بخطا کشت
و ولی یکی ازان دو مقتول از حق در گذشت پس نصف
بنده را بجانب آن دیگر دفع کند یا فدیه اش بدیت ده هزار
و اگر یکی ازان دو ولی دست بنده را برید و قیمت وی هزار
درهم است و عفو نمود مولی وی را بسوی هر دو ولی دفع نمود پس
برند که دست برید نه هزار و پانصد درهم ازان بنده گیرند
چراکه او ببریدن دست پانصد درهم خود را وصول کرد
آن دیگر برسد ده هزار درم اخذ نماید و آن بنده درمیان
هر دو ولی برسی و نه سهم مقسوم شود نوزده برای ولی
اول و بیست سهم بجهت آن دیگر بود کذا فی خزانة المفتیین
* مسئله * اگر بنده مردی را بعمد کشت و چشم دیگری
کور ساخت باید دید که آن کور کردهٔ چشم بعمد است یا
بخطا پس اگر بعمد باشد مولی را گفته شود که اگر خواهی بجانب
کور ساختهٔ چشم دفع کن و اگر خواسته باشی فدیه اش
بده پس اگر فدا اختیار کرد فدیهٔ وی به پنجهزار درهم
بجهت آن کور چشم دهد و بندهٔ مذکور از بین جنایت پاک

گردد و برای ولی مقتول کشته شود و اگر دفع بسوی کور چشم اختیار
نبود پس اولیای مقتول بیایند و بنده را کشند و من بعد
کور ساختهٔ چشم بر مولی به هیچ وجوع نسازد و اگر قتل بخطا
است و ولی در میان دفع و فدا بجهت هر دو صاحب جنایت
مخیر شود پس اگر فدا اختیار نمود به پانزده هزار درهم
فدیه اش ده هزار برای ولی مقتول و پنجهزار بجهت
کور ساختهٔ چشم و اگر دفع اختیار ساخت آن بنده میان
هر دو صاحب جنایت بسه حصه مقسوم گردد دو ثلث وی بجهت
ولی مقتول و یک ثلث او برای کور چشم کذا فی المحیط * مسئله *
بنده بخطا بندهٔ دیگر را کشت و من بعد برادر مولای خود را
قتل نمود و آن برادر را بجز مولای او وارث نیست پس
نصف بندهٔ قاتل بسوی مولای آن بندهٔ مقتول دفع کند یا فدیه
وی دهد و نصف دیگرش برای مولای او باشد و اگر برادر
مولای خود را پیشتر کشته باشد تمام بندهٔ قاتل بجانب مولای
بندهٔ مقتول دفع کرده آید یا فدیه تمام داده شود پس
اگر برادر مولای خود را اول کشت و حال آنکه او را دختری
نیز بوده سه ربع بندهٔ قاتل به مولای بندهٔ مقتول و یک ربع او

یا ان دختر سپرده شود و اگر شرده و کشتن یکباره باشد و
دختر نیست پس بنده میان شرده و مولی بالمناصفه گردد
کذا فی خزانة المفتیین * مسله * بندهٔ مشترک میان دو
کس مردی را که با شرده و مولی قرابت داشت قتل نمود ریکی
ازان دو شریک از خون او درگذشت نزد ابی حنیفه رحمه الله
تمام خون باطل شود وصاحبین امام گفته اند که عفو کننده
قیمی از حصهٔ خود بجانب آن دیگر دفع کند یا فدیه آن
ربع دیت دهد و در بعض نسخه ها مذکور است که قول محمد
رحمه الله در جواب این مسله موافق با ابی حنیفه
بود ومشهور تر آنست که او رحمه الله متفق با ابی یوسف است
واگر بندهٔ مولای خودرا بعمد کشت وا ورا دو پسر است که یکی
ازان دو پسر عفو نمود تمام خون وی نزد ابی حنیفه و محمد
رحمهما الله باطل گردد و قول ابی یوسف درین مقام مانند
قول او درانجا است کذا فی الکافی * مسله * در منتقی
آمده که بندهٔ مردی را بعمد کشت و من بعد مولا او را آزاد
ساخت پس یکی از دو ولی خون عفو نمود درین صورت
بندهٔ مذکور در نصف قیمت خود برای کسیکه عفو نکرده

است سعایت کند و بر مولی هیچ نا ید کذا فی المحیط * مسئله *
هرکه دست بنده خود برید و من بعد مردی ویرا غصب نموده
و بنده در دست غاصب ازین زخم بمرد پس بر غاصب قیمت بنده
بحالتیکه دست بریده است آید و اگر مولی دست بنده را
در حالیکه بقبضهٔ غاصب است بریده بود و از ان زخم هم
دست اومرد پس بر غاصب هیچ نا یدکذا فی الهدایة * مسئله *
محمد رحمه الله در جامع کبیر گفت که مردی سر بندهٔ خود
بزخم موضحه شکست ومن بعد اورا نزد کسی بهزار درهم
مرهون ساخت وقیمت آن بنده در حال سر شکستگی
هزار درهم بود ودر دست مرتهن از همان جنایت مرد پس با
مالیت دین که روی است بمیرد یعنی دین هم ساقط شود واگر
جنایت از مولی بعد رهن یافته شود مولی استرداد کنندهٔ گردیده
باشد تا اینکه اگر آن بنده در دست مرتهن هلاک شود
از دین اوچیزی ساقط نگردد و همچنین اگر جنایت از اجنبی
یافته شود پس درمیان جنایت موجود قبل رهن وجنایت
موجوده بعد رهن حکم جدا گانه بود باین طور که صورت
اول رهن باطل گرداند و صورت دوم مبطل رهن نگردد .

نیز از جهت دیت ماخوذه از جانی قایم مقام مرهون باشد
* مسئله * نیز در جامع کبیر گفته که مردی سر بندهٔ دیگری
بزخم موضحه شکست و آن بنده مریض شد و درین اثنا
شخصی او را غصب برد تا در دست غاصب از همان جنایت مرد
پس مولای بنده را اختیار بود اگر خواهد قیمت بندهٔ مذکور
که بحال صحتش بود از عاقلهٔ جانی در سه سال تاوان کرد
و پس بعد ازان بر غاصب بقیهٔ قیمت آن بنده که در روز غصب
وی بوده رجوع نماید و اگر خواسته باشد قیمت روز غصب
وی از غاصب فی الحال در مال او تاوان گیرد و ضمان ارش
موضحه و آنچه از نقصان در آن بنده تا وقت غصب غاصب
حادث شده باشد از جانی مواخذه کند و این همه در مال جانی
بود پس اگر غاصب بعد ادای ضمان بجانب مولا اراده
گرفتن ضمان از جانی یا عاقلهٔ وی کند او را نمیرسد و اگر
این بنده مغصوب نشد لیکن مولا او را بعد جنایت بدست
مردی بشرط خیار بایع تا سه روز فروخته بود در دست مشتری
مرد پس این صورت همچنان است که از حال غاصب بیان کردیم
و اگر مولا این بنده را بمردی به بیع فاسد فروخته تا در دست

مشتریها از ضمان جنایت بیرده پس مولی ضمان ارش موضحه وانچه
جراحت او را تا وقت قبض مشتری ناقص کرده باشد از جانی کیرد
وانچه بر جانی واجب شده در مال او فی الحال بود و بر مشتری
قیمت بنده هرچه بروز قبض وی بوده است در مال او فی الحال آید
و اگر مولی بنده مذکور را نفروخت و لیکن بعوض دینی که بر مولی
مماثل قیمت ان بنده بود مرهون ساخت و در دست مرتهن از ضمان
جنایت مرد پس ان بنده باین بهره و مرتهن را بر جانی راه
مواخذه نبود و راهن بر جانی بارش جنایت وانچه از جنایت
نقصان در ان بنده تا روز رهن رسیده است رجوع نماید
و گرفتن ضمان قیمت بنده از جانی باطل گردد و اگر قیمت آن بنده
زیاده تر از دین بود باین طور که قیمتش مثلاً دو هزار درهم است
و برذین هزار درهم او را گرو کرده و در دست مرتهن مرد پس حال
همچنان است که در صورت مماثلت دین با قیمت بنده ذکر کردیم
از بنکه برای مرتهن بر جانی ضمان نباید و مولای بنده بر جانی
نصف ارش موضحه و نصف انچه نقصان در ان بنده بسبب جنایت
تا وقت رهن رسیده است باز گردانده را این رجوع در مال
جانی بود و نیز مولای بنده بنصف قیمت وی که در روز موتش بود

و بنصف ارش موضحه و بنصف آنچه جنایتش تا تمن کرده
بر عاقلهٔ جانی رجوع کند * مسئله * محمد رحمه الله در جامع صغیر
گفت که مردی به بریدن دست بندهٔ دیگری بخطا اقرار کرد
و عاقله اش در ین قول او را تکذیب نمود و من بعد بندهٔ مذکور را کسی
غصب کرد که اقرار بملک مولایش داشت و در دست غاصب مرد
پس مولی اختیار دارد اگر خواهد ضمان قیمت بندهٔ را از جانی
در مال او بسه سال گیرد و جانی قیمت بندهٔ را که بعد بریدگی
دستش بود بر غاصب در مال او فی الحال رجوع کند و اگر مولی
خواسته باشد ضمان قیمت بندهٔ دست بریده از غاصب در مال
او فی الحال گیرد و ضمان ارش دست بنده که نصف قیمت وی است از
جانی در مال او اخذ کند و ضمان نفس بندهٔ را از جانی نه طلبد و سزاوار
آنست که جانی نقصانی را که در آن بنده تا زمان غصب رسیده
است تاوان دهد اگرچه محمد رحمه الله در کتاب ذکر آن نکرده
اما این مسئله محمول بر آنست که غصب بر فور بریدن دست بوده
و اگر بریدن دست بعهد باشد و باقی صورت مسئله بحال ماند پس گویم
که مولی مختار است اگر خواهد قاتل بندهٔ را بکشد و بر بنا
تقدیر غاصب مولی را براه مواخذه نبود و نه وارثان جانی را

واگر مولی خواسته باشد ضمان قیمت بنده را که بعد بریدگی
دست وی بوده از غاصب ابتدا اگیرد بر این تقدیر مولی را
بر قاطع قصاص نرسد لیکن بجهت مولی ارش دست بر جانی
در مال او واجب گردد هکذا في المحیط * مسئله * هرکه بندهٔ را
غصب کرد پس در دست او جنایتی نمود ومن بعد او را رد
ساخت تا در دست مولی جنایتی دیگر بعمل آورد پس مولی آن
بنده را بسوی هر دو ولی جنایت دفع کند وبعد از آن نصف
قیمتش بر غاصب رجوع سازد تا بجانب ولی جنایت اول
سپارد و باز بر غاصب نصف قیمت دیگر رجوع کند و برای
خودش نگاه دارد واین حکم نزد ابی حنیفه وابی یوسف
رحمهما الله است ومحمد رحمه الله گفت که مولی یک نصف
قیمت را بر غاصب رجوع سازد تا برای خودش سالم ماند و
بولی جنایت اول هیچ نه دهد واگر آن بنده اولا نزد مولی
جنایتی کرد ومن بعد مغصوب شد تا در دست غاصب جنایتی
دیگر نمود پس مولی او را بجانب هر دو ولی جنایت بالمناصفه
دفع کند و نصف قیمتش را بر غاصب رجوع سازد تا بسوی ولی
جنایت اول سپارد و باز بر غاصب رجوع نکند باجماع فقهای

ثلثة كذا في الهداية * مسئله * هرگاه شخصی بنده را
غصب نمود و آن بنده نزد او مردی را كشت و بعد
ازان مرد پس بر غاصب قيمتش براى مولى لازم آمد و مولى
اين قيمت را بسوى ولى جنايت دفع كند پستر مولى قيمت
ديگر بر غاصب رجوع سازد و اگر آن بنده نزد مردیكى چشم
وى كور شد پس غاصب در حالت كوريش بمولى سپرد و در
بدست مولى مردى ديگر را قتل كرد و بعد ازان اولياى هردو
مقتول جمع شدند تا مولى او را بعوض هردو جنايت دفع نمود
پس در مغصوب مولى نصف قيمتش را از غاصب بجهت چشمى
كه نزد او كور شده است گيرد و بسوى اولياى مقتول اول
سپارد و هرگاه مولى نصف قيمت را تا اولياى اول سپرد پس آنها
در پس بنده مذكور بر سند ديتي كه ازان قدر ماخوذ مستثنى
است گيرند چراكه اينقدر ماخوذ براي آنها سالم ماند
پس بر سند آن نگيرند بلكه حق برسند آنچه از حقشان
باقى است اخذ نكنند و ولي مقتول ديگر برسند ديت كامله
گرد و بعد ازان مولي بر غاصب نصف قيمتى كه ازو گرفته
بود رجوع سازد و نيز مولي بر غاصب آنچه از حصه بنده اولياي

ولي اول را رسيده است يعني قيمت بندهٔ كور چشم را رجوع كند
و بقيمت آنچه در ان بنده ولي دوم را رسيده است رجوع
نسازد و من بعد اولياي مقتول اول در آنچه مولي گرفته است
تتمهٔ قيمت آن بنده را تا غايت آنچه در دست او ست باقي
گذارند و سزاوار آنست كه اين حكم بر قول ابي حنيفه و ابي
يوسف رحمهما الله مخصوص باشد پستر مولي به مثل آنچه
ازو گرفته شد بر غاصب رجوع كند كذا في المبسوط * مسئله *
هرگاه مردي بنده را از شخصي بغصب گرفت و آن
بنده نزد غاصب كسي را بخطا كشت و من بعد مولي و اولياي مقتول
جمع آمدند پس بندهٔ مذكور بر مولي باز گردانيده شود و
ازو گفته آيد كه بندهٔ خود را دفع كن يا فديه اش بده پس اگر
دفع يا فدا اختيار كرد دريصورت بمبلغي كه فيما بين
قيمت بنده و ارش باشم كمتر باشد بر غاصب رجوع سازد و اگر
آن بنده نزد غاصب بزيادت متصله زايد شد مثلا تناور و پهلوان
گشت يا هنري تازه آموخت كه موجب ازدياد قيمتش
شد و مولي دفع وي اختيار كرد پس بنده را با زيادت مذكوره
دفع كند خواه حدوث زيادت پيش از جنايت باشد يا بعد

آزاں پستر مولا بر غاصب بقیمت آن زیادت رجوع نکند اگر
آن زیادت از دست مولا بہمان سبب مستحق شد که آن
بنده نزد غاصب احد اثکرده بود یعنی چنانچه بنده بسبب
جنایتی که نزد غاصب بعمل آورده بود از دست مولا رفت آن
زیادت هم از دست او بہمان سبب رفت پس می باید که غاصب
قیمت زیاده را نیز بمولا باز دهد اما چون آن زیادت نزد
مولا از پیشتر نبود لهذا قیمتش را اسنرداد نمی تواند کرد و اگر
آن بنده در دست غاصب کور شده و جنایتی نزد او کرده
بود پس درصورتیکه بعد جنایت کور گشت و مولا دفع وی
اختیار نمود پس او را بحالت کورچشم بسوی ولی جنایت
دفع کند می بعد مولا بقیمت وی که در حالت صحتش بود
بر غاصب رجوع سازد چون مولا قیمت حالت صحتش از
غاصب گرفت الی جنایت از مولا نصف قیمتش گیرد و بعد
ازان مولا باز دیگر نصف قیمت بنده را بر غاصب
رجوع سازد تا قیمت کاملهٔ بنده بدست آوا فتد و اگر
پیش از جنایت کور شده بود و مولا دفع وی اختیار نمود پس
بنده را بہمان حالت کور پیش بسوی ولی جنایت دفع کند

پس تر منوان بقیمت آن بنده که در حال صحت وی بود بر غاصب رجوع کند و هرکناه که آن قیمت گرفت برای مولی سالم ماند و ولی جنایت را نیرسد که ازان چیزی گیرد هکذا في المحیط * مسله * هرکناه مردی بندهٔ را بغصب گرفت و آن بنده در دست غاصب مولای خود را یا بندهٔ دیگر را ازان مولای خود بخطا کشت و قیمت بندهٔ مقتول از قیمت قاتل بیشتر است یا مالی ازان مولای خود مستهلک ساخت پس بسبب این جنایت غاصب قیمت بندهٔ مغصوب را بمولای وی ضمان دهد نزد ابی حنیفه رحمه الله و اما جنایت بندهٔ مغصوب بر نفس غاصب و بر مال او نزد ابی حنیفه رحمه الله باطل گردد و نزد صاحبین او معتبر باشد و از مغصوب منه یعنی مولی گفته شود که بنده را بغاصب بسپار اگر غاصب زنده است و جنایت بر اعضای او ست یا بسوی وارثان غاصب دفع کن یا فدیه اش بدیت بده اگر غاصب مقتول است یا قیمت مال باز گردان اگر مال تلف کشته است هکذا في الحاوی * مسله * اگر شخصی بندهٔ و کنیزی را غصب کرد و هریکی ازان بنده و کنیز نزد غاصب مردی را بخطا کشت و من بعد

است داده شود پس بمرتبه فتن آمد که در این جواب دو
روایت اند و اگر مولی فدیهٔ غلام اختیار کرد فدیه اش
بده هزار درهم ولی مقتول غلام را و بقیمت کنیز ولی مقتول
وی را دهد و بعد ازان بقیمت غلام برغاصب رجوع کند و
در باب کنیز دو قیمت از غاصب بگیرد قیمتی بعوض آنچه
باولیای جنایت کنیز داده است و قیمت دیگر بجهت غصب
کنیز تا این قیمت بجای کنیز مولی را بسلامت ماند و این
قول ابی حنیفه است رحمه الله واما بر قیاس قول ابی یوسف
و محمد رحمهما الله هرگاه غاصب قیمت غلام داد و قیمت
در باب کنیز داد باین طور که یک قیمت کنیز سپرد و دوم
بر قیاس خود گرفت پس گویا کنیز در ملک غاصب در آمد
بجهت تقرر ضمان کنیز برو و بمولی گفته شود که یا زده هم
حصه از غلام بجانب غاصب سپار و یا فدیه اش بقیمت کنیز ده
و مولی هرچه اختیار کند بر غاصب بهیچ رجوع نسازد بهمان
سبب که بیان کرده ایم از حکم مبادله و برابری در آنچه هریکی
از آنها برصاحب خود رجوع کند کذا فی المبسوط * مسئله * اگر
شخصی بنده را غصب کرد و پس بعد او را بکشتن مردی

مسا مورساخت تا بنده آن مرد را کشت بستر غاصب ویرا
بجانب مولاش رد نمود و باز نزد مولا دیگري را خطا
قتل کرد و بعد از ان ولي خون اول از ان خون درگذشت
پس در ین صورت بر مولا لازم آید که نصف بنده را بجانب
ولی آن مقتول دیگر دفع کند یا فدیه آن بدیت دهد و بر
غاصب بهیچ رجوع نسازد واگر پس از عفو ولي اول بنده را
بجانب مرد و ولي مقتولین دفع نمود و من بعد ولی اول را باقي
حق خود در گذشت پس مولا بر غاصب بنصف قیمت رجوع
سازد و هرگاه نصف قیمت گرفت ولی مقتول اول را بران نصف
قیمت راه مواخذه نیست چرا که عفو نموده است پس این
نصف برای مولا بسلامت ماند و بر غاصب بار دیگر رجوع
نکند کذا في الحاوي * مسله * هرگاه مردي بنده را
بغصب گرفت و مولی و غاصب را کنیزي بود یعني سپرده بوده
من بعد بنده مذکور شخصی را نزد غاصب کشت و آن کنیز
بنده را قتل نمود پس بر غاصب قیمت بنده مذکور لازم آید
چرا که نزد او هلاک شد و وقتی که مولا قیمت گرفت آنرا
بجانب اولیای مقتول دفع کند پستر غاصب قیمت دیگر

بمولی داده شد تا بجای بنده اورا بسلامت رساند و بعد ازین
بمولی گفته شود که کنیز خود را که امانت است بجانب غاصب
دفع کن یا فدای وی بقیمت بنده بده ازانکه غاصب
بسبب ادای ضمان گویا مالک بنده شد و اگر آن
بنده خودش با کشتن مرد حر کنیز را نیز کشت و مولی
دفع اختیار نمود پس آن بنده بر مجموع دیت مقتول و قیمت
کنیز مقسوم گردد بر قول ابی حنیفه رحمه الله تا اولیای مقتول
از وی آنچه بمقابلهٔ دیت رسیده است گیرند و مولی آنچه
بمقابلهٔ قیمت کنیز افتاده اخذ کند و غاصب تتمهٔ قیمت کنیز را
بمولی ضامن شد و نیز بمولی بر غاصب از قیمت بنده بمثل
آنچه اولیای مقتول گرفته اند رجوع سازد و اما بر قول
ابی یوسف و محمد رحمهما الله مولی از قیمت کنیز خود
هیچ در آن بنده نگیرد و مولی آن بنده را بتمامه بجانب
اولیای مرد حر دفع کند و بقیمتش بر غاصب رجوع نماید
* مسئله * اگر شخصی کنیزی را غصب کرد و آن کنیز مردی
را بخطا نزد غاصب کشت پس فرزندی زاد تا آن فرزند
کنیز را قتل نمود پس بر غاصب لازم است که آن فرزند

و قیمت کنیز را بر مولی رد کند و من بعد بولی آنکه شود
که این حکم را بجهت اولیای مقتول سپارد و بنا بر قصاص
مآن رجوع سازد تا برای تو سالم ماند و بعد ازان با وگفته
آمده که این در رهن را بجهت غاصب دفع کن یا فدای وی
بقیمت کنیز بده کذا فی المبسوط سوال کرد که هرگاه بنده مرهون
بر راهن یا برغلام او یا بر مال او جنایتی کرده باشد این
جنایت معتبر باشد جواب علما اینست که محمد رحمه الله
این مسئله را در کتاب الرهن ذکر نموده و گفته که جنایت
او باطل گردد و اختلاف را در آن کتاب بیان نکرد
مگر قول مشایخ آنست که آنچه در کتاب الرهن مذکور
شده که جنایتش باطل شود قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله
بود اما بر قول ابی حنیفه رحمه الله جنایت مرهون بر راهن
بقدر دین او معتبر باشد چرا که بقدر دین بر وی مضمون
است چنانچه در کتاب الرهن گذشت و هرگاه مرهون
جنایتی بر مرتهن یا بر مال او کند پس بر قول ابی حنیفه این
جنایت هدر و بی معتبر نباشد و ابو یوسف و محمد رحمهما الله

گفته اند که اعتبار کرده شود کذا فی المحیط فصل دوم

در بیان جنایت مدبر و ام ولد * مسئله * هرگاه مدبر و ام ولد جنایتی کرد پس هرچه قیمت و ارش جنایت از آنها کمتر باشد مولی آن را ضمان دهد و آن قیمت در ام ولد ثلث آن قیمتی است که او را در حال قنیت خود بود و در مدبر دو ثلث همان قیمت او کذا في السراج الوهاج * مسئله * مدبری که در میان دو کس مشترک است جنایتی نمود پس قیمت او برهر دو مولایش برابر اندازهٔ ملک آنها در وی واجب گردد و اگر یکی از دو شریک وی را مدبر کرد و من بعد جنایتی نمود پس نزد ابی حنیفه رحمه الله برهر دو شریک قیمتش لازم آید و نزد ابی یوسف و محمد رحمهما الله مدبر کننده نصیب شریک خود را بسبب ضمان دادن مالک شود کذا في محیط السرخسي * مسئله * جنایت مدبر بر مولای او در مالش في الحال واجب شود تدبیرعاقله مولای او همچنین است حکم ام ولد کذا في السراج الوهاج * مسئله * وقتیکه قیمت مدبر زیاده باشد پس بر مولی بیش از ده هزار درم ده کم واجب نشود و درین حکم جنایت وی بر نفس و ما دون نفس برابر بود کذا في المبسوط * مسئله * اگر ولی جنایت و مولی در قیمتش بعد مدتی

اختلاف کردند پس ولی جنایت گفت که قیمت او در روز جنایت دو هزار درم بود و مولا با بعد گفت دریصورت قول مولا با یمین او معتبر باشد و ابو یوسف رحمه الله سوی همین مذهب رجوع کرده است هکذا في الذخیره * مسله * اگر مدبر بعد جنایت خود بلا فاصله مرد او ردمه مولا قیمتش باطل نگردد و همچنین اگر مدبر خود کور کشت بر مولی قیمت کامله وي آید کذا في الحاوي * مسله * اگر در مقدار قیمت مدبر بعد موتش اختلاف کردند پس معتبر قول مولا بود و بر ولی جنایت اثبات دعوي خود نکوا شان لازم آمد کذا في المبسوط * مسله * مولا قیمت ام ولد را یکبار ضمان دهد پس اگر جنایتی کرده بس بعد جنایت دیگر بظهور آمد ولي دوم در ضمان قیمت سریک اول کرده خواه جنایت دوم پیش از قضاي جنایت اول یافته شود یا بعد از ان هکذا في محیط السرخسي * مسله * اگر از مدبر جنایات کثیره بوقوع آمد پس قیمت وي در میان اولیاي جنایت شامسترک بوده و در حکم قرب ر ماند ما بین جنایتها و بعد این برابر است پس اگر مدبر مردي را بخطا کشت

وچشمهٔ یشکري کور کرد بر مولاي وي قیمتش براي اصحاب
جنایتها برسه حصه لازم آید پس اگر مده برچیزي بکسب
خود حاصل ساخت یا بطریق هبه اورا کسي داد اصحاب
جنایت را در ان حقی نبود کذا في شرح المبسوط * مسئله *
هرگاه مده بر دو کس را کشت یکی را بعمد و دیگري را بخطا
پس بر مولی قیمت او براي اولیاي خطا لازم آید و بجهت
اولیاي عمد کشته شود پس اگر یکی از دو ولي عمد از
خون او در گذشت قیمت مده بر در میان انها بر چهار حصه
بود در قول ابي یوسف و محمد رحمه الله سه ربع ازان
براي اولیاي قتل خطا و یک ربع براي یکي از دو ولي عمد
که عفو نکرده است واما بر قیاس قول ابي حنیفه رحمه الله
پس آن قیمت درمیان آنها برسه حصه خواهد بود دو ثلث
ازان بجهت اولیاي خطا و یک ثلث بجهت یکی از دو
ولي عمد که عافي نیست کذا في الحاوي * مسئله * قیمت
مده بر براي هریکی از اصحاب جنایت اعتبار کرده شود
بهمان روز که جنایت بران کس واقع شده است وقیمت او
که بروز مده بر کردن بود معتبر نیست پس وقتیکه مده بر مردي را

بخطا کشت و قیمت او بیرون مثل آن هزار درهم بود
و پس بعد دیتش ادا نمود تا اینکه یکهزار و پانصد شد بستر
مرد دیگر را قتل نمود پس در این صورت ولی جنایت دوم
پانصد درهم که فصل میان هر دو قیمت است از مولا بگیرد
و پس بعد باقی که هزار درهم است بر سی و نه جزء مقسوم شود
چرا که هر پانصد را سهمی قرار داده شد پس برای اول بحساب
ده هزار درهم دیت کامله بیست سهم بود و برای دوم که
یک سهم پانصد از بیستر باقیمانده بهمان حساب نوزده
سهم باشد پس هزار درهم باقی را بر همان حساب هر دو
ورثه تقسیم کرده بگیرند کذا فی السراج الوهاج * مسئله *
هرگاه عبد مرد حری را کشت و قیمت او در آن هنگام هزار
درهم بود و پس بعد شخصی چشم عبد را کور کرد و پانصد
؟ تاوان داد پس عبد مرد دیگر را کشت پس
در دیت ... ارش چشم که پانصد درهم یافته شد خاص
برای مولی بود اما ی جنایت را در آن حقی نیست و بر
مولی هزار درهم که دیت عبد بر دو جنایتش بر مردان
بود لازم آید که پانصد از آن خصوص برای اولیای

اول نیا شد و پانصد باقی مقسوم شود که اولیای هر دو مقتول
بحساب ده ذرارد یت کامله که پانصد از ان مستثنی است
بگیرند یعنی نوزده سهم از سی و نه سهم واگر کور کنند که
چشم مدبر بند ه بود و بسبب این جنایت د فع کرده شد
نیز برای مولی بسا شد کذا فی المبسوط * مسئله *
هرگاه مدبر مردی را بخطا کشت درحالیکه قیمت او
هزار درهم بود و من بعد قیمتش افزود تا اینکه برابر دو
هزار درهم گشت بستر مردی دیگری را بخطا قتل نمود
و بعد از ان قیمت او کاست تا اینکه برابر پانصد درهم گردید
پس شخص سیوم را کشت در ینصورت بر مولی بده هزار
درهم حکم داده شود پس ولی جنایت دوم هزار را ازان بگیرد
باقیمانده هزار درهم که در پانصد ازان حق اول وحق ثانی
مجتمع است حق اول برسد ده هزار درهم وحق ثانی برسد *
هزار درهم پس پانصد میان هر دو بر نوزده سهم مقسوم خواهد شد
نه سهم برای ثانی وده سهم برای اول باقی ماند پانصد دیگر که در ان
حق هر سه مقتول مجتمع است پس درمیان آنها برانداز حقوق
آنها مقسوم گردد باین وضع که اولیای مقتول

سیوم را آن برسد که شرکت کامله را ... ابی یقول
دوم برسد که شرکتی که ادا نموده و باز گرفته اند از آن
مستغنی است و لیکن مقتول اول برسد که شرکتی که این
بوی یکبار گرفته اند از این مستغنی است یکبار بود کذا في
المحیط * مسئله * مدبرکه مولی قیمت مدبر را بسوی ولی
جنایت دفع کرد و بعدین در وی حادث شد و سپس بعد مدبر
دیگر را بخطا کشت پس اگر این دفع قیمت بقضای اول
بحکم قاضی بوده است دوم را برمولی سبیل مواخذه نیست
ولیکن پس روی اول بیاید و نصف قیمت مذکوره ازو بگیرد
واگر آن قیمت را بی حکم قاضی دفع کرده بود پس در قول
امام ابو یوسف و محمد رحمهما الله جواب همچنان است و نزد
امام ابو حنیفه رحمه الله دوم را اختیار است اگر خواهد
نصف قیمت تعاقب اول کند و اگر خواسته باشد برای
همان ... ت در پیش مولی آمده پس وقتیکه از مولی گرفت
مولی آنرا بر او ... رجوع سازد کذا في المبسوط * مسئله *
مدبرکه مدبر جانی در راه عامه مسلمانان بنا آن مولای
خود مرکبه تا مردی در وی افتاده بمرد پس مولا قیمت مدبر

بسوي ولي جنايت بحكم قاضي سپرد ومن بعد ديگري در آن س
چاه افتاد درينصورت ولي جنايت دوم را بجهت نصف قيمت قربني
مولى افتادن آيا ميرسد يا نه پس اين مسئله بر چهار اختلاف
است و فقهاي ثلاثه اجماع كرده اند برانيكه هرگاه كننده
چاه بنده كسي بود پس مولى آنرا بسوي ولي مقتول سپرد
ومن بعد ديگري در آن چاه افتاده مرد پس درين صورت دوم
بجهت هيچ چيز بسوي مولى نكند خواه مولى بسوي
اول بحكم قاضي داده باشد يا بي حكم قاضي و نيز اجماع
كرده اند برانيكه هرگاه مولى قيمت مدبر بسوي ولي مقتول
اول دفع نكرده بود تا اينكه ديگري در آن چاه افتاده يا
ديگر بر اگشت ومن بعد قيمت بجانب اول بمقتضاي قاضي
دفع نمود درينصورت ولي مقتول دوم را ميرسد كه در پي
مولى افتد تا نصف قيمت مدبر از مولى بگيرد پستر مولى با
نصف بر ولي مقتول اول رجوع سازد كذا في الـ

نهادن مدبر سنگ را در راه يا راندن ... يه را بر
كسي يا ريختن او آب را بر راه بمنزلهٔ چاه كندن است
كذا في محيط السرخسي * مسئله * مدبر جنايتي بخطا

ود ویم بر رسد ده هزار درهم کامل بشکیرند پس آن پانصد
درمیان هرده شریک برسد و نه سهم مقسوم شود چرا که هر
پانصد ازان دو مبلغ دیت که نوزده هزار و پانصد درهم
است سهمی گردانیده آید کذا فی المبسوط * مسئله * محمد
رحمه الله در اصل گفته که هرگاه مدبر مولای خود را بخطا
کشت پس جنایت او باطل شود و برو لازم گردد که در قیمت خود
سعایت کند بجهت رد وصیت برای قاتل یعنی مدبر کردن وی
را که عبارت از اعتاق بعد الموت بلا عوض است بمنزله
وصیت قیمت او برای خودش بود و چون وصیت برای قاتل
مانند میراث رد کرده شود سعایت قیمت خودش برای
اولیای مولی بر وی لازم آید و وقتیکه مدبر مولای خود را
بعمد کشت پس سعایت در قیمت خود بر وی واجب شود و لیکن
بر وی قصاص آید و هرگاه سعایت و قصاص هر دو واجب شد
ورثه مولی اختیار دارند اگر خواهند او را طلب سعایت بدون
قیمتش از وی کنند پس تر بکشند و اگر خواسته باشند فی الحال
بکشند و حق خودها را در سعایت باطل گردانند پس اگر
مولی را دو پسر بوده باشند که چون آن مدبر یکی را زشان

نیست ویکی از ایشان عفو از مجروح نمود پس بر [illegible] لازم است
که سعایت در قیمت کامله و نصف قیمت خود کند سعی در قیمت
کامله بجهت رد وصیت بود میان هر دو پسر مشترک باشد
و سعی در نصف قیمت برای کسی که عفو نکرده است مخصوص
گردد کذا فی المحیط * مسئله * بنده مدبر تا جر که بر وی دین
است مولای خود را بخطا کشت پس بر وی لازم است که
سعایت در قیمت رقبه خود برای قرضخواهان نماید و آنچه
از دین بر وی بعد سعایت باقی ماند برقرار بود و همچنین
اگر بنده مأذون که بر وی دین است مولای خود را مجروح
ساخت و پس بعد مولی درحالیکه صاحب فراش است آزادش
نمود پس از آن از زخم وی بمرد و او را مالی سوای آن
بنده نیست بحکم مدبر مذکور در ارد و اگر آن بنده
[illegible] آن را بکردند و حالیکه طاقت آمد و رفت میداشت
پس اگر [illegible] الی که اشته باشد قرضخواهان آن بنده
مختارند اگر خواهند قیمت بنده از ترکه مولا گیرند
و بجهت بقیه قرض خود در پی آن بنده افتند و اگر خواسته

باشند ابرای [illegible] ذمه خود کرده پس آن بنده شوند و از ترکه

مولی قیمت ... نه و بر آن بنده برای ورثه مولی ... سعایت نیست کذا فی المبسوط * مسله * اگر مولی او را در مرض خود آزاد کرد و مولی را مالی بجز وی نیست وی بعد مولای خود را بخطا کشت پس وی را باید که قیمت خود سعایت کند نزد ابی حنیفه رحمه الله قیمتی بجهت رد وصیت و قیمتی دیگر بجای دیت و نزد ابی یوسف و محمد رحمهما الله یک قیمت خود سعایت نماید و دیت بر عاقله مولای وی باشد و همچنین حکم است اگر مولی را مالی ... بود آن بنده از ثلث مال خارج می شود کذا فی محیط السرخسی * مسله * اگر مدبر مولای خود را بعمد کشت و او را دو وارث بود که یکی از ان پسر مدبر است پس بر مدبر لازم آید که ... ... قیمت خود سعایت کند قیمتی بجهت رد وصیت و قیمت دیگر بسبب جنایت کذا فی المبسوط * مسله * ... حامله مولای خود را بخطا کشت و بعد موت ... ... پس فرزند وی سعایت در هیچ چیز نکند و اگر ... را مجروح ساخت و وی بعد بزاد پس مولی از همان زخم بمرد مدبره قیمت خود سعایت نماید و فرزندش از ثلث مال مولی آزاد شود

کذا فی محیط السرخسی * مسئله * هرگاه مدبری که میان دو کس مشترک بوده اولا مردی را بخطا کشت و پس بعد یکی را از دو مولای خود نیز بخطا قتل نمود پس بر مولای زنده نصف قیمت وی در مال مولای مقتول نصف دیگر از قیمت وی لازم آید پس از آنجمله برای ولی مولای مقتول ربع قیمتش بجهت ولی آن مرد دیگر سه ربع آن بود چرا که ولی مولای مقتول در چیزی که خود ضمان داده است حقی ندارد زیرا که جنایت مدبر بر مولای خود بخطا هدر و باطل است پس آن نصف قیمت که او داده است برای ولی مرد اجنبی سالم باشد و در نصف دیگر مصاحب و مشارک آن ولی اجنبی کرده پس ولی مولای مقتول در ان بر سه پنجهزار درهم دیت و آن دیگر نه بر سه پنجهزار بگیرد تا ان نصف قیمت میان هردو بالمناصفه بوده و بر مدبر واجب است که در قیمت خود سعایت کند نصف آن برای ورثه مقتول و نصف دیگر از ان بجهت مولای زنده و اگر مولای را بعد کشته باشد باقی مسئله بحال خود ماند پس بر مولای زنده در مال مقتول قیمت تامه وی برای ولی قتل خطای مرد اجنبی

لازم آید و مدبر در قیمت خود سعایت کند که میان هر دو
مولی مشترک باشد و بجهت قتل عبد کشته شود پس اگر یکی
از دو ولی قتل عبد عفو نمود مدبر برای کسیکه عفو نکرده است
در نصف قیمت خود سعایت کند * مسئله * هرگاه مدبر مدبر دیگر را
بخطا کشت و او را دو ولی است که از آنها عفو نمود دومین بعد مدبر
یکی را از دو مولای خود بخطا قتل نمود پس بر مولای زنده
نصف قیمتش آید که نیمه از آن نصف برای ولی مولای مقتول
بود و نصف باقی از آن نصف در میان او و در میان کسیکه
از دو ولی عبد عفو نکرده بود یا اینها صلح یا شد و در مال
مولای مقتول ربع قیمت مدبر برای کسیکه عفو نکرده است
لازم آید و مدبر در قیمت کامله خود بجهت مولای زنده
و ورثه مولای مرده سعایت کند * مسئله * هرگاه مدبر
هر دو مولای خود را در زمان واحد بخطا کشت پس در قیمت
خود برای ورثه هر دو مولی سعایت نماید بسبب رد وصیت
و برای یکی از آن هر دو مولی بر صاحب خود هیچ نآید
از آنکه جنایت مدبر بر مولای خود بخطا هدر باشد * مسئله *
مردی فوت کرد و مدبری گذاشت در حالیکه آنرا

مالی بجز این مدبر نیست و بعد مدبر بر ... درین
بروی لازم است که هرچه دیها سه قیمتش و ارش جنایت
گیرند باشد در آن سعایت کند و نیز آن مدبر برای ورثه
مولای خود سعایت در ثلث قیمت خود نماید در قول ابی
حنیفه رحمه الله كذا في المبسوط و نزد ابی یوسف
و محمد رحمهما الله آن مدبر آزاد شد و نیز دو ثلث قیمت
خود است پس بدل جنایت بر عاقله وی باشد و اگر مدبر از
ثلث مال مولی خارج میشود پس جنایت بر عاقله اش باتفاق
فقهای ثلثه بود * مسئله * قهستانی اگر مولی در مرض خود
مدبره را آزاد کرد پس این بنده مدبر در حکم مدبر بود
مگر آنکه هر دو در حق جنایت بر مولای خود حکم جداگانه
دارند چنانکه مدبر در جنایت خطا بر مولای خود سعایت
میکند و این بنده نزد ابی حنیفه رحمه الله بمنزله مکاتب است
که بر مولای خود جنایت کرد و مکاتب در جنایت خطا بر مولای
خود سعایت می نماید پس اگر آن بنده پیش از آنکه سعایت
کند بمیرد و مالی گذاشت و حال آنکه خود بس از ثلث مال مولی
خارج نشده بود و متروکات در مال وی برچه قیمتش

وارث جنایت کمتر باشد حکم کرده شود واگر آن بنده
فرزندی گذاشت پس فرزند وی دیه را نیز که دین و جنایت است
سعایت کند یعنی دین و ثلث قیمت پدر خود بورثهٔ مولی
ادا نماید و بدل جنایتش نیز دهد واگر آن بنده در حصهٔ
وارثان سعایت کرده بود و در حصهٔ جنایت سعی بعمل نیاورده
تا اینکه بمرد و فرزندی گذاشت پس بر فرزند وی هیچ
نبود * مسئله * اگر مولی بآزادی بندهٔ خود وصیت نمود و بمرد
و من بعد بندهٔ مذکور جنایتی کرد پس وارثان او مختارند
اگر خواهند بنده را در جنایت دفع کنند و عتق باطل شود
واگر خواهند فدیه وی بطریق تطوع از طرف خود بدهند
پس تر آزادش نمایند خواه از ثلث مال مولی خارج شده باشد
یا نه وآن بنده در ثلث قیمت خود بجهت حصهٔ ورثه
سعایت کند بشرطیکه از ثلث خارج نشده باشد واگر
وارثان مولی وی را پیش از دفع و فدا آزاد از جانب میت
نمودند محمد رحمه الله اینصورت را ذکر نکرده وفقیه
ابوجعفر گفته که اگر ورثه علم بجنایتش میداشتند پس فدیه
اختیار کردند واگر نمیدانستند پس بهرچه از قیمتش وا

جنایت کند پس باطل شود سعایت کذا فی محیط السرخسی

* مسئله * این مدبره در بلدی بزاید و قیمت مجموع مادر و فرزند
سه صد درهم است و بعد آن مدبره جنایتی کرد که
مستوعب قیمت مذکوره کردند و مولای وی بمرد و مالی
جز آن فرزند و مدبره نگذاشت پس در صورت مدبره و فرزندش
بقدر قیمت خودها برای ولی جنایت سعایت کنند و بعد
وارثان بپردازند و صد درهم که ثلثش قیمت است سعی نیابند
و یکصد درهم برای آن فرزند سالم ماند کذا فی الکافی

* مسئله * هرگاه مدبر مردی را بخطا کشت و مال نیز
وی دیگر هلاک کرد پس بر مولی قیمتش برای اولیای مقتول لازم
آید و بر مدبر واجب است که در مال مستهلک سعایت کند و یکی
از دو فریق در آنچه گرفته است شریک دیگری نگردد پس اگر
مولی پیش از آنکه قاضی حکم بجبری ازان کرده باشد بمرد
و او را مالی جز آن مدبر نبود پس مدبر در قیمت خود سعایت
کند و اصحاب دین او حقدار تر از قیمت از اصحاب
جنایتش باشند و در صورتیکه دین دارثی او اکثر از قیمتش
بود پس بروی سعایت در قدر زاید نیز لازم افتد و اگر دین بروی

کمتر از قیمتش بباشد پس هر قدر از قیمت که بر مقدار دین داری وی فاضل شود حق اصحاب جنایت بود و آنها را بروی زیاده از قدر مذکور هیچ نرسد وهمچنین است اگر قاضی حکم بر مولی بقیمت مدبر بجهت اصحاب جنایت و حکم بر مدبر بسعایت دین پیش از موت مولی کرده باشد و امام و لد برای اصحاب جنایت در هیچ چیز سعایت نکند کذا فی شرح المبسوط * مسئله * اگر مدبر مال ده کس را مستهلک ساخت و قاضی برای یکی از آن هر دو حکم بسعایت کرد شرکت دیگری در آن لازم آید و اگر مدبر پیش از سعایت بمرد آن حکم باطل گردد و اگر مدبر را مالی هبه کرده شود پس قرضخواهان او حقدار تر بآن مال از مولی باشند کذا فی محیط السرخسی * مسئله * اگر مدبر هزار درهم شخصی را هلاک ساخت و می بعد مولای وی از ادش نمود پس مدبر صاحب دین را ضمان چیزی نده و اگر از ادش نکرد ولیکن مردی مدبر را کشت و تا وان قیمت وی داد و حال آنکه مدبر پیش ازین جنایتی کرده بود و بعد از آن مولی بمرد و مالی جز آن مدبر نداشت پس در یتصورت

صاحب دین حق او تاوان قیمت از صاحب جنایت باشد
کذا في شرح المبسوط * مسئله * اگر مردی مدبری را بغصب
گرفت تا اینکه بدست وی جنایتی کرد پس درین صورت
از قیمت وارا وش هرچه کمتر بود آنرا مولی تاوان دهد
و بر غاصب بآن رجوع سازد هکذا في محيط السرخسي
* مسئله * هرگاه مردی مدبری را غصب کرد و آن مدبر در
حالیکه نزد غاصب است اقرار بکشتن شخصی از روی عمد
نمود و گفت که وقت قتل وی نزد مولی بودم یا گفت که نزد
غاصب بودم پس این هر دو قول او برابر اند در وجوب قصاص
بروی و در لزوم ضمان قیمتش بر غاصب بجهت مولی ازانکه
اقرار در حال بودن وی نزد غاصب است واگر مدبر بسبب
همین جنایت بعد رد کردن غاصب بر مولی کشته شد پس
بر غاصب قیمت وی بجهت مولی لازم آید و اگر یکی از
دو ولی مقتول عفو کرد پس برای آن دیگر هیچ نباید و
اگر مدبر در حال بودنش نزد غاصب اقرار بدزدی کرد
یا از دین اسلام مرتد شد و من بعد غاصب ویرا بر مولی
رد نمود و مدبر بسبب ارتداد کشته شد پس بر غاصب قیمت

وی لازم آید یا بسبب اقرار دزدی دستش بریده شد پس
برغاصب نصف قیمت وی واجب شود کذا فی المبسوط
* مسئله * مردی مدبری را غصب کرد و آن مدبر نزد وی جنایتی
نمود پس غاصب ویرا بر مولی باز گردانید و من بعد بار
دوم باز بغصب گرفت تا نزد وی جنایت دیگر بعمل آورد
پس بر مولی قیمت مدبر لازم آید که میان هر دو ولی جنایت
بالمناصفه باشد بعد ازان بقیمتش بر غاصب رجوع سازد
و نصف آن بسوی ولی اول دفع کند و باز آن نصف را
بر غاصب بار دوم رجوع کند تا برای مولی سالم ماند کذا فی
شرح الجامع الصغیر للصدر الشهید حسام الدین * مسئله *
هرگاه مدبری را غصب کرد و نزد او جنایتی بعمل آورد
پس غاصب بر مولی ویرا رد کرد تا اینکه نزد مولی جنایت
دیگر نمود پس بر مولی قیمت وی واجب شود که میان اولیای
هر دو جنایت بالمناصفه مقسوم گردد و مولی بعد ادای
قیمتش بسا نصف قیمت را بر غاصب رجوع سازد و بولی
جنایت اول دهد و باز آن نصف را بر غاصب بار
دیگر رجوع کند و اینحکم نزد ابی حنیفه و ابی

یوسف رحمهما الله بود و نزد محمد رحمه الله که مولی
نصف قیمت وی یعنی بر وی رجوع سازد تا برای او سالم
ماند * مسئله * اگر مدبر نزد مولی اولا جنایت کرد پس جنایت
دیگر نزد غاصب نمود در این صورت مولی قیمتش را تاوان
دهد که در میان اولیای هر دو جنایت نصفا نصف بود و بعد
ازان نصف قیمت را بر غاصب رجوع سازد تا بولی جنایت اولی
دهد و باز آن نصف را بر غاصب رجوع نکند در قول فقهای ثلثه
کذا فی الکافی * مسئله * هرگاه مدبر مردی را بخطا کشت
پس او را شخصی بغصب گرفت و نزد غاصب مردی دیگر را
بعمد قتل نمود و پس بعد غاصب وی را بر مولی باز گردانید پس
مدبر در قصاص کشته شود و بر مولی قیمتش برای ولی خطا
بعوض جنایتی که او نزد مولی سرزده بود لازم آید و مولی
قیمتش بر غاصب رجوع سازد پس اگر یکی از دو ولی قتل عمد
عفو از قصاص نمود آن قیمت در میان آنها بر چهار حصه
مقسوم کرده شود در قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله تعالی

یعنی ولی قتل عمد که عفو نساخته و سه ربع باولیای قتل خطا
[illegible] در قول ابی حنیفه بر سه حصه قسمت کرده شود دو حصه [illegible] بطریق

و من بعد مولی بر غاصب بآنچه صاحب قتل عمد از و گرفته است
رجوع سازد و آن را بصاحب قتل خطا دهد و اگر نزد غاصب
اولا مردی را بعمد کشت پستر غاصب او را بمولی باز گرداند
تا اینکه بعد عفو یکی از دو ولی خون عمد نزد مولی مردی
دیگر را بخطا قتل نمود پس بر مولی قیمتش لازم آید که
در میان ولی قتل خطا و یکی از دو ولی خون عمد که عفو
نکرده است مقسوم شود چنانچه بیان کردیم بر چهار حصه
یا سه حصه بحسب اختلاف فقها پستر مولی بر غاصب باندازهٔ
آنچه ولیی عمد غیر عفو کننده از و گرفته است رجوع سازد
و باز بهمان صاحب عمد عفو نکننده دهد تا اینکه نصف
قیمت تمام شود و من بعد بمثل آن بر غاصب باز رجوع کند کذا
فی المبسوط * مسئله * اگر عبد بر نزد غاصب مردی را کشت
و مولی قیمتش را تاوان داد و بر غاصب بآن قیمت رجوع
ساخت و من بعد مردی دیگر او را غصب کرد تا اینکه نزد او
شخصی آخر را قتل نمود پس ولی هر دو مقتول در این قیمت
مانده شریک شوند و مولی بنصف قیمت بر غاصب دوم رجوع
کند و بسوی اول دفع نماید کذا فی محیط السرخسی * مسئله *

اگر مدبر نزد غاصب مردي را بخطا کشت ومتاع دیگري هلاک کرد و مي بعده مدبر را شخصي بخطا قتل نمود پس بر عاقلهٔ قاتل مدبر قیمتش براي صاحب دین متاع مستهلک لازم آید ونر مولي قیمت وي بجهت ولي مقتول بسبب جنایت واجب شود ومولی آن همه را بر غاصب رجوع سازد * مسله * اگر شخصي بندهٔ یا مدبري را غصب کرد تا اینکه نزد او مالي هلاک ساخت ومي بعد غاصب او را بر مولي باز گردانید ونزد وي بمرد پس درینصورت اصحاب دین را هیچ نیز چرا که محل حق ایشا فوت کرد وآن مکسوبات مدبر یا مالیّت رقبه او بود ومولی را نیز بر غاصب هیچ نرسد واگر مدبر نزد غاصب پیش از رد وي بمرد پس بر غاصب قیمتش لازم آید وهرگاه مولی آن را بگیرد بقرضخواهان دهد وباز بر غاصب بمثل آن رجوع کند واگر درصورت مذکوره مدبر نزد مولي مردي را بخطا کشته باشد پس قیمتش براي اصحاب دین بر عاقلهٔ قاتل واجب شود که مولی آن را بگیرد وبایشان دهد وباز مولي بر غاصب آنرا رجوع سازد * مسله * اگر مدبر نزد مولي مالي را هلاک ساخت

و من بعد وي را مرد مي غصب نبود تا اينكه نزد غاصبي
چاهي دررا ه كند بد پستر غاصب وي را بسوي مولي رد كرد
ودرا نچا مردی مد بر را بخطا كشت و قيمتش بمولي تاوان
داد واصحاب د بن آن را از مولي ذكر فتند وبعد ازان
ستوري دران چاه افتاد وهلاک شد پس درينصورت مالک
ستور اصحاب دين را كه قيمت مد بر گرفته اند بقدر
خرد دران قيمت شريک شود پستر مولي آن را بر
غاصب رجوع سازد تا با صحاب دين اول دهد واگر
درچاه مردي افتاد و بمرد پس برمولي قيمت مد بر بجهت
ولي آن مردۀ چاه لازم آيد ومن بعد مولي بر غاصب
آن را رجوع كند كذا في المبسوط * مسله * اگر مد بر
غاصب را يا مملوک اورا يا كسي را كه غاصب وارث وي
مي شود كشت پس آن خون باطل گردد كذا في محيط السرخسي
* مسله * اگر مد بر مشترک را يكي از دو مولاي او
از دست مولاي ديگر غصب نبود پس نزد او مردي را بخطا
كشت ومن بعد غاصب وي را باز گردانيد تا اينكه بعده
شخصي ديگر را قتل كرد كه دو ولي داشت ويكي از آنها

غاصب را مخاصم ساخت پس درین صورت برای هر دو مولای
مدبر قیمت کامله بشرکت لازم آید که نصف ربع آن بصاحب
قتل خطا دهند و نصف ربع برای یکی از دو ولی عهد که عفو
ساخته رسانند و بعد ازان مولای غیر غاصب بر مولای غاصب
بنصف ربع نصف قیمت مدبر رجوع کند و آن مقدار نصف
که خودش برای ولی خطا داده بود پستر ازان مبلغ با رولی
خطا را ثمن قیمت مدبر دهد و خودش بر غاصب بآن ثمن
رجوع نماید کذا فی شرح المبسوط * مسئله * مدبر کرد
ذمی در همه احکام مذکوره همچو مدبر کردهٔ مسلمان
بود و جنایت او بر مولایش باشد مگر آنکه حکم بر وی
بسعایت قیمت خودش کرده شود وقت اسلام وی تا اینکه
حکم او مثل حکم مکاتب کردد و همچنین است حکم
مدبر کردهٔ حربی مستامن مگر آنکه حربی که وارد دار الاسلام
مدبر کند و باز در دار الحرب رجوع نماید و من بعد
بگرفتاری مسلمانان آمده خودش بنده کرده شود پس
مدبرش آزاد کردد و لو در زمرهٔ مسلمانان باشد و تاوان
بدهد چیزی و اگر مدبرش بعد گرفتاری او جنایت کرد

هكذا في محيط السرخسي * مسله * هركاه مرولد مولاي
خود را بعمد كشت پس اگر وي را فرزندي ازمولى نبود
بروي قصاص لازم شود وسعايت قيمت خودش بجهت آزادي
بروي نايد و اگرويرا فرزندي از مولي باشد پس قصاص
بروي واجب نشود ومن بعد وتنها م قيمت خود سعايت
كند كذا في المحيط * مسله * هركاه ام ولد مولاي خود را
بعمد كشت درحاليكه از وحامله است و فرزندي ندارد
پس بروي قصاص بالقتل نايد پس اگر فرزندي زنده زاد
سعايت قيمت بروي براي همه وارثان مولي واجب شود
واگر فرزند مرده زاد قصاص بروي لازم آيد پس اگر
مردي بر شكمش زد و فرزند مرده انداخت دربن صورت
غره بران مرد بود و ام ولد را از ان غره ميراث رسد وبعوض
مولى كشته شود ومن بعد حصه وي كه از غره اش رسيده
بود ميراث براي اولاد مولاي وي باشد محروم الميراث اثري
نكرد نداز انكه آنها وي را بسبب حقي كشته اند كذا في
المبسوط * مسله * هركاه ام ولد مولاي خود را ومردي اجنبي
را بعمد كشت واو را فرزندي از مولاي خودش نيست ويكي

از دو ولی مولی و یکی از دو ولی مرد اجنبی با هم از خون
درگذشتند پس درین صورت بر ام ولد نصف قیمت خود
برای دو ولی هر یک که باقی اند لازم آید و در مال وی واجب
شود نه در مال مولی واگر آن هر دو عفو کننده بتعاقب یکدیگر
از خون درگذشتند ام ولد بروسه ربع قیمت خود سعایت کند
باتفاق ائمه ثلثه اما این سه ربع نزد ابی حنیفه رحمه الله
بر سبیل عول و مضاربت و نزد ابی یوسف و محمد رحمهما الله
بر طریق منازعت مقسوم شود و تخریج این مسله بر طریق
منازعت اینست که ربع قیمت منجمله نصفی که واجب برای
یکی از دو ولی مولی است از حق یکی از دو ولی اجنبی تعلق
ندارد پس برای او سالم بی منازعت باشد و ربع قیمت که
زاید بران نصف واجب است از حق یکی از دو ولی
مولی علاقه ندارد پس بجهت یکی از دو ولی اجنبی
سالم ماند و ربع قیمت که باقی ازان نصف ماند منازعت
هر دو در آن برابر است و میان هر دو بالمناصفه باشد
پس نصیب هر یکی از آن دو ولی غیر عفو کننده سه ثمن قیمت
ام ولد بود و تخریج مسله بر سبیل عول و مضاربت این است

که دو نصف قیمت که واجب بجهت اولاد بود وحق جنایت شد نه حق مولی در تمام آن وحق آن دیگر در نصف آن پس هریکی برمقدار حق خود بگیرد تا آن نصف درمیان ایشان اثلاثا بود و ثلث آن برای یکی از دو ولی و ثلث آن نصف برای یکی از دو ولی مرد اجنبی او مستحق ربع دیگر هم بود و ربع عبارت از سدس و نصف سدس است پس و قتیکه این را با نصیب سابق او آمیختند حق او ثلث قیمت و نصف سدس آن گردید * مسئله * هرگاه ام ولد مولای خود را کشت درحالیکه فرزندی از و داشت وسی بعد مرد اجنبی را نیز قتل نمود و آن اجنب زاد و ولی بود که یکی از ایشان از خون درگذشت پس درینصورت ام ولد در قیمت خود سعایت کند باین طورکه دو ثلث آن برای وارثان مولی و ثلث آن برای آن دیگر نزد ابی حنیفه رحمه الله ونزد ابی یوسف و محمد رحمهما الله سه ربع آن بجهت ورثه مولی و یک ربع برای آن دیگر واگر ورثه مولی بحکم قاضی پیش از عفو یکی از دو ولی اجنب تمام قیمت گرفته باشند پس وارثان اجنبی را میرسد

که مشارکت دران قیمت نمایند و پس رجوع بر ام ولد کنند
خرا که شبه انچه بروی بود ادا نبود و همچنین حکم است
در صورت گرفتن انها بی حکم قاضی نزد ابی یوسف و محمد
رحمهما الله و اما نزد ابی حنیفه رحمه الله ورثه اجنبی
اختیار دارند خواه از ورثه مولی گیرند و خواه از ام ولد
مواخذه کنند و اگر ورثه مولی بعد عفو آن دیگر گرفته باشند
پس صحیح آنست که غیر عفو کننده مختار است خواه ورثه
مولی بحکم قاضی گرفته باشند یا بی حکم او نزد ابی حنیفه
رحمه الله و صاحبین فرق کرده اند در میان دادن بحکم
قاضی و بی حکم او هکذا فی محیط السرخسی * مسئله *
وقتیکه مدبر و ام ولد و بنده و مکاتب جمع شدند تا مردی
را کشتند پس هریکی از انها ربع نفس را هلاک ساخت لهذا
بمولای بنده گفته شود که ویرا دفع کن یا فدیه اش بربع
دیت بده و مکاتب در انچه کمتر باشد خواه قیمتش و خواه
ربع دیت سعایت کند و بر مولای مدبر و ام ولد نیز هر چه
کمتر از قیمت و ربع دیت کمتر است لازم آید کذا فی المبسوط *
* فصل سیوم * در بیان جنایت مکاتب و اقرار او بجنایت

خود * مسئله * هرگاه مکاتب جنایتی که موجب مال است بعمل آورد پس آنچه ازان واجب گردد بر ذات وی باشد نه بر مولای وی این مسئله بی اختلاف درمیان علمای ما است کذا فی الذخیرة * مسئله * وقتیکه مکاتب جنایتی بخطا کرد بروی لازم آید که هرچه درمیان ارش خود وقیمت خود دش که بروز جنایت است کمتر بیند دران سعایت نماید کذا فی شرح المبسوط * مسئله * اگر مکاتبی که قیمت او ده هزار درهم یا بیشتر ازان است مردی را بقتل آورد پس باید ده هزار درهم که ده درهم ازان مستثنی است سعایت کند کذا فی محیط السرخسی * مسئله * هرگاه مکاتب ولی جنایت در قیمتش که بروز جنایت بود اختلاف کند پس معتبر قول مکاتب باشد هکذا فی الحاوی چرا که او منکر زیاده است وقول منکر با سوگند او معتبر بود * مسئله * اگر چشم مکاتب کور کرده شد و مکاتب گفت که جنایت کرده ام بعد ازان که چشم من کور نبوده شد پس قول معتبر قول وی بود کذا فی شرح * مسئله * آنچه از جنایت مکاتب اولاً وبالذات

بر قول ابی حنیفه و محمد و قول آخر ابی یوسف رحمة الله واجب بود دعوا ست یعنی که مکاتب بولی جنایت سپرده شود و عساکر کیست آن را خیبری ما لدیکی از این ... ور نا شد یا حکم قاضی بمال یا صلح کردن طرفین بر مال یا حاصل شدن یاس از دفع وی بسبب ارادتی یا بسبب مردن بشکر ناشتن مالی که برای بدل کتابت وافی بود پس هرگاه مکاتب حنایت کرد وار بدل کتابت عاجز شد و در بندگی باز گشت اگر عجز وی پیش از حکم قاضی بمال و قبل از مصالحه طرفین بر مال بوقوع آمده مولی حکم بدفع یا فدا کرده شود و اگر عاجز شدن وی پس از حکم قاضی بمال یا بعد از صلح در ما اتفاق افتاد مکاتب در بی صورت فروخته کرده شود و دفع نکرده شود نزد ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و بر قول آخر ابی یوسف رحمه الله هکذا في المحیط * مسئله * و هرگاه مکاتب حکم نمالی کند پس این مال دین بر وی کرده و از رقبه اش ساقط شود و پیش احکم به دو تعلق این بود کذا في الحاوی * مسئله * هرگاه مکاتب جنایات متعدد کرد و پس از آن مولا بود ی

آزادش نبود پس هرچه فیما بین قیمت او و ارش جنایت
نسبت بیکدیگر کمتر بود بر مکاتب دین واجب الذمه شود
پس اگر قاضی حکم باداء آن بروی داد تا بعض اولیای
جنایت را ادا نمود باین عهد وی جایز بود و دیگران
دران قدر مودی شریک نشوند و اگر هنوز حکم بروی بجنایت
نشده بود تا عاجز شد وی بعد مولی با وجود علم جنایت وی
آزادش نمود پس مولی اختیار کننده فدا گردد و اگر علم
بجنایتش نداشت از آزاد نمودن هلاک کننده رقبه اش
شد تا اینکه بر مولی قیمت او واجب گردد کذا فی المبسوط
* مسئله اگر مکاتب مردی را کشت و هنوز حکم جنایت
بروی نشده بود تا عاجز شد و بر وی دین دیگر هم هست پس
درینصورت بعوض جنایت دفع کرده شود و نزد ولی جنایت
در دین فروخته کرده و اگر مولی فدای وی داد باز در
دین او را فروخته شد کذا فی محیط السرخسی * مسئله *
اگر مکاتب جنایتی دیگر بخطا کرد پس اگر پیش جنایت بر دوم
قاضی حکم نموده بود که بجهت جنایت بر اول هرچه فیما بین
ارش و قیمتش کمتر است ادا سازد درینصورت باندازه

الثچه براي اول حكم سد بروي متهت دوم نيز لازم آيد كذا في الذخيرة وهمچنين حوابست است در هر جنايتي كه پس از حكم قاضي بحساب سابق آنرا تعمل آرد كذا في المبسوط * مسله * اگر قاضي حكم بروي متهت اول نكرده بود تا اينكه جنايت ديگري ظهور آورد پس بروي واجب شود كه هر دو قيمتش و مجموع ارش هر دو حساب نصب بيكه مگر كمتر بود براي اول ودوم سعايت كنند وآن مال در ميان هر دو مشترك باشد واين قول امام ابي حنيفه ومحمد است رحمهما الله وقول آخر امام ابي يوسف رحمه الله نيز بود كذا في الذخيرة * مسله در هر جنايت قيمت مكاتب كه در روز جنايت وي است منظور شود وافزوني قيمت پس از جنايت معتبر نگردد واگر مكاتب مردي را بخطا كشت وحاشيه در راه كنديد ومكاني در راه احداث نمود وپس ازان مردي در حسا ه افتاد ومرد پس قاضي بروي حكم بقيمت بجهت كسيكه در چاه افتاد بجهت ولي مقتول كرد وسعايت بشركت ميان هر دو نمود پس سبب آنچه در راه احداث ساخته بود شخصي هلاك شد ومرد

دریندصورت این شخص دیرشریک انهادران قیمت کردند
وهرجمس اسکردرچاه مردي دیکرافتاد وبمرد واکربعدانر
حکم قاضي بقیمت چاهی دیکر درراه کند بد وانساني
دران افتاد ومرد پس قاضي حکم بروي بقیمت دیکر
کند راکر در جاه اول اسبي افتاد و...
کرد بد قیمت اسب بروي دبن شود پس سعایت
دران نها بد پرمبلغی که رسد وآنها شریک مالک اسپ
رین قیمت نباشند کذا في المبسوط * مسله * هرکاه
مکاتب مردي را بخطا کشت درحالیکه قیمت او هزار درهم
است وهنوز حکم بروي بچیزي نشده بود که مرد دیکررا
بخطا قتل نمود ودرین هنکام قیمتش دوهزار درهم شد
پستر مرافعه بسوي قاضي برند پس دربن صورت قاضي
حکم برمکاتب بسعایت دوهزار درهم کند که هزار دویم
ازان منحصر بولي مقتول دویم شود ومقدار هزار اولکه
وقت جنایت اول موجود بود درمیان ولي مقتول اول ودویم
برقه رحق آنها مشترک کرده وحق ولي مقتول دووم در
نه هزار بود چراکه یکهزار بوي رسیده ست وحق ولي مقتول

اول ده روده هزار پس آن هزار موجوده وقت جنایت اول بر
نوزده سهم مقسوم شود ده سهم از آن برای اول و نه سهم برای
دوم پس آنچه از سعایت مکاتب حاصل شود نصف آن
مخصوص به دوم بود و نصف دیگر در میان اول و دوم بر قدر
حق هر یکی بر نوزده سهم تقسیم نموده آید کذا فی المحیط
* مسئله * مکاتب در حالیکه قیمت او ده هزار درهم
است مردی را بخطا کشت پس کور چشم شد و من بعد مرد
دیگر را بخطا قتل نمود در حالیکه قیمت او هزار درهم گشته
پس در این صورت بروی به ده هزار درهم حکم کرده شود که
یکهزار از آن برای اول است یا قیمانده هزار موجود وقت
جنایت دوم که در میان هر دو بر قدر حق آنها مقسوم
کرده و حق اول ده نه هزار درهم است و حق دوم ده
هزار پس هزار موده میان هر دو بر نوزده سهم قسمت کرده
شود نه برای اول و ده بجهت دوم کذا فی محیط السرخسی
* مسئله * مکاتبی مردی را بخطا کشت پس تر مردی دیگر را
بخطا مقتول ساخت تا اینکه برای هر یکی از این دو جنایت حکم
کرده شد و من بعد شخصی اجیر را بخطا قتل کرده پس در این صورت

نصف قیمتی که حکم بآن کرده شد حق کیس است که حکم بوای او نفاذ یافت باز برای مقتول سیوم بنصف قیمت آن بنده علی الخصوص بلا شرکت دیگری حکم نموده شود و نیز بنصف قیمت دیگر حکم کرده آید تا در میان کسیکه حکم برای او نشده و میان مقتول سیوم بسه حصه مقسوم شود دو ثلث آن برای مقتول اوسط و ثلثی از ان بجهت مقتول سیم کذا فی المبسوط * مسئله * هرگاه مکاتب دو کس را بخطا کشت برای ولی یکی از ان هردو بنصف قیمت وی حکم کرده شد و ولی مقتول دوم غایب است باز مردی دیگر را قتل نمود و من بعد عاجز شده در بندگی باز گشت پس مولی در میان دفع وفدا تخیر داده شود پس اگر دفع اختیار کرد محمد رحمه الله ذکر نموده که نصف بنده بسوی ولی مقتول سیوم سپرده گردد و باز این نصف بنده بجهت ادای نصف قیمت که برای ولی مقتول اول بحکم قاضی لازم آمده است فروخته شود و نصف دیگر این بنده در میان ولی مقتول سیوم و مقتول میانگی بر قدر حق انها قسمت کرده آید وحق دوم ده هزار درهم است وحق سیوم در پنجهزار پس

این نصف مشغول بحصه هر دو بر سه حصه بود و ثلث آن
نصف بجهت دوم و ثلث دیگر از آن برای سوم باشد و اگر
مولی فدای اختیار نمود فدیه دوم بده و هر دو دیه در
و همچنین برای سوم و بده آن در حصه دوم و سوم پاک کرده
و برای او نصف قیمت بنده دین بر ذمه همین بنده بماند
پس با مولی گفته شود که دین او ادا نمود آنچه یا بنده بر تو
فروخته کرده پس اگر مولی دین بنده را ادا نکرد تا
اینکه فروختنش واجب شد علما گفته اند که همچنین بنده در
دین خود فروخته شود نه نصف وی بخلاف آنکه اگر
برای دوم حکم بنصف قیمت می شد و مولی بجهت آن دو
دیگر فدیه میداد پس در ینصورت وقتیکه مولی دین بنده
ادا نمیکرد تا اینکه فروختن وی بعوض دین واجب میگشت
نصف بنده فروخته میشد و تمام وی بالا و در معرض بیع
نمی آید کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه مکاتب
مردی را بخطا کشت و آن مقتول را دو وارث است و قاضی
برای یکی از آن هر دو بنصف قیمت بر مکاتب حکم کرد
و برای وارث دیگر هیچ حکم ننمود و باز مردی دیگر را

گذشت و بعد ازان وارث دوم آمد و قضيت بسوي قاضي
برد در حاليكه اين بنده هنوز مكاتب است پس براي او بسه
ربع قيمت حكم كرده شود و اگر مكاتب عاجز شد و آن
بيانكي كه شبان وارث دوم است آمد پس بدرستيكه
چهارم حصه بنده بسوي او دفع ساخته آيد يا مولي بنده
فديداش بنصف ديت دهد كذا في المبسوط * مسئله *
اگر مكاتب جنايتي كرد پس بمرد و مالي نگذاشت
جنايت باطل گردد خواه قاضي بروي حكم كرده باشد
يا نكرده باشد كذا في محيط السرخسي * مسئله * هرگاه
مكاتب جنايتي كرد و بمرد پس اگر پيش ازانكه قاضي
حكم بروي بجنايت كند عاجز بمرد و صد درهم گذاشت
و بدل كتابت او بيشتر ازان است جنايت باطل گردد
و صد درهم كه گذاشته است براي مولي بود و اگر بعد
از حكم جنايت بروي بمرد پس آنچه گذاشته است جنايت
ازان ادا كرده شود و اگر مال وافي بدل كتابت گذاشته
مرد خواه پيش ازانكه قاضي حكم بروي بجنايت كرده
يا بعد ازان پس جنايت باطل نشود تا اينكه اول بدل جنايت

از آن ادا کند پس تدبیر بدل کتابت و می بعد اکثر ...
بیرون آید حق وارثان مکاتب بود این حکم و معلوم است که در
مکاتب دین سوای بدل جنایت نباشد و اما هرگاه در مکاتب
دین دیگر سوای جنایت بود و مالی که وفای دیون و جنایت
و بدل کتابت کند نگذاشته است پس اگر بحکم قاضی
ودیعه بجنایت مرد ولی جنایت پس از این همه قرضخواهان
مزد دیون بر جنایت مقدم کرده شوند پس ابتدای
به دیون کنند پس بجنایت بعد بکتابت و هر چه اکثر ...
آمده برای وارث مکاتب باشد و اگر قاضی بروی حکم
بجنایت نکرده بود تا بمرد پس دیون بر جنایت مقدم
داشته آید و این همه آنچه ذکر کردیم وقتی است که مکاتب
مالی وفا کننده بمجموع دین و جنایت و بدل
کتابت گذاشته باشد سوال و اما اگر مال وافی بدل کتابت
نبود و بمرد دیون و جنایت وفا نکند پس آیا جنایت
باطل گردد جواب اگر قاضی حکم بجنایت پیش از موت
وی کرده باشد جنایت باطل نگردد و از مال مکسوبه او
چه دیون و چه جنایت هر دو ادا کرده شوند و اگر قاضی حکم بجنایت

تنهودو است پس جنایت باطل شود و دیون از کسب او ادا ساختنه ایند هکذا في المحیط * مسئله * اگر مکاتب بمرد و پسري گذاشت که در حال مکاتب بودنش از کنیز وي تولد یافته و بر مکاتب دیني و بدل جنایتي بود خواه قاضي حکم آن جنایت کرده است یا نه پس در ینصورت پسرش در دین و جنایت و بدل کتابت همه سعایت کند و جبر بر بدایت ادای چیزی از امور مذکوره نکرده شود پس اگر پسر بعد از حکم جنایت بروی عاجز گشت و در بنده گي باز گردانیده شد فروخته گردد و بهای او در میان قرضخواهان و اصحاب جنایت بقدر حصه هاي هر یک مقسوم شود و اگر پیش از حکم بجنایت عاجز شد جنایت بطلان پذیرد و او در دین فروخته شود و اگر مسا در بسر بوقت مردن مکاتب زنده بود و دیني بر زمه مکاتب نیست خواه حکم بجنایت بروي شده باشد یا نه پس بر مادر و پسر لازم آید که قیمت مکاتب و ارش جنایت نسبت بیکدیگر هر چه کمتر است در آن سعایت کنند و بدل کتابت نیز دهند پس اگر یکي از ین مادر و پسر پیش از حکم جنایت بر آنها

پس بعد از آن مردی را بخطا کشت حکم بودی بقیمتش برای ولی مقتول حاصل کرده شود دعوای آنچه بران شود بجهت ولی جنایت مکاتب بود و اگر بعد ازین شود بوماد و پسر از بدل کتابت عاجز شد نذر در بند کی باز کشند شریکی از ینهاء در جنایت خاص خود فروخته کرده پس اگر از بهای وی چیزی بیفزاید آن افزونی حق ولی جنایت مکاتب باشد کذا فی المبسوط * مسله * کنیز مکاتبه جنایتی کرد بستر فرزندی بزاد و من بعد از بدل کتابت عاجز شد و در بندگی مولی باز آمد و هنوز حکم بجنایت نشده بود درینصورت مکاتبه تنها بسوی ولی مقتول دفع کرده شود و اگر حکم جنایت بر مکاتبه شده بود و من بعد فرزند آورد خودش فروخته کرده پس اگر بهای او در جنایت وفا کرد بهتر و اگر نه فرزند او نیز فروخته شود کذا فی محیط السرخسی * مسله * اگر مکاتبه بمرد و صد درهم با فرزندیکه در حال کتابت آن را زاده بود گذاشت و برده خود دینی داشت و مقتولی را بخطا کشته بود خواه حکم جنایت بروی شده است یا نه پس درینصورت بر پسر

او حکم بسعایت در بدل کتابت وجنایت کرده شود وآن
مال در میان اهل جنایت وصاحب دین بر قدر حصه ها
مقسوم کرده شود واگر پسر نیز قرضی کشید وجنایتی بعمل آورد
تا بر وی حکم بآن نموده شد واز پیشتر دین مادر وجنایت
وی بموجب حکم قاضی بر ذمه او نیز هست پس بر پسر لازم
بود که در همه این امور سعایت کند واگر عاجز گشت ودر
بندگی باز آمد در دین جنایت خاصه خود فروخته شود پس
اگر از بهای او چیزی بر آن فاضل افتد در دین مادر و
جنایت او بقدر حصه ها داده آید واگر پیش از آنکه حکم
بجنایتی بر وی شده باشد عاجز شد پس مولای او بعوض
آن جنایت او را دفع کند یا فدیه اش دهد وهرگاه
دفع اختیار کرد دین خاص او تابع وی شود تا در آن فروخته
کرده نه در دین مادر خود وجنایت او لیکن اگر از
بهای وی چیزی بیفزود صاحب دین مادر وجنایتش را
بران سبیلی نباشد واگر مولی فدیه اش داد پس بسبب
فدا از جنایت پاک شد پس در دین خود فروخته شود
واگر چیزی از بهای او باقی ماند در دین مادر وجنایتش

داده آید کذا في شرح المبسوط * مسئله * مکاتبی سه کس را بحصاء کست و ولی یکی از ایشان حصه بدل جانش خود بخشید پس تو مکاتب عاجر شد پس در صورت سوم حصه آن بنده برای مولی سالم ماند و در ثلث وی را برابر دفع کنند باید بنده هذ کذا في المحيط السرخسي * مسئله * هرگاه مکاتب فردی را بعید کشت و او را دو ولیست که یکی از ایشان عفو نمود مکاتب برای آن دیگر در نصف قیمت خود سعایت کند کذا في المبسوط * مسئله * بنده میان دو کس مشترک است یکی از ایشان حصه خود را بی اذن شریکه دیگر مکاتب ساخت و من بعد بنده مذکور جنایتی کرد پس آن بنده مکاتب در نصف خود بتحت مال جنایت سعایت کند و شریک دیگر هر چه خواهد بس نصف قیمت بنده و نصف ارش کمتر باید برای ولی جنایت میان دهد بشرطیکه آن بنده بدل کتابت ادا نکرده باشد کذا فی محیط السرخسی * مسئله * هرگاه بنده میان دو کس مشترک بود یکی از ایشان حصه خود را بی حکم شریک خود مکاتب ساخت پس آن بنده جنایتی بعمل آورد و من بعد

بدل کتابت ادا نبود تا آزاد گشت پس در ینصورت مکاتب حکم کرده شود که هرچه فیما بین نصف قیمتش و نصف ارش جنایت کمتر بود ادا نماید و کسیکه حصه خود مکاتب نساخته است نصف آنچه از مکاتب گرفته شده از شریک خود گیرد و شریک آنرا بر مکاتب رجوع کند و نیز آنکس که مکاتب نکرده اختیار دارد اگر خواهد حصه خود آزاد نماید و اگر خواسته باشد از ان بنده طلب سعایت کند و اگر خواهد از شریک خود تاوان بگیرد و وقتیکه یکی ازین خصال بعمل آورد و قبض نبود پس هرچه فیما بین نصف قیمت مکاتب و نصف ارش جنایت کمتر باشد وی برای ولی جنایت تاوان دهد و همچنین حکم است اگر بنده را مکاتب باذن شریک خود نبوده باشد مگر آنکه برین تقدیر تاوان حصه شریک بر مکاتب کننده نیست در قول ابی حنیفه رح و اگر مکاتب پیش از آزادی خود در جنایت شما صحت نبوده شد تا بنصف ارش وی حکم قاضی بر و نفاذ یافت و می بعد از بدل کتابت عاجز گشت پس نصف وی یعنی نصیبی که احد الشریکین آن را مکاتب ساخته در ادای آنچه حکم قاضی بر وی شده

فروختنکرد دو شریک دیگر گفته شود که نصیب خود را بدلش نصف جنایت دفع کن یا فدیه اش بنصف ارش آن به وکلا لی الیاوی * مسله * هرکاه یکی از دو شریک حصه خود را مکاتب ساخت پستر آن مکاتب بنده را خرید که بعد شرا جنایتی بعمل آورد و من بعد مکاتب بدل کتابت ادا نمود ه

آزاد شد و ملک کتابت کننده در مکاتب و عبد جانی او نماند پس مکاتب و شریکی که کتابت نکرده است اختیار دارند اگر هردو خواهند بنده جانی را بسوی مجنی علیه دفع کنند و اگر خواسته باشند فدیه اش بدهند و اگر این بنده جانی پسر مکاتب بود و نزد او از کنیزش متولد شده بسا شد پس برین بنده جانی لازم است که در هرچه فیما بین نصف قیمتش ونصف ارش جنایت کمتر بود سعایت نماید و بر شریکی که مکاتب نساخته هیچ باید تا اینکه آزاد سازد یا طلب سعایت کند و من بعد هرچه کمتر باشد خواه نصف قیمتش و خواه نصف ارش جنایت آنرا ضمان دهد و اگر این پسر جنایت بر پدر خود کند و من بعد پدر بدل کتابت ادا نماید تا آزاد کردد پس بر پسر نصف قیمت خودش آید که در این قیمة

براي شريكي كه مكاتب نساخته سعايت كنند و بر مكاتب
در نصورت ضمان نيست بخلاف مادرش چرا كه مكاتب
نصف قيمت وبراي جهت شريكي كه مكاتب نكرده است ضامن
شود كذا في المبسوط * مسئله * اگر كنيز مشترك زا بين اثنين
شريك خود مكاتب ساخت و آن كنيز فرزندي بزاد پس شريك
ديگر حصه خود را كه دران فرزند است مكاتب نمود
ومن بعد فرزند بر مادر يا مادر بر فرزند جنايتي كرد دراين صورت
بر هر يكي از ايشان سه ربع قيمت مقتول لازم آيد نزد
ابي حنيفه رحمه الله كذا في مبسوط السرخسي * مسئله * هرگاه
كنيزي ميان دو كس مشترك بود كه يكي حصه خود را
ازان مكاتب ساخت پس آن كنيز فرزندي بزاد ومن بعد از روي
حالت افزود يا بسبب عيبي كم شد و باز افزود پس بادای
بدل كتابت آزاد گشت و شريك ديگر ضمان گرفتن از
مكاتب كننده اختيار كرد درين صورت نصف قيمت كنيز را
كه بروز آزادي وي بود ضمان گيرد و نيز شريكي كه مكاتب
نكرده است او را ميرسد كه از پسر در نصف قيمت خودش
طلب سعايت كنند * مسئله * اگر يكي از دو شريك حصه

خود را از کنیز مشترک که مکاتب ساخت و من بعد فرزند می آورد
پس شریک دیگر حصه خود از فرزند مکاتب نمود و بعد ازین
فرزند بر مادر یا مادر بر فرزند جنایتی کرد که بمرتبهٔ نفس
نرسید بلکه کمتر از نفس بود پستر هر دو ادای بدل کتابت
نمودند تا آزاد شدند و هر دو مولی موسر اند پس درینصورت
کتابت کنندهٔ فرزند را میرسد که از کتابت کنندهٔ مادر نصف
قیمت کنیز گیرد و اگر خواهد طلب سعایت از کنیز کند و اگر خواهد
آزادش نماید و مکاتب کنندهٔ مادر را نمیرسد که بر شریک
خود در حصهٔ فرزند تاوان گیرد کذا فی المبسوط * مسئله *
بندهٔ که میان دو کس مشترک است چشم یکی ازینها کور ساخت
و من بعد مولای کورچشم حصه خود را مکاتب نمود و باز بندهٔ
مذکور او را بزخم دیگر مجروح کرد تا ازان زخم بمرد
درینصورت این مکاتب در آنچه فی ما بین نصف قیمت و ربع
دیت کمتر است سعایت کند و بر مولائی که مکاتب نساخته
نصف قیمت بنده برای وارثان مقتول لازم آید مگر آنکه
اگر بندهٔ مذکور بدل کتابت ادا ساخت و آزاد گشت برین
مولای خویش نصف قیمت واجب نشود تا وقتی که حصه

اش بطور ضمان از شریک خود یا بسعایت از آن بنده بوي وصول نکرده کذا في محیط السرخسی * مسئله * هرگاه بندهٔ در میان دو کس مشترک بود و هر یکی ازین هر دو مولي جنايتي کرد باین طور که چشم او را کور ساخت یا دست او بریده پس بعد مولای دیگر در حالی که علم بجنایت داشت نصف حصه خویش بدست شریک خود فروخت و باز بنده بروي جنایت دیگر نمود پستر مولائی که ربع بنده را یعني نصف حصه خود را فروخته بود همان ربع باز خرید و مولی جاني علیه آن بنده را بر حصهٔ خود از آن مکاتب نمود پستر بروي جنایت دیگر بعمل آورد و بعد از آن بدل کتابت ادا ساخته آزاد گشت و مولي از همه این جنایات بمرد پس بر مکاتب کمتر از نصف قیمت خود را و ربع دیت لازم آید و بر آن مولي که مکاتب نکرده بود سدس و ربع سدس دیت شریک خود و کمتر از نصف قیمت بنده و از سدس و ربع سدس دیت واجب شود کذا في المبسوط * مسئله * بندهٔ که در ملک زید و ذر بشرکت است بر ذر جنایتي کرد و من بعد ذر مذکور باوجود علم بجنایتش مکاتبه نمود پستر جنایت دیگر بروي بعمل آورد باز زید او را مکاتبه

ساحت و بعد از آن جنایت سیوم بر ذو اثر بود و قرن آمد

تا ذراع رسید این جنایت ها همه بسبب کوشش شده مذکور

دو نصف دارد و هر نصفی از و نصف نفس را بسبب جنایت

حقیقی که در حکم دو جنایت اند تلف ساخت

اما نصفی که نصیب مجنی علیه است نصف نفس را جنایتی

پیش از کتابت خود که آن باطل است و بدو جنایت بعد از

کتابت تلف کرد و موجب این دو جنایت اخیره یکی است

که بر ذات مکاتب آید و آن کمتر از نصف قیمت او و از

ربع دیت باشد و اما نصفی که در حصه غیر مجنی علیه است

پس نصف نفس را نیز بدو جنایت پیش از کتابت و یک جنایت

بعد از کتابت تلف نمود و حکم هر دو جنایت اولی وجوب

مال بر مولی است پس آنچه فیما بین نصف قیمتش و ربع دیت

کمتر بود بر مولی لازم آید و جنایت اخیره که بر مقدار مال

واجب مانند اولی است بر گردن مکاتب بود و اگر جنایت

بر اجنبی کرد و من بعد یکی از دو مولی با وجود علم

بجنایتش مکاتب ساخت و باز بر آن اجنبی جنایت نمود

پس تر مولی دوم در حال آگاهی از جنایت او مکاتبش کرد

وباز جنایت سیوم بر وی بعمل آورد تا اینکه اجنبی آن
همه این جنایت ها بمرد پس نصف بنده که در حصه مولای
اول است نصف اجنبی را بسه جنایت که در حکم دو جنایت
اند تلف ساخت ومولای اول در جنایت اولی اختیار کننده
او بربع دیت نکرده وموجب دو جنایت باقیه بر مکاتب
بوده که آن کمتر از ربع دیت واز نصف قیمت اوست و
نصف دیگر که در حصه مولای دوم است دو جنایت یعنی
از مکاتب خود واقع نکرده وحکم هر دو یکی است که
آن وجوب بر مولی بود پس کمتر از نصف قیمتش وربع دیت
بر وی لازم آید وبر مکاتب نیز بجنایت سیوم هم کمتر از
نصف قیمت او واز ربع دیت واجب شود واگر دو مولای
علم بجنایت بنده در حالت کتابتش نداشتند هرچه فیما بین
قیمت او ونصف دیت کمتر است آنرا ضمان دهند وبر
مکاتب نیز کمتر از قیمت او واز نصف دیت لازم گردد
کذا فی الکافی * مسئله * مردی نصف کنیز خود را
مکاتب ساخت وآن کنیز فرزندی بزاد ومی بعد فرزندش
جنایتی بعمل آورد پس وی در نصف جنایت خود سعایت کند

و نصف جنایت بر مولی بود وچون دفع بسبب کتابت سابق
متعذر شد بروی نصف قیمتش لازم آید واگر مولی کنیز را
بعد جنایت در بر بد آزاد ساخت نصف در بر بد هم آزاد گردد
و برای مولی در نصف قیمت خود سعایت نماید ونصف جنایت در
بر دو بر بد بود وهم چنین حکم جنایت است اگر مولی فرزند را
آزاد سازد مگر آنکه اینجا سعایت بر دو بر بد نیست واگر
مولی هیچ یکی را از فرزند ومسلمان آزاد نساخت وآنها
بر احدی جنایت نکردند لیکن یکی مرد یکدیگر جنایت نمود
درینصورت بر هریکی ازی جنایت خود باعتبار آنکه در نصف
مکاتب اند کمتر از قیمت خود واز نصف دیت لازم آید
و می بعد نصف جنایت بر مولی بود چراکه نصف هریکی
مملوک او است که بسبب کتابت سابق ضایع ساخت وقابل
دفع نگذاشت ونصف جنایت بر جانی برای مولی بود بجهت
آنکه نصف مجنی علیه مملوک او بغیر کتابت است پس بعض
جنایت در مقابلهٔ بعض دیگر مقاصه گردد ومولی ومکاتب را
باهم دادنی دیعتد واگر کنسر جنایتی گردو بیش از آنکه
قاضی حکم جنایت بروی نماید بمیرد وهیچ نگذاشت پس

فرزندش بجای وی در نصف جنایت و بدل کتابت سعایت
کند و بر مولی نصف جنایت آید و برابر است درین باب
اگر حکم قاضی بر کنیز بجنایت شده باشد یا نی و اگر فرزندش
بعد ازان جنایتی کرد پستر عاجز شد و حکم بجنایت
مادر بر وی شده بود پس آن مال مقضی به برو ارش
جنایت مادرش دین در نصف رقبهٔ وی بود مگر آنکه
مولی را میرسد که در جنایت خودش دفع سازد و اگر
خواهد فدیه اش دهد پس اگر مولی فدیه اش داد نصف
وی در دینی که بر مادرش بود فروخته گردد و اگر مولی
دفع نمود پس او را درین دین فروختن نتواند کذا فی
شرح المبسوط * مسئله * هرگاه مکاتب اقرار بجنایت عمد
یا خطا کرد برو لازم گردد و اگر قاضی بجنایت خطا از
اقرارش برو حکم کرده بود و من بعد عاجز شد خون مقتول باطل
گردد نزد ابی حنیفه رحمه الله بنابر آنکه مکاتب اگر اقرار
بجنایت موجبهٔ مال کند نزد ابی حنیفه بعد عجز ماخوذ بآن
نشود خواه آن مال بسبب حکم قاضی بر وی دین شده باشد
یا نه و نزد ابی یوسف و محمد رحمهما الله ماخوذ بآن جنایت

گردد و او فروخته شود بشرطیکه بحکم قاضی دین او ربع شده باشد و اگر مولی آنرا ذکر کرد ضامن گردد خواه حکم قاضی بعجز شده باشد یا نه کذا فی محیط السرخسی و اگر عاجز نشد لیکن بدل کتابت ادا نمود تا آنرا ذکر کرد پس بدل جنایت بروی دین گردد کذا فی الحاوی * مسئله * اگر مکاتب مردی را بعمد کشت و من بعد از نفس خود بر مالی صلح کرد پس این جایز است و مال لازم گردد تا اینکه از بدل کتابت عاجز نه شود وقتیکه پیش از ادای مال صلح عاجز شود مال از ذمه او باطل گردد در قول ابی حنیفه رحمه الله و در قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله این مال لازم است که در عوض آن فروخته شود کذا فی المبسوط * مسئله * اگر مکاتب بر فرزند خود اقرار جنایتی کرد بر مکاتب هیچ لازم نباشد خواه فرزند از آن بعد باشد یا از بدل کتابت عاجز شود پس اگر فرزند بمرد و مال وی گذاشت بدل کتابت کداست در این مسئله حکم بر جه که بهتر است از دین و کتابت نموده آید و اگر فرزند بر مادر خود اقرار بجنایتی ساخت ثابت نگردد پس اگر مادر بمرد بروی که بهتر از دین و کتابت

لازم شود ودر صورتیکه فرزند بعد اقرار عاجز شد بروی هیچ
لازم نساید واگر بدل جنایت ما در اداکرده یا شده
می بعد عاجز گشت مال اتی مقر له مسترد نکرده شود و اگر ما در
بر پسر خود اقرار بجنایتی کرد بمثلی پسر بخطا کشته شد
و ما در قیمتش گرفت در ینصورت آنچه ما درش اقرار کرده
در قیمت مذکوره ادا نموده آید و همچنین اگر ما در
بر پسر خود اقرار بدیتی ساخت و در دست پسر مالی هست
بر وی دین دیگر نیست پس اقرار ما در بدین در مال
مکسوب وی جایز بود کذا فی محیط السرخسی * مسله *
هرگاه پسر مکاتب مردی را بخطا کشت و من بعد مکاتب
پسر خود را در حالیکه او بنده بود قتل نمود و مردی دیگر را
نیز کشت پس بر مکاتب قیمت پسر آید که در ان اولیای مقتول
دیگر دیت و اولیای مقتول پسر بقیمت پسر حصه رسد گیرند
کذا فی المبسوط * مسله * جنایت مکاتب بر مولی وجنایت
مولی بر مکاتب در صورت خطا بمنزلهٔ جنایت اجنبی است
در جانب موا خذه و اما قتل عمد پس بر مولی قصاص نیست
اگر مکاتب خود را کشته باشد و قیمتش لازم آید و اگر

مکاتب مولای خود را بعمد قتل کرده باشد قصاص از گرفته
شود و جنایت مولی بر بندهٔ مکاتب خود یا بر مال وی و
جنایت مکاتب بر بندهٔ مولی یا مال او همان قدر که
بر اجنبی لازم آید بر هر یکی از اینها لازم گردد کذا فی
الحاوی * مسله * هر بندهٔ که بر مکاتب مکاتب شود
یعنی مکاتب او را مکاتب سازد پس او در حکم جنایت و
در ایداری لزوم سعایت بمنزلهٔ مکاتب است و همچنین
ام ولد مکاتب که فرزندی از و براد کذا فی المبسوط
* مسله * جنایت بندهٔ مملوک مکاتب مانند جنایت
بندهٔ حر است مگر آنکه هر گاه مکاتب بدیه اختیار کرد
و فدای از قیمت بنده زیادت داشته باشد پس اختیار
نبود و قیمت بنده از پس جنایت بمنزلهٔ است نزد امام
ابی حنیفه رحمه الله صحیح بود و نزد صاحبین امام صحیح
نباشد کذا فی محیط السرخسی * مسله اگر مکاتب
دیتی بر خود نگذاشته بمیرد و بندهٔ تاجر مر گذاشت که بر وی
دین دیگر است پس بنده در بهای خود فروخته شود
و اگر آن بهای او بعد خیری باقی ماند در دین مکاتب

فروخته گردد و اگر دیتی بر بنده نبود ولیکن جنایتی نبود ومکاتب را بجزوی مال دیگر نیست پس مولی اختیار داده شود اگر خواهد با تنساق همه قرضخواهان بر جنایت او را دفع سازد و قرضخواهان را در آن حقی نبود چرا که هرگاه برضای آنها بسوی ولی جنایت سپرده شد آنها را بروی سبیل مطالبه نباشد و اگر خواسته باشد فدای وی بدیت دهد و من بعد در دین قرضخواهان فروخته گردد واگر بر بنده نیز دین باشد پس مولای وی مخیر بود اگر خواهد او را دفع کند و دین او در رقبه وی رود که بعوض آن فروخته شود و قرضخواهان مکاتب را در آن شیء نبود و اگر خواسته باشد فدای وی دهد و من بعد بنده در دین خاص خود فروخته گردد پس اگر چیزی بیفزاید حق قرضخواهان مکاتب باشد کذا فی المبسوط * مسله * بنده که سر آزادی بشجه موضحه شکست پستر مولای وی مدبرش نمود و باز بشجه موضحه سر آزاد شکست و من بعد مولایش مکاتب ساخت و باز شجه موضحه دیگر بر وی بعمل آورد و بعد ازان بدل کتابت ادا نموده آزاد شد

و با زسرش شکست و مرد اجنبی نیز بر سر شبان مضروب زخم
دیگر زد و از همه این ضربتها بمرد و مولی از جنایات بنده
خود آگاه است پس دیت صورت بر عاقله اجنبی نصف
دیت آید و نصف دیگر مقتول را بنده بجهار جنایت تلف کرد
که احکام آنها مختلف اند و اعتبار کرده شوند پس حکم
جنایت اول دفع یا فدا است و حکم جنایت دوم وجوب قیمت او بر
مولی بود و حکم جنایت سیوم وجوب قیمت بر مکاتب است و حکم
جنایت چهارم وجوب بر عاقله باشد پس این نصف چهار حصه
گشت و مجموع هشت سهم شد که چهار سهم ازان اجنبی تلف
ساخت و چهار را بنده با تلاف آورد و مولی اختیار کننده
سهم اول بسبب مدبر ساختن گشت درحالیکه علم بجنایتش
داشت پس ثمن دیت بابت سهم اول بر مولی لازم آید
و در سهم دوم امتناع دفع وی از فعل سابق بر جنایت است
یعنی از مدبر نمودن پس اختیار فدا بسبب آن ثابت نگشت
وثمن قیمت بر مولی بابت این سهم دوم واجب شد مگر آنکه
ثمن دیت از ثمن قیمت کمتر باشد که بر تقدیر ثمن دیت
لازم آید و جنایت سیوم از مکاتب حاصل شد پس هرچه قیمتش

ثمن دیت و ثمن قیمت نسبت بیکدیگر کمتر است یا بنه
سهم سوم بر مکاتب لازم آید و جنایت چهارم جنایت آزاد
است پس دیت بر عاقله اش یا بنه سهم چهارم واجب شد و اگر
مولی مدبر نگردد باقی مسئله بحال است پس بر عاقله اجنبی
نصف دیت آید و اما نصف دیت مقتول پس جنایت تلف گشت
پس این نصف سه حصه شود و مجموع شش سهم کردد که سه از ان
بجنایت اجنبی تلف شد و سه دیگر از جنایت بنده باتلاف
آمد پس بر مولی ششم حصه دیت از جنایت اولی بنده لازم
گردد و بر مکاتب کمتر از سدس قیمت و از سدس دیت و
بر عاقله سدس دیت واجب شود کذا فی الکافی * باب چهاردهم *
در بیان جنایت بر مملوکان * مسئله * هرگاه مردی
بنده را بخطا کشت بر وی قیمت بنده آید پس اگر قیمتش ده
هزار درهم یا بیش از ان باشد بروی بده هزار درهم ده
کم حکم کرده شود و آن بر عاقله قاتل در سه سال بود و این
قول ابی حنیفه و محمد است رحمهما الله و در کنیز وقتیکه قیمتش بر
دیت زن که پنجهزار درهم است زاید باشد پنجهزار درهم
نیز کم داده شود و در هدایه آنست که پنجهزار درهم ده

حکم واین ظاهر الروایت است هکذا فی السراج الوهاج
* مسئله * اگر مردی بنده را که قیمت وی بیست هزار درهم
است غصب نمود و در دست او هلاک شد قیمت وی مر ملکش
که بنده واجب گردد بالاجماع کذا فی الهدایه مرحوم نوشته
که ذکر این مسئله درین باب بقرینی است بنا بر ظهار
تحالف حکم در بیان جنایت و غصب انتهی * مسئله * اگر
بندهٔ ماذون مدیون را کسی خطا کشت برای مالک خود
تاوان نه شد مگر یک قیمت را و من بعد مولی آن قیمت
بقرضخواهان رساند کذا فی الکافی * مسئله * در
نوادر این سماعه آمده که مردی بر بندهٔ بستهٔ سرنهی بار
کرد وشخصی دیگر بروی دو بستهٔ سرنهی بار نهود و هر یکی
ازین بار ها بی اذن مولی بود و بنده از جهه این نقل بمرد
پس بر صاحب یک بسته سرنهی سووم حصه قیمتش آید و بر صاحب
دو بسته سرنهی دو ثلث قیمت وی بود واین قول ابی حنیفه است
رحمه الله کذا فی المحیط *مسئله* در هر جنایتی که بر بنده های
مملوک بخطا در مادون نفس واقع شود عاقله دیت آن
نه شد اگرچه جنایت کننده آزاد بود و هرگاه جنایت بهر تبه

نفس رسد عاقله دیت وي در سه سال دهد کذا في شرح المبسوط

* مسله * اما در جنایت بر اعضای بنده ابی حنیفه رحمه الله گفت هر عضوي از آزاد که در ان دیت است در بنده قیمت کامله او واجب شود و هرجزوي از آزاد که در ان نصف دیت بود در وي از بنده نصف قیمت آید مگر وقتیکه قیمت بنده ده هزار درهم یا بیشتر باشد ده درهم یا پنج کاهیده کرده شود نزد ابی یوسف و محمد رحمهما الله قیمت حالت صحتش کرده شود در ینحال که بجنایت ناقص شده است نیز تقویم نموده آید پس قدر تفاوتي میان هرد و قیمت واجب گردد و این روایت ابي یوسف از ابي حنیفه رحمه الله نیز هست کذا في محیط السرخسي اینحکم وقتیست که از رفتن آن عضو منفعتي مقصوده فوت شود و آن مانند چشم و دست و امادر عضوي که مقصود بان زینت است همچو گوش و دوابرو مماثل آن پس همچنین جواب است در قول اول ابی حنیفه رحمه الله ودر قول آخر او آنست که اندازه جواب سابق نکرده شود و نقصان بروي لازم گردد کذا في المحیط * مسله * در جنایت دست بنده نصف قیمت بنده آید و بر مبلغ پنجهزار

درهم بنج کم نافزوده شود کذا في الهداية واين قول مخالف
ظاهر الرواية است ودر مبسوط آمده که نصف قيمت بنده
تا بهر مبلغي که رسد واجب شود در جواب صحيح کذا في
الکفاية وهکذا في النهاية والکافي * مسئله * هر جنايتي
که در حق آزاد بجهت آن ارش مقدر نيست پس در بنده
بر نوع حکومت نقصان قيمت آيد کذا في السراجية
* مسئله * شمس گفت که امام محمد رحمه الله ياد کرده ام از
حال مژکان دو چشم مملوک وقتيکه مردي آنها را برکند پس
خبر داد مرا بروايت امام ابي حنيفه رحمه الله که گفت در مژکان
چشم مملوک ودر ابروي او ودر دو گوش او قدر نقصان
هر يک آمد واين قول من وقول ابي يوسف است رحمهما الله
گفت روايتي از ابي حنيفه رحمه الله در باب ريش محفوظ ندارم
لکن در موي سر ازو بياد دارم که مولاي بنده اگر خواهد
او را بجاني سپارد وقيمتش گيرد واگر خواسته باشد بنده
را نسپارد وقدر نقصان از جاني مواخذه کند ودر اصل کتاب
آنست که در موي سر بنده وريش او حکومت عدل است و
شايد اين قول آخر ابي حنيفه است رحمه الله جنايتي که بري

انرا بیان کرده و مرویست از حسن بروایت از ابی حنیفه
رحمه الله که در کرش بنده و بینی او و در ریش او وقتی که ببرید
نقصان قیمت آید چنانچه محمد رحمه الله گفت بر قول شیخ
قدوری آنرا ذکر نموده و در کتاب مختلفات از ابی یوسف و
محمد رحمه الله مرویست که درینصورت نقصان قیمت آید و
همچنین قول ابی حنیفه رحمه الله ذکر نموده و در مجرد آمده که
فتوی بر همین قول است کذا فی الذخیره * مسئله * اگر موی
مرغول بنده که مردی سترد و بجای آن موی سفید رست بر جانی
قدر نقصان لازم آید و طریق شناختن نقصان درینصورت
این است که بسوی قیمت بنده در حالت صرف جعد و بسوی
قیمت وی در حال بی جعدی نظر کرده شود بلکه طریق
شناختن نیست مگر اینکه بجانب قیمت بنده در حالیکه
بیخهای موی وی سیاه رسته و بجانب قیمتش در وقتی که
بیخهای موی او سفید رسته نگاه کرده آید کذا
فی الظهیریه * مسئله * هرکه دو چشم بنده را کور کند
پس اگر مولی خواهد بنده خود را بوی سپارد و قیمتش گیرد
و اگر خواسته باشد بنده را نزد خود نگهدارد و درین حال

او را از نقصان حقی نبود نزد ابی حنیفه رحمه الله و ابو یوسف و
محمد رحمهما الله گفته اند که اگر خواهد بنده را نگاه دارد و تاوان
نقصان وی گیرد و اگر خواهد بنده را بجای وی سپرد و تمام
قیمتش مواخذه نماید كذا في الهداية * مسئله * ابو حنیفه
رحمه الله گفت که مردی چشم بندهٔ کور ساخت و بنده از عارضهٔ
سوای کور کردن چشم مرد پس بر کور کننده هیچ نبود
و اگر از عارضه نمرد لیکن کسی او را کشت بر کور کننده تاوان
نقصان لازم آید و محمد رحمه الله گفت که در هر دو صورت تاوان
نقصان دهد كذا في محيط السرخسي * مسئله * هرگاه
مردی هر دو چشم بندهٔ کور ساخت و بعد مردی دیگر دست
او برید پس بر کور کننده تاوان نقصان کردنش آید و بر قاطع
دست نصف قیمت بنده در حالیکه هر دو چشم او کور بود واجب
شود و ابو یوسف رحمه الله روایت کرده که این حکم استحسانیست
بر قول ابی حنیفه رحمه الله كذا في الذخيرة * مسئله * در فتاوي
اهل سمرقند مذکور است که دو کس هر دو دست بندهٔ را در
زمان واحد بریدند یکی دست راست و دیگری دست
چپ پس بر هر یکی از آنها قیمت بنده در حالیکه وی مشرف

دست بریده شدن است آید و این مسئله حجت بر مسئله دیگر
باشد و آن این است که شخصی بجانب بندهٔ تیر انداخت
و پیش از آنکه تیر بوی رسد مرد دیگر او را کشت پس بر قاتل
قیمت بنده در حالیکه تیر بروی انداخته شود و باو نرسد لازم آید
کذا فی المحیط * مسئله * بندهٔ دست بریده بود ناگاه مردی
پای او را از همان جانب برید پس آنچه از عیبناکش در قیمت
بندهٔ دست بریده نقصان شد آن مرد ضمان دهد و اگر
پای او را از جانب دیگر قطع نمود نصف قیمت بندهٔ دست
بریده را ضامن شود بر همین قیاس اگر بایع بعد عقد بیع دست
بنده را برید نصف بهای او ساقط گردد و اگر مبیع بندهٔ
دست بریده بود و بایع دست دیگر برید اینجا نقصان
قیمت اعتبار کرده شود و بقدر نقصان از بهای وی که بر عهدهٔ
مشتری است ساقط نموده آید تا اینکه اگر سیوم حصهٔ قیمتش
ناقص شد سیوم حصهٔ بها کم کرده شود و همچنین حکم است
اگر بجای بریدن دست کور نمودن چشم باشد کذا فی
التمرتاشی * مسئله * اگر بندهٔ دست بریده بود و مردی
دست دیگرش قطع نمود پس بر قاطع دست دوم نقصان

قیمت آن بندهٔ دست بریده آید کذا فی الظهیریة * مسئله *
در منتقی از امام ابی حنیفه رحمه الله مرویست که مردی دست راست
بندهٔ مغصوبی برید ومردی دیگر دست چپ او جدا کرد
وآن بنده در زخم ایشان بمرد پس بر قاطع اول نصف قیمت آید
وبر قاطع دوم نصف از قیمت بندهٔ دست بریده ناقص کرده لازم
شود وازانچه از وی پس بعد از آن باقی ماند بر ذمهٔ هر دو قاطع
بود واین قول امام ابو یوسف است رحمه الله کذا فی المحیط * مسئله *
اگر مردی دست بندهٔ که قیمت او هزار درهم است برید وبعد
از بریدن قیمتش ناقص گردید وهنوز زخم به نشده بود
تا قیمت او هزار درهم گشت چنانچه پس از قطع بود پس مردی
دیگر پای او را جدا نمود بعد دست جدا کرد واز هر دو زخم بمرد
پس اول هفتصد وبیست وپنج درهم ضامن دهد ودوم شش صد
وپنجاه درهم را ضامن شود اگرچه قیمتش درحالیکه دست بریده
بود برابر دو هزار درهم گردید پس بر قاطع پا یکهزار
وپانصد درهم وبر قاطع دست ششصد وبیست وپنج درهم آید
هکذا فی محیط السرخسی * مسئله * در نوادر داود بن
رشید مذکور است که مردی دست بندهٔ برید وبعد از

بمشاهده قطع دست و ولی در قیمت وی که بروز قطع بود اختلاف
کردند پس قاطع گفت که قیمت او در روز بریدن دست هزار
درهم بود و بر من پانصد درهم می آید و مولای بنده قیمتش
دو هزار درهم گفت و در روز خصومت انها با هم قیمت وی
[illegible] موجود بود یکی دست هزار درهم است و اگر دست
بودی بدو هزار درهم ارزیدی پس درینصورت قول بنده بر قول
قاطع است با سوگند او پس اگر قاطع آنرا تاوان نداد
تا آنکه بنده بود تا اینکه بسرایت زخم دست بنده
بمرد پس قاطع ارش دست و نفس هر دو آید پس ارش
دست بر طبق قول قاطع قیمت اش بوده و اما ارش نفس پس
هیچ یکی ازینها برای تصدیق نکرده شود لهذا اقل قیمت
نفس بنده را که در روز تلف وی بود ضمان دهد یعنی
بر قاطع اش یکهزار و پانصد درهم بود که من جمله آن
پانصد دیت دست است کذا فی المحیط مترجم گوید که
درین مسئله با وجود دو نسخه اصلاح اغلاط اصل کتاب بقدر
وسع کرده شد تا هم بنظر عدم انطباق بر اصول مسئله
تصحیح ها باقی است انتهی مسئله و شجهٔ موضحه [illegible]

حصه قیمتش بود مگر وقتیکه برارش موضحه آزا دزاید باشد
که درین صورت بران نها فزوده شود بلک نصف درهم
ازان نموده آید کذا فی المضمرات * مسله * در نوادر
ابن سماعه از محمد رحمه الله مرویست که شخصی دست بندهٔ
دیگری برید یا سر بندهٔ دیگری شکست و من بعد مولیویرا فروخت
پس بسبب عیب بحکم قاضی بر مولی رد نموده شد یا بمرد دی
بخشید و باز بحکم قاضی یا بی حکم آن در هبه رجوع
کرد وبعد ازان بنده بهمان جنایت بمرد پس درین صورت
مولای بنده بر جانی بقیمت کامله اش رجوع نماید * مسله *
در نوادر بشر از ابی یوسف رحمه الله روایات نموده که اگر
دست کنیزی بخطا بریده باشد و مولایش بدست مردی بشرط
خیار خود یا بشرط خیار مشتری فروخت و من بعد بیع بجهت
خیار نه شکست و کنیز بر مولی بازگشت و از همان زخم نزد او
بمرد پس بر قاطع قیمت کامله وی آید و اگر برید ن دست
بعمد باشد قصاص از روی استحسان مندرج گردد کذا فی
المحیط * مسله * هرگاه مولای یا دو بندهٔ خود گفت که
احد کما حر یعنی یکی از شما آزاد است و من بعد هرد و سر

شکسته شد و پس از شجه ها مولی عتق را به تعیین دهد
یکی از آنها بیان کرد پس در این صورت ارش آن هر دو
بنده برای مولی بود و در حق شجه هر دو مملوک اعتبار کرده
شوند و اگر هر دو را مردی یکبار در یک زمان کشته
دیت آزاد و قیمت بنده واجب گردد و مجموع در میان مولی
و وارثان انها بالمناصفه باشد و اگر قیمت هر دو مختلف است
بر قاتل نصف قیمت هریکی و دیت آزاد لازم آید و مانند
صورت اول مقسوم شود و اگر قاتل هر دو را بر سبیل تعاقب
کشت بر قیمت اول برای مولای وی و دیت دوم بجهت
ورثه اش واجب شود و اگر هریکی را مردی جداگانه
در زمان واحد کشت قیمت دو مملوک بر قاتلان لازم
افتد و در میان مولی و ورثه هریکی از بنده ها بالمناصفه
باشد پس نصف قیمت هریکی مولی بگیرد و نصف دیگر برای
وارثان او گذارد و اگر هر دو قاتل انها را بر سبیل تعاقب
کشتند پس بر قاتل اول قیمت آن بنده برای مولی و بر
قاتل دوم دیت آن بجهت وارثان وی واجب گردد و اگر
معلوم نشد که کدام یک از قاتلان اول کشت پس بر هریکی

از بها قیمت بنده ولو خود لازم آید و نیست مولی را
امده بسبب جنایت بدینکه دفع الی الذمی * مسأله * هر دو
هرگاه چشم بنده را کور ساخت و مرد دیگر پای او
یا دست وی برید و بعد فوت از هر دو مرد ساری
شد و یا قطع پس بر هر دو جانی قیمت بنده بحسب حصه را حسب
مورد حصه بکور کننده و یک حصه بر قاطع و بنده را در
از مولی بگیرند و بوشان انداره میان هر دو و پس یک
باشد هیچ نمی هر جراحت که ارد و کس نگارد صد در وه
جراحت اینکس در عضوی جراحت آن کس در عضو دیگر
که هیچ قیمت بنده را منصرف نکردد پس هر دو را بی
قیمتش رادرا ندارد که ارش جراحت خود هر تا وان شد
و مولی بنده را تمام بهای او دفع کردد و بر ایشان انداره
در میان هر دو شرکت باشد و اگر بنده از هر دو جراحت علاحده
بمرد و جراحت بر سبیل خطا است پس بر هر یکی از دو ارش جراحت
و تکمیله قیمت بنده صاحب هر دو لازم آید و از جهت آن مساوات
بعض قیمت کامله اش ناقص باشد بر هر دو جانی با نصف بود اگر
دانسته شد که یکی از دو جراحت سابقتر از دیگر است چنانکه

بنده از هر ... فوت گشتند پس بر جراحت کننده اول
ارش جراحت ... از قیمت بندهٔ صحیح لازم آید و بر جارح
دوم ارش جراحت او از قیمتش درحالیکه مجروح
اول است واجب شود و بعد ادای ارش هرد و جراحت هرچه
از قیمتش باقیماند بر هرد و نصفا نصف آید و اگر بنده
هرد و زخم بمرد یافت و زخم دوم مستغرق قیمت اوست
و زخم اول مستغرق آن نیست پس بر جانی اول ارش جراحت
او آید و بر جانی دوم قیمت بنده در حالیکه مجروح بزخم
اول است واجب شود و مولی بنده را بجانی دوم بسپارد
و اگر زخم اول باین صفت است که مستغرق قیمت او میشود
نه دوم پس بر جارح دوم ارش جراحت خود بود و بر
جارح اول ارش جراحت خویش آید چراکه بنده بجانب
او سپرده نمیگردد کذا في المحيط * مسله جنایت مرد
آزاد بر مدبر مانند جنایت او بر بندهٔ مملوک است
تا اینکه اگر مدبر را آزادی قتل نماید بر عاقلهٔ او قیمت مدبر
لازم آید و اگر دست مدبر ببرد نصف قیمتش را تاوان
دهد مگر اینکه هرد و یعنی مدبر و بندهٔ مملوک در یک

دو مثال از آنکه جریمه دیه است و بر عاقله این اگر جنایت
خطا است کذا في المبسوط * مسئله * مردی سر بندهٔ
دیگری بشجهٔ موضحه شکست پس مولای وی مدبرش نموده
و باز همان سر شکن موضحه دیگر بعمل آورد پس مولای مکاتبش
ساخت و باز او شجهٔ دیگر زد و بعد مکاتب بدل کتابت
ادا نموده آزاد گشت و باز همان کس شجهٔ دیگر رسانید
و آن بنده از همه این زخمها بمرد پس درینصورت جانی
بسبب شجهٔ اول بیستم حصهٔ قیمت بندهٔ صحیح را ضامن شود
و نقصان قیمت بنده تا حدوث جنایت دوم نیز تاوان دهد
و بسبب شجهٔ دوم بیستم حصهٔ قیمت او برای حالی که مدبر
سر شکسته است ضامن شود و نیز تاوان نقصان قیمت تا حدوث
کتابت دهد و بسبب شجهٔ سیوم بیستم حصهٔ قیمتش در حالی
که مدبر و مکاتب و سر شکسته به دو شجه است ضمان دهد
و نقصان قیمت تا حدوث عتق و ثلث قیمتش تا وقت موت دیت
بر [illegible] د و بسبب شجهٔ چهارم ثلث دیت را ضامن گردد
ی شجه که بعد عتق است ذمه دار ارش و نقصان قیمت نشود
کذا في الکافي و اصل آن حکم این است که مدبر نمودن

بعد جنایت سرایت رحم را اسقاط کند ... آن سرایت
... جهان مرحانی گردد و عقب وکتا ...
... سرایتش را اسقاط ... تا اینکه مرحانی جهان سرایت
... ای محیط السرخسی * باب پانزدهم * در بیان
... و آن عبارت از قسم هائی است که تقسیم کرده شوند
بر اهل محله که مقتول درمیان آنها یافته شد کذا فی
الکافی وسبب قسامه یافتن مقتول است در محله یا آنچه
در حکم محله بود از خانه یا موضعی که قریب است از
شهر تاوقتیکه آواز از ابعاد رسد ... موجود کذا فی
الهدایة * مسئله * هرگاه مقتولی در محله قومی یافته شد
و ولی مقتول بر تمام اهل محله دعوی کرد که آنها صاحب
او را عمدا یا خطا کشته اند و اهل محله انکار کردند پس
پنجاه مرد از آنها سوگند داده شوند هر مردی با این
طور بخدا که من نکشته ام و نکشیده ام او را میدانم
سوگند داده شوند بسابق ... بخدا که ما نکشته ایم
واختیار در معین کردن پنجاه کس که فلان و فلان و فلان
باشد بشوی ولی مقتول است پس طوریکه اهل ...

بر پنجاه مرد ... شند و اگر اهل محله کم از پنجاه کس
بو ... سوگند ... بر بعضی از آنها مکرر داده شود تا عدد
پنجاه سوگند تمام گردد پس اگر آنها سوگند خوردند
و قاتلی را نشان ندادند که قصاص از وگرفته شود در صورت
اهل محله تاوان دیت دهند و اگر از سوگند نکول
کردند محبوس داشته شوند تا اینکه سوگند خورند و
مدعی سوگند نداده شود بر اینکه اهل محله صاحب او را کشته
اند خواه ظاهر حال گواه مدعی باشد بسا این جهت
که در میان مقتول و اهل محله عداوت نهانیان
بود یا ظاهر حال گواه مدعی نباشد بسبب آنکه در میان
مقتول و میان اهل محله عداوت ظاهره نبود پستر بعد آنکه
دیت بر عاقلهٔ اهل محله واجب شود در سه سال نه بر ذوات
آنها فقط و اگر مدعی دعوای قتل بر بعضی از اهل محله بی تعیین
آنها کرده باشد پس همچنان جواب است که دیت
و قسامه بر اهل محله واجب شود و همچنین جواب است
از روی استحسان در صورتیکه دعوی بر بعض اهل محله
... کند و اگر دعوای خون بر یکی از غیر اهل محله

نماید پس مر اهل محله دیت و قسامه واجب گردد و مدعی را گفته شود که آیا بر آنچه دعوی کرده گواهان داری پس اگر گفت آری گواهان قایم سازد و مدعای خود را با گواهان ثابت کند و اگر مدعی را گواهان نباشد مدعی علیه یک سوگند قسم داده شود و حلف به تکرار سوگند نرود باید * مسئله اولیای مقتول را میرسد که از اهل محله و اهل بلده و قبیله که مقتول در میان آنها کشته شده صالحان ایشان را از برای حلف برگزیند و تعیین صالحان قبیله از روی استحسان است پس اگر در محله از صالحان به تعداد مردم یافته نشدند و ولی مقتول اراده کرد که سوگند را بر صالحان تکرار کند تا عدد در حساب پنجاه تمام گردد آیا او را اختیار میرسد یا متمم سازد با صالحان روستای محله آنهایی که به تعداد مردم بوی تمام شوند محمد رحمه الله این سخن را ذکر نکرده در کتب دیگر و مروی است از در سیر روایت اصول که ولی مقتول را تکرار سوگند بر صالحان نمی رسد ولیکن اختیار کند از باقی مانده کسانی که به تعداد مردم تمام شود کذا فی المحیط * مسئله * ولی مقتول را میرسد که اختیار کند برای حلف جوانان و داشتگان را او میرسد

که او اختیار کند [illegible] ان رصالحان را کذا في الکافي * مسئله * اگر
اختلاف [illegible] ب ولی مقتول را ست نه امام را که والی
ملك است کذا في فتاوي قاضیخان * مسئله * در قسامه صبی
و مجنون داخل نشوند و نابینا و محدود در قذف و کافر در
قسامه داخل کردند کذا في السراج الوهاج * مسئله * زنان
و بندگان از مکاتبان وغیر انها در قسامه داخل نشوند و مختلف
البعض در قول ابي حنیفه رحمه الله مانند مکاتب است کذا في المبسوط
و قتیل ان کسي است که در وي اثر کشتن یا شد و میت انست
که در و اثر کشتن نبود کذا في الذخیره * مسئله * اگر مرده
که در وي اثر کشتن نیست یافته شد پس بر اهل محله قسامه و
دیت نباید و اثر باین طور است که در وي زخم یا نشان زدن
یا گلو فشردن باشد یا خون از چشم او یا گوش او بر امده است
کذا في خزانة المفتیین * مسئله * اگر خون از دهان
بر ون شد پس اگر از شکمش بالا تر آمده
قتیل [illegible] از سر او فرود آمده قتیل نباشد کذا في المحیط
* مسئله * اگر خون از دبر او یا ذکر او ظاهر آمده باشد
قتیل نبود کذا في الاختیار شرح المختار * مسئله * اگر

بدن مقتول یا اکثر از نصف بدن او یا نصف بدن او که سرش
بآن نیز هست در محله یافته شود پس بر اهل محله قسامه
و دیت آید و اگر نصف بدن او شکافته در طول یافته شد
یا کم از نصف که بآن سر است یا دست او یا سر او یافته گردید
پس بر اهل محله درین صورت هیچ نبود کذا في المبسوط
*مسئله * اگر بچهٔ نوزاده تام الاعضا یا ناقص الاعضا که در وی
اثر ضرب نیست در انها یافته شد بر اهل محله هیچ نیست
و اگر نشان ضرب باشد و در خلقت خود تمام است قسامه
و دیت بر انها واجب گردد و اگر ناقص الخلقه است بر انها
هیچ نآید کذا في الکافي * مسئله * اگر بنده یا مکاتب
یا مدبر یا ام ولد یا آنکه در بعض قیمت خود سعایت میکند
در محلهٔ قتیل یافته شد بر اهل محله قسامه آید و قیمت بر عاقله
هاي انها در سه سال واجب گردد کذا في المحیط * مسئله *
اگر ستور وجهار پایه مقتول یافته شد پس در ان هیچ نیست
کذا في فتاوي قاضي خان * مسئله * ساکنان محله در قسامه
با مالکان زمین داخل نشوند نزد ابی حنیفه و محمد رحمهما الله
کذا في التبیین * مسئله * قسامه بر اهل خطه یعني مالکان

قدیم بوده نه برخریداران حال اگرچه از آنها یکی باقی
مانده باشد واین قول محمد وابی حنیفه رحمه الله بود واگر
از مالکان قدیم یکی هم باقی نمانده باین طور که
همه هاتر مین خود فروختند پس قسامه برنو خریداران که
مالکان آن آیده نه برساکنان دیگر نزد ابی حنیفه ومحمد
رحمهما الله هکذا فی السراج الوهاج * مسئله * اگر مقتول
در محلهٔ خراب که دران هیچ یکی نیست یافته شد ونزدیک
وی محلهٔ آباد آن است که دران مردم بسیار اند قسامه
ودیت بر اهل محلهٔ آباد واجب کرده کذا فی محیط السرخسی
* مسئله * هرگاه جماعتی بشمشیرها ملتقی شوند وبعد تفرق
ویرا شتند کی قتیلی واگذارند پس قسامه بر اهل محله باشد
مگر آنکه اولیای مقتول دعوی بر ان جماعت یا هر یکی
معین از آنها نمایند که درینصورت بر اهل محله هیچ نبود
وبر آن جماعت نیز تا آنکه گواهان قایم نسازند چیزی
ثابت نشود هکذا فی الکافی * مسئله * اگر مقتولی در خانهٔ
مردی یافته شد پس دیت بر عاقلهٔ اوست وقسامه برو وبر قوم
او باشد اگر آنها حاضر اند ودر صورتیکه قوم او غایب باشند

پس قسامه بر صاحب خانه بود و سوگند ها بروي بتكرار گرفته آيد تا عدد بنجاه تمام شود واين حكم نزد ابي حنيفه و محمد است رحمهما الله هكذا في الهداية * مسئله * هرگاه مقتول در خانهٔ يكي از توحريد اران زمين محله يافته شد پس بروي قسامه و ديت برعا قله اش بود حنانچه اگر در محله اهل خطهٔ قديم مي بودند و مقتول در خانه آنها يافته ميشد قسامه بر صاحب خانه و ديت برعا قلهٔ وي لازم آمدي و باقي اهل خطه از ان قسامه و ديت بري ميبودند كذا في المحيط * مسئله * اگر ولي مقتول بر يكي معين از اهل محله دعوي كرد و دو شاهد از اهل محله بروي گواهي دادند شهادت آنها مقبول نكردند باتفاق ائمه ثلثه كذا في السراج الوهاج * مسئله * هرگاه مردي مقتول را در محله يافت و ولي مقتول بر يكي از غير اهل محله دعوي كرد كه او قاتل است و دو گواه از غير اهل آن محله براي مدعي بآن گواهي دادند پس شهادت آن هردو كس مقبول شود و اهل محله از قسامه و ديت بري كردند و ابو يوسف و محمد رحمهما الله گفته اند كه گواهي آن دو كس در حق حكم بقتل بر مدعي عليه مقبول شود كذا في الذخيرة

پس گفت ابو یوسف رحمه الله که اگر اختیار کرد ولی دو شاهد را
از جمله کسانیکه طلب سوگند از انها می نمود پس آن دو کس را
سوگند دهد باین طور بخدا که ما نکشته ایم فقط و محمد
رحمه الله گفت که سوگند داده شوند باین وضع بخدا که ما
نکشته ایم اورا و نه قاتل اورا سوای فلان کس میدانیم کذا
في الكافي * مسله * در نوادر مذکور است که هرگاه
مقتولی در محله یا فته شد و اهل محله گمان بردند که مردی
از ینها اورا کشته است و ولی بریکی معین از ینها دعوی نکرده
پس قسامه و دیت بر اهل محله آید پستر اختلاف است که
چگونه سوگند خورند نزد ابی حنیفه و محمد سوگند خورند
باین طور بخدا که ما اورا نکشته ایم و نه قاتل اورا سوای فلان
کس میدانیم و این قول احوط است و فتوی برین است کذا في
محیط السرخسي * مسله * اگر مقتولی در محله یا فته شد
واهل محله دعوی کردند که فلان کس اورا کشته است نه اینها
و برین دعوی گواهان از غیر محله خود شان آوردند این شهادت
روا بود و اهل محله را برات از قسامه و دیت حاصل شود خواه
ولي مقتول دعوی بان کرده باشد یا نه کذا في الذخیره * مسله *

ابن نواده هشام گفتم که شنیدم محمد را رحمه الله که میگفت
هرگاه مقتولی در محله یافته شد واولیای مقتول بر اهل محله دعوی
کردند واهل محله گواهان قایم ساختند بر اینکه فلان کس کشته
آن مردی از غیر محلهٔ انها است یا بر انیکه او مجروح آمده
تا درین محله افتاده مرد گفت محمد رحمه الله که اهل محله از دیت
بری شوند واگر اولیای خون دعوای قتل بر مردی معین کردند
وگواهان برین دعوی قایم ساختند ومدعی علیه گواهان
آورد که فلان کس کشته که مردی دیگر است گفت محمد
رحمه الله که این گواهان قبول ندارم کذا فی المحیط
* مسله * هرگاه مردی در قبیلهٔ مجروح شد وازانجا
او را بسوی اهل وی نقل کردند واز همان زخم بمرد پس
اگر تا زمان مردن صاحب فراش بود قسامه ودیت بران
قبیلة آید واگر صاحب فراش نبود پس درینصورت ضمان
دیت وقسامه نیست وابویوسف رحمه الله گفت که در
هردو صورت ضمان وقسامه دران نیست وبرهمین تخریج
است هرگاه مجروحی بر پشت انسانی یافته شد که او را
محمول کرده تا خانه اش برد وبعد یکروز یا دو روز بمرد

پس اگر تا وقت مردن صاحب فراش بود ضمان بر کسیکه حامل او بوده است لازم آید همچنانکه اگر بر پشت او مرده باشد واگر آن مجروح امد و رفت میکرد پس بر حامل او شیئ نبود ودرین مسله نیز همین خلاف ابي یوسف است رحمه الله کذا في الکافي * مسله * اگر مردي در محله یا قبیلهٔ زخمي گردید واز انجا برد آشفته شد و در محله دیگر از همان زخم بمرد پس قسامه ودیت بر اهل محله است که دران مجروح شد کذا في محیط السرخسي * مسله * در جامع گفته که محلهٔ یا مسجدي است که سه قبیله آنرا ساخته یکي ازانها بکر بن وایل که آنجا هشت بیست کس اند ودیگري بني قیس که آنها سي کس اند وسیومي بني تمیم که آنها پنجاه کس اند و درین محله یا درین مسجد مقتولي یافته شد پس دیت بر قبایل مذکوره بسه حصه واجب شود بر هر قبیله سیوم حصه آن و همچنین حکم است اگر در یکي ازین قبایل جز یک کس دیگري نبا شد پس بر عاقلهٔ آن کس ثلث دیت آید و بر ان دو قبیله دو ثلث دیت واگر مردي از غیر این دو قبیله با شد مگر انکه او حلیف یکي ازین دو

قبیله است پس دیت بر هر دو قبیله بالمناصفه آید و بر قول
حلیف هیچ نبود و نیز در جامع گفته محله ایست که سه قوم
آنرا ساختند و مسجدی در آن بنا کردند و مردی از غیر
این سه قبیله خانه های یکی از این قبایل خرید تا اینکه در اهل
قبیله فروشنده هیچ یکی نماند و من بعد مقتولی در محله
یا در مسجد یافته شد پس دیت بر سه حصه بود ثلث آن بر
عاقله خریدار نبود و دو ثلث آن بر دو قبیله باقی و اگر
خریدار از خانهای قبیله سوم مردی یکی از این دو قبیله
باشد بود پس دیت بالمناصفه بر این دو قبیله باشد و اگر
مردی از غیر این سه قبیله خانه های دو قبیله خرید و باقی قبیله
بحال خود است پس دیت بالمناصفه بود نصف آن بر عاقله
مرد خریدار و نصف دیگر بر عاقله قبیله باقیه و اگر مردی
از غیر این قبایل خانه های هر سه قبیله تنها خرید و من بعد
خانه های یکی را از این قبایل بدست قوم اختلاف فروخت
پس دیت بر عاقله مشتری اول است تا اینکه یک خانه
از این خانه ها برای او باقی بود و اگر آن خریدار رفته رفته
خانهای یکی را از این قبایل بدست کسانیکه [illegible]

آنها بود نه فروخت یا بایشان اقاله نبود ه یا بسبب عیب
بی حکم قاضی برایشان رد کرده بستود و محله یا در مسجد
مقتولی یافته شد پس دیت بر عاقله آن خریدار بود واگر
رد برایشان بسبب عیب بحکم قاضی بود پس بر عاقلهٔ خریداران
تضمن دیت آید وبر عاقلهٔ کسانیکه بر آنها رد کرده شده
تضمن دیگر کذا في المحيط * مسئله * اگر مقتولی در بازار
یا در مسجد جماعت یافته شد دیت در بیت المال بود بشرطیکه
بازار برای عامهٔ مسلمین یا برای بادشاه باشد واگر مملوک
قومی بود پس قسامه ودیت بر آنها آید و مراد بمسجد
مسجد جامع است یا مسجد جماعت که در بازار برای
عامه مسلمانان می باشد واگر مقتول در مسجد محله
بود پس دیت بر اهل محله آید کذا في محيط السرخسي
* مسئله * اگر مقتولی در شارع اعظم یافته شد پس
دران قسامه نبود ودیت بر بیت المال آید هکذا في الكافي
* مسئله * اگر مقتولی در مسجد حرام یافته شد پس
دیت بر بیت المال بی قسامه آید کذا في المحيط * مسئله *
اگر مقتول در زمینی یا خانهٔ که براشخاص معلوم وقف

است یا فته شد پس قسامه و دیت بران اشخاص بود و اگر
آن جا نه در میان وقف بر مسجد است پس در حکم آنست
که مقتول در مسجد یا فته شد تا اینکه بر اهل محله
قسامه و دیت واجب گردد کذا فی محیط السرخسی
* مسئله * اگر مقتول در وقف مسجد یافته شد دیت
در بیت المال بود کذا فی المحیط و حاصل فرق درین مسئله و
مسئله سابق آنست که مراد از مسجد درانجا مسجد
مخصوص اهل محله باشد و مراد از مسجد درین مسئله
مسجد جامع است یا مسجد جماعت که در بازار برای
عامهٔ مسلمانان بود پس وقف بر مسجد حکم آن
مسجد دارد * مسئله * هرگاه مقتول در دیهی یافته شد که
اصل ملک آن دیهه برای قوم مختلف است و دران جماعت *
مسلمانان و کافران اند پس قسامه بر اهل دیهه بود
مسلم و کافر از آنها دران حکم برابر اند و من بعد دیت
بر آنها معروض گردد پس آنچه از دیت بر مسلمانان
رسد بر عاقلهٔ آنها باشد و آنچه اهل ذمه را رسد پس اگر
برای آنها عاقله باشد دیت بر عواقل آنها است و اگر نه پس

در اموال آنها بود کذا فی المبسوط * مسئله * اگر مقتولی در محلهٔ
مسلمانان یافته شد در آنجا ذمی‌ای آنها فرود آمده است پس ذمی
سوگند نگرفته شود کذا فی محیط السرخسی * مسئله * اگر مقتولی
قریبا بین دو دیه یا قریبا بین دو کوچه یافته شد پس قسامه
و دیت بر یکی که نزدیکتر از این دو دیه و دو کوچه بجانب
مقتول بود لازم آید و این حکم وقتی است که آواز هر دو دیه
بسوی موضعی که مقتول در آن یافته شد میرسد و اگر آواز نرسد
پس بر یکی از این هر دو دیه هیچ نبود کذا فی فتاوی
قاضی خان * مسئله * در منتقی آمده که هرگاه مقتولی
قریبا بین دو دیه یافته شد که زمین و کوچه های آن هر دو
دیه مملوک قومی است که آن زمین و کوچه ها را فروختن
می‌توانند پس دیت بر هر دو رؤس آنها بود گفت صاحب
منتقی که این قول محمد است رحمه الله و نیز در منتقی آورده
که هرگاه مقتولی در زمین دیهی یافته شد و آن زمین بسوی
خانه های دیهٔ دیگر نزدیکتر است پس اگر آن زمین که
مقتول در آن یافته شد مملوک است پس ضمان بر صاحب ملک
بود و اگر مملوک کسی نیست پس دیت بر نزدیکترین هر دو

از بایع و مشتری بود دیت بر عاقلهٔ صاحب بیت آید خواه
بایع باشد خواه مشتری این حکم نزد ابی حنیفه است
رحمه الله و ابویوسف و محمد رحمهما الله گفته‌اند که اگر
در شرا خیار نیست پس دیت بر عاقلهٔ مشتری است و اگر در آن
خیار است دیت بر عاقلهٔ کسی است که خانه بسوی وی باز
گردد کذا فی الکافی * مسئله * هرکه در دست وی خانه بود و مقتولی
در آن یافته شود عاقلهٔ وی دیت ندهند تا اینکه گواهان قائم شوند
بر اینکه این خانه ملک صاحب قبضه است کذا فی خزانة المفتین
* مسئله * هرگاه در خانهٔ مردی مقتولی یافته شد و در آن خانه
خاندان و غلامان وی و دیگر مردم آزاد هستند پس قسامه
و دیت بر صاحب خانه بود نه بر آنها کذا فی التاتارخانیه ناقلا
عن الاستیعابی * مسئله * اگر در زمین ملک مشترک
مقتولی یافته شد پس قسامه بر مالکان بود و دیت بعدد
رؤس مالکان بر عاقلهٔ آنها بار کرده شود نه بعدد حصه‌های
هریک تا اینکه اگر برای یکی از دو شریک سیوم حصهٔ خانه
بود و دیگری را دو ثلث آن پس دیت بر عاقلهٔ هر دو شریک
بالمناصفه آید و همچنین حکم است اگر مقتول در نهر مشترک

میان گروه ها ی مختلف یافته شد کذا فی الذخیره * مسئله *
در جامع گفته که خانه مملوک یا زده کس باشد ده از ایشان
از اولاد بکر بن وایل اند و یکی از بنی قیس و در ینخانه
مقتولی یافته شد پس دیت آن بر یازده سهم بوده ده جزو از آن
بر عاقلهٔ بنی بکر بن وایل و یک جزو بر عاقلهٔ بنی قیس و همچنین
خانه میان یک کس از بکریان و دو کس از قیسیان بر سه حصه
بوده مقتولی در ینخانه یافته شد پس دیت بر عاقل آنها بر سه حصه
آید و اینکه مذکور شد قول محمد رحمه الله است که از ابی حنیفه
رحمه الله روایت کرده و از ابی یوسف رحمه الله بر خلاف
آن مرویست چرا که در خانه که میان یک تمیمی و دو همدانی
مشترک است و مقتولی در ان یافته شد او رحمه الله گفت که
بر تمیمی نصف دیت است و بر دو همدانی نصف دیت گفت
کدایی دیت نیست مگر عدد قبایل بمنزله مقتولی که در میان
دو دیه یافته شد که او از آن هر دو دیه در قرب برابر است
پس بر اهل هر دیه نصف دیت آید و بسوی عدد مردم هر دو
دیه نظر کرده شود و همچنین ابو یوسف رحمه الله در خانه
که میان یک تمیمی و چهار همدانی مشترک است و مقتو

در آن یافته شد گفته که دیت میان هرد و قبیله بالمناصفه
بود و نزد محمد رحمه الله دیت بر پنج حصه واجب شود کذا في
المحیط * مسئله * در منتقی از محمد رحمه الله مرویست
که دو کس در یک خانه اند که با آنها هیچ یکي نیست پس
یکي از این هرد و کس مقتول یافته شد گفت ابو یوسف که
آن دیگر را ضامن دیت کردانم و گفت محمد رحمه الله
که ضامنش نگردانم شاید که آن یکي خود را کشته باشد
کذا في الخلاصه * مسئله * هرگاه مقتول در خانهٔ که
میان سه کس مشترک است یافته شد پس قسامه بر عواقل همه
آنها بر سه حصه مقسوم شود و ثلثه پنجاه درحق کسر بر عاقله
هر یکي که ولي مقتول خواهد قرار دهد یعني پنجاه سوگند
را هرگاه سه حصه کرده نه شانزده شانزده بر هر عاقله مقسوم
شد و کسر دو سوگند که باقي ماند باختیار ولي مقتول است
بر هر عاقله که خواهد مقرر سازد و او را نمیرسد که تمام
پنجاه سوگند را بر عاقلهٔ یکي از این سه کس اختیار کند
کذا في المحیط * مسئله * اگر مردي در خانهٔ خود مقتول
یافته شد پس بر عاقلهٔ او دیت براي ورثه اش مي آید نزد

ابو حنیفه رحمه الله و صاحبین او گفته اند که بر عاقله اش دیت
نیست و مشایخ در وجوب قسامه بر عاقله اش بر قول ابی حنیفه
رحمه الله مختلف شده اند و شمس الائمه سرخسی اختیار
کرده که قسامه درینجا واجب نشود * مسئله * اگر مکاتب
در خانه خود مقتول یافته شد پس خون او هدر و باطل است
بالاجماع کذا فی السراج الوهاج * مسئله * اگر مکاتب
در خانه مولای خود مقتول یافته شد قیمت وی بر مولی
بتاجیل در سه سال آید که از آن بدل کتابت وی ادا کرده شود
و حکم بآزادی او نموده آید و آنچه باقی ماند میراث
از و برای وارثانش بود کذا فی فتاوی قاضی خان * مسئله *
اگر مقتولی در خانه مکاتب یافته شد پس بر وی لازم آید
که در آنچه از قیمت وی و از دیت مقتول کمتر باشد سعایت
در سه سال کند و عاقله آن را متحمل نشوند کذا فی
الظهیریة و اما بر مکاتب قسامه واجب شود محمد رحمه الله
این را در کتاب ذکر نکرده و شک نیست که بر قول ابی
حنیفه و محمد رحمهما الله واجب گردد و اما بر قول ابی یوسف
رحمه الله مشایخ مختلف اند بعضی از آنها گفته اند که

نزد الخیروی واجب نشود و بعضی قایل اند بآنکه قسامه
بر مولی واجب گردد کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه مولی
مکاتب را که در خانه مکاتب خود مقتول یافته شد بروی لازم است که
خود را انچه کمتر باشد قیمت وی و دیت مولی کمتر بود بحسابت
باشد کذا فی السراج الوهاج * مسئله * هرگاه بنده در خانه
مولای خود مقتول یافته شد در ان هیچ قیمت نیست مشایخ
گفته اند که این حکم وقتی است که دین بر بنده نباشد پس
اگر آن بنده مدیون است مولی چیزیرا که کمتر بود
ضامن گردد خواه قیمت بنده باشد و خواه دین کذا فی
المحیط و همچنان حکم است اگر بنده جنایتی کرد و من بعد
در خانه مولای خود مقتول یافته شد کذا فی الظهیریة
* مسئله * اگر شخصی در خانه بنده ماذون که تجارت
مقتول یافته شد شیخ الاسلام در شرح خود نوشته که اگر دین
بر وی نبود قسامه بر مولای او و دیت بر عاقله اش قیاسا
و استحسانا واجب شود پس اگر بر وی دین باشد همچنان
جواب است نزد ابی یوسف و محمد رحمهما الله و همچنان
نزد ابی حنیفه رحمه الله از روی استحسان کذا فی

الذخیره * مسئله * اگر مردی در خانهٔ بندهٔ ماذون
خود مقتول یافته شد قسامه و دیت بر عاقلهٔ مولی بود خواه
بنده مدیون باشد یا نباشد کذا فی فتاوی قاضیخان
* مسئله * بندهٔ مرهون در خانهٔ راهن یا مرتهن مقتول
یافته شد قیمتش بر صاحب خانه آید نه بر عاقله کذا فی خزانة
المفتیین * مسئله * اگر مقتولی در خانهٔ کسیکه شهادت
او برایش مقبول نیست یافته شد مانند پدر در خانه پسر یا زن
در خانهٔ شوهر خود یافته شد پس درین صورت قسامه و دیت
آید و محروم از میراث نبود کذا فی محیط السرخسی
* مسئله * اگر مقتولی در خانهٔ زنی در شهری یافته شد
و از عشیرهٔ آن زن یعنی گروه او دران شهر هیچ یکی
نیست پس سوگندها بر زن مکرر گرفته آید تا اینکه
پنجاه سوگند داده شود و من بعد دیت بر قبیلهٔ که نزدیکترین
قبایل نسبت بآن زن است مفروض گردد و این قول ابی
حنیفه است رحمه و قول محمد و قول اول ابی یوسف بود رحمهم الله
کذا فی شرح المبسوط و اما اگر عشیرهٔ آن زن در شهر
حاضر باشند زن با آنها در قسامه داخل گردد کذا فی

الكفاية * مسله * اگر مقتولي در ديهي كه ملك زني است يافته شد پس نزد ابي حنيفه و محمد رحمهما الله بران زن قسامه آيد سوگندها بروي مكرر داده شود و بر عاقله اش ديت بود و عاقلهٔ زن نزد يكتر بن قبائل بسوي او در نسبت باشد متاخران از اصحاب ما گفته اند كه زن با عاقله در تحمل ديت شريك شود در ين مسله كذا في الكافي * مسله * اجماع كرده اند اكثر ثلثه بر ين كه هركاه مقتولي در خانهٔ كودكي يافته شد بر آن كودك قسامه نبود و نيست مگر آنكه قسامه و ديت بر عاقله او واجب كرده و اجماع كرده اند بر ين كه هركاه در خانهٔ مجنون يافته شد قسامه بر مجنون نايد مگر قسامه و ديت بر عاقله اش بود كذا في الذخيرة * مسله * اگر مقتولي در ديهي يا خانهٔ كه مالك يتيمان است يافته شد پس اگر در آن جماعت بالغي باشد قسامه بر وي و ديت بر عاقلهٔ آنها ست و اگر در آنها بالغي نيست قسامه و ديت هر دو بر عاقلهٔ آنها بود كذا في محيط السرخسي * مسله * هركاه مقتولي در خانه ذمي يافته شد قسامه بر وي بود پنجاه سوگند بتكرار بروي داده شود پس و قتيكه قسم خورد

اگر عاقله براي او باشد و در ميان خود ها عقل يعني ديت ميدهند ديت بر عاقلهٔ او آيد و اگر او را عاقله نيست ديت در مال او واجب شود كذا في الذخيره * مسئله اگر مقتولي در خانهٔ پسر و دختر خود يافته شد و آن خانه ميان هر دو بالمناصفه است و هر يكي دعواي قتل بر شريك خود كرد پس پسر را ثلث ديت بر عاقلهٔ دختر است و عاقله دختر همان عاقلهٔ پسر بود و دختر را سدس ديت بر عاقلهٔ برادر خود است و اگر پسر دعواي قتل بر شوهر خواهر خود نمود او را هيچ نبود كذا في خزانة المفتين * مسئله * در مجموع النوازل مذكور است كه اگر مردي در خانهٔ پسر خود مقتول يافته شد و پدر پيش از موت خود در حالت زنده بودن گفته بود كه مرا فلان اجنبي كشته است پس عاقلهٔ پسر او از ديت بري شوند مگر آنچه بر ذات پسر از حصهٔ ديت ميرسد بشرطيكه از اهل عطا باشد بري باطل نگردد و پنج درهم بود يا كمتر از آن و نيز در مجموع النوازل آمده هر گاه مهمان در خانهٔ ميزبان مقتول يافته شد ديت بر صاحب خانه بود نزد ابي حنيفه رحمه الله و ابو يوسف رحمه الله گفت كه اگر مهمان در خانهٔ

قاعده نزول کرده باشد دیت وقسامه تاینه را ذکر
مختلط است بها مشهوران یعنی با هم در یک بیت اند پس
بروی دیت وقسامه بود * مسئله * اگر شخصی در خانهٔ
وارث خود مقتول یافته شد ومقتول را وارثی دیگر
جز او نیست پس عاقلهٔ وارث او را دیت نه دهند کذا فی
خزانة المفتیین * مسئله * هرگاه در نهری که آب در ان
جاریست مردی مقتول یافته شد پس اگر آن نهر بزرگ
است مانند فرات ومثل ان وآبش مقتول را جاری میگرداند
یعنی میبرد وموضع شروع برآمدن آبش یعنی سرچشمه اش
در دار الحرب بود پس خون او باطل گردد خواه مقتول
در میانهٔ آب جاری باشد یا در کرانهٔ آن واگر موضع
شروع برآمدن آب نهر در دار الاسلام است دیت آن در
بیت المال واجب شود واگر مقتول بر کرانه از کرانه های
نهر بند است که آب او را نمی برد پس دیت بر نزدیکترین
قریات بود واین حکم وقتی است که نزدیکترین قریات
بسوی این کرانه بحیثیتی باشد که اهل دیه آواز را
از اینجا بشنوند ودر صورتیکه آواز از اینجا شنیده

نمی‌شود مر اهل دیه هیچ واجب نگردد بلکه وجوب
آن در بیت المال است و اگر نهر خورد باشد که در ملک
چند قوم معلوم است پس قسامه بر مالکان نهر و دیت
بر عاقلهٔ آنها واجب شود هکذا فی الذخیره و فرق در میان
نهر خورد و بزرگ آنست که در کتاب الشفعه شناختی
پس هر نهری که استحقاق شفعه بسان حاصل شود
خورد بود و هر نهری که استحقاق شفعه بسبب آن پیدا نگردد
مانند فرات و جیحون بزرگ باشد کذا فی فتاوی
قاضی خان * مسئله * اگر مقتول در کشتی یافته شد پس
قسامه بر کسانی است که در آن باشند از سواران
و ملاحان و این کلام شامل است همه ارباب کشتی
را تا اینکه دیت بر مالکانی که در آن کشتی اند و بر ساکنان آن
و بر کشندگان آن همه واجب شود و مالک و غیر مالک
درین حکم برابر است و گردون در حکم مانند کشتی
بود کذا فی الهدایه * مسئله * مقتولی بر ستور است
که همراه آن راننده از پس یا کشنده از پیش یا سوار بود
پس دیت وی بر عاقلهٔ آن همراه است نه بر ا[illegible]

واگر رانندهٔ و کشنده وسوار همه در ینصورت جمع باشند
دیت بر همه اینها بود و شرط نیست که آن همه مالک ستور
باشند بخلاف خانه که اگر مقتول در آن یافته شود دیت
بر مالک آن فقط بود و اگر همراه ستور هیچ یکی نیست
پس دیت و قسامه بر اهل محله ایست که مقتول بر ستور در میان
آنها یافته شد کذا فی التبیین * مسئله * اگر ستوریکه
بر وی مقتول است در میانهٔ دو دیه بگذرد پس قسامه
و دیت بر نزدیکترین آنها بود بعضی گفته اند که این حکم
محمول است بر صورتیکه آن دیه بحیثیتی بود که آواز مقام
مقتول آواز باهل دیه میرسد و اگر آن دیه باین صفت
است که آواز بمردم آن نمیرسد پس بر آنها هیچ نیاید کذا
فی الکافی * مسئله * اگر مقتول در دشت زمینی یافته
شد پس اگر آن دشت ملک کسی است قسامه و دیت بر مالک
و بر قبیله اش بود و اگر ملک هیچ یکی نیست پس بر تقدیریکه
آواز شهری از شهرها بدانجا شنیده میشود پس
قسامه بر آن شهریان است و بر تقدیری که آواز شهری در آنجا
شنیده نمیشود پس اگر مسلمانان را در آن دشت منفعت

هیزم کشی وکرد آوری کاه وگواه باشد دیت بر بیت المال بود واگر منفعت مسلمانان از آن انقطاع دارد خون وی باطل گردد وهمچنین حکم است اگر مقتول در ریا بانی یا فته شد که در قرب آن آبادی نیست کذا فی محیط السرخسی * مسئله * در منتقی گفته که هرگاه مقتول برجسر یا بر قنطره یعنی بر پل خورد یا بزرگ یا فته شد دیت بر بیت المال است ونیز در منتقی است که هرگاه مقتول در مسجد جامع یا بازاری یا فته شد پس آن بمنزلهٔ شارع اعظم است یعنی قسامه نبود ودیت بر بیت المال آید کذا فی المحیط * مسئله * اگر مقتول در لشکری یا فته شد که در دشت مباح غیر مملوک کسی فرود آمده اند پس اگر در خیمه یا در خرگاه یا فته شد قسامه ودیت بر کسانی است که در ان مسکونت دارند واگر مقتول بیرون از خیمه هما است ولشکر یان بر وجه قبایل متفرق کرده اند دیت بر قبیله است که مقتول در ان جماعت یافته شد واگر ما بین دو قبیله یافته شد دیت بر نزدیکترین آنها است واگر در قرب هردو برابر باشد دیت بر هردو بود هکذا فی التبیین واگر

لشکریان باهم آمیخته مجموع در یک مکان فرود آمده اند
پس اگر مقتول در خیمه یا خرگاه یکی از انها یافته
شد دیت بر صاحب خیمه بود واگر بیرون خیمه ها یافته گردد
پس بر تمام اهل لشکر آید کذا فی المحیط * مسله * اگر
لشکر در زمین ملک کسی باشد پس قسامه ودیت بر وی
بود کذا فی محیط السرخسی * مسله * اگر لشکریان
با دشمنان خود که از کافران اند ملاقی شدند و از هم جدا
گشته مقتولی مسلمانان وا گذاشتند پس درین مقتول قسامه
و دیت نبود اگرچه قاتلش معلوم نکرده که کدام
گروه است وهمچنین اگر هر دو گروه مسلمانان باشند
لیکن یکی ازین دو گروه باغی اند و دیگری عادل واز هم جدا
گشته مقتولی از گروه عدل وا گذاشتند درین مقتول قسامه
و دیت نباشد کذا فی المحیط * مسله * اگر مقتولی در زندان
یافته شد پس دیت بر بیت المال بود در قول ابی یوسف
رحمه الله قسامه و دیت بر زندانیان است کذا فی الهدایة
* مسله * هرگاه خانه خالی از مردم کذاشته شد
در جائی که مقفل است و در ان مقتولی یافته گردید پس قسامه

ودیت بر عاقلهٔ صاحبخانه بود واین قول ابی حنیفه وابی
یوسف ومحمد است رحمهم الله کذا فی المحیط * باب شانزدهم *
در بیان معاقل جمع معقله است وآن بفتح میم وضم
قاف یعنی دیت بود کذا فی الهدایة عاقله گروهی
که عقل بدهند یعنی دیت ادا نمایند پس دیت را عقل ومعقله
نام کردند چرا که عقل در لغت بمعنی امساک ونه
کردن است ودیت خونها را از ریختن امساک
کند کذا فی الکافی * مسئله * عاقلهٔ مرد اهل دیوان
او باشند نزد علمای ما کذا فی المحیط واهل دیوان عبارت
از اصحاب رایات ولشکریان اند که نامهای آنها در
دیوان نوشته شد کذا فی الهدایة یعنی دیوان بمعنی
دفتر سلطانی است پس نوکران بادشاهی که نامهای آنها
در دفتر بجهت گرفتن عطای سلطانی مرقوم است اهل دیوان
باشند * مسئله * وقتیکه قاتل از اهل دیوان ونوکران
بادشاهی بود پس لشکر غازی وسپاهی پیوسته باشد واورا
دفتری است که برات روزی اورا تنجا میشود تا مقاتله
با اعدا نماید پس عاقلهٔ او کسانی باشند که در دفتر او شریک اند

از جهات غازیان واگر نویسنده است وار راد فتریست که از انجا
روزی داده میشود پس عاقله او کسانی باشند که از دفتر
نویسندگان روزی یابند بشرطیکه باهم نصرت یکدیگر
باین جهت میکنند واگر قاتل را دفتر نباشد یعنی از نوکران
پادشاهی نبود عاقله اش مددکاران اویند پس اگر نصرت
او بمردم محله ها و کوچه ها است باز دیت بر آنها افتد واگر
قاتل از مردم دیه باشد و نصرت او بآن مردم است دیت
بر آنها باز گردانیده شود کذا فی المحیط * مسئله * حاصل
آنست که در باب دیت نصرت کردن یکدیگر وقایم بودن
بعضی بکار بعض آخر اعتبار کرده میشود چرا که قصور
قاتل بقوت انصار خود است پس گویا آنها نیز در ترک محافظت
او تقصیر وارند لهذا مخصوص بدیت شوند تا پابند
ضمان مال در آینده محافظت او نمایند و قوتش بدهند
پس انصار قاتل عاقله او باشند بنابران اگر مردم محله
یا بازاریان یا مردم دیه با قرابتیان باین صفت باشند
که اگر یکی را از ینها امری در پیش آید دیگران یا او در
کفایت مهم او قیام نمایند پس آنها عاقله یکدیگر اند واگر

یابی صفت نباشند عاقله نیستند پس اسبب عاقله قاتل متناظران
و مددکاران اوار اهل دیوان اند و من بعد متناصران
او از اهل عشیره و قبیله و بعد از ان متناصران او ار
اهل محله یا بازاریان کذا فی الذخیرة * مسله * اگر بعض
اهل دیوان بعض دیگر را نصرت نمی کنند پس عاقله او
عشیره اش از جانب پدر او باشند کذا فی المحیط * مسله *
دیت بر عاقله در سه سال تقسیم کرده شود و از هر یکی در
هر سال گرفته نشود مگر یک درهم یا یک درهم و سیوم حصه
درهم و از تمام دیت در مجموع سه سال بر هر یکی زیاده
بر سه درهم یا چهار درهم ماخوذ نگردد پس اگر قبیله او
برای کبر فتن تمام دیت گنجایش نکنند نزدیکترین قبایل
از روی نسبت با آنها ضم کرده شود پس اگر کفایت کرد
بهتر و اگر نه همچنان ضم کرده شود الاقرب دیگر پس اقرب
دیگر بر ترتیب عصبات یعنی برادران پستر پسران آنها پستر
اعمام پستر پسران آنها و اما پدران و پسران قاتل پس بعضی
گفته اند که در دیت داخل شوند و بعضی از علما قایل اند
باینکه آنها در دیت شریک نشوند کذا فی الکافی

* مسله * زوج عاقلهٔ زوجه نباشد وهمچنین زن عاقلهٔ زوج نباشد و پسر عاقلهٔ مادر نباشد مگر آنگاه که شوهر از قبیلهٔ پدر زن بود کذا في المحیط * مسله * پس اگر قاتل نیز یکي از مردم عاقله شمرده شود پس هر قدر که بر یک کس از عواقل لازم آید مانند آن بر وي نیز از دیت لازم آید نزد علمای ما کذا في المبسوط * مسله * بر زنان واطفال خورد از جملهٔ کسانیکه انها را در دیوان سلطاني عطائي مقرر است دیت نایه چراکه دیت بر اهل نصرت است وازنان و صبیان نصرت نبود و بر همین قیاس اگر قاتل خردش طفل صغیر یا زن بود بر وي از دیت هیچ نایه کذا في الکافي مترجم گوید صحیح آنست کداگر قاتل زن یا صبي یا مجنون بود که بر دیت خود دش نیز شریک عاقله باشد کما في الزیلعي * مسله * از بندگان وکنیزان ومجانین دیت گرفته شود کذا في المحیط * مسله * اگر مردم عاقله یعني اهل دیوان کمتر باشند با ین مرتبه که نصیب هر یکي زیاده تر از چهار درهم گردد پس دیوان دیگر که نزد یکتر با ین عاقله باشد با نها ضم کرده شود وهر دیواني که از دیوان هاي

این شهر بسوي عاقله اقرب باشد در ضم ار دیوان ابعد اولی
بود کذا في محيط السرخسي * مسئله * نزد یکترین دیوانهاي
متعلقه این شهر بسوي دیوان قاتل آنست که صاحب آن
دیوان دست گرفته صاحب دیوانی بود که قاتل دران است
پستر هرگاه اقرب دیوانهاي متعلقه ازین شهر بسوي وي
ضم کرده شد وکفایت نکرد ابعد دیوانها ازدواوین متعلقه
این شهر نیز با وي ضم کرده شود وآن دیوانیست که صاحب
آن دست گرفته صاحب دیوانی که قاتل دروي است نباشد و
نیست صاحب آن مگر دست گرفته والي ملک ومن بعد وقتی
که ابعد دیوانها بسوی او ضم کرده شد کها نرکفایت نکرد
عشیره قاتل از حساب پدر ش بسوي وی آمیخته شوند

تا دیت کامل کرده ویر هر یکي زیاده از چهار درهم نیفتد
واگر درین شهر دیوانی باشد که سوي دیوان قاتل اقرب است
مگر اینکه اینها از قاتل قرابت ندارند بلکه اجانب اند ودیواني
دیگر باشد که از دیوان قاتل ابعد است مگر انها عشیره
قاتل از جانب پدر اند پس درین صورت اقرب دیوانها سوي
دیوان قاتل ضم کرده شود اگرچه اینها اجانب باشند کذا في

والمحيط * مسله * هرگاه دو ديوان در قرب برابر باشند يكي از عشيرهٔ قاتل از جانب پدر است و ديگري از جانب مادر پس ديوان عشيرهٔ پدري بسوي وي ضم كرده شود ونسب آبائي از روي ترجيح معتبر گردد و در اول امر ترجيح بقرب در ديوان معتبر است پس وقتي كه در قرب ديوان برابر باشند ترجيح به نسب اعتبار كرده شود كذا في محيط السرخسي * مسله * از ابي جعفر منقول است كه جنايت كننده هرگاه از اهل ديوان باشد و اقرباي او را نيز ديوان ها است پس ديت او بر همان اقرباي او باشد كه در ديوان او شريك اند پس اگر وا نكرد ديت بر همه آيد يعني جميع اقرباي او خواه از ديوان او باشند يا از ديوان ديگر واگر جنايت كننده خود شن ديواني نباشد وليكن اقرباي او را ديوانها است ديت او بر كساني بود كه نزديكتر بن اقرباي قاتل بسوي وي از اهل ديوان اند پس اگر گنجايش نكرد بر همه اقرباي وي از اهل ديوان آيد واگر قاتل ديواني نباشد ليكن بعض اقرباي او را ديوان در شهر است و بعض ديگر را ديوان نيست وآن بعض ديگر ساكنان ديهه اند پس ديت شود اگر قاتل نيز ساكن ديهه

است دیت بر همهان اقارب وي آید که ساکنان ده اند
پس اگر گنجایش نکرد بر همه اقارب وي آید یعني
کسانیکه ساکنان ده اند وکسانیکه از اهل دیوان
ساکنان شهراند و انچه از اقارب وي فاضل افتد در مال
وي آید و اگر قاتل ساکن شهراست دیت بر همهان اقرباي
او بود که از اهل دیوان ساکنان شهراند اگر گنجایش
نکند در مال او آید و بر عاقلهٔ او که از اهل دیه اند و
دیوان ندارند واجب نگردد واگر قاتل را دیوان نباشد
ونه اقرباي او را پس دیه * شود اگر تناصر او باهل
حرفه است دیت بر آنها آید و انچه فاضل افتد در مال
او بود و اگر تناصر او با هل محله است دیت بر اهل محله
آید و فضل بر وي و اگر تناصر او بشهر است دیت بر اهل
شهر بود کذا في المحیط * مسئله * کسانیکه از اهل بادیه
و مانند آنها دیوان ندارند مدار عاقله آنها بر نسبها
بود اگرچه منازل ایشان باهم دور افتد و بادیه ها مختلف
باشند کذا في المبسوط * مسئله * اگر بدوي در شهر نزول کند
و اورا مسکن در شهر نباشد اهل عطاي دیواني از دیت

ع مذهب صحیح همین است کذا فی النهایة * مسئله *
شمس الائمه حلوائی ذکر کرده که متاخران اختلاف دارند
بعضی از آنها گفته اند که عجم را عاقله نیست و این قول
فقیه ابوبکر بلخی و ابوجعفر هندوانی است چراکه عجم
نسبهای خود را محفوظ نداشته اند و فیما بین خودها نصرت
یکدیگر نمی کنند و آنها را دیوان نیست و برداشتن جنایت از
غیر برخود در حق عرب بخلاف قیاس دانسته شد ازانکه ایشان
نسبهای خود ضایع نکرده اند و فیما بین خودها تناصر مرعی
میدارند پس عجم در حکم بایشان ملحق نشوند و بعضی
گفته اند عجم را عاقله بود وقتی که تناصر کنند و مقاتله
یا بعضی بجهت بعض دیگر بعمل آرند مانند کفشگران
و روکین گران در شهر مرو و درب خشابان کلاماو بنچاپا
پس هر گاه یکی بخطا کشته شد دیت واجب گردید اهل
محله قاتل و مردم ذی فاتل عاقله اش باشند و همچنین طلبه
علم و این اختیار شمس الائمه حلوائی و بیشتری از مشایخ است
گفت قاضی خان رضی الله عنه که شیخ امام اجل استاد
ظهیر الدین اخذ میکرد بقول فقیه ابی جعفر چراکه اعتبار

تناصر وا بود و اجتماع کفشگران وطالبان علم واهل آنها برای تناصر نمی باشد پس آنها را تحمل دیت از خیر خود شان لازم نباید کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله * اهل شهرا از اهل شهر دیگر عقل نه هند بشرطیکه هر اهل شهر دیوان علحده باشد واگر تناصر آنها باعتبار قرب یکی در مسکن است پس اهل شهر قاتل از اهل شهر دیگر بسوی او نزدیکتر اند کذا فی النهایة * مسئله * دو برادر اند از یکه به دو ماد رکه دیوان یکی ازانها درکوفه است و دیوان دیگری در بصره پس هیچ یکی ازین هرد و عقل از طرف دیگری نه هد بلکه عقل از هر یکی اهل دیوان او دهند کذا فی المبسوط * مسئله * اهل هر شهر از جانب اهل سواد وقریات متصله خود ها دیت دهند وکسیکه خانهٔ او در بصره است ودیوان او در کوفه دیت از واهل کوفه دهند کذا فی الکافی * مسئله * هرگاه مردی بخطا کشته شد و بمتری قاضی مرافعت نبرد ند تا اینکه سالها گذشت ومن بعد مرافعت بجز اقتضی وی برده شد پس قاضی حکم به دیت بر عاقله اش کند در سه سالیکه محسوب از روز حکم می شوند پس اگر عاقله

بادیه اند لاحق باهل دیوان شوند دیت از انها تحول نگردد
کذا فی الکافی * مسئله * هرگاه بدوی مردی را از
اهل کتان شهر بخطا کشت پس بروی صد شتر از دیه بدر
عشیره و قوم وی آید که شناسندگان او آنرا برای وی جمع
سازند وولی خون مامور بخروج جانب آنها گردد تا شتران
را از ان جماعت درد یا را آنها استیفا نماید کذا فی المحیط
* مسئله * اگر مردی از اهل بادیه جنایتی کرد وحکم
بآن نکرده شد تا اینکه امام وی را با قومش نقل نموده
وجمه را از اهل عطا گردانیده وعطای ایشان دینارها
مقرر ساخت و بعد از ان مرافعت بسوی قاضی بردند پس
حکم بر آنها بر دنانیر کرده شود نه بشتران کذا فی الظهیریة
* مسئله * اگر حکم بر آنها بصد شتر نموده شد پس امام
قاتل را با قوم او بسوی عطا نقل فرمود وعطای آنها دنانیر
مقرر گردانید پس آن قوم ماخوذ بشتران یا بقیمت آنها
شوند و اگر انها را مالی بجز عطا باشد قیمت شتران
از عطا یاگرفته شود خواه کمتر باشد آن قیمت یا بیشتر
کذا فی شرح المبسوط * مسئله * اگر مردی از اهل عطای

کوفه جنایتی کرد وحکم به دیت آن بر عاقله اش نموده شد
ومن بعد [illegible] دیگر از اهل بادیه یا اهل شهر که آنها را
دیوان [illegible] اقوام جانی در عطای سلطانی ملحق شد
پس این صورت [illegible] با اهل عطای قدیم دیت دهند ودر ذخیره
داده شده یا هنوز داده نشده است شریک آنها شوند اما چیزیکه
اهل عطای قدیم پیش از لحوق ایشان ادا کرده اند در ان
داخل نکردند کذا فی الظهیریة * مسئله * هر که اقرار بقتل
خطا نمود ومرافعه بسوی قاضی بعد سالها بردند پس بروی
حکم بدیت در مال وی در سه سال کرده شود واین سه سال
را از روز حکم محسوب سازند واگر قاتل وولی جنایت باهم
بر این قول تصادق کردند که قاضی بلده کذا حکم دیت بر
عاقله او در کوفه بسبب گواهان نموده است وعاقله آن
مرد ورا تکذیب کردند پس بر عاقله هیچ نبود وبر قاتل در
مال او هم چیزی نباشد مگر آنگاه که قاتل را با عاقله عطایی
باشد [illegible] هنگام اورا از دیت بقدر حصه اش لازم گردد
کذا فی الکافی * مسئله * بر معاقل مذکور است که
گواهان بر قتلی که موجب دیت بر عاقله باشد نزد غیبت

معاقله مقبول نکرده ند کذا في الظهيرية * مسئله *
مردي نزد قاضي اقرار کرد که فلان کس خطا کشته ام
من بعد ولي مقتول گواهان قايم کرد براين که مدعي عليه
وي را عمدا کشته است پس اين شهادت قبول نکرده و حکم
به ديت برعاقله اش نموده آيد واقرار مدعي عليه بقتل مانع
قبول اين گواهان نشود چراکه آنچه باقرار مدعي عليه
ثابت نبود گواهان آن را ثابت کرده ند يعني ديت برعاقله
قاتل ونظاير اين مسئله بسيار آورده ند کذا في فتاوي قاضي خان
* مسئله * اگر بعد اقرار قاتل ولي گفت که گواهان را
نمي دانم پس مر احکم به ديت بر قاتل در مال او کن وقاضي
حکم ديت در مال مقر نمود و من بعد ولي جنايت گواهان
يافت پس خواست که ديت را تحويل بجانب عاقله کند او را
اين تحويل نمي رسد واگر ولي به قاضي گفته باشد که در
حکم ديت بر مال مقر تعجيل مکن شايد گواهان بيابم پس قاضي
در حکم تاخير کرد و من بعد گواهان يافته شدند در اين صورت
براي ولي حکم ديت بر عاقله مقرر کرده شود کذا في المبسوط
* مسئله * عاقله بنده معتق قبيله مولاي او باشند واز مولي

الولاء ت مولاي وي را قبله خود دیت د هدکدا في الکافي

* مسئله * هرگاه زنی کنیز را آزاد کرده بمی تهم و مرنده مردی

شهد ادی را مذو برای آن بنده پسری زاید عاقله پسر عصبات

مادرش بود اگر آن پسر جنایتی کرد ودا ضي حکم بدیت آن

بر عاقله مادرش کرده بود تا اینکه پدرش آزاد گشت پس

قاضی ولاي پسر را بجانب موالي پدرش تحویل کند و بر بعد

حکم بدیت جنایتی که پیش از عتق پدر بود بر بود

بر عاقله مادرش بارد و از آنها تحول نه بباید و همچنین

اگر آن پسر جانی پس از آزادی پدر کند بود و بعد

آزادی پدرش مردی دران جاه افتاد پس حکم درین معامله

وقتی که حکم بدیت کرده شود بر عاقله مادرش باشد بشرطیکه

آن جنایت کننده بالغ بود و اگر طفل صغیر باشد حکم درین

معامله پدرش بود کذا في المبسوط * مسئله * اگر شخصی

عقد موالاه با مردی بست و من بعد کسی را بخطا کشت

مجموع موالاة او را تحویل بجانب دیگری پس از ادای

دیت بر تدبیر سوی دیت بران دیگر بود کذا في محیط

السرخسی * مسئله * مردی حربي اسلام آورده و بدار

بدار الاسلام عقد موالات بسا مسلمانی بست و من بعد جنایتی
نبود پس عاقلهٔ کسیکه موالاة با او نبوده است از جانب
وی دیت دهند و بعد از آن اورا نمیرسد که ولای خود را
بعد جنایت متحول بسوی دیگری گرداند پس اگر آن عاقله
از دیت داده بودند پس حکم بدیت نشده بود تا اینکه
پدر او از دار الحرب اسیر شد و مردی ویرا خرید و آزاد
کرد بدینصورت پدر ولای پسر را بجانب خود کشید پس
عاقله مولی الموالاة بر عاقله موالی پدر بچیزی از آنچه داده
اند رجوع نکنند و همچنین اگر پسر پیش از آنکه پدر
وی اسیر شود چاهی کنده بود و مردی در آن چاه بعد آزادی
پدرش افتاد پس دیت آن بر عاقلهٔ مولی الموالاة
بود نه بر عاقلهٔ پدرش کذا فی المبسوط * مسئله * ذمی
اسلام آورد و موالاة با کسی نکرده بود تا اینکه مردیرا
بخطا کشت و هنوز حکم بدیت نشده است که با مردی
از بنی تمیم عقد موالاة بست و من بعد جنایتی دیگر نبود
پس حکم نمیرود و جنایت بر بیت المال کرده شود و موالاة
او باطل گردد کذا فی الظهیریة * مسئله * اگر آن نومسلم

چنانکه گفته شد ستور یا مردی مرده افتاده بود و من بعد مردی در
چاه شخصی افتاد پس دیت آن در مال او بود ...
او دیت ندهد بخلاف آنکه اگر در حد ملک یا مسلمی مسما
انداخت و منش از رسیدن به مردانه است و من بعد آن
حد ملک یا سنگ افتاد و مردی را بکشت پس دیت بر بیت المال
واجب شود کذا فی محیط السرخسی * مسئله * اگر زنی مسلمانی
ارتداد کرده بود نیم حمایتی کرد یا چاهی کند و هنوز حکم
بحمایت نشده بود تا مرتده شد و بدار الحرب لاحق گشت
بعد از آن مسلمان گرده آمد و مردی از بعد آن او را آزاد نبرد
و من بعد در آن چاه مردی افتاد و بمرد پس حکم دیت
آن جنایت بر وی تمام کرده آید کذا فی المبسوط * مسئله *
اگر مردی از اهل بادیه چاهی در راه کند بستر امام و تا
آن اهل بادیه را بسوی شهر منتقل نبرد پس در این زمان
متفرق شدند و از اصحاب عطایا گشتند و من بعد در آن
چاه آدمی افتاد پس دیت بر کسانی بود که عاقله اهل بادیه
معین بودند نه بر اهل آن آدم در چاه باشند کذا فی الظهیریة
* مسئله * اگر شخصی در حالیکه از اهل عطا بود چاهی

گمنند پس پستر امام عطاي اورا باطل ساخت و بجانب عشيرهٔ
نسبي اورا باز گردانيد وقايم ماندر دراز براين عشيرهٔ باهم
قتل ميداند وپس بعد مردي دران چاه افتاد پس ديت
برکسانی بود که عاقلهٔ آن شخص در روز وجوب مال باشند
يعني عشيرهٔ اوند اهل عطا كذا في المبسوط * مسله * پسري
که زوج و زوجه بروي ملاعنه کردند عاقلهٔ مادرش ازوي
ديت دشند جرا که پسري پدر منتسب نيست پس اگر عاقلهٔ
مادر ديت ازوي دادند وپس بعد پدرش دعوت نسب کرد
دريصورت عاقلهٔ مادر بانچه داده اند برعاقلهٔ پدر رجوع
نمايند در سه سال که محسوب اند از روزيکه قاضي براي
عاقلهٔ مادر حکم برعاقلهٔ پدر کرده است وهمچنين اگر مکاتبي
مالي که وفاي بدل كتابت کند گذاشته وفات يافت واورا
پسري ازادازني کنيز آزادکردهٔ بني تميم است ومکاتب
بندهٔ مرد شخص اني بود وآن پسر هنوز بدل كتابت پدر ادا
نکرده كه جنايتي ازو واقع شد پس عاقلهٔ مادرش ازجانب
او ديت دادند وپس بعد بدل كتابت ادا كرده شد پس
دريصورت عاقلهٔ مادر ديت را برعاقلهٔ پدر رجوع نمايند

وصيتين مردي كودكي را بكشتن شخصي مامور ساخت
و آن كودك قتل نمود وعاقله كودك ضمان ديت دادند پس
عاقلهٔ صبي ديت را بر عاقلهٔ آمر رجوع نمايند بشرطيكه امر
او بگواهان ثابت شده باشد واگر امر آمر نه بل باقرار او ثابت
شود عاقلهٔ كودك بر آمر نبرده در مال او رجوع سازند در مدة
سال كه محسوب است از روزيكه قاضي حكم باسترداد ديت
بر آمر يا بر عاقلهاش نموده است كذا في الكافي * مسئله *
اگر عاقلهٔ صبي و عاقلهٔ آمر در شروع كار باهم مجتمع شوند
قاضي حكم بديت براي ولي جنايت بر عاقلهٔ كودك كند
و براي عاقلهٔ كودك بر عاقلهٔ آمر نمايد پس هر قدر كه ولي
جنايت از عاقلهٔ كودك چيزي بگيرد عاقله كودك از عاقلهٔ
آمر همان قدر مواخذه كند واگر پسر ملاعنه مردي را بخطا
كشت و قاضي حكم بديت بر عاقلهٔ مادر نمود وا ثلث ديت
ادا ساختند و من بعد پدر پسر دعوت نسب كرد پس عاقلهٔ پدر
و عاقلهٔ مادر همه حاضر شدند درين صورت قاضي براي
عاقلهٔ مادر حكم به ثلثي كه آنها ادا كرده اند بر عاقلهٔ پدر
فرمايد و مبدأ گرفتن عاقله مادر در سال اينده نسبت بسالي

که اهل جنایت دران گرفته اند قرار دهد و گرفتن زاید بر ثلث از عاقلهٔ مادر باطل گردد اند پس بآن دو ثلث باقی بر عاقلهٔ پدر حکم نماید در دو سال که بعد آیی سال آینده اول اند و آنچه ولی جنایت از عاقلهٔ مادر گرفته از وی مسترد نه شود و نیز ولی جنایت را نمیرسد که در سال اول بعد حکم از عاقلهٔ پدر چیزی استیفا کند چرا که درین سال عاقله پدر ثلث دیت را با عاقلهٔ مادر خواهند داد و برهمین قیاس بسر مکاتب بود کذا فی المبسوط * مسله * مسلمان عاقله کافر نبود و از جانب وی دیت نه دهد و همچنین کافر از مسلمان دیت نه دهد و کفار فیما بین خود ها دیت از یکدیگر دهند بشرطیکه عاقله بودن در دین آنها باشد اگرچه ملتهای یکدیگر مختلف بود کذا فی المحیط فقها گفته اند این حکم وقتی است که درمیان کفار بمختلف الملل عداوت نهایان نباشد اما وقتی که عداوت ظاهر بود مانند یهود ونصاری سزاوار آنست که بعضی از بعض دیگر دیت نه دهند و همچنین از ابی یوسف رحمه الله مروی است کذا فی الکافی * مسله * اگر عاقلهٔ یکدیگر

بودن در دین آنها نیست پس دیت در مال جنایت کننده
واجب شود و هرگاه عاقله در دین آنها باشد اما جانی
عاقله ندارد نیز دیت در مال وی واجب گردد نه در مال
بیت المال لازم آید کذا فی المحیط * فصل * وقتی که قاتل خطا را
عاقله نباشد دیت در مال او واجب گردد و همچنین عمد
محض هرگاه موجب دیت بسبب عذری شود در مال جنایت
کننده واجب گردد خواه جنایت در نفس باشد یا در
ما دون نفس و جنایت خطا در همه صورت موجب دیت
بر عاقله بود و شبه عمد در نفس موجب دیت بر عاقله است
و در مادون نفس بر جنایت کننده واجب گردد اگرچه
به مبلغ دیت کامله رسد چرا که شبه عمد در مادون نفس
اعتبار نکنند و عمد شمارند کذا فی الخلاصة * مسئله * کمتر
از بیستم حصه دیت بر عهدهٔ عاقله نبود و بیستم حصه دیت
یعنی پانصد درهم و آنچه بران افزود باشد عاقله آنرا تحمل
کند کذا فی الکافی * مسئله * هرچه واجب شود بعهده که در ان شبه
راه یافته است مانند قتل پدر پسر را و بسبب صلح نمودن از جنایت
بر مال یا بجهت اقرار کردن بقتل خطا بر ذات خود یا هرچه

کمتر از ارش شجهٔ موضحه است یا آنچه بجنایت بنده
واجب گردد این همه بر عاقله نبود بلکه در مال جانی
لازم آید و در عبد بر مولای بود هکذا فی محیط السرخسی
* مسئله * از جنایت بنده و مدبر و ام ولد عاقلهٔ مولی
هیچ دیت نه دهند کذا فی المبسوط * مسئله * آنچه باقرار
جنایت کننده لازم آید دیت آن عاقله نه دهند مگر آنکه
که تصدیق وی نمایند هکذا فی الهدایة * مسئله * اما
حکومت عدل اگر کمتر از ارش موضحه است یا مساوی آن
یعنی پانصد درهم پس عاقله تحمل آن نکنند و اگر زیاده
بر آن است روایتی درینصورت از اصحاب ما حنفیه
نیامده و متاخران از علما در آن اختلاف دارند شیخ الاسلام
گفت صحیح آنست که عاقله آنرا متحمل نشود و اما
عاقله تحمل آن نکنند بی اختلاف در میان علما
کذا فی المحیط * مسئله * هر دیتی که موجب آن نفس
القتل بود بی مصالحه قاتل و ولی مقتول خواه در خطا
یا در شبه عمد یا در عمدی که جای شبه است پس آن
در سه سال بود بر هر کدام که واجب شود در هر سال یک

ثلث دیت و همچنین کسی که اقرار بقتل خطا کرد دیت
در مال او در سه سال آید واگر مصالحه از جنایت بر مال
کرده شود پس در مال جنایت کننده فی الحال آید مگر
آنکه اجل مشروط بود قدوری رحمه الله گفت هر جزوی
از دیت که بر عاقله یا در مال جانی واجب شود پس آن جزو
در سه سال بود در هر سال سیوم حصه آن جزو صورتش چنانکه
ده کس مردی را بخطا کشتند پس بر عاقلهٔ هر یکی از آنها
دهم حصه دیت در سه سال آید و همچنین اگر بعمد کشتند
لیکن یکی از آنها پدر مقتول است پس در مال هر یکی دهم
حصه دیت در سه سال بود کذا فی الذخیره * مسئله * هرگاه
سیوم حصه دیت نفس یا کمتر ازان از فعل جنایت کننده
واجب شود در یک سال بود وانچه زاید بر ثلث تا تمام شدن
دو ثلث باشد در سال دوم آید وانچه زاید بر دو ثلث
تا تمام دیت بود در سال سوم آید کذا فی الهدایه * باب
شانزدهم * در بیان مسائل متفرقه * مسئله * در نوادر هشام از
ابی حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله مرویست که مردی
کشته شد پس شخصی آمد و دعوی کرد که این بنده کی

است و گواهان قایم نمود تا آنها گواهی دادند که
مقتول بنده این بود من بعد او را مکاتب ساخت پس امروز
آزاد است درینصورت اگر مقتول را وارثی
پیدا شد پس برای آن وارث حکم بقصاص کرده
و بر بیت المال خطا داده شود و اگر او را وارثی
نبود برای مولای وی قیمتش در عمد و خطا دهانیده آید
کذا فی المحیط * مسئله * شرکا بود مردی را زخم عمد جراحت
رسید و مستقر مجروح بر اصرار کرد تا شد ده گواهی داد که فلان
کس او را انگشته است من بعد مجروح از آن زخم بمرد پس
آیا این گواهی دادنش صحیح باشد علما گفته اند که
این مسئله بر دو وجه است یا آنکه زخم رسانیدن فلان کس
نزد مردم و قاضی معلوم باشد یا غیر معلوم پس اگر معلوم بود
این گواهی از و صحیح نباشد و اما در وقتیکه زخمی کردن
فلان کس معلوم و مشهور نزد قاضی و مردم نیست گواهی
مجروح صحیح گردد پس اگر ورثه اش بعد ازین گواهان
قایم کنند بر آنکه فلان کس او را مجروح ساخته این گواهان
مقبول نشوند کذا فی الذخیرة * مسئله * مردی مجروح

شد پس گفت فلان کس مرا کشته است ومن بعد بمرد پسر
وارث او گواهان برمردی دیگر قائم کرد که او کشته
است گواهان وی مقبول نباشند * مسئله * مردی زخمی
شد و گفت که فلان کس مرا مجروح کرد ومن بعد بمرد پس
پسر او گواهان برمردی دیگر قائم نمود که او بخطا زخمی
کرده است گواهان او مقبول شوند کذا في الظهيرية * مسئله *
هرگاه دو سوار بیکدیگر را صدمه دادند و هر یکی از آنها
دیگری را پامال کرد پس در صورتیکه این صدمه
بلاقصد باشد پس هر دو آنها باید بر عاقله هر یکی
دیت [illegible] واجب گردد واین حکم از روی استحسان
است و اگر هر دو بمیرند هر یکی را از ورثه مولای آنها
صاحب خود هیچ نرسد و اگر یکی آنها [illegible] دیگری بمیرد
است بر عاقله مقتول آزاد قیمت بنده واجب شود پس آنرا
وارثان مقتول آزاد بگیرند چرا که آن قیمت اگرچه حق مولای
بنده است اما در حکم [illegible] که وارث مولای بنده
لازم می آید [illegible] مقتول آزاد واجب
از دیت بر عاقله [illegible] باطل گردد و در صورتیکه

صدمه دادن هر یکی بعمد است پس اگر هر دو آزاد اند بر عاقلهٔ
هر یکی از انها نصف دیت دیگری واجب گردد و اگر هر دو بنده
اند هر دو جنایت بسبب مقاصات باطل شوند و اگر یکی آزاد
و دیگری بنده است بر عاقلهٔ آزاد نصف قیمت بنده و بر بنده
نصف دیت آزاد در رقبهٔ وی لازم آید پس هرگاه بنده بمیرد
خودش رفت اما بدلی از نصف خود گذاشت که آن نصف
قیمت او بر عاقلهٔ آزاد است پس ولی آزاد مقتول از عاقلهٔ
آزاد مقدار نصف قیمت بنده منجمله نصف دیت بگیرد و
حق او در زیاده از آن باطل گردد و همچنین حکم است اگر
دو کس پیاده رو باشند و باهم صدمه دهند کذا فی المحیط
فی الفصل الثامن عشر * مسئله * اگر سواری عقب سیر کننده
آمد و آورا صدمه داد پس آن سوار جانی خودش هلاک
شد بر سیر کننده ضمان نباید و اگر سیر کننده هلاک شد
پس ضمان وی بر کسی است که در عقبش آمد و همچنین
حکم در دو کشتی بود کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله *
دو سوار باهم صدمه خوردند یکی میرفت و دیگری ایستاده
بود و همچنین مرد پیاده رو و ایستاده باهم صدمه خوردند

پیش بر سوار رود و پیاده رو کنار آید و بر ایستاده
* بود و وارث گردد کذا في محيط السرخسي
* مسئله * اگر دو کس رسنی را دو از کشیدند
تا گسسته شد پس هر دو افتادند و مردند گفت محمد رحمه الله
اگر هر یکی از آنها بر قفای خود افتاد خون هر یک باطل گردد *
و اگر بر روی افتادند و مردند بر عاقله هر یکی از آنها دیت
دیگری واجب شود و اگر یکی بر قفا و دیگری بر روی افتاد پس
خون کسیکه بر قفا افتاده است رایگان رود و بر عاقله او
خون کسی که [illegible] افتاده است لازم آید و اگر مرد احدی
آن رسن را ببرید تا آن هر دو [illegible] افتادند و مردند پس بر
عاقله احدی دیت هر یکی از آن دو واجب گردد کذا في
الذخیره * مسئله * ابن سماعه از محمد رحمه [illegible] روایت
کرده که آن آدمی با خود شمشیری داشت و [illegible] با خود
عصائی تا که هر دو ملاقی شدند و هر یکی دیگری را زد تا
آنکه کشت پس هر دو مردند و در یافت نشد که کدام از ایشان
ابتدا ضرب کرده بود پس درین صورت [illegible]

آن [illegible] آید و نه [illegible] چرا که [illegible]

بر آزاد صاحب شمشیر بسبب قتل عمد می آمد بسبب شبه
عدم بدایت ساقط شد ومتوجه بوجوب قیمت بنده در مال
او گردید بنده برده قاتل اش وهمچنین وارثان آزاد را بجنایت
بنده صاحب عصا که مرتکب شبه عمد است من جمله دیت
مطالبه قیمتش بر مولای وی بود پس بسبب مقاصات از طرفین
ذمه داری وارثان آزاد ومولای بنده هردو ساقط شد
ومطالبه از جانبین نماند واگر شمشیر بدست بنده وعصا بدست
آزاد بود پس بر عاقلهٔ آزاد نصف قیمت بنده آید وبغرامی
وارثان آزاد وبر مولای بنده شود [illegible] اکه از بنده
صاحب شمشیر که [illegible] عمد است اگر چه [illegible] بشبهه
ساقط شد اما [illegible] دیت در مال وی آید نه بر مولی که
بعد از ادای خود داد خواهد کرد واگر بدست هریکی از انها عصی است
تا یکدیگر را زدند وشجه موضحه کردند پس هر مردند ومعلوم نه
که بدایت ضرب از کدام کسی بود پس در ینصورت بر عاقلهٔ آزاد
قیمت بنده صحیح برای مولای وی باشد ومن بعد مولای از گرفته شود
آنچه بنده قیمت بنده و قیمت شجه را بجا نمی ولی آزاد بسپارد
چرا که نصف دیت آزاد بسبب موت بنده از مولای او ساقط

شده و اینحکم از روی استحسان است کذا فی الاحیط * مسئله * ... بر دست مردی گرفت پس آنمرد دست خود کشید تا ... شکست درینصورت اگر دست وی برای مصافحه ... باشد بران شخص ارش دست نباید و اگر بسختی گرفته بود پس آنمرد متأذی شده دست از وی کشید تا شکست بآن رسید ارش دست را ضمان دهد کذا فی الظهیریة * مسئله * اگر مردی دست دیگری گرفت و آن دیگر دست خود کشید پس دست کشنده افتاد و بمرد درینصورت دیده شود که اگر آنمرد دست وی گرفت تا مصافحه کند بر وهیچ نباید و اگر گرفته بود تا با فشارد آنرا پس بوی باید از کشیدن تا دست کشیده گیرنده دست ضامن دیت آن گردد و اگر دست آن گیرنده شکسته پس کشنده دست ضمان ندهد کذا فی السراج الوهاج * مسئله * اگر مردی شخصی را بقوت گرفت تا دیگری او را کشت پس مرتکب قتل کشته شود و آن گیرنده درقید اینجا محبوس نبود تا آید و معاقب گردد کذا فی الظهیریة * مسئله * هرکه مردی را بقوت نگاه داشت تا دیگری آمده ودزاه وی گرفت پس تاوان ندارد هم برگیرنده آن آید دزد علیا

نشانه بر نگارنده مرد كذا في المحيط * مسئله * مردي
بر جامه انسانی نادانسته نشست پس چون صاحب جامه
برخاست جامه اش از نشستن آن مرد بروی پاره شد پس
درینصورت نصف جامه را تاوان دهد كذا في خزانة المفتيين
* مسئله * مردی بر در بکری داخل شد پس او را برای
نشستن بر بالین خود اذن داد و آن مرد بروی نشست ناگاه
در پهلوی بالین شیشه پر از روغن بود که نهاده است پس
شیشه شکسته شد و روغن ریخت و بالین دریده درینصورت
آن مرد بالین نشین روغن را و هر قدر آن بالین که دریده
وضایع شده تاوان دهد و اگر شیشه زیر چادری باشد که
در زیر پنهان کرده بود و به نشستن بروی مأذون ساخت
پس بر نشیننده تاوان نیست و اگر او را برای نشستن
بر بامی اذن داد پس پای وی بزمین فرو شد و بر مملوک اذن
دهنده افتاد درینصورت نشیننده ضمان ندهد فقیه
ابو الليث گفت که بعض مشایخ ما گفته اند که بر نشیننده
در مسئله بالین تاوان نیست چنانچه در مسئله چادر گفت
وفی رحمه الله که این قول نزدیکتر بقیاس است و ما [illegible]

اخذکنیم ا ... الذخیرة * مسئله * دراجازات قدوری است که هرگاه مردی جماعتی را بسوی خانه خود دعوت کرد پس بر بساط وی گذر کردند یا بر ا... نشستند تا دریده شد ضمان ندهند و اگر ظروف از را وجامه راکه مثل او گسترده نمیشود پی سپر کردند ضامن شوند و اگر ظرفی را دست بدست خود گردانیدند تا شکسته شد تاوان ندهند و اگر شخصی شمشیر بگردن حمائل کنان بود پس آن شمشیر بالین را دریده ضامن نگردد کذا فی المحیط * مسئله * در متفرقات فقیه ابی جعفر آمده ... پس مهمان را حکم کرد که بر وساده او نشیند تا نشست ... وساده ... صاحب خانه بود که از نشستن وی ... پس مهمان ... طفل را ... میکرد و اگر زیر وساده مملوک صغیر صاحب خانه است ضمان ندهد و اگر زیر وساده طرفی از شیشه از این دیگری بود پس جواب در این مانند جواب در طفل است کذا فی الذخیره * مسئله * شخصی دیگری را در حالت خفتن وی قصد کرد پس خون از وی روان شد تا اینکه بمرد

در وقصاص لازم آید کذا في القنية * ... * در منتقی
آمده که مردي گفت فلان را کشتم و ندکرعمد وخطا
محمد رحمه الله گفت مستحسن میدارم که دیت
آن بالان درمال قاتل مقرر کرده شود کذا في الذخيرة
* مسله * در فتاوی بروایت از خلف گفت که اسد بن عمرو
را سوال کردم از حال کسیکه دیگری را بدیت یا بپای
خود زد و ازان بمرد گفت که این شبه عمد است وحسن گفت
اینچنین حکم وقتیست که ابتدای ومداومت در زدن
نمود تا مضروب بمرد واما اگر او را ... زاجري زد که از مثل
آن خوف موت نبود ... بمرد پس این قتل خطا
... ابو الليث گفت که قول اسد بسوي من محبوب
تر است ... محیط * مسله * در منتقی بروایت از محمد
رحمه الله گفت در حال کسیکه قصد کرده بود که دیگري را
بشمشیر زند پس مضروب شمشیر بدست خود گرفت وصاحب
شمشیر تیغ از دست وي کشید تا انگشتان آن مرد را برید
گفت محمد رحمه الله که اگر بریدن از مفصل باشد که سوای
بند هاي دست است پس برکشنده دیت آید واگر بریدنش از

لایت دو مال آن هر دو آید چرا که آنچه بر هر یکی آید
آنها واجب شود از ارش موضحه کمتر است کذا فی القنیة
له * هرگاه شخصی بر مکاتب مردی جنایت نمود
و من بعد مکاتب بدل کتابت ادا کرد و آزاد شد پس سرایت
زخم باطل نگردد و بر جانی قیمت مکاتب بود نه دیت و
اگرچه مکاتب آزاد شده مرد کذا فی المحیط * مسله * مردی
در خانهٔ خود آتش افروخت پس خانهٔ همسایه اش سوخت
ضامن نگردد بشرطیکه افروخته باشد آتشی را که مثل آن
می افروزند شیخ الاسلام همچنان ذکر نموده و شمس الایمه
سرخسی بیان کرده که در هر صورت ضمان نده کذا فی
فصول العمادیة * مسله * در فتاوای اهل سمرقند مذکور
است که هرگاه شخصی در تنور القدر هیزم انداخت که
تنور آن را متحمل نمی شود پس خانهٔ وی را سوخت و بسوی
خانه های دیگران تجاوز نمود تا آنها را نیز سوزانید
ضامن گردد کذا فی المحیط * مسله * شخصی بسر خود را
ماموم ساخت تا آتشی برای وی در زمینش افروزد پس
همچنان کرد و آتش بسوی زمین همسایه وی تجاوز نمود

پسری را ... کرده اند پس پدر پنهان دعوی کرد آنچه
امروی صحیح بود اینجا فعل پسر سوی وی انتقال کرد
چنانچه اگر پدر بر آتش دست خود میان درخت ... آن
القنیة * مسئله * در منتقی گفت که مردی برای وی دو کس
بر مردی دیگر گواهی دادند که او پسر این را که فلان
نام دارد بکشت و گواهان دیگر برای همین مرد بر همان مرد
شهادت دادند که او پسر این را که فلان است قتل نمود
اما ثابت شد آن نام پسر دیگر وی بردند سوای پسر دعوی
گواهان اول نام او کرده بودند و بعد گواهان اول مرئی
شده بود و گواهان ... ... پس مشهود علیه
بسوی مشهود له ... تا او را ... کشد و
له گفت که من ترا عوض پسری که ... ...
الله میکشم و عوض پسر که گواهان قتل او بر
... اند قتل نمیکنم پس او بر قول مشهود له
بعد کردن قصاص ... ثابت شد واگر مشهود له گفت که دو پسر مرا
که گواهان قتل او مرئی شده اند نکشته بلکه پسر دیگر مرا
قتل کرده بعد این قول مشهود علیه را در قصاص کسب پس

بپوشیدن دیت لازم آید از روی استحسان کذا فی المحیط

* مسئله * در کنز الروس آمده که شخصی اندرون در خانهٔ مردی نظاره کرد پس صاحب خانه چشم او را کور ساخت دریننه‌ورت اگر بر کنار ساختن نا ظر بجز کور نمودن چشم وی ممکن نبود صاحب خانه ضامن نه شود و اگر ممکنش بود ضامن چشم گردد و اگر سر خود را اندرون در داخل نمود پس صاحب خانه بروی تیری انداخت تا چشم او را کور ساخت صاحب خانه ضامن نشود باجماع هرسه امام کذا فی القنیة * مسئله * در منتقی بروایت حسن بن ابی مالک از ابی یوسف رحمة الله علیه که از ابی حنیفه رحمه الله در باب اخوین لاب یعنی دو برادر اعیانی یا علاتی مرویست که یکی ازان دو برادر بر مردی دعوی کرد که او پدر ش را بروز عید قربان از سال گذا کی در مکه کشته و برادر دیگر نیز بران مرد دعوی نمود که او پدرش را بهمان روز در کوفه قتل نموده و هر دو برادر گواهان قایم کردند یا برادر دیگر بر مرد دیگر دعوی نمود و هر دو گواهان قایم ساختند پس برای هر یکی ازان دو برادر بنصف دیت حکم کرده شود

كذا في المحيط * مسئله * اگر چهار كس مردي را بهشتند
كردند تا از زدن آنها دندان مضروب افتاد و دندان
ديگرش شكست پس اگر وارثان آنها در زدن دانسته شود
ديت بر او واجب گردد و اگر ندانسته شد پس بر آنها تاوان
كذا في القنيه * مسئله * در منتقي بروايت از ابي يوسف
آمده در باب كنيزي كه پسر مردي را بعمد كشت پس
مولاي كنيز بسوي پدر مقتول او را سپرد تا اينكه پدر مقتول
وطيش نمود و فرزندي زاد پس مولاي كنيز گفت كه كنيز را بتو
سپرده بودم تا او را بكشي و پدر مقتول گفت نه بلكه بامن
مصالحه از خون پسر اين كنيز كرده بودي پس درين صورت پدر
مقتول عقر كنيز را بمولي باز دهد و فرزند وي بنده بود و
داستن كنيز پدر مقتول را سبيلي نباشد كذا في ا... * مسئله *
اگر كسي شخصي جامه را پيچيد و بر سر مردي زد تا شجه
موضحه او را كرد قصاص شجه واجب گردد و اگر ازان

زخم بمرد قصاص لازم نايد مترجم گويد مسئله كذا نقلا

عن المحيط ناقلا عن العيون در باب اول گذشت اين صورتيست
كه قصاص در سبب واجب گردد و در مسبب او نايد و بر عكس اين

بعد الحمد والصلوة میگوید بندهٔ سراسر جنایات محمد
نجیم الدین ملقب بقاضی القضات که این رسالهٔ ایست درباب
تعزیرات مستخرجه از کتب معتبرهٔ فقهیه باجلد بین استنباطات
باید دانست که تعزیر عبارت است از تادیب غیر مقدر
بحبس شرعی ومفوض برای مودب و آن گاهی بحبس باشد
وگاهی بسیلی زدن وگوشمالیدن وچوب زدن وسخن
درشت گفتن ونگاه قاضی بسوی جانی بترش رویی کردن
نیز بود کذا في النهاية وتعزير باخذ مال نزد ابی یوسف رحمه الله
سلطان وقاضی را جایز است لیکن نه آنکه مال او را برای
خود یا بیت المال بگیرند چنانچه متوهم ظالمان است

پس تعزیر اشرف الاشراف مانند علما و سادات علویه باعلام
است فقط باین طور که قاضی آنرا بگوید که بمن خبر رسیده
که تو مرتکب فلان کار میشوی پس باین سخن منزجر گردند
و تعزیر اشراف مثل امرا و دهقانان باعلام و کشیدن
بدر قاضی با تکلم و تعزیر اوساط الناس چون بازاریان
و دهقانان دار این باعلام و کشیدن و حبس نمودن و تعزیر مردم
ادنی بسا اینهمه مذکور و بضرب نیز کذا فی النهایة
وظاهر کلام دلالت بر این میکند که هر چند تعزیر بر مفوض برای
قاضی است اما نمیرسد قاضی را که تعزیر غیر مناسب نماید
و باید که در تعزیر اندازه عظم جرم و صغر آن مرعی دارد
و ملاحظه قدر تحمل مضروب در حال ضرب فرو نگذارد که
* مسئله * تعزیر بر دو قسم است حق الله و حق العبد قسم
اول واجب است بر امام و نایب او و ترک آن روا نباشد مگر
آنکه منزجر شدن جانی قبل از اقامت تعزیر دریافت نماید
و درین قسم تعزیر بدعوی مدعی و شهادت یک گواه متصور
است چرا که در حقوق الله دعوی در کار نیست پس هر مدعی
شاهد دیگر میتواند شد و قسم دوم موقوف بر دعوی است

ولهذا اقسامت نكند آن را مگر كه حاكم وثابت مى شود
بگواهی دو مرد یا یک مرد و دو زن مثل دیگر حقوق العباد
و این جا است که درین قسم ابرا و عفو و شهادت علی الشهادة
نیز هم جائز است بخلاف قسم اول کذا فی البحر الرائق
قاعدهٔ کلیه درین باب آنست که هرکسی که مرتکب
فعل منکر غیر مشروع گردد و شارع در آن تعیین حد نکرده و فعل
موذی او هم تعزیر او واجب شود کذا فی شرح الطحاوی
والبحر الرائق والعالمگیری * حاشیه * پوشیده نباشد که
بعض علما درین اصل کلی ارتکاب فعل منکر و ایذای مردم را
باین صفت که در جزای آن تعزیر شرعی نباشد مقید کرده اند
تا موجبات حدود و قصاص را از آن خارج کرده اند اما دون اکثری از
فقها تعرض باین قید نکرده اند ارتکاب فعل منکر و ایذای مردم را
مورد اطلاق و عموم گذاشته اند لهذا موجبات حدود
و قصاص را نیز در آن شامل داشته اند اتباع وی از ایشان
رحمهم الله آنست که تعزیر حق الله در محل حد و قصاص نیز
بحال و اختیار حاکم میرسد اگر مصلحتی در آن ببیند
و از کتب معتبره بتصریح هم دریافته می شود چنانچه صاحب شده اند

در بابِ زنا کی که از بکر صادر شود جمع کردن تغریب یعنی اخراج از شهری بشهری دیگر با حد زنا بطریق تعزیر و سیاست تجویز داشته وگفته که تغریب کنند آن را امام وقت بر اندازه که مصلحت داند پس نزد علمای ما جلد یعنی تازیانه زدن بطریق حد برد و تغریب که آن را نفی نیز گویند بطریق سیاست باشد و شافعی رحمه الله مجموع جلد و تغریب را حد بکر می شمارد و قول پیغمبر علیه السلام را البکر بالبکر جلد مائة و تغریب عام محمول بر همین معنی میسازد و در نهایه شرح هدایه تغریب را بحبس تفسیر کرده و قال في البحر الرايق و هو احسن و اسكن للفتنة من نفيه الى اقليم آخر لانه بالنفي يعود المفسد كما كان و صاحب کفایه میگوید که این تغریب که بطریق سیاست است مختص بزنا نیست بلکه در هر جنایت جایز و مفوض برای امام است انتهی پس ظاهر شد که جمع کردن تغریب خواه عبارت از حبس و خواه از اخراج باشد با حد و دیگر قصاص اعضا و دیت بشرط اقتضای مصلحت حاکم وقت جایز بود * سوال * اگر کسی توهم کند که قصاص از حقوق العباد باشد پس چگونه جمع شود با تغریب که حقا لله مفوض

بدراي امام است * جواب * گویم درقصاص نیز حق الله است لیکن حق العبد غالب قال ابو المکارم في شرح مختصر الوقاية واما القصاص ففيه حق الله تعالى ايضا لكن الغالب فيه حق العبد و البراءة للغالب وانچه در فتاواي عالمگيريه مذکور است که اگر مولاي غلام خود را قتل نمايد تعزير بدو واجب گردد نيز مبني بر حق الله است چرا که درکار قصاص ودمت که استيفاي آن حق مولي است بسبب آنکه شخص واحد طالب بالکسر و مطالب بالفتح نمي تواند شد از و ساقط گرديد بر حکام تعزيرش حقا لله واجب آمد ونيز صاحب بحر الرايق از فتاواي ظهيريه نقل ميكند که سارق در کار دست بريده شود و در حبس داشته آيد تا آنکه توبه كند پس اين كلام نيز دليل است بر جواز جمع ميان حد سرقة و تعزير حبس نظر بر مصلحت امام و ايضا در بحر الرايق مي گويد ظاهر كلام علماء درين مقام آنست که سياست فعلي است که صادر مي شود از حاکم بجهت مصلحتي که آنرا مي بيند اگرچه دليلي بران از جنس احيا وارد نشده باشد * تنبيه * در بعض صور تهاي قتل عمد كه قصاص بسببي عذري ساقط شود

وحکم دیت از مال قاتل است چنانچه قتل والد ولد خود را یا در رشید
ایشان جائیکه قاتل عاقله ندارد ادای دیت بر نفس اوست
اگر قاتل مفلس باشد حاکم ادای این دین خطیر را مدار
برای کتساب جدید قاتل نظر برافلاس او موافق حکم شرع
خواهد داشت و بر بی تقدیر معهود از وجوب دیات که
از جار قاتل است بضرورت تا خیر جایز مختار اهد شد پس
در هر صورت اگر والی وقت مصلحت بیند و تعزیر قاتل
بحبس مناسب وجز آن با دیت مقرره الادا جمع سازد
او را میرسد * تفریع آخر * همچنین اگر قصاص و دیت از قاتل
بسبب عفو اولیای مقتول ساقط شود حاکم بنظر حفظ البلد تعزیر بحبس
و غیر آن میتواند که بجا آرد * تفریع آخر * و نیز
در صورتیکه صبی و رقتل از قاتل نزد حاکم به ثبوت رسد و قصاص
بسبب عدم استجماع شرایط استیفای آن از وی مرتفع شود مانند
انکه اولیای مقتول دعوی نکرده و یا بعد دعوی برای استیفای
قصاص هنگام حاضر نشده حاکم هر نوع زجری و سیاستی
که مناسب داند اجرای آن می تواند * مسئله * تعزیر
و ضرب که اکثر این سی و نه تازیانه است نزد امام اعظم رحمه الله

حراکه مبلغ تعزیر از حد کمتر میباید و ادنی حد در
یعنی حد عبید در حد قذف چهل تازیانه بود پس یک تازیانه از ان
ناقص کرده شد و نزد ابی یوسف رحمه الله اکثر ان در عبد
سی و نه تازیانه و در حر هفتاد و پنج و بروایتی دیگر هفتاد
و نه بود و اقل تعزیر بضرب سه تازیانه است و بعض مشایخ
گفته اند که اگر انزجار نزد قاضی بضرب یک تازیانه
حاصل شود اکتفا بران میتوانند کرد کذا في البحر الرایق
* مسئله * گفته اند که در سه موضع تعزیر را اضرب وابهرتبه
اکثر رسانند یکی در ارتکاب شخص فعل حرمی را که کمتر
از جماع است با زن اجنبیه مثل تقبیل و لمس و دوم در سرقه
که در بعد جمع متاع پس از اخراج ان گرفتار آید سیوم در شتم
بکلامی که حد قذف در ان واجب بود و بعد ری ساقط
کرده حنانچه بگوید یا زانی در حق عبد و ذمی پس هر
استحقاق تعزیر کرده شوند بضربی که جز حد بالای آن
نیست و بروایتی از ابی یوسف آمده که در قبله ولمس
حرام رسانیدن تعزیر تا بصد تازیانه جایز است اما این قول
خلاف روایات مشهوره است و در حدیث آمده من بلغ

حداً في غير حد فهو من المعتدين * مسئله * حبس بعد ضربه
نیز جایز است اگر مصلحتی در آن باشد و تقدیر مدت
حبس راجع بحاکم است * مسئله * در تعزیر ضرب به تشدید
نمی باید چرا که در حد تخفیف است پس در وصف تغلیظ
کند تا مقصود فوت نشود در زنا لکن می گویند اشد ضرب
در محل تعزیر است پستر در حد زنا پستر در حد شرب
پستر در حد قذف * مسئله * کسی که امام او را حد زد
یا تعزیر کرد اند و باین سبب بمیرد پس خون او هدر است
و چنانچه در اتلاف نبود باتفاق زوج وقتیکه زوجهٔ خود را
بسبب ترک زینت یا ترک اجابت هنگام خواهش او برای
فراش یا بسبب ترک نماز یا خروج از خانه تعزیر کند که
درین صورتها اگر زن بمیرد بر زوج ضمان لازم آید پس ظاهر
شد که در هر ضربی که بآن مامور از جهت شارع باشد
بر ضارب بموت مضروب ضمان نیست و در ضربی که ما دون
بطریق اباحت بدون وجوب بود بمرگ مضروب
ضمان لازم گردد چرا که اباحت ضرب مقید بشرط
سلامت است * مسئله * بدانکه اباحت ضرب زوج زوجه را

را مقطوع بيرون صو و حمار كافي نيست بلكه در ارتكاب هر
هر معصيتي كه حد معين در ان نباشد هيچ را تعزير مي رسد
وهمچنين مولي را بر غلام خود كذا في البحر الرايق و در عالم
گيري است كه مولي را تعزير عبد و امت خود وقت اسا[ء]ة
ادب مي رسد * مسئله * تعزير بر صبيان نمي رسد و واجب
در حق العباد چنانچه در مسئله كتب مراهقي كه عالم را دشنام
دهد بر تعزير است و اما در حق الله چنانچه در زناي صبي
يا شرب او يا در سرقه او تعزير نيست بلكه بلوغ معتبر است كذا في
البحر الرايق * مسئله * اگر شخصي را بشهادت گواهان تعزير
كرده شود و بميرد يا مجروح بسبب تازيانها گردد و من
بعد گواهان عبد يا ذمي برآيند ويا از شهادت برگردند
در مضروب بر تعزير كننده ضمان نيست نزد امام ابي حنيفه
رضي الله عنه و بر قول صاحبين از ضمان است كذا في العالمگيري
نقلا عن محيط السرخسي * مسئله * هر كه بگويد ديگري را يا كافر
ويا فاجر ويا فاسق ويا سارق و حال آنكه او از اين صفات بري
است معزر گردد و همچنين اگر بگويد يا ابن فاسق ويا ابن
لوطيه ويا ابن خبيثه ويا ابن فاجره ويا خبيث ويا مرتد ويا لوطي

ويا من يعمل عمل قوم لوط ويا من يلعب بالصبيان ويا آكل الربا و
يا شارب الخمر ويا ديوث ويا مخنث ويا ابن ويا زنديق
ويا قرطبان و يا ماوي الزواني و يا ماوي اللصوص تعزير
كرده شود * مسئله * بعضي در قول يا كافر گفته اند كه
تعزير نكرده شود تا آنكه بگويد يا كافر بالله چرا كه ندا
مومن را كافر بالطاغوت خوانده پس اين كلام محتمل است
كذا في الحماديه * مسئله * اگر بگويد يا تيس يا حمار يا
كلب يا خيره يا ذيب يا ثور يا خنزير معزر نكرده مگر آنكه در حق
اصحاب عظمت گفته شود چنانچه از ابن جعفر هندواني
رحمه الله در قول يا كلب منقول است * مسئله * اگر بگويد
يا ابن حجام تعزير كرده شود و در قول يا حجام معزر نكرده
صاحب بحر الرايق در وجه فرق نوشته كه در قول اول
تكذيب بسبب ظاهر نيست كه پدرش مرده بود پس سامعان
مجهول بر صدق كنند و اين معنى موجب ننگ مشتوم گرده
بخلاف قول ثاني كه صفت وحال او شاهد است وكذب ظاهر
پس موجب عيب نباشد مولف رساله ميگويد كه اين فرق
در عرف ما خالي از اشكال نيست وظاهر اوجه فرقيست آن

است که قول این حجام نسبت او است بسوی مرد رذیل الی رذه ، واین معنی موجب ننگ بود وقول یا حجام در عرف محمول بر معنی دون همت است چنانچه در شرح وقایه گفته کالحجام ونحوه یراد به دنیی الهمة وکلمه دون همت برمردم اوساط شاق نبود والعلم عند الله سبحانه * مسله * همچنین قول یا ولد الحرام را تعزیر نکنند بر طبق روایت مشهور چرا که بر معنی نطفه حالت حیض که وطی دران حرام است محمول آن می تواند شد اما بر بحر الرایق می گوید که تعزیر باوسزا وار است زیرا که این سخن در عرف بمعنی ولد الزنا است پس بسبب عدم تصریح حد قذف واجب نشود لیکن موجب لحوق ننگ گردید * مسله * در مسایل شتم تقیید بآنکه مشتوم مسلمان باشد اتفاقی است زیرا که اگر شتم کند مسلم ذمی را نیز معزر گردد بسبب آنکه مرتکب معصیت شد کذا فی فتح القدیر ومنقول است از قنیه که اگر بگوید یا کافر در حق یهودی ومجوسی قایلش آثم شود ودر صورتیکه این سخن بر آنها شاق باشد معزر نیز گردد چرا که مرتکب شد فعلی را که موجب گناه است کذا فی البحر الرایق * مسله

باید دانست که مسائل مذکوره مقصود بر حرف انت الزمیت بلکه اگر بر سبیل اخبار گوید انت فاسق یا انت منافق یا فلان فاسق نیز تعزیر کرده شود * مسئله * اگر ادعا کند شخصی بر دیگری بدعوی که موجب تکفیر او ست ومدعی از اثبات آن عاجز باشد پس اگر صدور این کلام از روی وجه دعوی نزد حاکم شرع است بر وی هیچ مواخذه نرسد واگر صدورش بر وجه شتم است وانتقاص در حقش بود معزر بر طریق مذکور گردد کذا فی الفتاوی السراجیة ضابطه در این مقام که از زبان احکام جمیع الفاظ دشنام مستنبط گردد این است که هر لفظ که تعزیر با لشتم بر ایذای لسانی است یکلیا تیکه موجب لحوق عار وعیب بمشتوم کرده ووجه تذف دران نبود خواه از جنس اعیان رسا شد ویا از قبیل نعوت واشیاء وابن معنی مختلف است باختلاف اشخاص مقول لهم پس انتساب نبودن فعل زنا بسوی شخصی که ازان نسبت حد قذف بر قائل نیاید چنانچه منسوب الیه عبد یا ذمی باشد موجب تعزیر است وهمچنین نسبت افعال الشنیعة که محرمه در شرع که اهل عرف وقت فعل یا ستنار واخفای آن می کوشند مثل سرقه وخیانت وتقبیل زن اجنبیه

و معانقهٔ آن و شرب خمر و اکل ربا و لواطت و بنا بر داشتن زن زانیه
و لصوص و حد زدن سبب لحوق عار است بر یک از اشراف
و اوساط و ادنی میکرد در مثال آن در شرکین که گوید
مستحق تعزیر است مگر اینکه که آن شخص معروف باین
نسبت باشد چنانچه در مشهور روا یا لص گفته شود که صدور
این کلمه موجب لحوق عار با و نسبت و نسبت قمار هیچ حلقه
غیر اختیاریه مثل بلادت و بد خلقی و پستی و مرتبه که نگفتن
یا حمار و یا کلب و یا قرد بطریق تحقیر اراده کننده در حق اسراف
مثال عالم و علوی و مرد صالح موجب تعزیر است
از ملاحظه این کلمات بابکه بکر یاک ندارند و از شنیدن در حق ما
خود هم مضایقه نکنند سبب تعزیر نبود و همچنین نسبت امیال
اختیاریه بر پله غیر محرمه در شرع مثل حجامت و دباغی
و کناسی در حق مردم سر دسته لیس موجب لحوق عار است
پس تامل بآن در چه ایشان معروف کرده در باب از الحراکه
مقصود از مثل یا حجام و یا دباغ حسیس و دون مرحله است
و مردم ما را ری که با فعال حست و دنا ب خوکر انند پسا شتهار
این الفاظ متادی نمیشوند و اما نسبت افعال اختیاریه محرمه

که ارباب عرف با ستنا ر آن کوشش نکنند و از اعلان بساک
ندارند و انتساب بآن موجب ننگ نمی شمارند مثل بازیدن
نرد و شطرنج و سرود گوئی در حق شخص یکی سبب تعزیر نبود
چرا که از گفتن مثل یا لاعب النرد یا مغنی معنی قصد قایل الحاق
عیب در حق مقول له باعتبار عرف نیست و در شتم قصد قایل
معتبر است و لهذا اگر نزد قاضی نسبت سرقه بسوی کسی کند
و از اثبات آن عاجز باشد مستحق تعزیر نبود از انکه مقصود
... مال خود باشد نه الحاق عیب بدیگری فافهم * مسئله *
د) شاتم مروی است از امام محمد رحمه الله در
حق شخصی که مردم را دشنام می دهد که اگر آن شخص صاحب
مروت است پند و نصیحت کرده آید و اگر مرتبه او فروتر است
حبس کرده شود و اگر شتام است مضروب و محبوس گردد
و حاصل کلام آنکه تعزیر شاتم مختلف باختلاف حال اوست
پس اگر صاحب مروت یعنی دیندار و صالح است طلب قاضی
و کشیدنش تا در خود و پند دادنش تعزیر و موجب انزجار
در حق او بود و در صورتیکه صاحب صلاح نباشد پس اگر دو
شتم لازم بر سبیل اتفاق است اگر [illegible] مناسبتش کاف

و اگر شتام وخوکر بد ادن دشنام بود بضرب وحبس فرد و
سزا وار آید کذا یفهم من البحر الرائق * مسئله * وجوب
تعزیر بشتم موقتی است که تا کل را اثبات جرم بکه گفته است
عاجز باشد پس اگر بشهود اثبات تواند کرد تعزیرش نکنند
کذا فی البحر الرائق * مسئله * شرکه دیگری را یا فاسق
گفت پس اثبات فسق او بگواهان براي دفع تعزير از نفس
خود اراده کرد گواهان او مسموع نخواهند شد چراکه
شهادت بر مجرد فسق مقبول نیست بخلاف آنکه یا زانی گفت
وزناي او بگواهان ثابت کرد که این شهادت بسبب اثبات
حد شرعي مقبول گردد واگر اثبات فسق او در ضمن دعوی
که خصومت در ان صحیح است کند چنانچه بگوید که این
فلان مال ازمن برشوت گرفته پس مرا باز دهد گواهان
او مقبول شوند و معزر نگردد کذا في العتبة و صاحب بحر
الرائق گوید شهادت بر فسق مقبول نیست ومیکه بیان
آن نکنند واگر آن فسق را بچیزی که متضمن اثبات حد الله
یا حق العباد است تفصیل نماید پس آن شهادت مقبول است
چنانچه مردي را سارق گفت پس هرکه مرا نعت

شخص حاکم را حبس این نمیرسد بخلاف آنکه واحد چند
ویا دو مستور الحال گواه باشد که درین صورت حبس
او رواست لهذا در حدود و قصاص حبس نکنند تا اینکه
دو کس یا واحد عدل گواهی دهند * مسئله * اگر
مردی بر دیگری دعوای دشنام فاحش یا ضرب نماید
و اظهار کند که گواهان من در شهر حاضر اند از مدعی
علیه کفیل بالنفس تا مدت حضور گواهان گرفته آید
پس حاکم را باید که از مدعی علیه کفیل بوجه سه روزه
بگیرد کذا في العالمگيري * مسئله * کسی که در مجلس
شرب شاربان خمر در سبیل اختلاط حاضر شود معزر گردد
هر چند شرب نکرده باشد و همچنین حجتها ن در نقسه
شرب اگر چه مر تکب شرب نباشند و همچنین هر که بسو
رضیع [illegible] را شراب بنوشاند نیز استحقاق تعزیر دارد
[illegible] مسلمان بفروختن شراب و بخوردن ربا معزر
و محبوس شود و همچنین مغنی و مخنث و نوحه گر تعزیر
کرده شوند و محبوس داشته آیند تا اینکه توبه کنند
کذا في النهر الفائق * ... * زندبار د یعنی تتوا کن

نزد مقصود از آن ریا و نمایش بود نیز موجب تعزیر است
چنانچه در روایت مرویست که در زمان عمر بن الخطاب
رضی الله عنه شخصی در بازار مدینه خرمای افتاده
یافت پس آنرا ذکر کنان در کوچه ها میگشت و به تکرار این
سخن که کم کنند که این خرما کیست می پرداخت و بر مردم
مینمود و قصد او از این کلام اظهار زهد و ورع و دیانت خود
بر خلق بود عمر رضی الله عنه کلام او شنید و بر او آمد
و سپس به دره اش زد و گفت بخور ای خنک که این ورع
مغضوب نزد خدا یتعالی است کذا فی الاحیاء دیة * مسئله *
اگر مقیم در مساجد رمضان افطار روزانه بروجه تعهد کند
به تعزیر رسانیده شود بلکه اگر خوف اعادهٔ افطار را دیگر
او و بساشد محبوس کرده آید کذا فی العالمگیری نقلا عن
الشافیة * مسئله * هر که دیگری را طبانچه زند و یا
دستار او در بازار از سرش برافکند معزر شود * مسئله * کسیکه
قربت یا بهیمه کند و یا بشهوت زوجهٔ خود وطی کند یا اجنبیه نماید
به تعزیر رسانیده شود و همین حکم دارد زنی که بر ذات خود
بوزنه را قادر کند * مسئله * اگر شخصی را دوی برگردد

باشد و از زانیان است و از این جهت اهل فراتس را معیز حتی
بدون کمالات بدست طالبان کرده اند وطلب آنها را
باز بحث کرده اند و مخصوص نهاده و بعد رسیده بر نقد و استدلال
که از آنها صاحب عصمت باشند پس از آنها این امور را نزد
قاضی باثبات و تصحیح رسانند در صورت بر موقع این فساد
تعزیر واجب شود کذا فی التاتارخانیة نقلا عن الفقیه علی ابن
احمد * مسئله * شخصی زوجه دیگری را و یا دختر صغیره او را
بمکر و حیله از خانه او بیرون آورد و او را بمرد دیگری برد زنها
گفت امام محمد رحمه الله که این کس را حبس نمایند تا توبه کند و
تا آنکه آن زن را رد کنند و یا بمیرد کذا فی العالمگیریه
* مسئله * مروی است از ابی یوسف رحمه الله که اگر مردی طفل
صغیر را بطریق سرقه برد و مال از دست او مسروق کرده
و موت و کشته شدن او ظاهر نشد پس آن مرد ضامن نیست اما
محبوس خواهد شد تا وقتیکه آن طفل را بیارد و یا حال
او را فاش دهد کذا فی الظهیریه * مسئله * علما صریح
کرده اند که اقرار و تجسس معاشرت مواد بنهاند و با وجود آن حواشی
گرد و حق خود از و دا بسبب تهمت خود مستحق تعزیر

است کذا فی العالمگیری * مسله * اگر شخص سارقی مشهور در ایرها لتونکه مشغول بسرقه نوا شد و بعدا جنبی میرود دریا بیگیر نه او را قتل او نرسه بلکه سزا وار آن است که او را گرفتار کرده نزد حاکم وقت رسانه وحاکم بدوام حبس او تا هنگام ظهور آثار توبه اش فرمان بدهد چرا که حبس برای زجر مشروع است کذا فی الصحایدیة نقلا عن الکبرئی * مسله * شرّا روا هل فساد وکسانیکه بر... کنند مسلها نا نرا محبوس داشته آینده تا ... آثار توبه از انها ظاهر شود ومراد از دعار مردمانند که اتلاف اموال یا نفوس مردم ویاهردو را معاقصد میکنند پس اگر خوف بر مردم از انها در نفس ومال باشد ... ندان تا ظهور را ثار توبه داشته شوند کذا فی التاتارخانیة * مسله * کسانیکه مردم را از معتبرات و مخدرات مثل بنج وجوم مائل برای رفتن عقل آنها سقی میکنند پستر مال آنها میگیرند محبوس کرده شوند و بعقوبت شدید تا سزا داده لایقد تسا ترجا نیکه توبه آنها ظاهر گردد و تا وان چیزهای که از مردم گرفته باشند بر دها نیده شوند کذا فی

الهدایة * تعزیر بقتل * مسئله * از امام ابی یوسف رحمه الله
مروی است که هرگاه امام وقت خناق را بستاند و یا اقرار او
بشنود و یا علامت خناقان و متاع مردم نزد او یا فته شود
میرسد که حکم بکردن زدن و بردار کشیدن او کند و همچنین
کسانیکه هیچ مصرو ایند اگر حال ایشان ظاهر شود و طمع میکند
در آن هیچ است و متاع مردم نزد آنها یافته شود امر آن مفوض
برای امام است و در رمحتشر است که ماجدها را آمده در
محیط است که اراقت دم یا کبیر رای یعنی بظن غالب جایز باشد
لهذا اگر مردی سلاح پوشیده در خانهٔ شخصی در آید و کار
دلا و ریکها ن دوی افتد که برای قتل من آمده است
صاحب خانه را کشتن آن نیرد میرسد کذا فی الهدایة
* مسئله * قتل مکابران بظلم و صاحب مکس و اعونه
وساعیان بفساد وقطاع الطریق مباح است وقاتل آنها مثاب
گردد کذا فی البحر الرائق نقلاً عن المجتبی مکس عبارت
از عشر است پس صاحب مکس کسی را گویند که بحیله عشر
وراه داری برور تلاف مال مردم میکند واعونه که
آنرا اصحاب الفراکب نیز نامند کسانی باشند که جزیه

وشراج را حیله ساخته متاع خلق بغارت می برند امام ابن
الفلاحی نا صحی قتل کسیکه برو وی زمین سعی بفساد میکند
وشر بین الناس می اندازد وبسوی سلطان رفع میسازد مشروع
گفته واز بعض مشایخ بخارا منقول است که قتل
ظلمه در دار الاسلام بجهت دفع شر انها مباح بود ودفع شر
واجب باشد وبنا بر این پیغمبر علیه السلام فرمود که پنج حیوان
از موزیات اند که در حل وحرم بقتل رسانیده شوند چرانکه
حکایت آنها با اذا غالب است زاغ وغلیواز وموش و
کژدم ومار ودر روایتی کلب عقور آمده وظالم مذکور
حکم این پنج دارد ونهی بیفی که قتل باغیان و قطاع الطریق
برای دفع شر انها مباح است اگرچه حکم بکفر انها نمیکنند
پس ظالم مذ بور از این قبیل پنداشته آید کذا فی الصحایا دیگر
* مسله * خناق و ساحر کشته شوند چرا که هر دو ساعی
بفساد در ارض اند و توبه آنها مقبول نیست فقیه ابو اللیث
گفت که اگر توبه پیش از گرفتار شدن کنند قبول کرده آید
وهر گاه که گرفتار شوند و من بعد توبه نمایند کشته کردند
وتوبه انها قابل قبول نیست مونف رساله گوید که مراد

از ساحر در اینجا مرتکب عملی است که حشم زخم وقتل مردم
وتفریق میان زن وشوهر با ن عمل میکند پس اگر این
افعال او بشهود عدول ویا باقرار او ثابت شود بسبب
افساد واضرار سزاوار قتل است واگر حاکم دفع شر این
جماعت مذکورین بدوام حبس مصلحت بیند نیز رواست
* مسئله * هرگاه شخصی مردی را با زن اجنبیه مشغول
بزنا بیند پس اگر داند که بآواز کردن وامر النهی که بمرتبه
سلاح نیست مثل چوب وخشت متزجر میشود قتل او جایز
نبود واگر داند یا بدگمان که سبیلی برای انزجار او نیست کشتن
روا باشد ودر صورتیکه زن مطاوع غیر مکره باشد قتل او
نیز جایز است کذا فی التبیین نقلا عن الامام الهندوانی و
در منیه آمده که اگر مردی را با زوجهٔ خود یا با یکی از محارم
خود مشتغل بزنا بیند ومطاوعت ورغبت از جانب مزنیه نیز
دریابد قتل مرد وزن هردو رواست واز فتاوای حمادیه
ظاهر میشود که اگر با کنیز خود بیند نیز همین حکم است * فایده *
صاحب بحر الرائق گوید که از اینجا دریافت شد که در میان
اجنبیه وزوجه ومحارم فرقی است پس بیننده را در صورت

زن اجنبیه قتل حلال نیست مگر بشرط عدم انزجار باواز
و ضرب و فی رباب زوجه و حرام خود قتل هر گونه رواست
و آواز و ضرب مشروط نبود * مسئله * زنی که بر شوهر خود
بسه طلاق حرام گردیده باشد و گواهان بر اثبات طلاق
نزد قاضی ندارد و بنوعی از شوهر خود مخلصی نمی یابد و بر منع
قربتش با وی هیچ وجه قادر نمی شود آن زن را کشتن شوهر در
وقتیکه اراده مباشرت با وی کند مباح بود و عبد الله بن
مبارک از امام ابی حنیفه روایت می کند که اگر زن
در حرام مضطر است و خوف الهی دارد او را روا باشد
که بمقاتله از شوهر پیش آید در دفع ظلم و اثم از خود نماید
و بعضی از علما گفته اند که درینصورت اگرچه زن را
کشتن شوهر بکارد و غیر آن مباح است اما چون احتمال دارد
که زن درین باب تصدیق نکرده شود و مدعی بقصاص گردد
باید که بر هر قتل نیساید پس مرد چنانکه مرتکب حرام
با ستقا ربود مقتول با ستقا نیز گردد کذا فی الینسادیة
* مسئله * اگر دزدی بشخصی در زد و اگر نقب
در خانه اش می زند پس قتل او و سنگ و تیر انداختن بر و

صاحب خانه را روا است و تقدیم تحذیر و تخویف لازم نبود
این چنین از امام اعظم رحمه الله مرویست و ابو یوسف رحمه الله
گفته که اول تحذیر نماید پس اگر دزد برد انگاه
می کشد و اگر دزدی اندرون خانه ات در آید و تو خوف
آن داری که سلاح داشته باشد و سلاحی بود که از آن بر تو زخمی و ضرب
نماید پس ترا او را مباح است و تحذیر ضرور نیست * مسئله *
همچنین گفت ابو یوسف رحمه الله که اگر دزدی داخل
خانه شده باشد و سلاح ندارد و صاحب خانه دزد را
می شناسد که اگر بحمله در آید بر گرفتن او قوت دارد
اما خوف است که بعض متاع خانه را گرفته بگریزد و بدست
نیاید پس قریب است قتل او روا است * مسئله * چیلی در خانه
شخصی یافته شود و صاحب خانه گفت که این دزد است که
برای گرفتن مال من آمده بود از این جهت او را کشته ام پس
اگر در مقتول آثار دزدان یافته شود و از پیشتر متهم بدزدی
باشد مروی است از امام ابو حنیفه رحمه الله که بر صاحب
خانه هیچ مواخذه نیست و در بعض روایات دیگر
وجوب دیت بعوض قصاص آمده * مسئله * دزدی اندرون

كذا في محيط السرخسي وهمچنين اگر وطي كرد مردي
كنيز پسر خود را يا وطي كرد كنيز مكاتب خود را يا كنيز بنده
خود را كه ماذون به تجارت و قرضدار بود يا وطي كرد
غازي كنيزي را كه از مال غنيمت بود بعد از آوردن در
دار الاسلام پس در اين صورتها زنا نخواهد بود بسبب
شبهه ملك يمين * مسئله * اگر وطي كرد شخصي زني را كه در
نكاح آورده بود بغير از شاهدان يا وطي كرد كنيزي را
كه در عقد آورده بود بي اجازت مولاي آن كنيز يا
وطي كرد بنده زني را كه در عقد آورده بود بغير از
اذن مولاي خود يا وطي كرد مردي كنيزي را كه در نكاح
آورده بود بر سر زن آزاد پس در اين صورتها زنا نخواهد
بود زيرا كه شبهه ملك نكاح است و همچنين اگر وطي كرد
پسر كنيز پدر خود را بگمان اينكه آن كنيز حلال است
او را زنا نمي شود از براي شبهه اشتباه كذا في الهدايه
و ركن زنا التقاي ختانين است يعني جمع و يكجا شدن ختنه مرد
با فرج زن و مخفي شدن حشفه يعني فسا كه پوشيده شدن سر ذكر
زيرا كه بهمين قدر زنا ثابت مي شود دخول كردن در وطي نميشود

وشرط زنا آن است که عالم باشد بحرمت آن تا اینکه اگر عالم بحرمت آن نباشد واجب نمی شود بسبب شبهه کذا فی محیط السرخسی

* مسئله * ثابت می شود زنا نزد حاکم در ظاهر بشهادت چهار گواهان که گواهی دهند برو بلفظ زنا نه بلفظ وطی و جماع کذا فی التبیین

* مسئله * هرگاه شهادت دادند چهار شخص بر مردی بزنا در یک مجلس پس قاضی سوال خواهد کرد از ایشان که زنا چه چیز است و کجا زنا کرده است پس وقتیکه بیان کردند چیزیرا که زنا است درحقیقت و گفتند دیدیم مانند میل در سرمه دان در ینوقت خواهد پرسید قاضی گواهان را از کیفیت وچگونگی زنا بعد ازان هرگاه بیان کردند کیفیت زنا را خواهد پرسید از ایشان وقت زنا را پس چون بیان کردند وقت زنا را که بسبب آن تقادم عهد نمیشود یعنی مدت یکماه از وقت زنا تا ادای شهادت ایشان نگذشته باشد خواهد پرسید از شاهدان [illegible] را که باو زنا نموده است بعد ازان خواهد پرسید [illegible] مکان زنا بعد ازان چون بیان کردند مکان زنا را [illegible] قاضی شاهدان را عادل میداند در پنصورت

خواهد پرسيد از زنا كننده كه محصن هستي يا غير محصن
پس اگر گفت زاني كه من محصنم يا شهادت دادند
شاهدان بر محصن بودن او در صورتيكه زاني خود انكار
كرد بعد از آن در صورت اقرار زاني با حصان خواهد پرسيد
حاكم او را از معني احصان پس اگر وصف كرد احصان
را بروجهي كه مي بايد سنگسار خواهد كرد قاضي او را واگر
وصف نكرد احصان را زنا كننده وحال آنكه ثابت
شده بود احصان او بگواهي گواهان در يتصورت
خواهد پرسيد قاضي شاهدان را از معني احصان پس هرگاه
بيان كردند احصان را بروجهي كه بايد واجب مي شود
رجم زنا كننده واگر گفت زاني كه من غير محصنم و نيز
شاهدان گواهي بر احصان او ندادند حد تازيانه زده
خواهد شد واگر نمي شناسد قاضي شاهدان را [illegible] در يتصورت
قيد خواهد كرد زاني را تا وقتيكه ظاهر شود عدالت
شاهدان كذا في المحيط * مسئله * [illegible] گواهي
دادند چهار كس بر مردي بزنا پس [illegible] كرده شدند
شاهدان از كيفيت زنا وحقيقت آن و گفتند شاهدان كه

زیاده بر این چیزی نخواهم گفت و بصورت شهادت
ایشان مقبول نخواهد شد لیکن حد نیست بر این شاهدان
بسبب کامل بودن عدد ایشان و مرا که کامل و تمام بودن
عدد شاهدان مانع است از واجب شدن حد بر آنها
چنانچه اگر شهادت دهند بر زنا چهار زن بر زنی که
در صورت هم نیست کامل بودن عدد حد واجب نمی شود
و همچنین اگر بیان کردند بعضی از شاهدان کیفیت و ماهیت
زنا را و بعضی ذکر بیان ساختند در این صورت اقامت
حد کرده نخواهد شد بر زانی و نه بر شاهدان کذا فی
المبسوط لشمس الائمة السرخسی * مسئله * ثابت می شود
زنا باقرار زنا کننده کذا فی البحر الرائق * مسئله *
اعتبار نبوده نمی شود اقرار زنا کننده نزد غیر قاضی
که او را ولایة و اختیار نیست در اقامت حدها هر چند
که اقرار چهار مرتبه کرده باشد تا آنکه قبول نبوده
نخواهد شد شهادت گواهان بر آن اقرار زانی سبب اینکه نزد
غیر قاضی کرده است کذا فی التبیین * مسئله * ضرور است
که اقرار صریح باشد و کذبش ظاهر نبود پس چنانچه

نخواهد شد مرد کنکه اگر اقرار کرد بنوشتن یا باشاره لال
و همچنین قبول نبود شود نمی شود شهادت بران کنک
بسبب احتمال این که دعوی کنند مرشبه را کذا فی النهر
الفایق * مسئله * اگر شخصی اقرار کرد که زنا کرد
با زنی کنک یا زنی اقرار کرد که زنا نمود با مردی
کنک در ینصورت حدی نیست بر هیچ یکی ازان هردو
کذا فی فتح القدیر و همچنین اگر اقرار کرد مردی
بزنا پس ظاهر شد مجبوب یعنی آلت مردی بریده یا
زنی اقرار کرد بزنا پس ظاهر شد که رتقاء است یعنی
ولادتجا بسته است یا بطور که زنان خبر دادند پس
از حد زدن که رتقاء است و نیز ضرور است که تکذیب
نکند اقرار کنندهٔ زنا را دیگری ازان مرد و زن تا اینکه
اگر اقرار کرد مردی بزنا و زن نسبت به دروغ کرد
او را و یا زنی اقرار کرد بزنا و مرد نسبت به دروغ
کرد وی را پس بر هر دو حد نیست نزد امام اعظم رحمه الله
کذا فی النهر الفایق و ضرور است که زانی در حالت
هشیاری باشد تا آنکه اگر اقرار کرد حالت مستی

حد رده نخواهد شد كذا في البحر الرائق * مسئله *
اكراه وجنون مانع ممكنه صحيح بودن اقرار را وموجب
شبهه ميكردد در حق زني كذا في خزانة المفتين * مسئله *
اقرار آنست كه اقرار كند بالغ و عاقل بر خود بزنا
چهار مرتبه در چهار مجلس خود كذا في الهداية و بعضي
فقها گفته اند اعتبار كرده خواهد شد چهار مجالس مقر
و اول اصح است كذا في السراج الوهاج وهمين صحيح
است كذا في شرح الطحاوي * مسئله * اختلاف مجلسهاي
اقرار كننده بزنا شرط است نزد ما كذا في الشمني
پس اگر اقرار كرد چهار مرتبه در يك مجلس درينصورت
آن اقرار بمنزله يك اقرار است كذا في الجوهرة
النيرة * مسئله * اگر اقرار كرد در هر روزي يكمرتبه
يا اقرار كرد در هر ماهي يكمرتبه پس حد رده خواهد
شد كذا في الظهيرية واختلاف مجلس آنست كه بار كرد اند
او را قاضي هر هر مرتبه كه اقرار كند پس برود تا آنكه غائب
شود از نظره قاضي بعد از ان بيايد و اقرار نمايد كذا في الكافي
* مسئله * سزاوار است براي امام كه بيمار دارد اقرار

کننده را از اقرار و اظهار نماید کراهت را و بفرماید بدور
کردن اقرار کننده کذا في المحيط * مسئله * چون
اقرار کرد چهار مرتبه نظر نماید در حال او قاضي پس اگر
دریافت که مقر صحيح العقل است و از ان مردم است که
جائز است اقرار او خواهد پرسيد او را قاضي از زنا
بماهو يعني باينكه زنا چه چيز است وچگونه است آن زنا و
با كه زنا كرد وكجا زنا كرده از براي احتمال شبهه در امور
مذكوره كذا في محيط السرخسي * مسئله * بعضي
گفته اند كه نخواهد پرسيد قاضي زنا كننده را از زمان زنا
چرا كه قديم شدن و كهنه شدن زمان شهادت را منع ميكند
نه اقرار را و اصح آنست كه خواهد پرسيد زمان را چرا كه
احتمال دارد كه زنا كرده باشد در وقتي كه كودك بوده
است و چون بيان كرد اينهمه را و ظاهر گشت زناي او خواهد
پرسيد او را قاضي از احصان او پس چون گفت كه محصن
است خواهد پرسيد او را از احصان بماهو يعني احصان
چه چيز است پس اگر وصف كرد احصان را بشرطهائي كه دارد
حكم نمايد قاضي برجم آن زنا كننده كذا في التبيين

* مسئله * اگر گفتت اقرار کنند که من محصن نیستم و شاهدان گواهی دادند که او محصن است رجم خواهد کرد امام کذا في المحيط * مسئله * سنت است تلقین نمودن قاضی زنا کننده را باین قسم که شاید تو بوسه داده باشی یا که شاید تو دربغل گرفته باشی یاشاید که تو بشبهه وطی کرده باشی و گفته است در اصل که گوید قاضی که شاید تو در نکاح آورده باشی آن زن را یاوطی کرده باشی این را بشبهه و مقصود این نیست که تلقین کند او را حتی که دفع کند اقرار را و کذا في البحر الرائق * مسئله * اگر گواهی دادند چهار گواه بر مردی بزنا پس اقرار کرد زنا کننده یکبار حد کرده خواهد شد و نزد محمد و ابی یوسف رحمهما الله حد کرده نخواهد شد و همان اصح است کذا في الكافي این اختلاف در وقتی که اقرار بعد از قضا شد اما اگر اقرار پیش از قضا باشد پس ساقط می شود حد باتفاق علما کذا في فتح القدير * مسئله * چهار مرد گواهی دادند بزنای مردی پس اقرار کرد آن مرد بعد از شهادت ایشان پستر انکار کرد

ورجم نکرده خواهد شد وتاریسانه زده خواهد شد کذا في الایضاح * مسئله * هرگاه ثابت شد حد زنا بر مردي بشهادت شاهدان واو محصن است یا غیر محصن پس همچنانکه قائم کرده شده بر او بعض حد که گریخت پس تعاقب او نمودند پیادهاي قاضي وآوردند همان ساعت قائم کرده خواهد شد بر او باقي حد کذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي و اگر بعد از چند روز یافتند حد ساقط خواهد شد کذا في العتابیه * مسئله * ذمي و بنده اقرار زنا مثل مسلم آزاد نمایند خواه ماذون باشد آن بنده خواه محجور کذا في المبسوط للامام السرخسي * مسئله * شرط نیست حاضر شدن مولاه راقرار بنده بزنا و شرط نموده شده است حضور مولاه وقت شهادت بر زنا چراکه میرسد مولا را که قدح کند در شاهدان کذا في خزانة المفتیین * مسئله * اگر اقرار کرد محصن یعني بیک بار بزنا وشاهدان گواهي دادند بر وي بزنا حد زده نخواهد شد و همچنین است عنین یعني نامرد کذا في فتاوي قاضیخان * مسئله * هرگاه اقرار کرد نابینا بزنا حد زده خواهد شد * مسئله * اگر

شخصی اقرار کرد که زنا کرده است بزن دیوانه یا به صبیه که جماع کرده می شود مثل او پس لازم است بر وی حد و اگر اقرار کرد زنی که زنا کرده است با مردی دیوانه یا با کودکی پس حد نیست بر آن زن کذا فی الایضاح * مسئله * هرگاه اقرار کرد مردی که زنا کرده است با زنی که نمی شناسد او را حد زده خواهد شد آن مرد و همچنین اگر اقرار کرد که زنا کرده است با فلان زن و آن زن غائب ست حد زده خواهد شد از روی استحسان کذا فی فتح القدیر * مسئله * گفته است شیخ رحمه الله در جامع صغیر که مردی اقرار کرد چهار مرتبه که زنا کرده است با فلان زن و آن زن میگوید که در نکاح آورده است مرا یا آنکه اقرار کرد زن بزنا بفلان مرد چهار مرتبه و آن مرد میگوید که در نکاح آورده ام آنرا پس حد نیست بر یکی از آن ها و بر آن مرد لازم است که مهر بدهد کذا فی المحیط * مسئله * علم قاضی حجت نیست در حد ها باجماع صحابه اگرچه قیاس تقاضا میکند اعتبار علم

قاضی را کذا فی الکافی * فصل در بیان چگونگی حد ها را اقامت آن هرگاه واجب شد حد و زناکننده محصن است رجم خواهد کرد

او را قاضي سنگ تا اینکه بمیرد و بیرون برسد زنا کنند برا
قاضي بزمیني وسیع کذا في الهدایة مسله احصان رجم
آنست که زاني آنرا دو بالغ و عاقل و مسلم بیاشد و در
نکاح آورده باشد زني آن را در ا بنکاح صحیح و دخول کرده
باشد بآن زن و هردو در صفت احصان هم باشند کذا في
الکافي پس محصن نخواهد شد بسبب خلوتي که واجب میکند
مهر و عدت را و محصن نمي شود بسبب جماعي که در نکاح فسد
کرده است و نه بسبب جماع در نکاح صحیح و قتیکه
گفته باشد مرد زن خود را ان تزوجتك فانت
طالق یعني پیش از نکاح گفته است که اگر در نکاح آرم
ترا پس تو مطلقه هستي چراکه طلاق واقع مي شود آن زن را
بمجرد عقد پس وطی آنمرد آن زن را بعد از ین عقد زنا مي شود
لیکن بسبب این قسم زنا حد واجب نمیشود از براي شبه اختلاف
علما و همچنین حد واجب نمي شود اگر در نکاح
در آورد مردي مسلم زن مسلمه را بغیر از شاهدان
و دخول کرد بآن زن کذا في المبسوط للامام السرخسي * مسئلة *
معتبر در دخول ایلاج است در قبل یعني دخول دراندام نهاني زن

بزوجیکه واجب میکند غسل را و شرط کرده شده است صفت احصان
بر مرد مسلمان و زن مسلمان در وقت دخول تا اینکه اگر دو بنده
در حالت بندگی وایشان وطی بنکاح صحیح شد بعد از ان
آزاد شدند محصن نخواهند شد و همچنین اند کافران و همچنین
محصن نمیشود مرد آزاد اگر در نکاح آورد کنیز را یا صغیره
یعنی دختر نابالغه را یا زن دیوانه را و وطی کرد یا نها
و همچنین اگر مسلمان در نکاح آورد زنی را از اهل کتاب
یعنی یهود و نصاری و وطی کرد بان زن و همچنین اگر شوهر
موصوف بود بیکی ازین صفتهای مذکوره و آن زن [illegible] بود
و عاقله و بالغه و مسلمه بود باین طور که اسلام آورد
پیش از اینکه وطی کرده باشد آنرا زوج او که کافر
است و بعد از اسلام آوردن وی وطی کرد باوی زوج
او قبل از انکه جدائی کرده شده باشد قاضی
در میان آنها پس آن زن محصن نمی شود باین
دخول کذا فی الکافی * مسئله * اگر دخول کرد بان زن بعد از
مسلمان شدن و بعد از آزاد شدن و بعد از هوش آمدن وی محصن
میشود و شرط کرده نمیشود عفت و پاکدامنی وی از زنا درین

احصان رحم كذا في المبسوط للامام السرخسي * مسئلة *
اگر زن و مرد با هم مسلمان بودند و هر دو محصن اند
پس مرتد شدند هر دو با هم باطل میشود احصان هر دو پس وقتیکه
مسلمان شدند بر نمیگردد احصان ایشان تا آنکه دخول کند
مرد با زن بعد از اسلام کذا في فتح القدير * مسئلة *
اگر مرتد شد مردی بعد از وجوب حد و بعد از ان مسلمان شد
تا زنا کرده خواهد شد و سنگسار نکرده خواهد شد
و همچنین تا زیانه اش نزنند هرگاه و احصان تا زیانه بود
پس از مرتد شد کذا في العتابية * مسئلة * اگر زایل شد
احصان از آنکه ثابت شده بود بسبب جنون و اصلی است عقل
پس وقتیکه هوش آید احصانش عود میکند و در قول ابی
یوسف رحمه الله احصانش عود نمیکند تا آنکه دخول کند
با زن بعد از آنکه بهوش بیاید کذا في البحر الرائق
* مسئلة * ثابت میشود احصان با قرار یا بشهادت دو مرد
یا یک مرد و دو زن کذا في خزانة المفتين * مسئلة * اگر انکار
کرد مرد دخول را بعد از وجود جمیع شرایط پس اگر آورده
بود از زن بچه را زده بمکه ممکن است که از آن مرد باشد

پس گردانیده خواهد شد آن مرد وطی کننده را زو وجوا شرع کذا في التبيين * مسله * شهادت بر احصان مانند شهادت بر مال است که ثابت می شود بشهادت بر شهادت کذا في الايضاح * مسله * زنا کننده اگر بنده مسلمان برای ذمی است پس شهادت داده شد بر ذمی که مولای او آزاد کرده است آن بنده را پیش از زنا و مستحق شد جواز شرائط احصان را قبول نبوده نمی شود شهادت آنها کذا في الکافی * مسله * زن مرد بی هر کاه اقرار کرد که خود کنیزک ... است پس آن مرد زنا کرد رجم کرده خواهد شد و اگر زن اقرار کرد بکنیز بودن پیش از انکه دخول کند مرد بسا آن زن و بعد از آن زنا کرد مرد بساوی رجم نبوده نمی شود از روی استحسان * مسله * مردی نکاح کرد زنی را بغیر از ولی پس دخول کرد بآن زن ابو یوسف رحمه الله گفته است که هر دو محصن نمیشوند بآن نکاح چرا که این نکاح غیر صحیح است قطعاً از جهت اختلاف علما و اختلاف اخبار در بین نکاح کذا في مبسوط السرخسي * مسله * سزاوار است از برای قاضی که بپرسد شاهد از را از احصان که احصان چه چیز است پس اگر گفتند در ان چه وصف

بکرده کہ در نکاح آوردن آزاد را و دخول کرده بآن
پس بر قول ابی حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله اکتفا کنه
قاضی بقول شاهدان که دخول کرد با زن خلاف کرده است
محمد رحمه الله و اتفاق کرده اند علما برا ینکه قاضی اکتفا
نخواهد کرد بقول شاهدان اگر گفتند که مس کرد آن زن
را یا لمس کرد آن زن را و یا جماع کرده اند علما برا ینکه
اکتفا خواهد کرد قاضی بقول شاهدان اگر گفتند که جماع کرد
با آن زن و یا متعه کرد بآن یعنی مجامعت کرد و در بقالی مذکور است که
اکتفا کند قاضی بر گفته شاهدان که غسل کرد از آن زن کذا فی المحیط
* مسئله * اگر گفتند شاهدان که آمد نزد آن زن یا نزدیک
شد بآن زن اکتفا نخواهد کرد قاضی باین قول کذا فی المبسوط
لشمس الایمة السرخسی * مسئله * در منتقی روایت کرده است ابراهیم
از محمد رحمه الله که اگر خلوت کرد مردی با زن خود بعد از آن
طلاق داد آن را پس گفت مرد که وطی کردم من آن زن را
و گفت زن که وطی نکرد مرا پس مرد محصن میشود باقرار خود
و زن محصن نمی شود از جهت انکار خود و همچنین اگر دخول کرده
با آن زن و طلاق داد آن زن را و گفت آن مرد که آن زن آزاد نیز

(۱ ۱ ۱)

و مسلمان است وزن گفت که من نصرانی بود م کذا في المحيط * مسله * اگر جماع کرد د ر دبر زني شخص نخوا هد شد کذا في المضمرات * مسله * مستحب است مر امام را که حکم کند جماعت مسلمین را برای حاضر شدن د ر اقامت رجم کذا في الشمني *مسله* سزاوار است از برای مردمان که صف بکشند وقت رجم مثل صفهای نماز هرگاه که سنگ انداخت جماعتي باز پس گردد آن جماعت و پیش آیند دیگران پس سنگ زنند کذا في البحر الرائق والسراج الوهاج * مسله * باک نیست هر شخصیکه سنگ میزند زاني را قصد کند بقتل او مگر وقتیکه که ذا راحم محرم او باشد چرا که مستحب نیست از برای آن که قصد کند در قتل آن زانی کذا في فتاوي قاضي خان * مسله * هرگاه واجب شد رجم بشهادت واجب است ابتدا برجم از شاهدان بعد از ان از امام بعد ازان از دیگر مردمان تا اینکه اگر خود ترا باز دارند شاهدان از ابتدا نمودن برجم ساقط خواهد شد حد از مشهود علیه یعني از زنا کننده و شاهدان را حد نخواهند زد چرا که سنگ نزدن ایشان دلالت صریح نیست که از شهادت خود برگشته اند کذا في فتح القدیر و همچنین

ساقط می شود حد هرگاه امتناع نمودار اینکه ادرسنگ زدن یکی از شاهدان کذا فی التبیین * مسئله * هرگاه شاهدان یا مرگ یکی از ایشان ستا نمی کند حد را و هیچ حد ساقط می شود هرگاه که غائب شدند همه شاهدان یا یکی از ایشان در ظاهر الروایت * مسئله * هیچ حد ساقط می شود حد به پیش آمدن چیزیکه بیرون می کند شاهدان را از اهلیت شهادت چنانکه اگر مرتد شد یکی از شاهدان یا کور شد یا گنگ شد یا فاسق شد یا قذف کرد پس حد رد شد و فرق نیست در این عارضها که پیش از قضا ی قاضی باشد یا بعد آن قبل از اقامت حد * مسئله * اگر بود بعضی از شاهدان دست بریده یا بیمار که قادر نیست ... انداختن و حاضر شدن در جای رجم سنگسار شاهدان احتیاط و اقامی و اگر بریده شد دست شاهد بعد از شهادت سازند سنگسار شد اقامت حد یعنی حد نخواهند زد کذا فی فتح القدیر گفته است ابو یوسف در آخر که موت شاهدان و غیبت آن باطل نمی کند حد را و بهمین اخذ می کنیم ما کذا فی الحاوی

* مسئله * هرگاه که باشد مشهود علیه غیر محصن پس گفته است خانم ... قامت حد باید کرد بر زنا کننده در موت شاهدان وغیبت ایشان وباطل می شود حد در جائی که سوای غیبت وموت شاهدان باشد کذا فی غایة البیان * مسئله * اجماع کرده اند علما براینکه در جمیع حدها سوای رجم واجب نیست ابتدا از شاهدان و نه از امام هکذا فی الذخیرة * مسئله * قاضی هرگاه امر کرده مردم را برجم زانی گنجایش هست ایشان را که سنگ بزنند زنا کننده را هرچند که بچشم خود ندیده باشند ادای شهادت را وروایت کرده است ابن سماعه از محمد رحمه الله که این فرقی است که قاضی فقیه باشد وعادل باشد اما اگر قاضی فقیه باشد غیر عدل یا عدل غیر فقیه گنجایش ندارد ... سنگ بزنند زنا کننده را تا آنکه بچشم خود دیده باشند ... شهادت را کذا فی الظهیریة * مسئله * اگر زنا کننده خود مقر بود ابتدا خواهد کرد بسنگ زدن آن امام بعد از آن مردمان وغسل داده خواهد شد وکفن پوشانیده خواهد شد ونماز گذارده خواهد

پس بلند کند اورا ضارب بالای ......

کفته اند که مدآنست که کسد ......

بعد ازین و اینچه که مذکور شد حد کرده نمی شود

حراکه زیاده است در مستحب کذا فی الهدایة

* مسئله * می زنند تازیانه را متفرق برجمیع بدن او

سوای فرج و روی و سر کذا فی العنایة * مسئله * جمع

نموده نمی شود میان رجم و جلد در محصن و در جلد و جلای

وطن در بکر و اکر امام مصلحت بیند حکم به تعریب نماید

بقدری که داند و این که هست تعزیر و سیاست است نه حد

و مخصوص نیست این سیاست بزنا بلکه جائز است در هر جنایتی

و اختیار در این بدست امام است کذا فی الکافی و تعبیر

کرده است تعزیب را در نهایة بحبس و این احسن است زیرو

تناسد ... اقلیم دیگر کذا فی

البحر الرایق و هکذا فی التبیین * مسئله * هر کاه واجب شود

بر مریض حد اکر حد رجم باشد اقامت کرده حد را هم سد

بر او در ... و اکر ... باشد اقامت حد نمی کنند

تا اینکه او ... صحت کامل بیابد ...

... که نا امیدی از به شدن او حاصل شده
باشد ... ازین هنگام حد میزنند برا وکذا فی الظهیریة
مسئله * اگر مرد بیماری به نحوی باشد که امید داشته نمی
شود برا بل شد یا او ما نده شد یا آنکه مزاج ضعیف
الخلقة بسا شد یعنی پیش از مدت وضع زائیده بسا شد
پس نزد ما حد زده خواهد شد دفعة بعثکال که در ان
صد شمراخ باشد و صد و ... است که بر سه بزنند و نیز هریک
از شمراخ وشمراخ بالکسر شاخ خرد از شاخهای درخت خرما
وعثکال بکسر عین خوشه خرما و برای ... است که گفته شده
ضرور است که درین هنگام پهنا نموده شود تا شاخهای خرما
کذا فی فتح القدیر * مسئله * زنان نفسا را بعد انقضا مدت
حد بر اینان به منزله زن مریض اند و حایض به منزله زن صحیح
البدن است تا آنکه انتظار کشیده نمی شود به بیرون
آمدن او از حیض کذا فی الظهیریة * مسئله * زن حامله
هرگاه زنا کرد حد زده نمی شود در حالت حمل خواه حد او
تازیانه باشد خواه رجم لیکن حبس نموده می شود
حامله اگر زنای او بگواهان ثابت شده باشد تا آنکه

زوطی بکه موجب حد نیست * مس

موجب حد است آن پرسا ست

* مسله * اگر حرام محض کرد موجب می شود حد

واگر را یافت دران شبهه واحد شود حد کذا فی

فتاوی قاضیخان * مسله * شبهه چیزی است که مشابه

بثابت یعنی مشابه حلال است وحال آنکه در واقع

ثابت نیست وآن بچند قسم است یکی شبهه در فعل است

و آن نامیده می شود بشبهه اشتباه و آن آنست

که گمان برده شود غیر دلیل حل را دلیل وآن شبهه

اشتباه متحقق ویافته می شود در حق شخصی که مشتبه

شود برو حق شخصی که مشتبه نیست

است از مرتبه طی برای تحقق پس اگر دعوی

کرد که او وجود گمان قوی آن زن حلال است

حد زده نمی شود واگر نکرد حد زده می شود

وقسم دوم شبهه در محل است ونامیده می شود بشبهه حکمیه

وآن اسد دلیل حل در

ربری مانعی پس اعتبار نبوده می شود

... مسله * اگر دعوی کرد یکی ازان
... کننده ظن را یعنی گفت گمان کردم که بر من
حلال است و دعوی نکرد ظن را دیگری حد زده نمیشود
هر دو را تا آنکه اقرار نکند هر دو که میدانستند حرمت را
کذا فی الکافی * مسله * اگر یکی ازان دو غایب بود
پس گفت آنکه حاضر بود دانستم این را که بر من حرام است
حد زده میشود حاضر کذا فی فتاوی قاضی خان * مسله *
اگر وطی کرد کنیز برادر خود ... یا کنیز عم خود را و گفت گمان
بردم که آن کنیز حلال است بر من حد زده خواهد شد
و همچنین حکم است در جمیع محارم سوای قرابت ولاد
کذا فی الکافی و همچنین حکم است هرگاه که وطی
کرد کنیز ذات محرم زن را کذا فی السراج الوهاج * مسله *
اگر وطی کرد کنیز برا... یت گرفته بود لازم می شود
بر وی حد اگرچه گفته که گمان ... دم آن کنیز مرا حلال
است کذا فی محیط السرخسی و همچنین حد میزند اگر وطی
کرد کنیز اجرا که باجاره گرفته بود برای خدمت و کنیزی را
که بامانت نزد او بود کذا فی السراج الوهاج

اشتهمیان او [illegible] آن قیراو * مسئله * هرگاه آزاد کرد
[illegible] پس اگر ضامن شد آنرا دکننده از
برای شریک خود [illegible] زان جماع کرد بآن کنیزحد زده نمیشود
واگر جماع [illegible] بآن کنیز آن شریک دیگر
که آزاد نکرده است حصه خود را حد زده خواهد شد
واگر آن کنیز سعایت کرده است پس اگر وطی کرد با وی
معتق حد زده خواهد شد واگر وطی کرد با وی
شریک دیگر حد [illegible] نخواهد شد کذا في
خزانة المفتین و همچنین است جواب درجایی که
اگر جمیع کنیز ام ملک او بود و آزاد کرده است نصف
آن کنیز خود را پس وطی کرد بآن کنیز حد نیست بروی نه
قول همه علماکذا في المحیط * مسئله * اگر آزاد کرد کنیز
خود را و حال وطی کردن بعد از ان بیرون آورد و باز
دخول کرد در همان مجلس حد زده نخواهد شد کذا في خزانة
المفتین * مسئله * اگر مرتد شد آن زن و حرام شد بران مرد یا
حرام شد آن زن بر آن مرد بسبب جماع مادر زن یا حرام شد
آن زن بسبب جماع دختر یا حرام شد آن زن بسبب مطاوعت پسر

آنکه در بستر آن مرد جماع کرد با آن زن و گفت که ظننت انها علي
حرام يعني دانستم که آن زن برمن حرام است حدي نيست
بر آن مرد و همچنين اگر در نکاح آورد پنج زن در يک عقد يا
در نکاح آورد زن پنجم را که چهار زن در نکاح داشت يا در
نکاح آورد خواهر زن خود را يا در نکاح آورد مادر زن خود را
پس جماع کرد آن زن را يا در نکاح آورد زني را معتده حد
واجب نمي شود در اين صورت ها اگر چه گفته باشد
که دانستم اين ها که برمن حرام اند کذا في فتاوي قاضي خان
* [illegible] * اگر وطي کرد مردي از غنيمت آرندگان کنيزي را
که از مال غنيمت بود پيش از قسمت بعد از آن که بيرون
آمده بود غنيمتهاي بسوي دار الاسلام پس حدي نيست برو
اگر چه گفته باشد دانستم که آن زن برمن حرام است
وهمچنين حد نيست بر وا کردر دار الحرب هم وطي کرده
است کذا في السراج الوهاج وشبهه در عقد زن در وطي
محرمي است که در نکاح آورده است آن زن را پس حدي
نيست برو نزد ابي حنيفه وليکن درد رسانيده ميشود از روي
عقوبت يعني تعزير کرده ميشود اگر علم بحرمت آن

داشته باشد و نزد صاحبین حد زده میشود اگر عالم
بود بحرمت و اگر نه حدی نیست برا و کذا فی الکافی
و بر همین رفته است فقیه ابو اللیث رحمه الله و بر همین است
فتوی کذا فی المضمرات * مسله * گفته است اسبیجابی که
صحیح قول ابی حنیفه است رحمه الله کذا فی النهر الفایق
* مسله * منکوحهٔ غیر و زنی که در عدت غیر است و زنی
که سه طلاق گرفته است بعد از نکاح مثل محرم است اگرچه
نکاح مختلف فیه بود یعنی علما اختلاف کرده اند که آن
درست است یا نه مثل نکاح بغیر از شاهدان یا نکاح بغیر از
ولی پس حد بر وی نیست از روی اتفاق از جهت تمکن شبهه نزد
همه فقها و همچنین اگر در نکاح آورد کنیزی را بر زن
آزاد یا در نکاح آورد زن مجوسیه را یا در نکاح آورد
کنیزی را بغیر از دستوری سید آن یا در نکاح آورد بنده بغیر
اذن سید خود پس حد نیست برا و اتفاقا کذا فی الکافی
* مسله * هر گاه وطی بود بملک نکاح یا بملک یمین و حرمت
بسبب عارض شدن امر دیگر است پس این وطی باعث حد نمیشود
مانند وطی کردن با زن حائض و زن نفساء و زن روزه دار

زن محرم کرا حرام بسته است وز نیکه وطی نموده شد بشبهه
یو طی زنیکه مظاهر کرده است بآن زن ... کفته
که انت علي کظهر امي یا با زنیکه ایلا کرده است بآن زن یعني
کفته است بزن خود که این مدت با تو مقاربت و مباشرت
نخواهم کرد و هم چنین کنیز مملوک ... که محرم باشد برو
بسبب رضاع یا بسبب صهریت یعني بسبب خویش زن یا باعتبار
اینکه محرمي ازان زن در نکاح آنمرد بود یا آن زن مجوسي یعني
آتش پرست بود یا آن زن مرتده بود اکرچه علم
بحرمت داشته باشد کذا في المحیط * مسئله * باجاره
کرفت زني راکه زنا کند بآن زن یاجماع کند بآن یا کفت
مرد بآن زن که بخذي هذه الدراهم لاطاک یعني بکیر این
درم ها را تا وطي کنم با تو یا کفت مکنیني بکذا یعني قادرکن
مرا بر نفس خود باین مبلغ پس آن زن قادر کردانید
هر دو حد نخواهد شد و زیاده کرده است در کتابي که
نام او نظم است و لها مهر مثلها یعني میرسد آنرا که بکیرد کابین
مثل خود را و رنج داده میشوند آن هردو را ز روي عقوبت
و حبس نموده مي شوند تا آنکه توبه کنند و کفته اند صاحبین

که حد زده خواهند شد چنانچه اگر داده باشد زن را مالی بخلاف آن صورت که گفته باشد خذي هذه الدراهم لاتمتع بك چرا که متعه سبب اباحت بود در ابتدا پس شبهه باقی ماند کذا في التمرتاشي * مسئله * اگر گفت شخصی امهرتك كذا لازني بك يعني مهردادم ترا این قدر تا زنا کنم بتو حد واجب نمي شود کذا في الكافي * مسئله * كنيز مردي هرگاه جنايت عمدا كرد پس زنا كرد بآن كنيز ولي جنايت حدي نيست برو نزد همه علما واگر جنايت بخطا بود پس زنا كرد بآن كنيز ولي جنايت گفته است ابوحنيفه رحمه الله که برآن مرد حد است خواه صاحب كنيز بعد حد كنيز را بزنا كننده يا اختيار كند فديه را وگفته اند صاحبين رحمهما الله که اگر اختيار کرد صاحب كنيز دفع را يعني كنيز را بعوض جنايت داد بولي جنايت که زاني است حدي نيست برو واگر اختيار کرد فداي را برو وي حد است * مسئله * هرگاه که بوسه داد مردي زن بيگانه را از راه شهوت يا نظر بسوي فرج او کرد از راه شهوت بعد از آن در نکاح آورد مادر آن زن را يا آن زن را پس دخول کرد بآن حدي نيست برو وي اگرچه

گفت دانستم که آن زن بر من حرام است در قول ابو حنیفه
رحمه الله و باطل نمی شود احصان آن مرد باین وطی تا آنکه
حد زده خواهد شد قاذف آن مرد کذا فی فتاوی قاضی خان
* مسئله * هرگاه بوسه داد مردی مادر زن خود را یا دختر
زن خود را یا بوسه زد زنی پسر شوهر خود را یا بوسه داد پدر
شوهر خود را تا آنکه حرام شد آن زن بر آن شوهر خود
بعد از آن شوهر آن زن جماع کرد با آن زن حدی نیست بروی
هر چند که گفت دانستم که بر من حرام است هکذا فی التاتار
خانیة * مسئله * بدرا صل است که اخرس یعنی گنگ مواخذه
کرده نمی شود بحد زنا و نه بهیچ یک حدی از حدها
اگر چه اقرار کرد یا شارت یا بکتابت یعنی نوشتن یا گواهی
دادند شاهدان بر زنا بر آن گنگ * مسئله * شخصیکه
دیوانه می شود و بهوش می آید هرگاه زنا کرد در وقت
هوش مواخذه نموده خواهد شد بحد پس اگر گفت زنا کرده ام
در حالت دیوانگی حد زده نخواهد شد مثل بالغی که هرگاه
گفت که زنیت و انا صبی یعنی زنا کردم در حالی که کودک
بودم کذا فی المحیط * مسئله * شخصی که زنا کرد

در دار الحرب یا در ... البغی بعد از آن آمد بجانب ما
حد زده نمی شود کذا فی الهدایة * مسئله *
اگر داخل شد سریه یعنی پاره از لشکر در دار الحرب پس
زنا کرد مردی از ایشان حد زده نمی شود و همچنین امیر
لشکر اقامت حدود و قصاص نمی کند کذا فی الکافی
* مسئله * اگر خلیفه غزا کرد یعنی بکافران جنگ
کرد بنفس خود یا امیر شهری که اقامت حد می نمود
بر اهل مصر خود با لشکر خود برای غزا برآمد اقامت
حد و قصاص خواهد کرد بر لشکریان خود در دار الحرب
و این وقتیست که زنا کرده باشد در لشکر و اما اگر لاحق
شد با اهل حرب و زنا کرد اقامت حد بر و نکرده خواهد
شد علما گفته اند که جز این نیست که آن امیر اقامت حد
نخواهد کرد در لشکر خود در وقتیکه خاطر جمع دارد از
آن مردیکه اقامت حد می کند بر وی که مرتد نشود
و لاحق نشود بکافران و اگر می ترسد از آن که مرتد شود
یا لاحق شود بکافران پس اقامت حد نخواهد کرد بر وی
تا آنکه برآید امیر از دار الحرب و داخل شود بدار الاسلام

كذا في الظهيرية * مسئله * ذمي هرگاه زنا كرد بزن حربية مستامنه واجب مي شود حد براين ذمي باتفاق علما كذا في الغياثيه وهمچنين اگر زنا كرده بآن زن حربي مستامن مردي مسلمان حد زده مي شود كذا في فتاوي قاضي خان * مسئله * حدي نيست برمستامن ومستامنه نزد ابي حنيفه ومحمد رحمهما الله مگر حد قذف يعني حد دشنام * مسئله * اگر قادر گردانيد برنفس خود زن مسلمان يا زن كافر مستامن را پس نزد ابي حنيفه رحمه الله حد زده مي شود زن مسلمان وزن ذميه ونزد محمد رحمه الله حد نيست بر هيچ يك ونزد ابي يوسف رحمه الله حد خواهند زد همه را كذا في العتابية * مسئله * ذمي زنا كرد بعد از ان مسلمان شد اگر ثابت شد زنا بران ذمي باقرار وي يا بگواهي مسلمانان دفع كرده نخواهد شد از ان ذمي حد واگر ثابت شده است بشهادت اهل ذمه پس مسلمان شد حد قايم كرده نمي شود بر وي كذا في البحر الرايق * مسئله * اگر زنا كرد مرد صحيح با زن ديوانه يا با زن صغيره يعني زن خورد سال كه جماع كرده ميشود مثل او حد زده خواهد شد آن مرد واين باتفاق

قائم است کذا في الهداية وهمچنين اگر زنا کرد شخصي
بزني که خوابيده است واجب مي شود بر وي حد هکذا في محيط
السرخسي * مسئله * اگر زنا کرد کودکي يا مجنوني
با زن عاقله در حالتيکه راضي باشد آن زن پس حد نيست
بر کودک و مجنون بلا خلاف وآيا حد زده مي شود آن
زن يا نه پس بر قول علماي ما رحمهم الله حد زده نمي شود
آن زن * مسئله * هرگاه زنا کرد کودک بصبيه پس حد
نيست بر ان هرد و وبر ان مهر است * مسئله * اگر اقرار
کرد کودک بزنا لازم نمي شود او را هيچ چيز بسبب اقرار
* مسئله * اگر زنا کرد کودکي با زني که بالغ بود
پس برد بکارت او را و آن زن کراهيت مي نمود کودک
ضامن خواهد شد مهر را بخلاف آنکه اگر زن رضامند
بود واما صبيه هرگاه بخواند کودکي را بسوي خود وزنا
کرد کودک بآن دختر و بکارت وي برد پس لازم مي آيد
بر آن کودک مهر * مسئله * کنيز هرگاه طلب کرد کودکي
را و زنا کرد کودک بآن ضامن مي شود مهر را کودک
کذا في الذخيرة * مسئله * اگر قادر گردانيد زني

نفس خود را برست من كه خود ايذا ارد واحب نمى شود
بران فرد حد كذا في محيط السرخسي * مسله * اذ
شخصي اكراه وجبر كرد بروي سلطان تا آنكه زنا كرد
پس حد ي نيست مر اورا بوحنيفه رحمه الله اول مى كفت كه
حد بنا يد زد بعد ازان بركشت از قول اول خود و كفت
كه حد زده نمى شود اكر جه اكراه و جبر كلد اورا غير
سلطان وكفته اند ابويوسف و محمد رحمهما الله كه حد
زده نمى شود كذا في فتح القدير و بر همين است فتوي كذا في
السراجيه * مسله * زن اكراكراه وجبر نبوده شود
بعد ازان تا در كرد انه بر حو د حد زده نخواهد شد
باتفاق علما و معني مكن شد اين است كه كراهيت داشته
باشد تا وقت ايلاج و اكر اكراه نبوده شود تا اينكه
بخوابد و تا در كرداند بر حود قبل از ايلاج مطاوعه
خواهد بود كذا في حزانة المفتين * مسله * اكر زنا
كرد مرد يكه اكراه داده باشد زنيكه مطاوع يعني رضامنه
بود حد زده مى شود آن زن مطاوعه پيش ابي حنيفه رحمه الله
كذا في فتح القدير اكر وطي كرد مردي يا ام ولد پسر

شود پس گفت دانستم که آن کنیز بر من حرام است حتی
ثابت شود و اصل آنست که هر گاه ساقط شد از یکی از آن
دو زانی از برای شبهه ساقط شد از دیگری بجهت شرکت
فعل چنانچه دعوی کند یکی از آن هر دو نکاح را
و دیگری انکار کند * مسئله * هر گاه حد ساقط شد از
جهت قصور فعل پس باید دید اگر قصور از طرف زن بود ساقط
خواهد شد حد از آن زن و ساقط نمی شود حد از آن مرد چنانچه
اگر زن صغیره بود که جماع کرده می شود مثل او یا زن
مجنونه و یا زن مکرهه و یا زن خوابیده و اگر قصور از جانب مرد
بود ساقط می شود حد از آن هر دو کذا فی السراج الوهاج
* مسئله * اگر در نکاح آورد مردی زن پدر خود را
بعد مرگ پس زاییده فرزندی از آن مرد گفته است فقیه
ابو بکر بلخی که اگر اقرار کرد چهار مرتبه در مجلسهای مختلفه
وطی را حد زده می شوند زن و مرد هر دو و ثابت نخواهد شد
نسب پسر و گفته است فقیه ابو اللیث رحمه الله که این قول ابی
یوسف و محمد است رحمهما الله و بهمین اخذ می کنیم ما
* مسئله * مردی زنا کرد با زنی مرده اختلاف کرده اند

هاها دران گفته است اهل مدینه که حد زده خواهد شد و گفته اند اهل مصر که تعزیر کرده خواهد شد و حد زده نخواهد شد و گفته است فقیه ابو اللیث رحمه الله که بدین اخذ می کنیم ما * مسئله * مردی زنا کرد با کنیزی که مملوک دیگری است و کشت او را بسبب جماع پس در اصل مذکور است این امام محمد رحمه الله که لازم آید برو زنا کننده قیمت آن کنیز و ذکر نکرده است درین مسئله خلاف را و ابو یوسف رحمه الله پس را ملی روایت کرده است ابو حنیفه رحمه الله که لازم آید برآن قیمت و حد هرد و نیز گفته است ابو یوسف رحمه الله که برا ان قیمت است فقط و حدی نیست بروی و همین صحیح است کذا فی فتاوی قاضی خان * مسئله * اگر زنا کرد با زنی آزاد پس کشت آن را بسبب جماع واجب می شود بر زنا کننده حد با دیت با جماع فقها کذا فی التبیین * مسئله * اگر جماع کرد مردی بزن آزاد بعد از ان کشت آن زن را بخطا تا ازیکه واجب شد دیت و واجب می شود حد چرا که آن زنا و قتل خطا هردو سبب مختلف واجب شده اند کذا فی الظهیریة * مسئله * اگر جماع کرد با زنی بیگانه

در غير فرج حد زده نخواهد شد از جهت [illegible] نسا و تعزير
كرده خواهد شد و اگر وطى كرد با زنى در دبر آن پس
بجهة لواطت كرد يا طفلى حد زده نمى شود نزد ابى
حنيفة رحمه الله وليكن تعزير كرده خواهد شد و در زندان
ببرده خواهد شد تا آنكه توبه كند و نزد صاحبين حد زده
مى شود به حد زنا يعنى تازيانه زده خواهد شد اگر محصن
نباشد و رجم كرده خواهد شد اگر محصن باشد * مسئله *
اگر وطى كرد بر بهيمه * يا كنيز خود كرد يا با زن خود خواه
آن زن بنكاح صحيح باشد يا فاسد حد زده نمى شود باتفاق
علما كذا في الكافي * مسئله * اگر عادت كرده است لواطت را
خواهد كشت او را امام خواه محصن باشد خواه غير محصن
كذا في فتح القدير * مسئله * حدى نيست بر وطى كننده بهيمه
نزد ما كذا في الكافي * مسئله * شخصى كه سپرده شد
او را غير زن او و گفتند زنان كه آن زوجه تست پس وطى كرد
آن مرد با آن زن حد نيست بر آن مرد ليكن مهر واجب است
بروى چرا كه انسان فرق نمى تواند كرد ميان زن خود
و ميان غير آن در اول مرتبه مگر بخبر دادن خبر واحد كفايت

میکنند درا مورد بن و د ر معاملات و برای شرعی اگر
آمد کنیزی و گفت فرستاده است مرا مولای من بسوی تو
هدیه حلال است وطی آن کنیز او را و ی اعتماد بر قول وی
و ثابت می شود نسب پسرا گر زاید آن را آن زن مزنوبه
واجب می شود مر آن زن عدت وحد زده نمیشود قاذف
او یعنی کسیکه دشنام دهد او را بزنا کذا فی غایة البیان
* مسئله * مردی در جامه خواب خود زنی را یافت در شب
تاریک و برای وی زنی نه بود است پس مجامعت کرد با زنیکه او را
در جامه خواب خود یافته بود و گفت که گمان بردم که آن زن
من است علما گفته اند که قبول نکرده خواهد شد قول او و حد
لازم است بر و کذا فی فتاوی قاضیخان گفته است ابو
حنیفه رحمه الله که اگر مردی یافت در حجله خود زنی را پس
جماع کرد با آن زن و گفت که گمان برده بودم که آن زن من
است لازم است بروی حد اگرچه نابینا بود کذا فی السراج الوهاج
* مسئله * اگر نابینا بخواند زن خود را پس اجابت نمود غیر
زن او و مجامعت کرد بآن زن گفته است محمد رحمه الله که واجب
است بر آن حد و اگر اجابت نموده آن زن اینکه گفت که منم فلانه

زن یعني زن ثوبیش جماع کرد بآن زن حد زده نخواهد شد واگر
موده ... نك ... خواهد شد قولا واحدا زین صورت
... ري قاضي ... مسله * مردي حلال کرد کنیزی
خود را بدیگری پس وطي کرد دیگر بآن کنیز حد ي نیست برآو
کذا في محیط السرخسي * مسله * سکران یعني مست هرگاه
زنا کرد حد زده مي شود وقتیکه بهوش آید کذا في السراجیة
* مسله * هرگاه که خرید شخصی کنیزي را به بیع فاسد وجماع
کرد باوي پیش از قبض یا بعد از قبض حد ي نیست برای مشتري
واگر فروخت یا بخع کنیز شود رایشر طخیار ووطي کرد
آن کنیز را مشتري یا آنکه خیار ازبرای مشتري بود
پس وطي کرد آن کنیز را بایع پس حد زده نخواهد شد
خواه علم داشته باشد بحرمت یا نداشته باشد کذا في
فتاوي قاضیخان * مسله * گفته است محمد رحمه الله
در اصل که اگر غصب کرد کنیزي را وزنا کرد بآن کنیز
وسقر ضامن شد قیمت آن کنیز را پس حد ي نیست برو
فرد هبه علیها * مسله * اگر زنا کرد بآن کنیز بسته
غصب کرد آن کنیز را وضا من شد قیمت آن را پس بفصا بی

قول ابي حنيفه ومحمد رحمهما الله هذا مما قاله في شرح كذا في المحيط

* مسئله * مردي در پشت خود خوابيد پس آمد زني و نشست
بر بالاي آن مرد تا آن قضيه بر آورد حاجت خود را واجب
مي شود بر آن زن و مرد حد كذا في الظهيرية * مسئله * هركاه
شخصي زنا كرد با كنيزي بعد ازان خريد آن كنيز را مذكور است
در ظاهر الرواية كه حد زده خواهد شد نزد همه علما و همچنين
حد زده خواهد شد اگر زنا كرد با زني آزاد بعد ازان نكاح
كرد آن را و همچنين ذكر كرده است شيخ الاسلام در شرح
كتاب الحدود * مسئله * هركاه شخصي زنا كرد با زني
بعد ازان گفت خريده بودم آن را حد نيست بر وي خواه
آن زن آزاد بود يا كنيز * مسئله * هركاه زنا كرد با
كنيزي بستر گفت كه خريده كردم او را و صاحب آن كنيز
كه شرط حيا بر دارد گفت دروغ مي گويد نفر حتم من آن كنيز را
گفته است ابو حنيفه رحمه الله كه نيست حد بر وي و همچنين
حد نيست بر وي اگر گفت خريدم آن كنيز را بوصف معين
بشرط اجل كذا في المحيط * مسئله * زن آزاد هركاه
كه زنا كرد با بنده بعد ازان خريد آن بنده را پس حد زده

مي شود آن ... كذا في فتاوي قاضيخان * مسله *
... بعد از آن دعوي كرد كه ...
... كنيز را ... بعدينا دعوي كرد كه
بخشيده است او را و تسليم كرده است او را صنا ...
كنيز يا آنكه گواهي داد نه شاهدان كه آن شخص اقرار
كرد بزنا بعد از آن دعوي كرد نزد قاضي هبه و يا بيع را
دفع كرده مي شود از آن زنا كننده حد كذا في المحيط
* مسله * اگر زنا كرد شخصي با زن بزرگ سال پس افضا
كرد يعني هردو راه آن زن را يكي كرد پس بايد ديد اگر
آن زن مطاوع بود آن را بغير دعواي شبهه پس بر آن هردو
حد است و هيچ چيز لازم نيست بر آن مرد در افضاي آن
زن بسبب رضاي وي بزنا و مهر نيست آن زن را از جهت
وجوب حد و اگر آن زن دعواي شبهه دارد پس حدي نيست
بر آن مرد و چيزي لازم نيست بر وي بسبب افضا و واجب
مي شود بر آن مرد عقر يعني مهر مثل * مسله * اگر زن مكرهه
بود بغير دعواي شبهه پس بر آن مرد حد لازم است نه بر آن
زن و مهر نيست براي زن بعد از آن ديده شود در افضاي

و پس اگر نمی تواند که بول را نگاه دارد لازم است بر
آن مرد دیت آن زن تمام و کامل و اگر آن زن می تواند
که نگاه دارد بول را ضامن خواهد شد آن مرد و خواهد
بود ثلث دیت را یعنی سوم حصه خون بها را پس اگر آن زن
بمرد دعوای شبهه دارد حدی نیست بر آن مرد و بعد از آن
اگر بول بند می شد پس لازم است بر آن زناکننده ثلث دیت و
مهر واجب می شود در ظاهر الروایت و اگر بولش بند نمی
شود پس بر آن مرد لازم است دیت کامله و واجب نمی
شود مهر نزد ابی حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله و اگر زن
صغیره بود که جماع کرده می شود مثل او پس حکم آن زن خورد
سال مثل حکم زن بزرگ سال است در ظاهر الروایه مگر در
حق ساقط شدن ارش برضای آن زن بزرگ سال بخلاف زن
خورد سال که برضای او ارش ساقط نمی شود و اگر زن صغیره
بود که جماع کرده نمی شود مثل او پس اگر بولش بند می شود
لازم خواهد آمد بر آن مرد سیوم حصه دیت و مهر کامل و حدی
نیست بر آن مرد و اگر بول آن زن بند نمی شود ضامن
خواهد شد تمام دیت را و ضامن نخواهد شد مهر را نزد

ابی حنیفه و ابی [illegible] الکذا فی التبیین * مسله
شخصی [illegible] را بوطی واجب نمی شود حد بالا
خلاف عمی * مسله * اگر [illegible] ست بوطی این آن کنیزرا
واجب می شود حد و نصف قیمت و اگر زن آزاد بود واجب نمی
شود حد و دیت بالاخلاف علیها کذا فی التتابیة * مسله * هر
چیزیکه مرتکب آن شد امام که فوق او امام دیگر نیست
و آن چیز از ان جنس است که واجب می شود بارتکاب آن حد مثل
زنا و سرقه و شرب خمر و دشنام داد ن مواخذه نموده نمی شود بآن
مگر بقصاص و مال پس امام هرگاه کشت انسانی را یا تلف کرد
مال انسانی را مواخذه کرده خواهد شد بچیزیکه تلف کرده
است ویرا و اگر محتاج شد قاضی بسوی منعه یعنی بسوی لشکر
پس مسلمانان لشکر اند پس قادر خواهند شد بر استیفای
آن از امام پس افاده کرد این کلام وجوب را کذا فی
الکافی * باب چهارم در شهادت بزنا و رجوع از ان شهادت
* مسله * قبول نموده نمی شود شهادت بر زنا مگر
شهادت چهار مرد آزاد که مسلمان باشند کذا فی شرح
الطحاوی * مسله * اگر شهادت دادند بر زنا کمتر از چهار

بود باین قسم که شهادت داد یک شخص یا دو شخص پس این
شخص قبول نبوده نمی شود شهادت و حد زده می شوند
شاهدان را حد قذف نزد علمای ما * مسئله * هرگاه حاضر
شدند چهار مرد در مجلس قاضی که شهادت دهند بر مردی
بر زنا پس شهادت داد یک کس یا دو یا سه و امتناع نمود
باقی پس کسیکه شهادت داده است حد زده می شود
حد قذف نزد علمای ما کذا فی المحیط * مسئله * اگر
گواهی دادند سه کس از شاهدان بر زنا و چهارم گفت
که دیدم آن هر دو را در یک لحاف پس حد زده نمی شود
مشهود علیه یعنی زنا کننده و حد زده می شوند هر سه شاهدان
و شاهد چهارم حد نیست برو مگر وقتیکه گفته باشد
اولا که گواهی می دهم که زنا کرده است بآن زن بعد از آن
تفسیر کند زنا را بانچه ما گفتیم در این هنگام حد زده خواهد
شد کذا فی شرح الطحاوی * مسئله * اتحاد مجلس شرط
است از برای صحت شهادت نزد ما تا اینکه اگر شهادت
دادند در حالیکه متفرق اند یعنی یکی در یک مجلس و دیگری
در مجلس دیگر قبول نموده نمی شود شهادت آن شاهدان

وحد مرده مي ... كذا في الكافي * مسئله * مروي است
... نشسته بودند در موضع شهود ... هر ...
پس برخاستند يكي بعد از ديگر ... شهادت دادند پس شهادت
آنها جايز است * مسئله * اگر شاهدان بيرون
بودند از مسجد پس داخل شد يكي از آنها و شهادت داد
و بيرون رفت بعد از ان داخل شد ديگري و شهادت داد
و بيرون رفت چون داخل شد يكي بعدا وديگري و شهادت
داد قبول كرده نخواهد شد شهادت آنها كذا في فتاوي
قاضي خان * مسئله * هرگاه شهادت دادند دو شاهد
بر مردي بزنا و شهادت دادند دو شاهد ديگر بر اقرار
آن مرد بزنا حدي نيست بر مشهود عليه يعني بر زنا كننده
ونه بر شاهدان و اگر شهادت دادند سه كس از ايشان بزنا
و شهادت داد چهارم بر اقرار آن مرد بزنا پس بر آن سه كس
از شاهدان حد است كذا في الظهيرية * مسئله * اگر
شهادت دادند كه زنا كرده است با زني كه شاهدان نمي
شناسند آن زن را حد برده نخواهد شد كذا في الهداية
پس اگر گفت در صورت مذكوره مشهود عليه يعني زنا كننده

زنی که شهادت دیدند همراه بیننده آن زن مرا بود و تمیز می زد حد
زده نخواهد شد چرا که شهادت واقع شده است بر غیر موجب
حد ولیکن تعزیر کنیده اقرار نیست که دلیل شرعا التقدیم
* مسئله * چهار کس گواهی دادند بر مردی که زنا کرده
است با زنی که نمی شناسیم آن زن را بعد از آن گفتند که
زنا کرد با فلانی زن حد زده نمی شود آن مرد و نه شاهدان
* مسئله * چهار کس شهادت دادند بر مردی که زنا کرده
است آن مرد با زن معین پس شهادت دادند دو کس از
ایشان که زنا کرده در بصره و شهادت دادند دو کس دیگر از
ایشان که زنا کرد با زن در کوفه حدی نیست بر آن مرد و نه بر
زن در قول علما و حد زده نخواهند شد شاهدان
نزد ما بر روی استحسان * مسئله * اگر شهادت
دادند چهار کس بر مردی که زنا کرد با زنی پس
دو کس از ایشان شهادت دادند که زنا کرده است
با این زن در این خانه از این سرا و دو کس دیگر از
ایشان که زنا کرده است در خانه دیگر از این سرا قبول
کرده نخواهد شد شهادت آنها * مسئله * اگر شهادت دادند

چهار کس ... شهادت دادند دو کس از ایشان
... ت با ... و شهادت دادند دو کس
دیگر از ایشان که زنا کرد ... آن زن روز شنبه یا شهادت دادند
دو کس از ایشان که زنا کرد با آن زن در بالاخانهٔ این سرا
و گواهی دادند دو کس دیگر از ان شاهدان که زنا کرد
آن مرد با آن زن در پایین خانه این سرا یا شهادت دادند
دو کس از ایشان که زنا کرد آن مرد با آن زن در خانه فلان
که این است و شهادت دادند دو کس دیگر از ایشان که زنا
کرد آن مرد با این زن در خانه این مرد دیگر پس حد نیست
بر مشهود علیه در این همه صورتها ونه بر شاهدان نزد ما
کذا في فتاوی قاضیخان * مسئله * هرگاه شهادت
دادند چهار کس که آن مرد زنا کرد با این زن در بصره وقت
طلوع آفتاب در فلان روز از فلان ماه که از فلان سال بود
وچهار دیگر شهادت دادند که آن مرد زنا کرد با آن زن
در کوفه در همان وقت که ذکر نموده شد بعینه پس
حدی نیست بر آن مرد وکذا في النهر الفائق * مسئله *
اگر شهادت دادند دو کس که آن مرد زنا کرد با آن زن در

گوشهٔ این خانه وشهادت دادند دوکس که مرد زنا کرده با آن زن در گوشهٔ دیگر از آن خانه حد زده نخواهند شد آن زن آن مرد و از روی استحسان و این از برای آن است که احتمال دارد که ابتدای زنا در یک گوشه خانه و انتهای آن در گوشهٔ دیگر باشد و این وقتی است که خانه کوچک باشد چراکه احتمال داره بانچه ما گفتیم اما اگر خانه بزرگ باشد پس حد زده نمی شوند * مسئله * اگر شهادت دادند چهار کس بر شخصی بزنا پس شهادت داد هریکی از این چهار کس که آن مرد زنا کرد بفلان زن قبول کرده نخواهد شد شهادت آنها و حد کرده نخواهد شد شهادت هریکی از این ها بزنا بیکه شهادت داده است با آن زن با صاحب آن شخص کذا فی الکافی * مسئله * اگر گواهی دادند دو شاهد که آن مرد زنا کرد با آن زن در یک ساعتی از روز و شهادت دادند دو کس دیگر که آن مرد زنا کرد با آن زن در ساعت دیگر پس قبول کرده نمی شود این شهادت گفته اند علماء که این در وقتی است که شهادت دادند آن دو شاهد دیگر در ساعت دیگر که ممکن نیست موافقت میان آن دو ساعت باین قسم که شهادت دادند

دو شخص که زنا کرد در یک ساعت از روز پنجشنبه و شهادت
دادند دو کس دیگر که زنا کرد با آن زن در ساعتی از روز
جمعه باشد شهادت دادند آن دو کس دیگر بر یک ساعت دیگر
از روز پنجشنبه بجز ساعتی که مذکور می شود زنا تا آن ساعت اما
اگر ذکر کردند آن دو شاهد ساعت دیگر را که مذکور می شود
زنا تا آن ساعت قبول نموده نمی شود شهادت آنها * مسئله *
گفته است محمد رحمه الله در اصل که چهار کس گواهی دادند
بر مردی بزنا پس شهادت دادند از آن دو کس که
آن مرد بجبر زنا کرد با آن زن و آن راضی نبود و
شهادت دادند دو کس دیگر که آن زن رضامند بود
گفته است ابو حنیفه رحمه الله که دفع میکنم حد از جمیع ایشان
یعنی از مرد و زن و شاهدان * مسئله * اگر
شهادت دادند چهار مرد بر شخصی که زنا کرده است
با آن زن و گواهی دادند سه از آن شاهدان که آن زن
رضامند بود و شهادت داد چهارم که آن مرد بزور و بجبر زنا
کرد با آن زن پس بر قول ابی حنیفه رحمه الله اقامت حد کرده
نمی شود بر هیچ یکی کذا فی المحیط * مسئله * اگر

شهادت دادند سه کس از شاهدان بزنا گردن و چهارم گوید بر قضا مندی زن پس حدی نیست بر هیچ کدام نزد ابی حنیفه رحمه الله کذا في محيط السرخسي * مسله * هرگاه شهادت دادند چهار شخص بزنا و اختلاف کردند در زنی که زنا کرده شده است بآن زن یا اختلاف کردند در مکان زنا یا اختلاف کردند در وقت زنا باطل خواهد شد شهادت آنها ولیکن حدی نیست بر شاهدان نزد ما کذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي * مسله * اگر اختلاف کردند شاهدان در جامه که زانی در بر داشت یا در جامه زانیه در هنگام زنا یا اختلاف کردند شاهدان در رنگ جامه یا در رنگ زنا کننده یا در درازی و کوتاهی زنی که بآن زنا کرده شده است و یا اختلاف کردند شاهدان در فربهی ولاغری آن زن ضرر نمی رساند چرا که شاهدان اختلاف کرده اند در چیزیکه احتیاج نداشتند بذکر آن چیز و همچنین اگر شهادت دادند دو کس از شاهدان که آن مرد زنا کرد با زن سپید رنگ و دو کس دیگر که آن مرد زنا کرد با زن گندم گون ضرر نمی رساند چرا که این هر دو

ونگ باینکه یکی شبیه اند پس اختلاف نبود در شهادت بخلاف سپید وسیاه رنگ چراکه اختلاف در بین دو رنگ ظاهرا هست

* مسله * اگر شهادت دادند دو شاهد که آن مرد زنا کرد بزن حبشیه و دو شاهد دیگر گواهي دادند که آن مرد زنا کرد با زن خراسانیه یا دو شاهد گواهي دادند در زن کوفیه و دو دیگر بزن بصریه ویا دو شاهد گواهي دادند که زنا کرد بزن حره و دیگران گواهي دادند که زنا کرد با کنیز یا دو شاهد گواهي دادند که زناکرد با زن بالغ ودو دیگر گواهي دادند که زنا کرد با زن نا بالغ قبول کرده نخواهد شد شهادت آنها کذا في التمرتاشي

* مسله * اگر شهادت دادند چهار کس که آن مرد زنا کرد در روز نحر یعني روز عید اضحی در مکه با فلان زن وشهادت دادند چهار شاهد دیگر که آن مرد کشت فلان کس را همان روز در کوفه قبول نبوده نخواهد شد شهادت هیچ یک از شاهدان وحدي نیست بر شاهدان زنا پس اگر حاضر شدند یکي از ید وفریق وشهادت دادند و حکم کرد حاکم بگواهي آنها بعد از ان شهادت

داده‌اند دیگران پس شهادت آنها باطل است و اقامت حد
نکرده خواهد شد بر شاهدان زنا اگرچه آنها فریق دیگر
بوده‌اند کذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي
* مسئله * اگر شهادت داده‌اند بر مردی که زنا کرده
با فلان زن و آن زن غائب است پس حد زده خواهد شد آن مرد
کذا في فتح القدير * مسئله * اگر شهادت دادند چهار
کس بزنا بر زنی پس دیدند او را زنان و گفتند که این
باکره است حدی نیست بر مرد و زن و نه بر شاهدان کذا في
الکافي و همچنین اگر گفتند زنان که آن زن رتقا است
یعنی و اندام نهانش بسته است یا گفتند که قرنا است یعنی
در فرجش عضوی است سخت مانند شاخ که مانع
جماع است حدی نیست بوجه کذا في فتح القدير
* مسئله * اگر شهادت دادند بر مردی بزنا و آن مرد مجبوب
است یعنی آلت مردیش بریده شده است پس حد زده نمیشود
او را و نیز حد زده نمیشود شهود را کذا في التبيين * مسئله *
چهار کس گواهی دادند بر مردی بزنا پس آن مرد را مجبوب
یافتند بعد از رجم پس دیت آن بر شاهدان است

وهمچ نیست واکر مشهود علیه زن بود پس دیدند او را زنان پلاد از رجم وگفتند که آن عذرا یعني باکره است پسا شکستند و تقسا / ست پس ضمان نیست بر شاهدان ونه حد * مسئله * چهار کس گواهي دادند بزناي مردي وشهادت دادند چهار مرد دیگر بر شاهدان که همان شاهدان کساني هستند که زنا کرده اند با آن زن قبول نبوده نخواهد شد شهادت هیچکدام ونه اقامت حد کرده خواهد شد بر هیچ یکي از دو فریق شاهدان نزبراي شبه نزد ابي حنیفه رحمه الله ونزد صاحبین حد زده خواهند شد شاهدان اول از جهت ثبوت زناي ایشان بحجتي که آن شهادت چهار کس داد است پس کشتند شاهدان اول فاسق واگر گفتند فریق دوم یعني شاهدان دوم که آن فریق اول زنا کرده اند با آن زن وساکت شدند واجب میشود بر ایشان حد چرا که این شاهدان دوم گواهي داده اند بزناي دیگر نه بزنائي که شهادت داده اند بآن زنا فریق اول کذا في محیط السرخسي * مسئله * اگر شهادت دادند چهار کس بر مردي وزني بزنا وشهادت دادند چهار کس دیگر بر شاهدان که همان شاهدان زنا کرده اند بآن زن ونیز شهادت دادند چهار کس دیگر بر

شاهدان درم كه هان شاهدان دومرنا كرده اند بآن زن حدي نيست برجهه نزدابي حنيفة رحمه الله ونزد صاحبين حد زده خواهند شد مرد وزن وفريقا وسط ازشاهدان حد زده خواهند شد حد زنا كذا في التبيين واكر شهادت دادند بعضي ازشاهدان بربعض ديكر بزنا ليكن شهادت دادند كه حد زده شده اند در قذف وباقي مسله بحال خود است حد زده خواهند شد مرد وزن بشهادت اولي كذا في محيط السرخسي * مسله * اكر كواهي دادند بزنا وشاهدان بنده بودند يا كفار يا محدود بحد قذف يا نا بينا پس واجب نمي شود حد بر زنا كننده وواجب ميشود برشاهدان حد قذف كذا في شرح الطحاوي * مسله * اكر شهادت دادند چهار كس بر مردي بزنا ويكي ازشاهدان بنده بود يا محدود بحد قذف پس شاهدان حد زده خواهند شد وحد زده نخواهد شد زنا كننده كذا في الهداية واكر آن بنده آزاد كرده شد وشهادت شاهدان باز اعاده شهادت كردند حد زده خواهند شد مرتبه ديكر

چرا که در شهادت اول حد رد بعد قذف شده بودند پس شهادت
آنها مقبول نخواهد شد و همچنین بندگان هرگاه شهادت دادند و حد
زده شدند و بعد از آن آزاد نموده شدند و اعادهٔ شهادت کردند
حد زده نخواهند شد مرتبهٔ دوم بخلاف کفار که اگر شهادت
دادند بر مسلمانی بزنا بعد از آن اسلام آوردند و گواهی دادند دیگر مرتبه
دیگر حد زده نخواهند شد * مسئله * از محمد رحمه الله نقل
است که اگر زده شد زانی قدری از حد پس ظاهر شد که یکی از
شاهدان بنده است پس شهادت دادند چهار شاهد دیگر حد زده
نمی شود آن زانی چرا که آن حد باطل شد کذا فی العتابیة * مسئله *
اگر یکی از چهار شاهد مکاتب بود یا کودک یا نابینا
حد زده خواهند شد هر چهار سوای کودک پس اگر
بعد از رجم کردن زانی دانسته شد که یکی از شهود بنده یا مکاتب
یا کودک بود حد زده نخواهند شد شاهدان و
دیت در بیت المال است و اگر رجم تازیانه بود
حد زده خواهند شد اگر طلب کند زنا کننده
حد را و اما ارش ضرب پس آن رایگان است در قول ابی
حنیفه رحمه الله کذا فی الایضاح * مسئله * بنده که

بعضش آزاد است مانند مکاتب است نزد ابی
حنیفه رحمه الله وجایز نیست شهادت از برای مکاتب
کذا فی المبسوط لشمس الائمه السرخسی * مسئله * اگر شهادت
دادند شاهدان وایشان فاسق معلوم الحال بودند یا ظاهر شد
که ایشان فاسق اند حد زده نخواهند شد کذا فی الکافی
* مسئله * اگر دعوی کرد مشهود علیه که یکی از شاهدان
بنده است پس قول او مقبول است تا آنکه ثابت شود
که آن آزاد است کذا فی التاتارخانیة * مسئله * مردی
دشنام داد مردی را بزنا بعد از آن گواهی داد بر
دشنام دهنده با سه نفر دیگر که آن مرد مقذوف
زانی است دراین صورت اگر مقذوف دشنام
دهنده را نزد قاضی برده است بعد از آن شهادت
داد دشنام دهنده قبول کرده نخواهد شد شهادت
او واگر نزد قاضی نبرده بود دشنام دهنده را او شهادت
داد قبول کرده خواهد شد شهادت او کذا فی محیط السر
خسی * مسئله * گفته است محمد رحمه الله در جامع
صغیر که چهار کس گواهی دادند بر مردی بزنا و آن مرد

بعض نبوده وحد زده اورا امام بعد از آن ظاهر شد که
شاهدان بنده بودند یا کافر یا محدود در قذف
و آن زنا کننده مرد از تازیانه یا مجروح شد از آن
گفته است ابوحنیفه رحمه الله پس ضمان نیست بر قاضی
و نه در بیت المال کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه
حد زنا زده شد شخصی بسبب شهادت چهار شاهد
بر زنا پس مجروح شد از حد یا مرد از جهت تازیانه خوردن
او حد را پس از آن ظاهر شد که بعضی از شاهدان
بنده بودند ... یا محدود در قذف یا کافر
... ضمان ... خواهند شد باتفاق علما گفته
است ابوحنیفه رحمه الله که هیچ چیز لازم نیست بر ایشان
بلکه دیت در بیت المال کذا فی فتح القدیر * مسئله * چهار کس
شهادت دادند بر مردی بزنا و آن مرد محصن بود یا شهادت
دادند بر زنا و بر احصان آن پس رجم کرد او را امام بعد
از آن دریافت که یکی از شاهدان بنده یا مکاتب
یا محدود در قذف بود پس دیت او بر قاضی است و رجوع
خواهد کرد قاضی این دیت را به بیت المال باتفاق علما

و اگر ظاهر شد که شاهدان فاسق اند پس ضمان نیست بالاتفاق

* مسئله * چهار کس شهادت دادند بر مردی بزنا پس
جماعتی تزکیهٔ ایشان کردند و گفتند که ایشان آزاد و
مسلمان و عادل اند بعد از ان ظاهر شد که آن شاهدان بنده
بودند یا کافر یا محدود در قذف پس اگر باقی ماندند
مزکین بر تزکیهٔ خود و رجوع نکردند از ان تزکیه و لیکن
گفتند که خطا کردیم ما پس ضمان نیست بر مزکین نزد
همه علما و واجب می شود ضمان در بیت المال نزد همه علما
و هرگاه برگشتند از تزکیه و گفتند که ما شناخته بودیم ایشان
را بنده یا کافر یا محدود در قذف مگر تعمد کردیم در
تزکیه ایشان با وجود دانستن ما که ایشان عبید یا کفار یا
محدود در قذف اند اختلاف کرده اند علما درین صورت
گفته است ابو حنیفه رحمه الله که واجب میشود ضمان بر
مزکین و واجب نیست در بیت المال و گفته اند ابو یوسف
و محمد رحمهما الله که نیست ضمان بر مزکین و واجب می شود
ضمان در بیت المال و این اختلاف وقتی است که ظاهر
شود که آن شهود بنده اند یا کفار یا محدود در قذف اند

بر دشنام زنا اما هرگاه ظاهر شد که ایشان فاسق بودند و بر
کشتند مزکیان از تعدیل ایشان و گفتند که می شناختیم آن
شاهدان را که فاسق اند [illegible] دانستیم عدالت ایشان گواهی
دادیم پس آن مزکیان [illegible] [illegible] ا هند شد و این [illegible]
است که گفته باشند مزکیان که آن شاهدان آزاد
و مسلمان و عاقل اند و اما اگر گفتند که عادل اند و برای آن
چیزی نگفتند بعد از ان ظاهر شد که شاهدان بنده بودند
ضمانی نیست بر مزکیان کذا فی المحیط * مسئله * [illegible]
نیست میان [illegible] [illegible] صورت که هرگاه گواهان دهند
[illegible] و گویند که گواهی میدهیم که آن شاهدان آزاد
اند یا خبر داده باین طور که آن آزاد اند کذا فی ال[illegible]
ضمان نیست بر شاهدان و حد زده نشود اینها حد قذف
کذا فی الکافی * مسئله * چهار کس گواهی دادند
بر مردی بزنا بعد از ان اقرار کردند نزد قاضی که گواهی
دادیم بباطل پس لازم است بر ان شاهدان حد پس اگر
[illegible] نزد ایشان را قاضی تا آنکه شهادت دادند چهار
کس غیر ایشان بر ان مرد بزنا جایز است شهادت آنها

و اقامت حد نبرده خواهد شد بر مشهود علیه یعنی بر زنا کننده بشهادت این چهار کس و دفع کرده خواهد شد از شهدا این اول حد قذف کذا فی المبسوط لشمس الائمة السرخسی و هرگاه برگشتند شاهدان از قول خود بعد از آنکه بر کننده مجروح شده باشد بسبب تازیانه یا مرده باشد بسبب آن ضامن نخواهند شد نزد ابی حنیفة رحمه الله اصلا نه ضمان ارش و نه ضمان نفس و نزد صاحبین ضامن خواهند شد ارش جراحت را اگر نمرده باشد حد زده و ضامن میشوند دیت را اگر مرده است کذا فی غایة البیان * مسئله * چهار کس شهادت دادند بر مردی غیر محصن بس تازیانه زده شد و را قاضی پس جراحت رسانید ویرا تازیانه بعد از ان برگشت از قول خود یکی از شاهدان ضمان نخواهد داد و راجع ارش جراحت را و همچنین اگر مرد از تازیانه ضمان نیست بر هیچکدام نزد ابی حنیفة رحمه الله نه برکسی که برگشته از قول خود و نه بر بیت المال و نزد صاحبین ضمان خواهد داد کسیکه برگشته است از قول خود کذا فی السراج الوهاج

* مسئله * اگر حد زنا کننده تازیانه بود پس تازیانه
زد قاضی اورا بشهادت شاهدان بعد ازان برگشت
یکی از شاهدان حد زده خواهد شد آن کس که برگشته
است باجماع فقها کذا فی التبیین * مسئله * هرگاه حد
زده شد مشهود علیه و باقی مانده بود یک تازیانه که
برگشت یکی از شاهدان حد زده خواهد شد همه شاهدان
حد قذف و دفع کرده خواهد شد از مشهود علیه انچه
باقیمانده است از حد * مسئله * اگر رجم کرده شد
زنا کننده بامر دمان و شاهدان پس نبوده بود که
برگشته بعضی از شاهدان حد زده خواهند شد
شاهدان حد قذف کذا فی فتاوی قاضی خان * مسئله *
اگر شهادت دادند چهار کس بر شهادت چهار کس بر مرد
بزنا حد زده نخواهد شد آن مرد پس اگر آمدند اصول
و شهادت دادند بران مرد بزنا بعینه نیز حد زده نخواهد
شد و حد زده نمیشوند فروع و اصول کذا فی الکافی و همچنین
قبول کرده نمیشود شهادت غیر ایشان کذا فی خزانة
المفتین * مسئله * اگر شهادت دادند چهار کس بر مرد بر

بزنا یا با ماذون بی و گواهی دادند چهار مرد دیگر بزنای
آن مرد با زن دیگر پس رجم کرده شد آن مرد بعد از ان
برگشتند آن هر دو فریق از شهادت ضامن خواهند شد
دیت آن مرد را باتفاق علما وحد زده خواهند شد حد
قذف آن شاهدان نزد ابی حنیفه وابی یوسف رحمهما
الله کذا فی الشافی * مسئله * اگر شهادت دادند چهار
کس بر مردی بزنا واحصان بعد از ان برگشت یکی از
شاهدان پس اگر برگشت پیش از حکم قاضی حد زده
خواهند شد حد قذف همیکه برگشت [illegible] خود [illegible]
علما وحد زده خواهند شد باقی نزد ما و
از شهادت بعد از حکم قاضی پیش از جاری شدن حکم
حد زده خواهد شد شخصیکه برگشت از شهادت در قول
علما وحد زده خواهد شد باقی نزد ابی حنیفه رحمه الله
وابی یوسف رحمه الله در قول اخیر وی واگر رجوع
کرد بعد از حکم قاضی واجرای آن حد زده
خواهد شد راجع وحدی نیست بر باقی در قول علما و بر
راجع ربع دیت است در مال وی در یک سال در قول

چلپا کذا في فتاوي قاضيخان و هرجنين وقتيکه بر گرده یکي از شاهدان حد زده خواهد شد و تاوان خواهد داد ربع دیت را کذا في الکافي * مسله * اگر بر گشتند همه شاهدان بعد از حکم قصاص و اجراي آن حد زده نخواهند شد همه ها نزد ما و دیت لازم خواهد شد در اموال آنها کذا في فتاوي قاضي خان و اگر دشنام زنا داد شخصي میان مرجوم را حد زده نخواهد شد براي اینکه ذکر کرده بیم ما که برگشتن شاهد بعد از قضاي قاضي عمل نمي کند در حق غیر آن کذا في المحیط * مسله * چهار کس شهادت دادند بآزادي مرد او بزناي او پس رجم کرده شد آن کس بعد از آن برگشتند شاهدان ضامن خواهند شد قیمت را از براي مولاي وي و دیت او را براي وارثان آن عبد و حد زده خواهند شد این شهود کذا في التاتارخانیه و اگر برگشتند از شهادت عتق ضامن نخواهند شد چیزي را چرا که شاهدان احصان ضامن نمي شوند بسبب برگشتن کذا في خزانة المفتیین * مسله * اگر شاهدان پنج بودند بعد از آن برگردد یکي از شاهدان از قول خود اجراي حد خواهد شد

و مشهور ذخایه بشهادت باقي گواهسان کذا في الارشاد
* مسله * اگر شهادت داد نه پنج کس بر مردي زنا
و احصان پس رحم کرده شد بعد ازاين برگشت يکي
از شاهدان پس چيزي لازم نيست برراجع پس
اگر برگشت ديگري تاوان خواهند داد اين هر دو کس که
برگشته اند ربع ديت را وحد زده خواهند شد اين هر دو
کذا في المبسوط لشمس الائمه السرخسي * مسله * هرگاه که
برگردد از شهادت سه آخر بعد اين دوکس تاوان
خواهد داد ربع ديت را و اگر هر ... ه پنج کس معا
تاوان خواهد داد هريک پنجم حصه ديت را کذا في
* مسله * در منتقي مذکور است که پنج ... شهادت
دادند بر مردي بزنا اين مرد غير محصن است پس تازيانه
زده شد قاضي براي حد بعد ازان دريافت شد که يکي ازان
پنج محدود ست در حد قذف يا بنده است بعد ازان برگشتند
ان هر چهار شاهدان حد زده خواهند شد آن
شاهدان وحد زده نخواهد کسيکه بنده است يا محدود ست
درحد قذف زيرا که اين شخص قاذف است وشهادت

داده اند چهار شخص بر متذوف که زنا کرده ... و بسبب
آن حد زده ... این متذوف ... گواست
که اگر گواهي دادند چهار مرد ... از زن بر مردي بزنا
و آن مرد غیر محصن بود و حد ... شد بعد ازان بر گشتند
همه ها حد زده خواهند شد مردان نه زنان پس اگر رجوع
کردند قبل زدن حد درینصورت حد زده خواهند شد مردان
و زنان هردو کذا في المحیط * مسله * اگر رجم نموده
شد مردي بشهادت شش کس و بر گشتند دو کس ازان
شاهدان پس چیز ... رم نیست بران هردو شاهد پس
... سوم از شاهدان تاوان خواهند داد ربع دیت
و او حد زده خواهند شد کسانیکه برگشته در قول
ابیحنیفه و ابي یوسف رحمهما الله پس اگر شهادت دادند ...
آنها که برگشته اند به بنده بودن یکي ازانها که باقي مانده
اند واجب میشود ربع دیگر از دیت در بیت المال پس
اگر برگشتند دو کس از شش گواهان و شهادت دادند
به بنده بودن دو دیگر ازان باقي مانده جایزاست و ربع
دیت بر رجوع کننده کانست و ربع در بیت المال واگر

گواهی دادند بر زنای بودن سه کس از باقی ماندگان حاصل
نیست * مسئله * اگر رجم کرده شد شخصی بشهادت
هشت نفر بر یک زنا یا بشهادات هر چهار کس برای علیحده
بعد از آن برگشتند چهار کس از آن هشت نفر پس تاوان
و حدی نیست پس اگر برگشت پنجمی تاوان خواهند داد
آنها که برگشته اند ربع دیت را در میان خود و حد زده
خواهند شد در قول صاحبین کذا فی خزانة المفتین والعتابیه
* مسئله * اگر رجم کرد او را قاضی بسه گواه که مرد بودند
یا بگواهی یک مرد و دو زن پس اگر گفت قاضی که گمان
بردم این شهادت جایز است پس دیت در بیت المال است
و اگر گفت دانستم که رجم به شاهد حاصل
نیست پس دیت لازم است بر قاضی و اگر رجم کرد زنا
کننده را با قرار او یک مرتبه ضامن نخواهد شد قاضی در
شبهه حال کذا فی العتابیة * مسئله * اگر گفتند شاهدان
مردی و زنی را در غیر مجلس قاضی که گواهی میدهیم ما که
شما هر دو برادر هستید و آوردند گواهان آن هر دو را پیش
قاضی و شهادت دادند بزنا برای هر دو و گفتند آن زن و مرد

نزد قاضی که شاهدان ما را زنا کننده گفته بودند

از انکه پیدا کرده ما را نزد تو و پیش ما برین معنی شاهدان

هستند درین صورت قبول نبوده نخواهد شد شهادت آن

هردو و ساقط نخواهد شد شهادت شاهدان بسبب دعوای

آنها هردو و حد زده خواهند شد مرد و زن کذا فی

المبسوط لشمس الائمه السرخسی * مسئله * گفته است محمد

رحمه الله در جامع صغیر مروی است که گواهی دادند

بر او چهار کس از پسران او یا پسرزادگان او با قرزنی ان هم

او بزنا و آن مرد محصن بود و شاهدان عادل بودند پس

حکم رجم کرد قاضی بر آن مرد درین صورت هرگاه که

قاضی اراده رجم آن زانی خواهد نمود حکم خواهد

فرمود شاهدان را که اول ایشان سنگ بزنند پس اگر سنگ

زدند این اولاد پدر خود را و نیز سپاهیان سنگ را بر مقتل

زانی و چنان زدند که موجب هلاک زانی نگشت و من بعد دیگران

سنگ زدند و بر مقتل او رسانیدند بعد از آن بر گشت

یکی از شاهدان از گواهی خود پس تاوان خواهد داد

رجوع کننده چهارم دیت را از مال خود در مدت سه سال و این

چهار دیه پس تقسیم خواهد شد میان وارثان آن مرحوم
و میان این رجوع کننده تقسیم خواهد شد از دیه راجع
یکی حصهٔ او از دیت مد ورثا وان خواهد داد باقی را
اگر حصهٔ آن راجع و پانصد بربع دیه گفته اند علما
که راجع تاوان نخواهد داد چهارم دیه را مگر وقتی
که بگویند او را آن گواهان که رجوع نکرده اند که پدر ما
را ما کرده است چنانکه شهادت داده ایم دیده ایم آن را
و تو ندیده ای و شهادت بباطل دادی تاوان واجب خواهد شد
درینحالت باتفاق همه علما را ما شرکاء گفتند راجع را آن باقی
شاهدان که تو ندیدی اما زنای پدر را و کاذب شدی در رجوع
پس تاوان نخواهد داد راجع و واجب خواهد شد حد قذف
بر او نزد همه علمای ما مگر در صورتیکه گویا یک گواهی دادند
یا انکار کنند وجوب حد قذف را بر پسر آن زانی که برگشته
است از شهادت پس نمیرسد این باقی را که خصومت نمایند
با راجع در قذف پس بعد از آن دیده شود اگر باشد مرحوم را
پسر یا جد یا پسر دیگر سوای این شاهدان پس میرسد هر
کسی را از آنها که خصومت کنند با راجع در حد قذف

و اگر مرحوم را فرزند دیگر نبود و نه پدر و نه جد
و بعض شاهدان را فرزند بود دیه خود را حد شد اگر آن کس
فرزند راجع است پس نمی‌رسد او را که مطالبت کند با پدر
خود در حد قذف و اگر باشد آن فرزند یکی از فرزندانی
گواهان که رجوع نکرده‌اند پس می‌رسد این فرزند را حق
استیفاء حد از رجوع کنندگان و این همه که ذکر کردیم
وقتی است که شاهدان رجم کرده‌اند مشهود علیه را و نه
کشته‌اند او را و اما وقتی که رجم کردند و کشتند او را
پس برگشت یکی از ایشان از گواهی خود و وارث
نیست میّت را سوای این شاهدان پس مسئله بر سه وجه
است یکی آنکه گفتند باقی شاهدان راجع را که
دروغ گفتی در برگشتن خود از گواهی و راست گفتی
در شهادت خود دوم آنکه گفتند باقی شاهدان که
پدر ما زانی بود و لیکن تو نه دیده بودی زنای او را یا
گفتند که نمی‌دانم که تو دیده بودی زنای پدر را یا نه
و پدر ما ستیکه شهادت دادی باطل سوم آنکه گفتند باقی
شاهدان راجع را که زنا نکرده بود پدر ما و تو دروغ گفتی

پس شهادت دادند چهار کس از [illegible] برادر [illegible] خود
که زنا کرده است با زن پدر [illegible]سان پس این مسئله از چند
حال خالی نیست یا آنکه [illegible] کرده است با آن زن پدر
ایشان یا دخول نکرده است و یا آنکه مادر این شاهدان زنده
است یا مرده یا آنکه پدر ایشان تصدیق آنها کرده یا تکذیب
یا آنکه گواهی دادند که آن زن رضامند بود از بهر زنا یا گواهی
دادند که نارضامند بود از جانب برادر مشهود علیه بزنا پس وقتی که
شهادت دادند که برادر ایشان زنا کرد با آن زن و آن زن مذکوره
رضامند بود با وی و این زنا پیش از دخول پدر بود با آن زن
پس اگر مادر شاهدان زنده بود قبول نبوده نخواهد شد
این شهادت خواه پدر تصدیق شاهدان کند یا تکذیب و انکار
کرده باشد مادر گواهان یا دعوی کرده باشد پس اگر مادر شاهدان
مرده باشد و پدر دعوی کند آنرا قبول نبوده نخواهد شد
شهادت و اگر انکار کرد قبول نبوده خواهد شد شهادت و
اگر چنین بود که دخول کرده باشد پدر ایشان با زن مذکوره
پس اگر باشد آن زن رضامند بزنا و مادر گواهان هم زنده
باشد درین صورت شهادت گواهان مقبول نخواهد شد

پدر را است که دعوی کند پدر ایشان بزنا ما انکار نماید ولیز مادر ایشان دعوی کند یا انکار و اگر چنین بود که مادر گواهان مرده باشد پس اگر دعوی کند پدر ایشان بزنا مقبول نخواهد شد این شهادت و اگر انکار نماید قبول کرده خواهد شد و این همه که گفتیم وقتی است که شهادت دادند که پدر ایشان زنا کرده است بآن زن درحالی که زن مذکوره راضی بود و اما اگر شهادت دادند که آن زن مذکوره راضی نبود پس اگر بود مادر ایشان مرده قبول نموده خواهد شد شهادت آنها درهمه حال خواه دعوای زنا کند پدر یا نه و حلول کرده باشد پدر بآن زن یا نه پس اگر مادر ایشان زنده بود در این صورت اگر پدر دعوی کند قبول نموده خواهد شد شهادت ایشان واگر پدر انکار کند قبول نموده نخواهد شد خواه مادر انکار کند یا دعوی و درهر موضع که قبول نموده خواهد شد شهادت ایشان اقامت نموده خواهد شد حد زنا بر برادر شاهدان که مشهود علیه است و برزن وقتیکه راضی باشد کذا فی المحیط .

* مسئله * هرگاه شهادت دادند چهار کس نصرانی برد

* مسله * هرگاه مست شد مودي ار بنج باخلاف کرده اند علما در وجوب حد بروي وصحيح آنست که حد زده نخواهد شد * مسله * کسیکه مست با شد ا ز غیر خمر مثل شرابهایکه ساخته مي شوند از خرما و انگور و مویز حد زده خواهد شد * مسله * شرابیکه ساخته شده است از آب انگور هرگاه که جوش زند وغلیظ شود وکف نیندازد پس اگر بنوشد ویرا انساني ومست شود حد زده نخواهد شد در قول ابي حنیفه رحمه الله وحکم این قسم آب انگور حکم عصیر است نزد ابي حنیفه رحمه الله اما آن شرابي که ساخته شده است از دانها وازمیوه که مانند گندم وجو وارزن وآلو ومانند آنها مادامیکه شیرین باشد حلال است خوردن آن کذا في فتاوی قاضیخان * مسله * کسیکه مست شد از نبیذ حد زده خواهد شد * مسله * حد زده نخواهد شد مست تا آنکه دانسته شود که آن شخص مست شده است از نبیذ وخورده است آنرا برضا مندي کذا في الهدایة *مسله* کسیکه خورد دردي شراب یعني ته نشین آن حد زده نخواهد شد تا آنکه مست شود * مسله * شخصیکه

نوشیدن منصف یا مثلث را و مست شد حد زده خواهد شد واگر مست شد از نبیذ شهد یا برنج یا از چکنه یا از شیر رماک یعنی از شیر اسپ مادیان حد زده نخواهد شد کذا في السراجیة * مسله * اگر آب میختند شد شراب بچیزي از ما یعات مثل آب وشیر وروغن وغیر آنها وخورد آن را شخصي پس اگر شراب غالب بود وخورد از آن یکقطره حد زده خواهد شد واگر شراب کمتر از آب بود حلال نیست خوردن آن وحد زده نخواهد شد تا مست نگردد کذا في فتاوي قاضي خان * مسله * حد زده میشود شارب نبیذ خرما وخمر اگرچه یکقطره ازان خورده باشد هشتاد تازیانه کذا في الکنز ومتفرق زده خواهد شد تازیانه بر بدن او چنانچه در زنا است واحتیاط کرده می شود در زدن تازیانه از روي وسر چنانچه در زنا وبرهنه کرده خواهد شد شارب خمر در روایت مشهوره واگر بنده باشد پس حد او چهل تازیانه است * مسله * شخصي که اقرار کرد بخوردن شراب ونبیذ خرما بعد از آن از گفته خود برگشته حد زده نمي شود کذا في السراج الوهاج * مسله *

مرد ذمی حد نمی بایست بخوردن هیچ یک قسم از شرابها * مسئله *
هرگاه آورده شد نزد امام مردی که شراب خورده
است و دو شخص بر وی گواهی دادند پس گفت آن مرد
که جبر کرده شدم بر خوردن شراب تا متهم کرده
نخواهد شد بروی والتفات نکرده خواهد شد بگفته او و فرق
است میان این مسئله و میان آن مسئله که هرگاه که دعوی
کرد مشهود علیه بزنا یعنی زنا کننده که در نکاح آورده است
آن زن را پس حد زده نخواهد شد چرا که در اینجا
انکار می کند چیزی را که موجب حد است چرا که فعل
یعنی وطی بسبب نکاح زنا نباشد و در اینجا بعد از اقرار
معدوم نمی شود سبب و آن سبب خوردن شراب است
و این عذر نیست مگر بثابت کند که حد پس ثابت نخواهد
شد مگر باثبات بینه بر آن اکراه کذا فی الظهیریة

باب سیم در حد قذف * قذف در شرع دشنام دادن
بزناست * مسئله * هرگاه شخصی دشنام بزنا داد مردی
محصن یا زنی محصنه را صریح بزنا باین طور که گفته
زنا کردی یا گفت یا زانی وطلب کرد مقذوف حد قذف را

آزاد وعاقل وبالغ ومسلمان وعفیف باشد یعنی جماع نکرده باشد زنی را بزنا یا بشبهه یا بنکاح فاسد در عمر خود کذا فی شرح الطحاوی پس باطل حرام شد احصان مقذوف بسبب هر وطی حرام که در ملک او نباشد برابر است که موطوءه یعنی وطی کرده شده کوچک باشد یا بزرگ یا کنیزی بود که حق غیر در ان باشد یا در عدت باشد از سه طلاق یا از طلاق بائن یا آنکه وطی کرد کنیز را بعد از ان دعوی کرد که حر یده بود ویرا یا دعوی کرد نکاح آنرا یا وطی کرد کنیزرا که بسر کت بود در وطی کرد زنی را بجبر یا جماع کرد بزن بود یا زنا کرد در وقتیکه کافر بود یا ربا کرد در دار الحرب یاد رجوع خود یا وطی کرد کنیز خود را که حرام شده بود بر وی همیشه بسبب همشیر خوارگی همچنین است در خزانة المفتین وهمین صحیح است کذا فی التبیین * مسئله * اگر حریده کنیزی را که جماع کرده بود با آن کنیز پدر او یا خود جماع کرده بود با مادر آن کنیز در هر دو صورت با کنیزمذکور جماع کرد پس دشنام بزنا داد او را شخصی حد نیست بر دشنام دهنده باتفاق علما * مسئله *

اگر خرید کنیزی را که مساس کرده بود مادر آن کنیز یا دختر
آن کنیز را بشهوت یا نظر کرده بود بسوی فرج مادر آن کنیز یا فرج
دختر آن کنیز بشهوت یا نظر کرده بود پدر آن خریدار یا پسر
او بسوی فرج آن کنیز بشهوت و جماع کرد آن خریدار آن کنیز
مذکور را گفته است ابو حنیفه رحمه الله که زایل نمیشود
احصان آن خریدار و حد زده خواهد شد قاذف او
و گفته اند ابو یوسف و محمد رحمهما الله که زایل میشود
احصان او و حد زده نخواهد شد قاذف او و همچنین
خلاف است هرگاه نکاح کرد زنی را بهمین صفتها که مذکور
شد و جماع کرد بآن زن کذا فی الظهیریة * مسئله * اگر
قذف کرد شخصی مردیرا که جماع کرد کنیز خود را که
مجوسی بود یا مزوجه یا خریده شده بود بشرای فاسد
جماع کرد زن خود را که حایض بود یا جماع کرد زنی را
مظاهره کرده بود بآن زن یا جماع کرد زنی را که
روزهٔ فرض داشت او و از روزهٔ آن زن آگاه بود یا جماع کرد
کنیزی را که مکاتبه بود پس لازم است بر وی حد کذا فی
فتح القدیر * مسئله * در منتقی مذکور است شخصی

کند در نکاح آورد زنی را پس آن را بعد از چهار روز وطی
کرد بآن زن پس حد نیست بر قاذف * مسئله * اگر
وطی کرد مسلمان کنیزی خود را که مرتد شده بود حد زننده
خواهد شد قاذف او * مسئله * مرد زن مدخول بها را
است که اکراه جماع کرد مجوسیه خود را که آن کنیز
در عدت زوج او بود در این صورت حد زننده خواهد شد
قاذف او کذا في المحيط * مسئله * هرگاه شخصی
در نکاح آورد کنیزی را پس آن را دیا در نکاح آورد
دو خواهر را یا در نکاح آورد دو زن را که آن را در نکاح
عقد بس جماع کرد بانها عقد ثانی ساقط می کند احصان
را و همچنین ساقط میکند هرگاه در نکاح آورد زنی را پس
جماع کرد بآن زن بعد از آن دانست که آن زن حرام
بود نسبت بصاحب بعضی حدیث که از جانب
زن است و این قول امام ابی حنیفه و محمد است
رحمهما الله کذا في المبسوط للسرخسی
* مسئله * مردی جماع کرد کنیز پسر خود را و حامله کرد
آن کنیز را یا نکرد حد زننده خواهد شد قاذف او

گفته است ابو یوسف رحمه الله هر کسی که دفع کرده شود حد
از وی و لازم کرده شود وی مهر و ثابت گردانیده شود نسب
فرزند از آن مرد پس من حد خواهم زد قاذف آن مرد را
و همچنین اگر شخصی در نکاح آورد کنیز مردی را
بغیر اذن آن مرد و دخول کرد با آن کنیز پس حد میزنم
من قاذف آنرا کذا فی الظهیریة * مسله * اگر در نکاح
آورد زن را بغیر از شاهدان یا در نکاح آورد زنی را
و حال آنکه میداند که آن زن شوهر دارد یا میداند
که در عدت از شوهر دیگر است یا در نکاح آورد زنی
ذی رحم محرم را یعنی زنی را که حرام بود بر وی و او حرمت
آن میداند پس جماع کرد با آن زن حد نیست بر قاذف
او و اگر کرد چیزی ازینها بغیر از علم گفته است ابو یوسف
رحمه الله حد زده خواهد شد قاذف او و کذا فی الجوهرة النیرة *
مسله * ذمی هرگاه در نکاح آورد زنی را که حلال
بود در دین او مانند نکاح زنیکه ذات رحم محرم او
بود بعد از آن مسلمان شد ذمی مذکور پس دشنام بزنا
داد او را شخصی پس درین صورت اگر دخول کرده است

يا آن زن بعد از اسلام حد نيست بر قاذف او واگر دخول كرده
در حالت كفر پس همچنين است بر قول صاحبين ونزد ابوحنيفة
رحمه الله واجب ميشود حد بر قاذف او كذا في شرح الطحاوي
* مسئله * اگر مالك شد شخصي دختر خواهر را پس جماع
كرد هردو را حد زده خواهد شد قاذف او كذا في المبسوط
لشمس الائمة السرخسي * مسئله * هرگاه كه دشنام داده
شد زني را بزنا وحال آنكه آن زن محصنه بود بعد زنا
پس حد نيست بر قاذف آن زن ويا باشد بآن زن علامت زنا
وعلامت زنا آن است كه قاضي ملاعنه كرده باشد ميان زن وشوهر
و بريده باشد نسب را از پدر ولا حق كرده نيده باشد
نسب را بان زن يا آمده زني وهمراه خود پسري داشت كه پدر
او معلوم نبود پس حد نيست بر قاذف آن زن پس اگر
دشنام داده شود پسر بزنا واجب مي شود حد بر دشنام
دهنده آن وا گر قاضي ملاعنه كرده بود ميان زن و مرد در
حاليكه فرزند نبود يا فرزنده بود وليكن قطع نسب نكرده
ويا آنكه قطع نسب كرده بود مگر اينكه شوهر باز گشت
از قول خود وخود را دروغ گو كرد ولا حق كرد قاضي

نسبت آن فرزند را بدیگری پس دشنام بزنا داد مردی آن
زن را در این صورتها واجب می‌شود حد بزنا بقذف آن زن
کذا فی شرح الطحاوی * مسئله * هرگاه گفت شخصی
بزن خود یا زانیه پس زن گفت من نیم بلکه تو خود زانی
خواهد شد زن و لعان نیست میان هردو و اگر گفت شخصی
بزنی اجنبیه که یا زانیه پس گفت زن مذکوره که زنا کردم
من با تو حد زده نخواهد شد مرد بلکه حد زده خواهد
شد آن زن و اگر گفت زن خود را یا زانیه پس گفت آن
زن که زنا کردم من با تو پس درین صورت حد لعان نیست و
همچنین نیست حدی بر زن * مسئله * اگر گفت زنی اولا
شوهر خود را که زنا کردم با تو بعد از آن شوهر دشنام بزنا
داد آن زن را حد لازم نخواهد شد بر هیچکدام از ایشان
کذا فی المحیط * مسئله * اگر گفت شخصی زنی را که
زنا کرد با تو شوهر تو پیش از آنکه در نکاح بیارد ترا پس
قاذف است و اگر گفت که زنا کرد با تو بانگشت خود لازم
نمی‌شود بروی حد کذا فی التاتارخانیه * مسئله * اگر
گفت مردی که گواهی میدهم من که تو زانی هستی و گفت

محصنه بود حد زده نخواهد شد چراکه قذف کرده است
آن زن محصنه را کذا فی النهر الفائق * مسئله * هرگاه
دشنام بزناداد غلام مراهق را یعنی طفلی را که نزدیک
ببلوغ بود پس دعوی کرد آن طفل بلوغ را بسبب سن
یا باحتلام حد زده نخواهد شد قاذف بگفتن آن طفل
کذا فی المحیط * مسئله * اگر گفت مرد دیگری را یا زانیه پس
حد واجب نمی شود بروی و این قول ابی حنیفه و ابی
یوسف رحمهما الله است کذا فی شرح الطحاوی و این
استحسان است کذا فی المحیط * مسئله * اگر گفت
زن خود را که یا زانی بغیرها پس واجب می شود حد نزد شمار
کننده بزنا یا جماع * مسئله * اگر گفت مردی را که
زنا کردی تو واجب میشود حد بر قاذف کذا فی شرح الطحاوی
* مسئله * شخصی گفت غیر خود را که زنأت فی الجبل
وگفت اراده کردم صعود جبل را در حالت غضب
بود تصدیق کرده نخواهد شد و حد زده خواهد شد نزد
ابی حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله کذا فی فتح القدیر و اگر
تعدد نکرده بود با آن لفظ صعود در جبل را حد واجب نمی شود

یا جماع کذا في التبیین واگر گفت زنأت علی الجبل حد زده نخواهد شد یا جماع کذا في المضمرات واگر گفت زنأت علی الجبل در حال غضب بعضی فقها گفته اند که حد زده نخواهد شد وبعضی گفته اند که حد زده خواهد شد وهمین بهتر است کذا في فتح القدیر واگر گفت زنیت في الجبل حد زده خواهد شد باتفاق علما کذا في شرح الطحاوي * مسئله * اگر گفت یا زاني بهمزه بجای یا مذکور است در اصل بالا اختلاف که هرگاه گفت قصد کردم صعود را بر چیزی تصدیق نکرده خواهد شد وحد زده خواهد شد کذا في المحیط نقل کرده است ابراهیم از محمد رحمه الله که مردی بخواند کنیز خود را پس جواب داد اورا زنی که آزاد بود و آن مرد زنی که پیش آن زن را پس گفت یا زانیه بعد از ان گفت گمان بردم که کنیز من است گفته است محمد رحمه الله حد خواهم زد من آن مرد را وتصدیق ا [illegible] خواهم کرد کذا في محیط سرخسی * مسئله * اگر [illegible] ت غیر خود را که زنیت وفلان معک یعني زنا کردی وبا [illegible] که فلان شخص با تو بود قاذف خواهد شد هر دو را واگر [illegible] قصد کردم که فلان شخص

شاهد بود تهمت قذف کرده محدود خواهد شد کذا فی فتاوی قاضی
خان * مسئله * اگر گفت یا ابن الزانیة و هذا معها و بکلمه هذا
اشارت کرد بسوی شخصی که این مرد با وی زن زنا
کننده بود پس قاذف حد زده خواهد بود دوم را و هرچند اینست
اگر گفت دوم را که اینکه معها یعنی مه وسترک تو با آن زن
بودی کذا فی المحیط * مسئله * اگر گفت یا ابن الزانیة
و فلان معها پس آن مرد دشنام داده است مادر او را
و فلان را اگر گفت فلان معک یعنی در جایکه فلان با تو
بود قذف نخواهد شد و اگر گفت زنیت و هذا معک یعنی
زنا کردی و این شخص با تو بود با گفت لفظ معک را پس آن
آنکس قاذف حد زده خواهد بود آن مرد را کذا فی حم
المعتمد * مسئله * نقل کرده است ابن سماعه از ابی یوسف
رحمه الله که هرگاه گفت شخص دیگر مرا که یا ابن الزا
هذا معک گفته است ابو یوسف که این همه کلام واحد است پس
آن دشنام دهنده قذف نیست دوم را * مسئله * اگر
گفت مرد مرا که یا زانی و هذا معک در تصورت قاذف
شود حد زده خواهد شد در امر ابی یوسف رحمه الله که

حضور ایشان برآید پس حکم کرد قاضی بشهادت ایشان بعد از آن
مسلمان شد مرتد یا زن گفته است محمد رحمه الله که باطل
می‌شود حد از آن مرد و پس اگر بعد از آن مسلمان شده اند
شاهدان قائم نخواهد شد شهادت بر آنها اعادت آن شهادت
بنابر او و اگر شهادت دادند برده و مرد و نشوزند پس حکم کرد حاکم
کرده اند بشهادت ایشان و مسلمان شد یکی از دو مرد
یا یکی از دو زن باطل نخواهد شد حد از کسیکه اسلام
آورده است و از حد بجم او و ساقط نمی‌شود حد از آن دو
کس دیگر کذا فی المبسوط للشمس الائمة السرخسی * مسئله *
گفته است محمد رحمه الله که هرگاه آورد مشهود علیه برنا
دو شاهد را که گواهی دهند بر یک شاهد از آن شاهدان
که شهادت داده اند بر زنا بر مشهود علیه بر زنا
که یکی از شاهدان محدود در قذف شده است پس
قاضی شهادت پرسید هر دو شاهد را که کدام شخص
محدود شده است و را او پرسیدن قاضی برای آنست که اگر ثابت
شود حد قذف اگر شده باشد از سلطان یا از نائب او باطل خواهد
گردانید شهادت شاهد را و اگر حاصل شده است از

و بیان نماید نزد امام پس آنچه باطل نخواهد کرد شهادت
او را پس ضرور است که قاضی بپرسد شاهدان را از این
شخص که حد زده است او را گفتند آن هر دو شاهد که حد زده
است او را قاضی فلان شهر و نام آن قاضی برده بود پس گفت
مشهود علیه محدود قذف که من شاهد می آرم بر اقرار آن
قاضی که حد نزده است مرا او حدی از شاهدان قذف
تعیین وقت نکرد پس قاضی حکم خواهد کرد به بودن آن شاهد
محدود در حد قذف و باز نخواهد ماند قاضی از حکم کردن
بر مشهود علیه یعنی بر شاهدی که او مدعی بود که محدود قذف است
بسبب بینه اقرار پس اگر شاهدان تعیین وقت کردند حد کرده
و شهادت دادند باین طور که قاضی فلان شهر حد زده
است او را در سال چهارصد و پنجاه و هشت مثلاً پس مشهود
علیه بحد قذف گواه گذرانید که آن قاضی مرده
بود در سال چهارصد و پنجاه و پنج یا گواه گذرانید که
آن قاضی غایب بود در ولایت سرزمین دیگر در سال چهار
صد و پنجاه و هشت پس قاضی حکم خواهد کرد به بودن
آن شاهد محدود در حد قذف و التفات نخواهد کرد

بجانب شاهد آن محدود بقذف مگر اینکه اظهار
آن محدود بحد قذف یعنی شاهد زنا امری مشهور باشد
باین طور که موت قاضی پیش از وقتیکه شهادت دادند شاهدان
باقامت حد قذف در آن وقت خبر مشهور و ظاهر باشد
در میان مردمان که میدانند آن را هر یکی از
کوچک و بزرگ و عالم و جاهل و نیز بودن قاضی
در سر زمین فلان در وقتی که شهادت دادند شاهدان
باقامت حد در آن وقت خبر مشهور و ظاهر باشد
باین طور که میدانند آن را هر خرد و بزرگ و هر عالم
و جاهل پس در این هنگام حکم نخواهد کرد قاضی بنبودن
آن شاهد زنا محدود بحد قذف و حکم خواهد کرد بر مشهود
علیه بحد زنا کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه دعوی
کرد مشهود علیه بزنا که این شاهد محدود است در حد
قذف و نزد او شاهدان اند برین دعوی مهلت خواهد
داد او را قاضی تا وقتیکه برخیزد از مجلس خود بغیر اینکه
بگذارد این مرد را پس اگر آورد شاهدان را فبها و اگر
نه خواهد زد قاضی برو حد را پس اگر اقرار کرد که

شاهدان حاضر نیستند در شهر و طلب مهلت کرد از قاضی
برای چند روز تا شاهدان در شهر بیایند مهلت نخواهد
داد قاضی او را و اگر دعوی نکرده مشهود علیه چیزی را
لیکن شاهد گذرانیده مردی دیگر بر بعضی از شاهدان که
دشنام داده است بزنا او را پس قاضی حبس خواهد کرد
آنهر دو را خواهد پرسید از شاهدان قذف پس هرگاه ترکیه کرده
شوند گواهان قذف و نیز شاهدان زنا ابتدا خواهد کرد
قاضی بحد قذف و ساقط خواهد شد از این زنا کننده
حد زنا و همچنین اگر دشنام زنا داد شخصی از شاهد
زنا مردی را از مسلمانان در حضور قاضی پس اگر حاضر
شد مقذوف و مطالبه کرد دشنام دهنده را بحد قذف
اقامت حد قذف کرده خواهد شد بر او و ساقط خواهد شد
حد زنا و اگر نیامد مقذوف تا که طلب کند حد قذف را
اقامت حد زنا کرده خواهد شد بر این زنا کننده و وقتیکه
قایم کرده شد حد زنا پس آمد مقذوف و طلب کرد حد
قذف را نیز حد زده خواهد شد برای طلب وی و همچنین
است اگر بود بجای رامی یعنی دشنام دهنده بزنا دزدی

یا شهادت بچیز دیگر بود از حقوق عباد کذا فی المبسوط لشمس
الائمة السرخسی * مسئله * اگر گواهی دادند چهار شخص
بر مردی بزنا پس کشت آن زنا کننده را مردی بعمد یا بخطا
بعد از شهادت شاهدان پیش از تعدیل آنها واجب می‌شود
بر قاتل قصاص در صورت عمد و دیت در صورت خطا و همچنین
است اگر کشت زنا کننده را شخصی بعد از تزکیه
شاهدان و پیش از حکم قاضی برجم کذا فی الکافی
چنانچه واجب می‌شود ضمان نفس زنا کننده در این دو مسئله
همچنین واجب می‌شود ضمان اطراف زنا کننده یعنی دست
و پای وی تا آنکه اگر برید انسانی دست زنی را یا کور کرد
چشم وی را تاوان خواهد داد او را کذا فی المحیط * مسئله *
و اگر حکم کرد قاضی برجم کردن زنا کننده پس کشت
او را مردی بعمد یا بخطا دیت و قصاص نیست بر قاتل
کذا فی الکافی و چنانچه واجب نمی‌شود ضمان
نفس زنا کننده در این مسئله همچنین واجب نمی‌شود ضمان
اطراف یعنی دست و پای او * مسئله * و اگر بر گشتند
شاهدان از شهادت خود بعد از آنکه کشت زنا کننده را

را مردی بعد حکم قاضی برجم لازم نیست چیزی برقاتل
کذا فی المحیط * مسئله * اگر کشت او را بعد از حکم
قاضی بعد از ان در آمدند شاهدان بنده یا کافر و یا
محدود در قذف پس قیاس این است که قصاص واجب
شود بر قاتل و در استحسان واجب می شود دیت در مال
او در مدت سه سال * مسئله * اگر آن مرد کشته باشد بعد
از در سنگ زدن بعد از ان شاهدان بنده بر آمدند پس
دیت در بیت المال است چرا که فعل او بحکم امام
است بخلاف آنکه کشته باشد او را پیشتر چرا که
درین صورت امر امام را بجا نیاورده است کذا فی الکافی
* مسئله * اگر گواهی دادند شاهدان بر مردی و گفتند
که گواهی میدهیم ما که آن مرد جماع کرده است با این
زن و نگفتند که زنا کرد با این زن پس شهادت آنها باطل
است و همچنین اگر شهادت دادند که آن مرد جماع کرد
با این زن یا طلب نفعه کرد از و نیز حدی نیست بر شاهدان
کذا فی المبسوط لشمس الائمة السرخسی * مسئله *
اگر شهادت دادند گواهان بر مردی بزنا و گفتند که

که ما قصد کرده نظر کردیم قبول خواهد شد شهادت آنها
کذا فی الهدایة * مسئله * اگر گفتند شاهدان که قصد کرده
نظر کردیم از برای لذت یافتن قبول نخواهد شد شهادت
آنها باجماع کذا فی فتح القدیر * مسئله * چهار کس
شهادت دادند بر مردی بزنا پس اراده کرد امام که
حد بزند آن زنا کننده را پس افترا کرد مردی از
شاهدان بر بعضی از ایشان پس ترسید مقذوف
که اگر طلب کند حق خود را در قذف باطل شود
شهادت ایشان پس طلب نکرد حق خود را گفته است محمد
رحمه الله که جایز است شهادت ایشان بر زنا و حد زده
می شود مشهود علیه کذا فی المبسوط لشمس الائمة السرخسی
* مسئله * چهار کس شهادت دادند بر مردی بزنا و شهادت
دادند دو کس دیگر بران زانی باحصان و حکم کرد قاضی
برجم وی پس رجم کرده شد آن زانی بعد ازان بر آمدند شاهدان
احصان بنده یا آنکه از شهادت خود برگشتند و مجروح بسنگ
شده بود آن زنا کننده لیکن نمرده است هنوز پس قیاس
آنست که دیه واجب شود یا نه بر ایشان و این قول ابی حنیفه و محمد

و حرمت الله است و در استحسان ساقط خواهد شد از ان
زانی حد تا زمانیکه باقی مانده است از راجم و تاوان
قصورا شهد داد شاهد ان حرمی را برای چهار جهت زنا کنند
و دیگر در یمین المالکیه بمیرد خواهد یا دیت * مسئله * چهار کس
شهادت دادند بر مردی بر ما واحدی شهادت بر احصان
او نداد پس حکم کرد قاضی که تازیانه بزنند و بعد از ان پیش
گواهی دادند و شاهد بر احصان او بعد از انکه حد
تازیانه باتمام رسیده بود پس قیاس بر قول اول
ان است که رجم کرده شود و در استحسان ان نیست که
رجم نکرده شود و علمای ما اخذ کرده اند باستحسان
در این مسئله و در تمامی مسئله اولی و این که ذکر کردیم
تا وقتی است که تمام رسیده باشد حد تازیانه را اما اگر
باتمام نرسیده است حد تازیانه که شهادت دادند شاهد
بر زناکننده باحصان او پس رجم خواهد شد و قاضی او را تمامت
رجم کند ایضا * مسئله * اگر شهادت دادند
چهار شاهد بر مردی بزنا پس دعوی کرد زناکننده شبهه را
بانکه ظن کرده که حلال بود بر من او را که زن من است یا کنیز

همين است ساقط نمي شود از زاني حد و اگر گفت
اداين زن من است يا كنيز من است پس حد نيست بر وي از
شاهدان كذا في السراج الوهاج * مسئله * اگر گواهي
دادند شاهدان كه آن مرد زنا كرد با زني پس گفت آن
مرد كه من خريده بودم آن زن را بشراي فاسد يا بشرط خيار
از طرف بائع يا دعواي شبه يا دعواي صدقه كرد يا گفت
در عقد نكاح آورده بودم آن زن را و گفتند شاهدان كه خود
اقرار كرده است باين معني كه او را ملكي نيست در آن زن
ساقط مي شود حد از ان مرد بسبب شبهه و همچنين روايت
كرده شده است در باب زن آزاد هرگاه گفت مرد كه خريده
ام آن زن را دفع كرده مي شود حد و همچنين اگر گفتند
شاهدان كه آزاد كرد آن مرد كنيز را و بعد از ان زنا كرد
بان كنيز و آن مرد انكار آزادي كنيز مي كند كذا في
العتابية * مسئله * هرگاه شهادت دادند شاهدان برمردي
و زني پس دعوي كرد زن كه آن مرد باكراه زنا كرد با ان
وگواهي ندادند شاهدان باين اكراه وليكن گواهي دادند
كه آن زن رضا مند بود پس بران زن حد است كذا في المبسوط

للشهيد الا كذا في السرخسي * مسله * گواهي دادن شاهدان
بحد متقادم يعني بحدي كه زمان بسيار بر گذشته بود
سوائي حد قذف درين صورت حد زده نخواهد شد كذا في
الكنز * مسله * اگر شهادت دادند بر زناي متقادم
اختلاف كرده اند دران علما بعضي گفته اند كه حد
زده خواهند شد شاهدان حد قذف و بعضي گفته اند
كه حد زده نخواهند شد كذا في فتاوي قاضي خان
وضرور است كه تقادم بغير عذر گواهان باشد پس اگر بسبب
عذر بود مانند مرض يا دوري مسافت يا خوف راه قبول
نموده خواهد شد شهادت آنها وحد زده خواهد شد مشهود
عليه كذا في النهر الفائق وتقادم چنانچه منع مي كند
قبول شهادت را در ابتدا منع مي كند اقامت
حد را بعد از حكم قاضي نزد ما تا آنكه اگر
گريخت بعد از آنكه زده شد قدري از حد بعد ازان
گرفتار شد بعد از درازي زمان اقامت حد
نكرده خواهد شد روي * مسله * اختلاف كرده اند
علما در تقادم نقل است از محمد رحمه الله كه قدر

و اندازه تقادم یکماه است و همین روایت است از ابی
حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله و همین اصح است کذا فی
الهدایة و مدت تقادم یکماه است با تقادم رائحه شرب
خمر و اما در شرب خمر پس همچنین یکماه است نزد محمد
رحمه الله و نزد شیخین مدت تقادم در شرب خمر تا زایل
شدن بوی شراب است کذا فی فتح القدیر * مسئله * اگر
اقرار کرد شخصی بحد متقادم حد زده نخواهد شد مگر در
خوردن شراب کذا فی شرح الوقایة * مسئله * شخصی
چهار مرتبه اقرار کرد بزنا با زنی معین یا غیر معین بعد از آن
حاضر شد آن زن پس خالی نیست از این صورت که آن زن پیش
از زدن حد بر آن مرد حاضر شده است یا بعد از اقامت حد
پس اگر حاضر شد بعد اقامت حد و اقرار کرد مثل اقرار
آن مرد حد زده خواهد آن زن نیز و اگر انکار کرد و دعوی
کرد بر آن مرد حد قذف را حد قذف زده نخواهد شد
آن مرد از برای احاطه کردن علمای ما یعنی را که واجب
نخواهد شد بر آن مرد دو حد و اقامت یک حد بر آن
مرد کرده ایم پس اقامت حد دیگر بر وی کرده نخواهد شد

واگر آمد ... پیش از اقامت حد بر آن مرد و انکار کرد زنا را
و دعوی کرد نکاح را ساقط می شود حد از هر دو و واجب
میشود عقر بر مرد و اگر دعوای نکاح نکرد و انکار کرد
زنا و دعوی کرد بر مرد حد قذف را ساقط می شود از
مرد حد زنا نزد ابی حنیفه رحمه الله و همچنین اگر زن مقر
بود بزنا و مرد غایب بود پس حکم مرد مثل حکم زن است
کذا فی شرح الطحاوی و اگر آمد آن زن بعد از آنکه حد زده
شد آن مرد پس دعوای نکاح و طلب مهر کرد لازم نخواهد
شد مهر برای آن زن کذا فی المبسوط شمس الائمة السرخسی
* مسئله * در منتقی مذکور است که مردی اقرار
کرد بزنا و حال آنکه او محصن است پس حکم کرد قاضی برجم
کردن آن مرد پس بردند او را تا که سنگسار کنند پس برگشت
آن مرد از آنچه اقرار کرده بود و گریخت او را مردی چیزی
لازم نمی شود برای مرد تا که باطل نکند قاضی از آن
شخص رجم را پس اگر باطل کرد قاضی از آن مرد رجم را بعد
از این کشت او را مردی پس کشته خواهد شد قاتل او کذا فی
شرح السرخسی * مسئله * در اصل مروی است از ابی

حنیفه رحمه الله در باب شخصی که اقرار کرد بزنا دو بار
کرد بزن اکراه را حد زده خواهد شد آن مرد نه آن زنرا
کذا فی الایضاح * مسله * شخصی که اسلام آورده بود در دار
الحرب هرگاه اقرار کند که زنا کرده بود در دار الحرب پیش
از آنکه مسلمان شود پس حدی نیست بروکذا فی المحیط
* مسله * اگر داخل شد مسلمانی بدار الحرب بامان
وزنا کرد در انجا با زن مسلمه یا ذمیه بعد از ان آمد بسوی
دار الاسلام پس اقرار کرد بآن زنا حد زده نخواهد شد وایں
نزد ماست کذا فی المبسوط لشمس الائمه السرخسی * مسله *
هرگاه گفت بنده بعد از آنکه آزاد شد زنا کردم در حالی
که بنده بودم لازم خواهد شد آن بنده را حد بنده و اقامت
حد کرده می شود بربنده هرگاه اقرار کرد بزنا یا بچیزی دیگر
که واجب می کند حد را اگرچه مولای وی غایب
باشد و همچنین است بریدن عضوی وقصاص کذا فی المحیط
* مسله * اگر اقرار کرد مردی بزنا و مرتبه و شهادت
دادند بزنا و شاهد حد زده نخواهد شد کذا فی التمرتاشی

باب پنجم در حد شراب خوردن * مسله * شخصی شراب

خورد پس گرفتند شد در حالیکه بوی شراب در دهن موجود است
یا آورده اند او را مست پس شهادت دادند شاهدان
بر آن مرد بخوردن شراب لازم است بر آن مرد
حد شرب و همچنین حد بر او لازم است هرگاه که اقرار کرد
و بوی شراب موجود است در دهن او از شراب اندک
خورده باشد خواه بسیار و اگر اقرار کرد بخوردن شراب
بعد از آنکه بوی شراب از دهن رفته است حد زده نخواهد
شد این است نزد ابی حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله و همچنین
هرگاه گواهی دادند بر او بعد از رفتن بوی شراب و مستی
آن نیز حد زده نخواهد شد نزد ابی حنیفه و ابی یوسف
رحمهما الله پس اگر گرفتند او را شاهدان در حالیکه بوی
شراب موجود است در دهن او یا اینکه مست است پس بردند
او را از شهری بسوی شهری دیگر که در آنجا امام است
پس زایل شد بوی شراب یا مستی آن پیش از آنکه برسد
بامام حد زده خواهد شد باتفاق علما کذا فی السراج
الوهاج * مسئله * حد زده نمی شود مست باقرار وی بر نفس
خود کذا فی الهدایة * مسئله * اختلاف کرده اند علما در

شناختن نیست گفته است ابو حنیفه رحمه الله که نیست آشنا
است که نه شناسد زمین را از آسمان و نه مرد را از زن
و گفته اند صاحبین او رحمه الله که مست شخصی است که
مختلط شود کلام او پس اکثر سخنان او هذیان باشد و فتوی
بر قول صاحبین است * مسئله * هرگاه گواهی داد دو
شاهد ان نزد قاضی بخوردن شراب بر مردی پس خواهد
پرسید قاضی شاهدان را از شراب که چه چیز است بعد
از ان خواهد پرسید که چه گونه خورد شراب را چرا که
احتمال دارد که بجبر خورده باشد بعد از ان خواهد
پرسید از شاهدان که که ام وقت خورد شراب را چرا که
احتمال دارد که مدتی بسیار گذشته باشد بعد از ان خواهد
پرسید که کجا خورد شراب را چرا که احتمال دارد که او
شراب را در دار الحرب خورده باشد کذا فی فتاوی
قاضی خان پس هرگاه بیان کردند شاهدان انچه قاضی
پرسید حبس خواهد کرد آن شراب خوار را قاضی تا آنکه
عدالت شاهدان دریافت کند و حکم نخواهد کرد قاضی بعدالت
ظاهر ایشان و مشهود علیه بخوردن شراب ضرور است که عاقل

و بالغ و مسلمان و عاقل باشد پس حد وی نیست بر کودک و نه
بر دیوانه و نه بر کافر و مذکور است در حاشیه که حد زده
نمی شود تا که خواه شهادت نه دهند بر آن شاهدان یا خود وی
اشارت کند با اشارت معهوده که آن اشاره اقرار بود از وی
در معاملات و حد زده می شود تا همچنان فی البحر الرائق
* مسئله * اگر شخصی شراب خورد در دار الاسلام و گفت
نه دانستم که شراب حرام است حد زده نخواهد شد کذا فی
السراجیه * مسئله * اگر مشهود علیه شرب خمر گفت
که گمان بردم که آن شراب است یا گفت نه دانستم که شراب
است قبول کرده نخواهد شد قول او و اگر گفت گمان بردم
که آن نبیذ است یعنی شیره خرما و غیره قبول نموده
خواهد شد سخن وی کذا فی البحر الرائق * مسئله *
ثابت می شود خوردن شراب بشهادت دو شاهد و باقرار
مشهود علیه یکبارگی و قبول نموده نمی شود در خوردن
شراب شهادت زنان با مردان کذا فی الهدایة * مسئله *
اگر شهادت دادند شاهدان بر مست اقامت حد کرده
نمی شود بروی تا وقتیکه بهوش بیاید پس بقدریکه بهوش آید

هرگاه شخصی گفت دیگری را که یا ابن الزانیة و هذا و نافت
لوطا معک زا پس آن شخص قاذف است دوم را کذا فی المحیط
* مسئله * شخصی که دشنام داد زانی را بزنا پس حدی
نیست بر آن دشنام دهنده برابر است که دشنام داده باشد
آن مرد را بهمان زنای معهود یا بزنای دیگر کذا فی المبسوط
لشمس الائمة السرخسی و اگر گفت زنیت باحدی هاتین
او هاتین یعنی زنا کردی تو بایکی از این دو زن و یا
باین هردو زن حد زده خواهد شد کذا فی العنایة * مسئله *
مردی گفت غیر خود را که بگو بفلان که یا زانی پس اگر گفته
رسول مرسل الیه را که فلان کس میگوید ترا یا زانی در این صورت
حدی نیست بر احدی از آمر و مامور و اگر رسول از
طرف فرستنده خبر نداد لیکن گفت مرسل الیه
را یا زانی پس حد زده خواهد شد رسول کذا فی فتاوی
قاضیخان * مسئله * اگر گفت مردی را که یا ابن ماء السماء
یعنی ای پسر آب آسمان حد زده نخواهد شد و اگر گفت
عربی را یا نبطی یا گفت تو عرب نیستی حد زده نخواهد
شد کذا فی الکافی مردی گفت غیر خود را که لست لابیه

یعنی فلان لقبیله یعنی تو از فرزندان فلان قبیله نیستی پس
پس بر رحد نیست * مسله * مردی گفت مسلمانی را
که لست ابن لابیک یعنی تو از پدر خود نیستی و
پدر و مادر روی هر دو کار او نه حد زده نخواهد شد
* مسله * مردی گفت بنده خود را که لست لابیک یعنی تو از
پدر خود نیستی و پدر و مادر او هر دو مسلمان بودند و هر دو آزاد
کرده شده اند حدی نیست بر مولی اگرچه آزاد کرده شود
بنده بعد از دشنام کنایه در فتاوی قاضی خان * مسله * اگر
گفت لست لابیک یعنی نیستی تو مادر خود را پس قاذف نیست
و هیچ قاذف نمی شود اگر گفت لست لابیک یعنی
نیستی تو از مادر و پدر خود و اگر گفت شخصی را لست لابیک
و مادر آن کس آزاد است و پدر او بنده است لازم می شود حد
بر این دشنام دهنده این جهت مادر آن و اگر مادر آن
کس کنیز باشد و پدر آزاد حد زده نخواهد شد قاذف
او و تعزیر کرده خواهد شد * مسله * اگر گفت غیر خود را
در حال غضب که لست لابیک یعنی آن پدر خود نه یا گفت
لست بابن فلان یعنی تو پسر فلان شخص نه حد زده خواهد

بشد کذا فی الکنز * مسئله * اگر گفت لست بابن فلان
و قصد کرد حد او را حد زده نخواهد شد کذا فی الکافی
* مسئله * شخصی نسبت کرد مرد را بسوی غیر پدر آن مرد
در غیر حالت غضب حد زده نخواهد شد و اگر در حالت غضب
بود حد زده خواهد شد و اگر منسوب کرد مرد را بسوی جد
آن مرد حد زده نخواهد شد چرا که جد پدر است و همچنین
حد زده نخواهد شد اگر منسوب کرد مرد را بسوی عم آن
مرد یا بسوی خال آن مرد یا بسوی شوهر مادر آن مرد
چرا که آنها مجازا پدر گفته می شوند کذا فی النهر تا شی
* مسئله * اگر گفت که تو از ولد فلان نه پس این
قذف نیست و هرگاه شخصی گفت غیر خود را که لست
لاب یعنی نیستی تو از هیچ پدری و یا گفت لم یلدک ابوک
یعنی نه زائیده است ترا پدر تو پس این همه دشنام است بزنا
مادر او و همچنین دشنام مادر است اگر گفت لست للرشدة
یعنی نیستی زاده حلال کذا فی الظهیریة و اگر گفت دیگری را
که جد تو زنا کننده است حد می نیست برو کذا فی الایضاح
* مسئله * اگر گفت یا ابنا انی یعنی ای برادر زانیه

پیدا ئی قذ ثابت برادران را درین صورت اگر
او را یک برادر باشد پس آن برادر را خصومت میرسد
* مسئله * اگر گفت شخصی دیگری را یا اخا الزانی و گفت
آن دیگر لا بل انت یعنی من نیستم بلکه تو درینصورت
حد زده خواهد شد گوینده دوم و خصومت یعنی دعوی
میرسد برادر دوم را با گوینده اول کذا فی القنیة
* مسئله * اگر شخصی گفت دیگری را یا ابن الزانیتین
یعنی ای پسر دو زنا کننده و مادر زن دیگر او مسلمان
بود پس بر و لازم است حد یا نیست اگرچه او مسلمان
بود یا غیر مسلمان و اگرچه او مسلمان بوده و مادر کافر
پس حدی نیست برای دشنام دهنده چرا که اسم
بسوی ولادت شامل می شود نزدیکتر پس نزدیکتر را
* مسئله * اگر گفت یا ابن الزانیة یعنی ای پسر زانیه
زانیه حد زده خواهد شد فی السراج الوهاج * مسئله *
اگر گفت مردی را که یا [illegible] زانی و الزانیة قذف
خواهد شد آن برای پدر و ما[illegible] و پس اگر هر دو زنده
باشند طلب حد می رسد هر دو را و اگر هر دو مرده باشند

پس طلب حد نمی رسد آن ... را کذا فی فتاوی قاضیخان

* مسئله * مردی گفت زن اینکه ترا که زنا کردی بسا
شتر یا گفت زنا کردی با گاو یا گفت زنا کردی با خر حدی
نیست برآن دشنام دهنده * مسئله * اگر گفت زنا کردی
بشتر ماده یا زنا کردی بماده گاو یا بجامه یا بدرهم پس
بروی حد است و اگر گفت مردیرا که زنا کردی با شتر
یا با ناقه و آنچه مانند اینها باشد درین صورت حدی نیست
بر قاذف پس اگر گفت زنا کردی بکنیزی یا بسرای
ویا بجامه پس بر قاذف حد لازم خواهد شد کذا فی الظهیریة

* مسئله * گفته است محمد رحمه الله در حق مردی که گفت
غیر خود را انت تزنی یعنی تو زنا می کنی حدی نیست بروی
چرا که این صیغه برای استقبال است و اگر گفت انت تزنی
واضرب انا یعنی تو زنا کنی و زننده شوم من پس حدی
نیست بروی چراکه هیچوی گفته می شود بر طریق
استفهام و تفسیر و معنی این است که چگونه جایز شود
که عقوبت کرده شود ... را کذا فی الایضاح

* مسئله * اگر گفت ویرا قبل ان تخلقی یعنی زنا کردی

پیش از انکه آ گریده شویا گفت تبدلت ترا یعني زنا کردي تو پیش از انکه ترا گرید شوی پس بر وحد نیست كذا في المحيط * مسله * شرکاه تذف کرد زني راکه در حالت نصر انیت زنا کرده بود یا دشنام بزنا داد مردي راکه بوقت نصرانیت خود زنا کرده بود درین صورت حد زده نشود انهن تذ قاذف اوومراد ازین تذف قذف آن زانی بعد اسلام بزنائیکه در حالت نصرانیت کرده است یا بین طور که گفت زنیت وانت کافرة یعني زنا کردي تو در حالیکه کافر بودي وهمچنین اگر گفت بنده آ ترا ابر اکه زنا کرده بود در حالت عبد بس زنیت وانت عبد یعني زنا کردي تو در حالیکه بنده بودي حد زده نخواهد شد چنانچه اگر گفت قذفتك بالزنا وانت کتابیة او امة یعني دشنام بزنا دادم ترا در حالیکه تو کافر اهل کتاب بودي یا کنیز بودي پس حد نیست بروکذا في فتح القدير * مسله * اگر گفت شخصي مردي را یا ابن اقطع یدين اي پسر دست برید ه یا گفت یا ابن المقعد یعني اي پسر لنگ یا ابن الحجام یعني پسر حجام وپدر مقذوف همچنين نیست پس درین صورتها حدي

قیمت برقاذف وهمچنین حدی نیست اگر گفت شخصی را یا
ابن الازرق یعنی ای پسر کبود چشم یا گفت یا ابن الاشقر یعنی
ای پسر سرخ وسپید رنگ یا گفت یا ابن الاسود یعنی ای پسر
سیاه رنگ وپدرا وهمچنین نیست * مسله * اگر گفت ای پسر
سندی یا گفت ای پسر حبشی قاذف نمی شود * مسله * اگر گفت
عربی را که یا عبد ویا گفت یا مولی حدی نیست برو واگر گفت
عربی را یا دهقان نیز حدی نیست بر قائل واگر گفت یا بنی یعنی
ای فرزند من حدی نیست برو وهمچنین اگر گفت مردی را
که انت عبدی یعنی تو بنده من هستی یا گفت انت مولای یعنی
مولای من هستی پس این دعوای عبدیت وولایست برو پس
چیزی از قذف نیست پس هیچ کدام پس اگر گفت یا یهودی
خواه یا نصرانی یا گفت یا مجوسی یا گفت یا ابن الیهودی
یعنی ای پسر جهود حدی نیست برو ولیکن تعزیر نموده
خواهد شد کذا فی المبسوط للسرخسی * مسله *
اگر گفت شخصی را که یا ابن ... یعنی ای پسر جلاهک حدی
نیست بر وکذا فی فتح القدیر * مسله * هرگاه گفت شخصی را
که لست بعربی یعنی تو عربی نه یا گفت یا ابن الخیاط یعنی

ای پسر زمانه دوز یا گفت یا ابن الاقور یعنی ای پسر کور
چشم و پدر او چنین نیست قذف نخواهد بود * مسئله *
اگر گفت لست بابن آدم یعنی نیستی تو پسر آدم یا گفت
لست بانسان یا گفت لست برجل یا گفت ما انت بانسان یعنی
نیستی تو انسان درین صورتها قذف نیست * مسئله * اگر
گفت شخصی را که لست حلالا یعنی نیستی تو حلال زاده پس
این قذف است کذا فی الجوهرة النیرة * مسئله * اگر
گفت یا ابن الاصفر یعنی ای پسر زرد رنگ و پدر او زرد نبود
حد زده نخواهد شد کذا فی شرح الطحاوی * مسئله * گفته شد
که فلان مرد صالح بود و شراب نمی خورد و زنا نمی کرد
پس گفت دیگری که فعل کله یعنی هم زنا کرد و هم شراب
خورد یا گفت فعل هذا کله یعنی این همه را کرد قذف
نخواهد شد و اگر گفت انه فعل کله یعنی بدرستیکه کرده است
این همه را درین صورت قاذف خواهد شد کذا فی الوجیز
للکردری * مسئله * مذکور است در آثار از ابی
حنیفه رحمه الله که شرکاء شخصی گفت غیر خود را یا بعل
پس برو حد است مر او را که یا بعل در لغت شامی بمعنی یا زانی

است و در مختصر الحصاص مذکور است از ابراهیم نخعی
اینکه اگر شخصی گفت زن خود را که ای زوسپی واجب
می شود حد و برهمین قیاس است هرگاه شخصی زن خود
را گفت ای سیاهه یا گفت ای عز یا گفت ای جلب یا گفت چیزیرا
که مانند این سخن ها بود واجب می شود حد چرا که
این همه عبارت و عرف مشعر است از اینکه آن زن
زانیه است همچنین ذکر کرده شده در اصل کذا فی الذخیره
مسله # اگر دشنام بزنا داد مرد یرا وگفت یا ابن الزانیه
بعد از ان دعوی کرد قاذف که مادر مقذوف کنیز است
یا نصرانیه و مقذوف میگوید که مادر او آزاد و مسلمان
است پس اعتبار قول قاذف راست و مقذوف رامی رسد که
شاهد بیارد و همچنین اگر دشنام داد صرف آن مرد را بعد
از ان دعوی کرد قاذف که مقذوف بنده است پس اعتبار
قول قاذف راست و اکتفا نموده نخواهد شد بآزادی اصلی
و همچنین اگر گفت قاذف که من بنده ام و بر من حد بنده کان
است وگفت مقذوف که تو آزادی پس اعتبار قول قاذف راست

کذا فی الایضاح * مسئله * اگر شخصی وطی کرد کنیز پسر خود را
یا کنیز پدر یا مادر خود را یا کنیز خواهر خود را بعد از آن
دعوی کرد که مولای آن کنیز فروخته است آن را با وی
و نیست او را شاهدی برین دعوی پس حدی نیست
بر قاذف او و همچنین اگر آورد یکشاهد را برا ینکه
خریده است کذا فی المبسوط لشمس الائمة السرخسی
* مسئله * اگر دشنام داد مردی را و نبود مقذوف
را گواه بر اینکه دشنام داده است او را و اراده کرد
که سوگند خوراند قاذف را باین کلام که بخدا دشنام نداده
است او را پیش حاکم سوگند نخواهد خورانید قاذف را
نزد ما کذا فی الجوهرة النیرة * مسئله * هرگاه شخصی
دعوی کرد برانسانی تقذف را یعنی اگر این تقذف باقرار
قاذف ثابت شده باشد یا بسبب اقامت گواهان بروی
گفته خواهد شد قاذف را که شاهد بیار بر صحت
و صداقت تقذف خود والا اقامت حد کرده خواهد شد
برو گفته است محمد رحمة الله هرگاه که زده شد قدری از
حد بعد از آن آورد قاذف گواهان را بر صدق خود
شنیده خواهد شد گواهان او و هرگاه که شنیده شد

گواهان را وسیاست تا خواهد شد باقي تا زيانه و باطل نمي شود
شهادت او ولازم نمي شود او را نشيبان فسق كه اق
الا يتضاح * مسئله * گفته است محمد رحمه الله در گاه دعوي
کرد مردي برمردي که دشنام داده است او را وخود و شاهد آورد
تا شهادت بدهند که این مرد دشنام داد این مرد را
پس قاضي خواهد پرسید هر دو شاهدان را از قذف که
قذف چه چیز است وچه گونه است بدین صورت اگر گفتند
مر گواهي مي دهيم كه گفت اين مرد آن مرد را يا زاني قبول نموده
خواهد شد شهادت آنها وحد زده خواهد شد دشنام دهنده
وقتیکه هر دو شاهدان عادل باشند و اگر قاضي از عدالت
شاهدان آگاه نباشد حبس خواهد کرد دشنام دهنده را
تا آنکه دریافت کند عدالت شاهدان را و معني عدالت
آن است که باز ایستد انسان از معامله آن چیزي
که اعتقاد مي کند آن چیز را که ممنوع است در
دين وي پس اگر شهادت داد يكي از دو شاهد که آن
قاذف گفت يا زاني در روز جمعه و ديگري شهادت داد
که گفت يا زاني بروز پنجشنبه گفته است ابو حنيفه رحمة الله که

که از وی شهادت قبول نبود هرگاه شهادت دهد رد خواهد شد
دشنام دهنده مرتکب کبیره است صاحبین که قبول نبود رد خواهد شد
کذا فی الظهیریة وانچه گفته است ابو حنیفة رحمه الله بهتر
است کذا فی المحیط * مسئله * اگر شهادت دادند دو
مرد بر مردی دیگر بقذف و اختلاف کردند در مکانی
که قذف کرده است در آن مکان واجب می شود حد
نزد ابی حنیفة رحمه الله و گفته اند ابو یوسف و محمد رحمهما
الله که واجب نمی شود * مسئله * اگر شهادت داد یکی
از دو شاهد که آن مرد دشنام داده است بروز پنجشنبه
و گواهی داد ثانی که آن مرد خود اقرار نمود که قذف
کرده است بروز پنجشنبه پس حد نیست بروی نزد جمیع علما
کذا فی فتاوی الکرخی * مسئله * اگر اختلاف کردند
در لغتی که قذف بآن لغت واقع شده است مثلا در زبان
عربی یا در فارسی یا غیر آنها باطل خواهد شد شهادت
آنها کذا فی فتح القدیر * مسئله * اگر جماعتی گفتند که
ما دیدیم فلان را که زنا میکرد بفلان زن در غیر فرج در ینصورت
حد بر وی نیست و هیچیکی از قذف در آن جماعت را که

جماعتی گفتند دیدیم فلان را که زنا می کرد با فلان زن
وقطع کلام کردند بستجانران گفتند درغیر فرج درینصورت
حد لازم است بران جماعت کذا فی فتاوی قاضی خان
* مسله * اگر مردی دعوی کرد که فلان مرا بر شخص
وگذرانید مرا این دعوی یکشاهد را پس قاضی حد نخواهد
زد دشنام دهنده را ودر باب حبس قاذف نظر کرده *
خواهد شد پس اگر شاهد قاذف بیا شد حبس نخواهد کرد
قاضی دشنام دهنده را واگر شاهد عادل بود وگوید
مدعی که مرا شاهد دیگر است درین شهر پس قیاس آنست
که حبس نکند اورا قاضی ودر استحسان آنست که حبس کند
قاذف را بروز یا سه روز وهرگاه دعوی کرد که او را
شاهدی دیگر هست بیرون شهر درینصورت نیز حبس نخواهد کرد قاضی
اورا واین وقتی است که مکانیکه شاهد در آنست دور باشد
از شهر این قدر که ممکن نیست حاضر کردن آن شاهد در سه
روز واگر نزدیک باشد این قدر که ممکن است احضار شاهد
در مدت سه روز پس حبس خواهد کرد قاضی دشنام دهنده را
کذا فی الظهیریة * مسله * مذکور است در تجنیس

تا حدی که اگر دعوی کرد قاذف که مقذوف زنا کننده
است و نیز دعوی کرد که او را گواه است درینصورت
مهلت داده خواهد شد از برای آنکه گواهان را بیارد پس
اگر گواه گذرانید فبها والا حد زده خواهد شد پس اگر
ثابت قاذف شخصی را که بفرستد سوی شاهدان،
درینصورت خواهد فرستاد قاضی او را همراه پیادگان
خود که نگاه دارند او را پس اگر نیاورد شاهدان را حد
زده خواهد شد واگر شاهد حاضر کند بعد از حبس قبول
خواهد شد شهادت آنها کذا فی التاتارخانية * مسئله *
اگر شخصی قذف کرد مردی را و چهار گواه فاسق
گذرانید در اینکه آن شخص همچنان است که قاذف
گفته درینصورت دفع کرده خواهد شد حد از قاذف و مقذوف
و گواهان کذا فی الظهيرية * مسئله * در مضمرات است
هرگاه که مقذوف زنده باشد پس خصومت نمی‌رسد احدی
را غیر او خواه حاضر باشد مقذوف یا غایب * مسئله * اگر
مرد مقذوف پیش از مطالبهٔ حد قذف یا بعد از مطالبهٔ
آن و یا مرد بعد از آنکه اقامت کرده شد بر قاذف قدری

از حد پس بباطل خواهد شد حد رد وصورت اولی و ثانی
باطل خواهد شد آنچه باقی مانده است از حد در صورت
ثالث اگرچه یکتازیانه باشد کذا فی فتاوی الکرخی
* مسئله * اگر باز آمد غایب و آورد قاذف را بسوی
حاکم و نزد شد قاذف را زدن حد بعد از آن مقذوف غایب
شد تمام نبوده نشود اهد شد حد مذکور وقتیکه او خود
حاضر باشد چرا که مطالبه شرط است در همه حدها کذا فی
غایة البیان * مسئله * شخصی قذف کرد میتی را که
محصن بود پس میرسد پسر و دختر آن میت را اگرچه
بسالا تر روند وفرزند اینها اگرچه فرو تر روند
خصومت بآن قاذف برابر است میراث دعوی وارث
غیر وارث مثل کافر و قاتل و پسر دختر و نزدیکتر و دورتر
و اگر بگذاشت بعض ایشان دعوی را پس باقیرا میرسد
که دعوی کنند کذا فی النهر الفائق * مسئله * مطالبه نبوده
کرده خواهد شد حد قذف از برای میت مگر وقتیکه واقع شود
طعن و عیب در نسب دعوی کننده بسبب آن قذف کذا فی المرآة
* مسئله * پسر پسر و پسر دختر برابراست در ظاهر الروایة

كذا في عمادي قاضيخان * مسئله * ثابت نمي شود دعواي حد قذف اي براي پدر مادر وا برا ي ما در ماد ركذا في الهداية اما برادران وخواهران واعمام وعمات واخوال وخالات پس نيست ايشان را حق خصومت و دعوي كذا في شرح الطحاوي * مسئله * نمي رسد پسر را كه طلب حد قذف كند وقتيكه قذف پدر را كرده باشد خواه جد باشد يا پدر ويا قذف مادر او ساخته خواه جده اوكذا في الايضاح * مسئله * اگر دشنام داد پدر خود را يا مادر خود را يا برادر خود را يا عم خود را پس لازم است بروي حد * مسئله * مردي گفت پسر خود را كه يا ابن الزانيه ومادر آن پسر مرده است واو را پسري ديگر است از غير اين شوهر است پس آمد كه طلب حد كند حد زده خواهد شد قاذف بحد قذف و همچنين است اگر ميت مقر و قذف مادر پسر بود پس تصديق كرد دشنام دهنده را يكي از ان دو پسر در بن صورت ميرسد ديگر برا كه طلب كند حد را و اگر ميت را سواي يك پسر نبود و آن پسر تصديق كرد دادن قذف را در قذف بعد انكار او ذكر كرده مولا حد زده كذا قاذف پس نمي رسد

و زده نخواهد شد کذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي
* مسئله * گفته است محمد رحمه الله در جامع صغير
که مردي اين را بنده ايست و آن بنده را مادري است
آزاد مسلمان که مرده است پس دشنام داد مولي مادر
بنده را پس نرسد بنده را که مواخذه کند مولي را
بسبب مادر خود کذا في المحيط * مسئله * اگر دو مرد
يکديگر را دشنام دادند پس گفت يکي از ان هر دو
که اما من زاني نيستم و مادر من زانيه نيست گفته است
محمد رحمه الله که حدي نيست درين صورت * مسئله * اگر
گفت شخصي که مي قال کذا و کذا فهو ابن الزانية يعني
هر که گفت اين چنين و آن چنان پس آنکس پسر زانيه
است پس گفت مردي که مي گفتم پس حدي نيست بر گوينده
او را کذا في فتاوي الکرخي * مسئله * اگر گفت شخصي
بنده مرا که يا زاني پس گفت بنده که من زاني نيستم بلکه
تو زاني هستي حد زده نخواهد شد بنده نه آزاد واگر
هر دو آزاد بودند هر دو حد زده خواهند شد کذا في
خزانة المفتين * مسئله * اگر قذف کرد مردي اجنبي

زن اجنبیه محصنه را و اقامت حد نبود شد در آن مرد بعد
از ان دشنام بزنا داد آن زن محصنه را غیر قاذف اول
بردي نيز اقامت حد نبوده خواهد شد كذا في المحيط.
* مسئله * نقل کرده است ابن سماعه از محمد رحمه الله
در رقیات که چهار کس شهادت دادند بر مردي که زنا کرد
بفلان زن در حضر فلان مرد وحال آنکه فلان زن زني است
مشهور که نام بردند شهود آن ویرا و وصف کرده اند
زنا را و ثابت کردند آن را و آن زن غائب بود پس
سنگسار نموده شد آن مرد بعد از ان مردي دشنام بزنا
داد آن زن غائبه را پس بخصومت برد زن مذکور
آن مرد را بسوي قاضي که رجم کرده بود مردي را که زنایش
با این زن بگواهی چهار گواهان ثابت شده بود گفته
است محمد که قیاس آنست که حد زده شود دشنام دهنده
آن زن لیکن من استحسان میدانم که حد نزنم دشنام
دهنده او را کذا في الظهيرية مذکور است در جمع
الجوامع که اگر آن زن مخاصمه برد بسوي قاضي دیگر
حد زده خواهد شد آن مرد منکر اینکه آن مرد شاهد

بگذرانند پرحکم اول کذا في التاتارخانيه * مسئله *
کسي که دشنام داد زياده از يکمرتبه يا زنا کرد
زياده از يکمرتبه يا شراب خورد زياده از يکمرتبه پس حد
زده شد يکمرتبه درينصورت آن يکحد کافي خواهد شد براي
قذف چند بار مثلا کذا في الکافي * مسئله * اگر
دشنام بزنا داد جماعتي را بکلمهٔ واحد يا دشنام داد
هر يکي را از آن جماعت بکلام علحده يا دشنام بزنا داد
آن جماعت را در وقتهاي متفرق پس آن جماعت
مخاصمت کردند حد زده خواهد شد براي آن همه يک
مرتبه و همچنين اگر خصومت کرد بعضي از آن جماعت نه
بعض ديگر و حد زده شد آن مرد پس آن حد
از براي همه خواهد بود و همچنين اگر حاضر شد نزد
قاضي يکي از آن جماعت چراکه نيست بر دشنام دهنده مگر
يک حد نه زياده پس اگر حاضر شد بعد ازين شخصي که
دعواي قذف خود نکرده بود باطل خواهد شد حد در حق
او و حد زده نخواهد شد از براي او مرتبهٔ ديگر * مسئله *
اگر حد زده شد دشنام دهنده و فراغت نبود شد از حد او

بعد از آن دشنام داد مردی دیگر را پس آیا حد زده
خواهد شد از برای مرد دوم چرا که ساقط می‌کند حد تذف
ما قبل خود را و ساقط نمی‌کند مابعد خود را کذا فی السراج
الوهاج * مسئله * اگر زده شد از برای زنا یا از برای
شراب خوردن بعضی از حد که گریخت بعد از آن و زنا کرد یا شراب
خورد مرتبهٔ دیگر حد زده خواهد شد از سر نو و اگر حد
از برای قذف بود نظر کرده خواهد شد پس اگر حاضر شد
نزد قاضی آن مرد که در حد اول دشنام دهنده گریخته بود
پس حد اول تمام نموده خواهد شد و از برای قذف مرد
دوم حدی نیست و اگر حاضر شد نزد قاضی تنها مرد دوم
پس تازیانه زده خواهد شد دشنام دهنده از برای دوم
و باطل خواهد شد حد اول * مسئله * اگر جمع شد بر
یک شخص حدهای مختلفه باین قسم که تذف و زنا
کرد و دزدی نمود و شراب خورد اقامت نموده خواهد
شد بروی همه حدها و پیاپی زده نخواهند شد آن همه
از جهت ترس هلاک بلکه انتظار نموده خواهد شد تا به شود
از حد اول پس ابتدا نموده خواهد شد بحد قذف چرا که

دو تن محدود قذف حد بنده است بعد از ان امام را اختیار
است اگر خواهد ابتدا کند بحد زنا و اگر خواهد
ابتدا کند بحد دزدی که قطع ید است و موخر خواهد کرد
حد شراب را و اگر باین همه حدها جراحتی بود که
واجب می کند قصاص را شروع کرده خواهد شد اول
بقصاص بعد از ان بحد قذف بعد از ان هر حدی که قوی تر
خواهد بود مقدم نموده خواهد شد و علی هذا القیاس کما
ذکره فی التبیین * مسله * اگر گفت کلکم زان الا
واحد یعنی شما همه کسان زانی هستید مگر یکی حد زده
خواهد شد چرا که اصل قذف موجب حد بود پس میرسد
هر یکی را از ان جماعت که دعوا کند تا وقتیکه تعیین
مستثنی نکند کذا فی فتاوی کبری * مسله * بنده دشنام
بزنا داد آزادی را پس از ان آزاد کرده شد و دشنام داد
دیگری را پس جمع شدند آن هردو مقذوف حد
زده خواهد آن بنده هشتاد تازیانه و اگر تنها مقذوف اول
آمد نزد قاضی پس زده شد چهل تازیانه بعد از ان آورد قاذف را
مقذوف دیگر نزد قاضی تمام نموده خواهد شد زیرا که وی هشتاد

تازیانه را اگر دشنام بزنا داد مردی ثالث ویرا پیش از آنکه
بیارند ویرا دوم نزد قاضی پس هشتاد تازیانه خواهد زد از برای
هر دو و زده نخواهد شد هشتاد تازیانه از سر نو چراکه
آنچه باقی مانده است بتمامه حد آزادگان است پس جایز
است که داخل وشریک شوند بدران حد آزادگان کذا فی فتح القدیر
* مسئله * هرگاه حد زده شد مردی مسلمان در قذف
ساقط می شود شهادت او همیشه نزد ما و
اگر توبه کرد قبول نموده نخواهد شد شهادت او هرگز در
دیانات کذا فی شرح الطحاوی * مسئله * هرگاه که حد
زده شد کافری در قذف جایز نیست شهادت او برا هل ذمه
پس اگر مسلمان شد قبول نموده خواهد شد شهادت وی
بر ذمیان وبر مسلمانان واگر زده شد یک تازیانه در قذف
بعد از آن مسلمان شد بعد از آن زده شد آنچه باقی مانده
بود از تازیانه جایز است شهادت او واز ابی یوسف
رحمه الله منقول است که رد کرده نخواهد شد شهادت او
زیراکه اقل تابع اکثر است وقول اول اصح است کذا فی
الهدایة * مسئله * اگر بود قذف در حالت کفر پس حد

زده شده در حالت اسلام باطل مي شود شهادت او بعد آن
اگرچه زده شده بنده را حد قذف بعد ازان آزاد شده و
توبه کرد قبول نموده نخواهد شد شهادت او همیشه واگر
قذف کرد در حالت بندگي بعد ازان آزاد شده پس
قايم کرده خواهد شد برو حد بندگان کذا في شرح الطحاوي
* مسله * اگر زده شد مسلمان قدري از حد بعد ازان
گريخت پيش از تمام شدن حد پس در ظاهر روايت قبول
نموده خواهد شد شهادت او تا وقتيکه تمام حد زده
نشده کذا في السراج الوهاج مسله مذکور است در مبسوط
که صحيح از مذهب نزد ما آنست که هرگاه شهادت داده نشد
چهار شاهد بر صدق قاذف بعد از حد قبول نموده خواهد
شد شهادت او کذا في فتح القدير * مسله * هرگاه زنا
کرد مقذوف پيش از انکه حد زده شود قاذف يا وطي کرد
وطي حرام که ملک او نبود پس ساقط خواهد شد
حد از قاذف و همچنين اگر مرتد شد مقذوف
اگرچه بعد ازان اسلام آورد پس حدي نيست بر قاذف
وي و همچنين اگر مقذوف معتوه باشد يعني عقلش تمام

رفته است کذا فی المبسوط لشمس الائمة السرخسی
* مسئله * ساقط می شود حد از دشنام دهنده بتصدیق
مقذوف یا آوردن قاذف چهار شاهد را بر زنا یا
مقذوف را بر اینکه بیاورد آن شاهدان را پیش از حد
یا در میان حد موافق یکی از روایات کذا فی السراج
الوهاج * مسئله * قبول نبوده نخواهد شد از
قاذف شهادت کسی را از چهار شاهد پس اگر آورد چهار شاهد
را و شهادت دادند بر مقذوف بزنائی که مدت بسیار
بر آن گذشته است یعنی زنا را پس ساقط خواهد شد حد از
قاذف استحسانا و اگر سه شاهد آورد و شهادت دادند
بر مقذوف بزنا و گفت قاذف که من چهارم این سه
شاهدانم التفات نبوده نخواهد شد بکلام او و اقامت
حد نبوده خواهد شد بروی و بر هر سه شاهد و اگر شهادت
دادند دو مرد یا یک مرد و دو زن بر اقرار مقذوف بزنا
دفع نبوده خواهد شد حد از قاذف و از هر سه شاهد
کذا فی المبسوط لشمس الائمة السرخسی * مسئله * هرگاه
مرد مکاتب وگذاشت آنقدر مال را که بدل کتابت او کفایت

می‌کند و ادا نبوده شده مکاتبت او و حکم نبوده شده بآزاد
بودن او در آخر جزو از اجزای حیات او و قسمت نبوده
شد باقی مال در میان وارثان او که آزاد اند بعد از این
دشنام بزناد ادا و را مردی حد زده نخواهد شد آنچه
کذا فی المحیط * مسئله * کسیکه داخل شد بسوی ما
با مان از اهل حرب پس دشنام داد مرد مسلمان را واجب
خواهد شد حد بروی و این قول آخر ابی حنیفه است
رحمه الله و همین است قول صاحبین کذا فی شرح الطحاوی
* مسئله * حد قذف مفارق است حد زنا را یعنی
فرق است میان حد زنا و حد قذف بچند چیز چرا که حد
قذف ساقط نمی‌شود بگذشتن زمان بسیار و حد زنا و حد
شراب ساقط می‌شود بگذشتن زمان و اقامت حد قذف
نمی‌شود مگر بطلب مقذوف و قبول نموده نمی‌شود شاهد
بر قذف مگر بعد از دعوی و ساقط نمی‌شود این حد بعد از
عفو نمودن و ابراء کردن وقتیکه ثابت شده باشد
و همچنین هرگاه عفو کرد پیش از اظهار دعوی بسوی قاضی
و همچنین اگر صلح کرد از قذف بر مالی باطل خواهد

بود ورد نموده خواه شده شد مال بسوي او و مي رسد مقذوف
را كه مطالبه نمايد بعد از ان حد را نزد ما كذا في فتاوى
قاضي خان * مسئله * اقامت حد قذف خود عند
مكرد قاضي بعلم خود هرگاه بدانست قاضي در ايام قضاي
خود وهمچنين اگر دشنام داد او را در حضور قاضي
حد خواهد زد او را واگر مي داند قذف را پيش از انكه
قاضي شود بعد از ان قاضي شد نمي رسد وي را كه اقامت حد
كند تا آنكه گواهي داده شود بقذف نزد او كذا في
فتح القدير * مسئله * اگر ترك كرد مقذوف مطالبه را
پس اين بهتر است وهمچنين مستحسن است از حاكم قاضي هرگاه
برد مقذوف را قاذف پيش قاضي باين طور كه بگويد
مدعي را قبل ثبوت دعواي وي كه بگذر از اين دعوا كذا
في الايضاح * مسئله * جايز است وكيل گرفتن از براي
ثابت نمودن حد قذف از جانب غائب در قول ابي حنيفه
و محمد رحمهما الله و اجماع بر ان است كه وكيل گرفتن
صحيح نيست از براي استيفاي حد كذا في فتح القدير

كتاب السرقة ودر وي چند باب است * باب اول در بيان سرقه *

و در بیان چیزی که ظاهر می شود سرقه بآن چیز
و این سرقه در شرع گرفتن عاقل بالغ نصاب مضروب یا چیزی که
قیمت آن نصاب باشد و آن چیز ملک غیر بوده و آن
گیرنده را شبهه در آن مال نباشد و گرفته باشد بطریق خفیه
کذا فی الاختیار شرح المختار پس اگر دزدی در روز بوده
اعتبار پوشیده گرفتن نموده خواهد شد در ابتدا و انتها هر دو
و اگر دزد شب بود اعتبار اخفا نموده خواهد شد
در ابتدا فقط کذا فی النهر الفائق تا اینکه اگر نقب زد در خانه
بطریق خفیه در شب بعد از آن گرفت مال را بطریق غلبه
و مکابره آشکارا از مالک مال باین طور که بیدار شد مالک
و داخل شد دزد بروی بسلاح جنگ و مقاتله کرد پس
مالک هر گاه منع کرد وی را از گرفتن مال درین صورت قطع
نموده خواهد شد دست دزد و اگر مکابره کرده باشد
دزد مالک را در روز باینطور که نقب زد در خانه بطریقه
خفیه و داخل شد در خانه بعد از آن گرفت مال را بزور
و غلبه بریده نخواهد شد دست او کذا فی محیط السرخسی
* مسئله * کمتر نصاب در دزدی ده درم مسکوک جید است

بوزن هفت مثقال كذا في العناية * مسئله * هرگاه
دزدید شخصی نقره را که وزن بوده ده درم است یا دزدید
متاعی را که قیمت او ده درم غیر مسکوک است پس قطع
نه نمیشود دزدی دردی بر قول صحیح واگر شخصی دزدید
مثقال دینار را که قیمت آن نصاب بود بریده خواهد شد
دست وی نه درماوا گر دزدید یک دینار را که قیمت او کمتر
از نصاب است دست بریده نخواهد شد كذا في البحر الرائق
* مسئله * اگر دزدید ده درم مغشوش را و نقره
در آن زیاده بود دست بریده نخواهد شد در ظاهر الروایت
و همین اصح است كذا في العناية * مسئله * اگر شخصی
دزدید ده درم زیوف را یا ده درم نبهره را یا ده درم
ستوقه را پس دست بریده نخواهد شد مگر اینکه بسیار
باشد که قیمت او تا بنصاب یعنی ده درم جید می رسد
كذا في البحر الرائق * مسئله * هرگاه حکم واجب شد
قیمت کردن مال دزدی به ده درم در این صورت قیمت
نموده خواهد شد بر بهترین نقد ها یا نقد شهری که رایج است
آن نقد اکثر در میان مردمان و روایت کرده است ابو

یوسف از ابي حنیفه که قیمت نبوده خواهد شد بده درم
نقد آن شهري که رایج است میان مردم و اکثر روایت
کرده است حسن از ابي حنیفه رحمه الله که قیمت نبوده
خواهد شد بده درم که بهترین نقود است تا آنکه واجب
نشود قطع ید بسبب شک کذا في المحیط و همین قول مختار
است نزد بعضي علما کذا في خزانة المفتین * مسله *
دست بریده نخواهد شد بقیمت کردن یک کس ونه در صورت
اختلاف قیمت کنندگان کذا في المحیط * مسله * ثابت
مي شود قیمت بقول دو مرد عادل که آن هر دو را شناخت
باشد در قیمت کردن کذا في التبیین * مسله * اعتبار
نبوده نمي شود کمال نصاب مگر در حق دزد و براي همین
اگر دزد دزدید ده درم را از ده کس از هر کس یک درم در
یکخانه دست بریده خواهد شد کذا في المحیط * مسله *
شرط نبوده مي شود که حرز یکي باشد یعني در دزدیدن مال
از یکخانه باشد پس اگر دزد دزدید ده درم را از دو منزل
دست بریده نخواهد شد و خانهاي بسیار در یک سراي
بمنزله یکخانه است تا آنکه اگر دزدید از ده شخص که در

یک سرای بودند از هر یک یک درم کدام در خانهٔ علیحده
بود دست بریده خواهد شد بخلاف آنکه سرای
بزرگ باشد و در آن جا بیتها بسیار باشد کذا فی البحر الرائق
و ضرور است که بر آورده باشد مسروق را مکرر چنانکه پس اگر
بیرون آورد بعض را یک مرتبه بعد از آن داخل شد و بیرون
آورد باقی را دست بریده نخواهد شد کذا فی البحر
الرائق * مسئله * ضرور است که بیرون بیارد مال مسروق را آشکارا
تا اینکه اگر دزد حائط را ببرد و یک دینار را در خانه و بیرون آمد
دست بریده نخواهد شد و انتظار کشیده نخواهد شد که
غایب کند بلکه تاوان خواهد داد مانند آن دینار
کذا فی البحر الرائق و در سرقه دست بریده می شود
رفیق دزد و مباشر دزدی در ظاهر الروایت کذا فی
الظهیریة * مسئله * اگر جمعی رفیق بودند و بعض ایشان
دزد بودند دست بریده خواهند شد همه ها اگر رسید هر یک
ده درم و این استحسان است برابر است که بر آمده باشد
آن رفقا از خانه همراه دزد یا دور از بعد بر آمدن وی یا
بر آمده باشد آن دزد بعد از بر آمدن آنها دور و اگر

باشد در میان ایشان صغیری یا مجنونی یا معتوهی
یا صاحب رحم محرم از صاحب مال دست بریده
نخواهد شد یکی از انها کذا فی النهر الفایق * مسله *
اگر دزد دیده مردی از مردی ده درم بعد ازان مرد مسروق
منه پس وارث شد ده آن ده درم را دزد کسی پس می رسد
آن وارثان را که دست ببرند آن دزد را دران دزدی
پس اگر غایب شد بعض از وارثان دست بریده نخواهد شد
دزد تا اینکه حاضر شوند همه ها * مسله * اگر
وکیل کرد شخصی مردی را از برای طلب هر حقی که او را هست
پس گرفت وکیل مذکور دزد را که اقرار دزدیده ده درم
از موکل او کرده داشت پس می رسد وکیل را که طلب کند
مالی را که اقرار آن کرده است و دست نخواهد برید
او را و اگر حاضر شد موکل بعد صدور حکم قاضی بنا بر ادای ده
درم بوکیل مذکور در ینصورت موکل هم نخواهد برید دست
دزد را کذا فی محیط السرخسی * مسله * بنده و آزاد
برابر اند در بریدن دست کذا فی الهدایة * مسله *
دزدی ثابت نمی شود مگر از دو چیز یا شاهدان یا باقرار

پس اگر ثبوت دزدی با قرار بود قاضی خواهد پرسید دزد را
از حقیقت دزدی پس اگر بیان کرد آن را خواهد پرسید
از مال مسروقه زیراکه اگر مسروقه مال نباشد واجب نشود
قطع به سبب دزدی آن پس اگر بیان کرد دزد جنس مال را
خواهد پرسید قاضی از مقدار مال و این وقتی است که مال
غایب باشد از مجلس قضا و اگر مال حاضر باشد در این مجلس
و دعوی می کند او را صاحب مال پس اقرار کرد دزد
در این صورت قاضی محتاج نخواهد شد بسوی سوال از مال
مسروقه و از مقدار آن ولیکن نظر خواهد کرد
قاضی بسوی مال مسروقه پس اگر ممکن باشد واجب
کرد ایدن قطع به دزد یعنی آن مال واجب خواهد کرد
و اگر ممکن نیست واجب نخواهد کرد باید بعد از این خواهد
پرسید قاضی از دزد که چه گونه دزدیده است بعد از این خواهد
پرسید از مکان دزدی و نخواهد پرسید از وقت دزدی هر چند که
احتمال تقادم عهد یعنی گذشتن زمان بسیار باشد بعد از این خواهد
پرسید قاضی از دزد شخص مسروق منه را پس هرگاه که
بیان کرد این همه را ذکر این حالات حکم خواهد کرد قاضی

بریدن دست او واکتفا خواهد نمود قاضي باقرار دیگر تبعد نزد ابي حنیفه ومحمد رحمهما الله کذا في المحیط * مسله * مستحب است امام را که تلقین کند دزد را تا آنکه اقرار نکند به دزدي کذا في الظهیریة * مسله * سزا وار است که تلقین کند اقرار کننده را بینز گشتن از قول خود برای احتیال دفع قطع ید واگر برگشت از اقرار خود صحیح خواهد شد رجوع او در بریدن دست نه در مال دزدي کذا في الاختیار شرح المختار * مسله * اگر اقرار کرد دزد وگفت دزدیدم از این شخص صد درم را بعد ازان گفت کجا بردم ونه دزدیده ام مگر از دیگري دست بریده نخواهد شد از براي هیچکدام ازان هردو ودفع خواهد کرد مال را بسوي اول وتاوان خواهد داد صد درم را بآن دیگر کذا في محیط السرخسي * مسله * اگر شخصي اقرار کرد به دزدي بعد ازان برگشت از اقرار خود ومن بعد اقرار کرد بدزدي بعض مال پس دست بریده نخواهد شد کذا في العتابیة * مسله * در قدوري مذکور است هرگاه اقرار کرد شخصي پس گفت دزدیده ام این درم ها را ونمیدانم که از کدام کس است یا گفت نمي

T

بیابیم صاحب این درم را، از دست بریده خواهد شد کذا في
الذخیرة * مسئله * گفته است محمد رحمه الله در جامع
صغیر که دو مرد اقرار کردند به بریدن چند درم بعد
ازان، گفت یکی ازان دو شیخ بزرگ آن چند درم مال
من است دران صورت بریده خواهد شد دست هیچ یکی ازان
هردو را زیرا است که گفته باشد این کلام را یکی ازان هردو
پس از حکم کردن قاضي به بریدن دست یا بعد از حکم قاضي
وپیش از استیفاء آن یعنی بریدن دست و بیان کرده است
محمد رحمه الله در اصل که قطع نکردن دست
درین مسئله پیش از صدور حکم قاضي و یا بعد آن وقبل از
استیفا بجهت آنست که استیفا را در باب حدود مشابهت است
بقضاء قاضي * مسئله * اگر اقرار کرد یکی ازان هردو
وگفت دزدیدم من و فلان شخص از فلان کس این جامه را که در
دست آن هردو بوده ذکر کرده است محمد رحمه الله
این مسئله را در اصل وکرده است آنرا بر دو صورت
یکی اینکه تصدیق کرد او را آن دیگر درین صورت
دست بریده خواهد شد هر دو را باتفاق و دیگر اینکه

شقه تنها کرد واورا آن شخص دیگر پس این هم برد و وجه
آنست اول اینکه گوید دزدی نکرده ام من واین جامه جامهٔ
من است درین صورت قطع دست یکی از ان هردو نخواهد
بود باجماع ودیگر اینکه گوید که نه دزدیده ام من و نمی
شناسم جامه را ودرین صورت اختلاف کرده اند علما
گفته اند ابو حنیفه و محمد رحمهما الله که بریده خواهد شد
دست اقرار کننده نه دست انکار کننده بالاتفاق
کذا فی المحیط واگر تصدیق کرد اقرار کننده را فلان
وبعد از ان رجوع کرد ساقط می شود قطع ید بالاتفاق
از اقرار کننده کذا فی العتابیة * مسئله * اگر گفت یکی
از ان دو کس دزدیدیم ما این جامه را از فلان شخص
وگفت دیگر که دروغ گفتی ما ندزدیدیم این جامه را ولیکن
این جامه از ان فلان است بریده خواهد شد دست اقرار
کننده نه دست انکار کننده نزد ابی حنیفه رحمه الله * مسئله *
اگر دعوی کرد مردی بر شخصی دزدی را وانکار کرد آن
شخص از دزدی قسم داده خواهد شد پس اگر ابا کرد از
قسم خوردن بریده نخواهد شد دست او وتاوان خواهد

داد مال را و اگر اقرار کرد بآنکه دزدی بعد از آن برگشت

از اقرار خود و انکار کرد پس درین صورت بریده نخواهد شد

دست او و تاوان خواهد داد مال را کذا في السراج الوهاج

* مسله * اگر اقرار کرد شخصی بدزدی پس گفت شخص دیگر بلکه

دزدیدم من آن مال را نه او و درین صورت بریده خواهد شد

دست کسیکه تصدیق کرد او را صاحب مال پس اگر صاحب مال

تصدیق کرد اول را بعد از آن دوم را درین صورت قطع و تاوان

بر هر دو و نیست چرا که این تصدیق شامل تکذیب است

برای اول کذا في العتابية و اگر گفت صاحب مال بعد تصدیق

اول که نه دزدیده است آن را شخص اول بلکه دزدیده

است آن را دوم درین صورت دست بریده نخواهد شد

هیچکدام از ایشان هر دو و حکم کرده نخواهد شد بدادن

مال بر اول بلکه حکم ادای آن بر ثانی کرده خواهد شد

کذا في محيط السرخسي و اگر تصدیق کرد اقرار اول را بعد از آن

اقرار کرد ثانی پس تصدیق کرد صاحب مال ثانی را تاوان خواهد

داد ثانی مال را * مسله * اگر اقرار کرد شخصی بدزدی پس

دعوی کرد صاحب مال غصب را یا مسله بر عکس آن بود

پس دزد رد کرد صورت قطع ید نیست و تاوان خواهد داد مال
را کذا فی العنایة و اگر گفت صاحب مال درصورتیکه اقرار
کرد دزد بدزدی که نه و ساکت شد بعد ازان گفت غصب
کردی آنرا از من حکم نخواهد کرد قاضی بدین مال
وهرگاه اقرار کرد که دزدیده است آن چیز را با این کودک
یا بسا این کنک قطع نبوده نخواهد شد دست او کذا فی محیط
السرخسی * مسله * اگر اقرار کردند چهار کس به دزدی
پس رجوع کردند هرکس ازانها درینصورت قطع دست
نیست و همچنین اقرار بدزدی کردند دو شخص و رجوع
کرد یکی ازان هردو پس قطع ید نیست کذا فی العنایة * مسله *
شخصی اقرار کرد باینمعنی که دزدیده است این جامه را از
فلان کس پس اقرار کرد صاحب مال بودن نصف جامه
ازان دزد و گفت که نصف جامه از تست و انکار کرد دزد
آنرا بریده نخواهد شد دست او کذا فی المحیط * مسله *
هرگاه گفت دزد که دزدیدم من آن چیز را از فلان و امانت
داشتم آنرا نزد اینکس که در دست اوست یا گفت بخشیدم
آنرا باو یا گفت غصب کرد از من آنکس که در دست اوست

وتصدیق کرد آنرا کسیکه مال در دست او بود بریده
خواهد شد دست و تصدیق کرده نخواهد شد دزد
مذکور کذا فی العتابیة * مسئله * اگر اقرار کرد
که دزدیده ام من و فلان کس از فلان شخص
هزار درم را بریده نخواهد شد دست اقرار کننده نزد
ابی حنیفه رحمه الله در قول آخر وهمین است قول صاحبین
وانتظار حاضر شدن شریک او کرده نخواهد شد کذا فی
الظهیریه * مسئله * مذکور است در نوادر بشر از ابی
یوسف رحمه الله که هرگاه گفت شخصی که دزدیدم نه درم
را نه بلکه دزدیدم ده درم را در این صورت قطع ید نیز
نیست در قیاس قول ابی حنیفه رحمه الله کذا فی المحیط
فی المتفرقات * مسئله * مذکور است در منتقی که
مردی گفت دزدیدم من از مال فلان صد درم را نه بلکه
ده دینار را بریده خواهد شد دست او بنا بر ده دینار
وتاوان خواهد داد صد درم را او این تاوان دادن صد درم
وقتی است که دعوی کند مقرله یعنی صاحب مال هردو مال
را واین قول ابی حنیفه رحمه الله است * مسئله * واگر

گفت شخصی بدزدیدم یکصد درم را نه بلکه دو صد درم
را قطع ید نبوده خواهد شد وتاوان نخواهد داد چیزی را
واین وقتی است که دعوی کند صاحب مال دو صد درم را
کذا فی محیط السرخسی * مسئله * اگر گفت شخصی دزدیدم دو
صد درم را بلکه یکصد را قطع دست نبوده نخواهد شد
وتاوان خواهد داد دو صد را چرا که خود اقرار کرده است
بدزدیدن دو صد ورجوع کرده است از ان پس واجب شد
ضمان نه قطع دست وصحیح نخواهد شد اقرار صد درم
چرا که دعوی نکرده است آنرا صاحب مال واگر تصدیق
کرده بود صاحب مال در رجوع بسوی صد درم ضمان
نیست کذا فی فتح القدیر هر گاه گفت شخصی که دزدیدم
صد از یکی درم را نه بلکه دزدیدم از این مرد دیگر ده درم
را پس گفته است ابو حنیفه رحمه الله که من تاوان خواهم دهانید
از ان دزد از برای ده درم ودست خواهم برید از برای شخص
دوم وگفته است ابو یوسف که قطع نبوده نخواهد شد
دست او تا آنکه اقرار کند از برای دوم مرتبه دیگر بعد
از ان ابو یوسف رجوع کرده است بسوی قول ابی حنیفه

رحمه الله كذا في محيط السرخسي * مسئله * مذكور
است در منتقى كه گفته است محمد رحمه الله كه هرگاه گفت
شخصى دزديدم من از اين كس ده درم را نه بلكه دزديدم
من آن را از اين شخص ديگر در اين صورت تاوان هر دو
دهانيده از براى هر يكى را از ايشان ده درم را و قطع
دست نخواهد بود كذا في الظهيرية * مسئله * اگر گفت
دزديدم من اين جامه را از اين مرد و آن جامه مساوى نقرهء
ده درم بود بعد از آن گفت نه ولكن دزديدم من آن را
از ديگرى دست بريده نخواهد شد در قول امام ابى حنيفه
رحمه الله و دست بريده سوا شد در قول ثانى وى
كذا في محيط السرخسي * مسئله * صحيح نيست اقرار
كودك را اقرار به دزدى هر چند ساله بودى پس اگر محتلم شد
كودك يا حامله كرداند و يا پس بود پس حامله يا حائض
گرديد بعد از آن اقرار كرد صحيح است اين اقرار
كذا في المحيط * مسئله * هرگاه شخصى اقرار
كرد به دزدى بطور خود بدون اكراه بعد از آن گفت
اين متاع متاع من است يا گفت اما نه است آن متاع پيش

من یا گفت گرفته ام آن متاع را کرومی بدینی که مرا بوده بنه
ذمه او دفع نبوده خواهد شد قطع ید از آن دزد چنانچه
اگر ثابت میشد دزدی بر و بسبب گواهان * مسله *
هرگاه حکم کرد قاضی بر دزد بقطع ید بسبب گواهان یا
باقرار خود ش بعد ازان گفت صاحب مال که این متاع ازان
دزد است و نه دزدیده است آن را از من مگر اینکه
یا مانت سپرده بود مرا یا گفت صاحب مال شهادت
داد نه شاهدان من بزور و فریب یا گفت که اقرار کرده
آن دزد بباطل یا گفت چیزیرا که شبیه بود باین ها ساقط
می شود از دزد قطع ید کذا فی المحیط * مسله * هرگاه
اقرار کرد شخصی بدزدی باکراه و جبر پس اقرار او باطل
است و بعضی از متاخرین فتوی داده اند بصحیح بودن همچو
اقرار کذا فی الظهیریة * مسله * دزد هرگاه انکار کرده
دزد براد رین صورت مرویست از فقیه ابی بکر اعمش
اینکه امام عمل کند درین مسله با کبر رای خود پس اگر
اکبر رای امام چنین باشد که این دزدست و مال نزد او
است عذاب بدهد او را وجایز است امام را این عذاب

بدادن وعامهٔ مشایخ اکثر ایشان بدین رفته اند که
امام را می رسد که تعزیر کند دزد را چنانچه اگر دید
دزد را امام که می برد بدزدان کذا فی الذخیرة * مسئله *
شخصی دعوی کرد بر دیگری دزدی را پس بر مدعی لازم
است که گواه بیارد ورنه مدعی علیه سوگند می رسد وزدن
دزد خلاف شرع است وفتوی دادهٔ نهی شرد بزدن نه
چرا که واجب است که فتوای مفتی مطابق شرع باشد
* مسئله * شخصی دعوی کرد بر دیگری بدزدی را پس برد
او را نزد سلطان وخواست از سلطان که بزند دزد را تا
اینکه اقرار کند بدزدی پس نزد سلطان یک مرتبه یا دو
مرتبه بعد از آن فرستاد بسوی زندان وغیر اینکه عذاب کند
او را پس ترسید دزد محبوس وبالا رفت از ترس عذاب پس
افتاد ومرد وافتاد بر آن دزد از بین حبس تا آن
بعد از آن ظاهر شد دزدی غیر او در رینصورت می رسد
وارثان آن شخص را که مرده است اینکه مواخذه کنند صاحب
مال را بدیت پدر خود تا وا نیی که داده اند به
سلطان چرا که این شبه بسبب او حاصل شده است وصاحب مال

متعہد یشت در زین سبب ذکر دانیدن کذا فی فتاوی کبری

* مسلہ * ہرکاہ شخص اقرار کرد بدزدی بعد ازان

گر یخت تعاقب او نمود نخواہد شد ہر چند کہ در ہمان

ساعت باشد بخلاف آنکہ اگر شہادت داد ند بدزدی

آن شخص شاہدان وبعد ازان گریخت تعاقب او کردہ

خواہد شد در ہمان ساعت وقطع ید نمودہ خواہد شد کذا

فی المحیط * مسلہ * ہرکاہ گفت مردی کہ انا سارق ہذا الثوب بسبب

تنوین داد قاف را ونصب داد ثوب را یعنی گفت من دزدیدہ

ام این جامہ را دست بریدہ نخواہد شد واگر گفت

با ضافۃ انا سارق ہذا الثوب یعنی من سارق این جامہ

ہستم دست بریدہ خواہد شد کذا فی الظہیریۃ * مسلہ * گفتہ

است محمد رحمہ اللہ کہ بندہ ایست مرد براکہ درہر دو دست او

دہ درم است واقرار کرد کہ دزدیدہ است آن دہ درم را

ازین مرد پس اگر بندہ ماذون است یعنی مولی او را دستوری

دادہ است در تجارت یا مکاتب بود واقرار کرد بدزدی

چیزیکہ ضایع کردہ است یا اقرار کرد بدزدی چیز یکہ موجود

است صحیح است اقرار آن بندہ درحق دست بریدن ومال

پس برید ه خواهد شد دست بنده و واپس خواهد داد اموال را بمالك
آن اگر موجود است و اگر بنده محجور علیه بود یعني
ممنوع از تصرفات پس اگر اقرار کرد به زدي چیزیکه
ضایع کرده است صحیح است اقرار او در حق دست بریدن
و اگر اقرار کرد به زدي مالیکه موجود است بعینه در دست
او درین صورت اگر تصدیق کرد مولی آن بنده را دست
بریده خواهد شد و واپس دهانیده خواهد شد مال بمالك
و اگر تکذیب کرد بنده را مولای وي در مال و گفت مولی
که مال مال من است پس موافق قول ابي حنیفه رحمه الله
اقرار بنده صحیح است در حق بریدن دست و مال هم و
پس بریده خواهد شد دست بنده و واپس داده خواهد
شد مال صاحب مال کذا في الذخیره * مسله * هرگاه
ثبوت دزدي بشهادت باشد شرط نموده مي شود شهادت
دو مرد که عادل باشند و اکتفا نموده نخواهد شد صرف
بشهادت زنان نه در حق دست بریدن و نه در مال و اما
شهادت زنان با مردان پس آن مقبول است در حق مال لو
نزد ما و غیر مقبول است در حق قطع ید * مسله * همچنین

شهادت بر شهادت قبول نبوده می‌شود بر مسائل و قبول نبود تا
نمی‌شود در قطع ید * مسئله * هرگاه شهادت دادند دو مرد
عادل بدزدی پس قاضی قبول خواهد نمود شهادت را بر مال
و قطع ید هر دو و خواهد پرسید هر دو شاهدان را از حقیقت
دزدی بعد از ان خواهد پرسید شاهدان را از مال و جنس
آن و از مقدار آن مال موجود وقتیکه در مجلس قضا نباشد و اگر
مال دزد مجلس قاضی حاضر باشد نخواهد پرسید شاهدان را
از جنس مال و قدر آن ولیکن نظر خواهد کرد قاضی بسوی مال
دزدی بر قسمی که گفتیم ما در مسئله اقرار و خواهد پرسید
شاهدان را که چگونه دزدید و خواهد پرسید از مکان
دزدی و از آن و نیز خواهد پرسید از حال صاحب مال
پس چون شاهدان بیان کردند تمام خیالات را و
شناخت قاضی شاهدان را عادل حکم خواهد کرد بقطع دست
دزد و اگر شاهدان را عادل نشناخت پس حکم نخواهد کرد
بدست بریدن مادامی که از حال شاهدان معرفت پیدا
نکند بسبب پرسیدن از مزکی یعنی آن کس که عدالت شاهدان
بیان می‌کند و حبس خواهد کرد دزد را تا وقتیکه ظاهر

شود عدالت شاهدان پس اگر عادل برآمدند شاهدان
بعد از آنکه حبس کرده شد دزد درین صورت اگر
صاحب مال حاضر باشد حکم خواهد کرد قاضی بدست بریدن
واگر غایب باشد حکم نخواهد کرد بدست بریدن پس اگر
صاحب مال حاضر بود وحکم کرد قاضی دزد را به بریدن
دست بعد از آن غایب شد صاحب مال پیش از دست بریدن
ذکر نکرده است محمد رحمه الله این مسئله را در کتاب خود
واختلاف کرده اند مشایخ رحمهم الله درین مسئله گفته اند
بعضی واجب است که ابی حنیفه را درین مسئله دو قول
باشد بنا بر قول اول او قطع ید نباید کرد وبنا بر قول آخر
او قطع ید باید نمود وبعضی از علما گفته اند که غایب
شدن صاحب مال باز میدارد از دست بریدن بر قول
اول وثانی ابی حنیفه رحمه الله * مسئله * هرگاه که شهادت
دادند دو شاهد بر دزدی وغایب شدند هر دو
بعد از آنکه ظاهر شد عدالت آنها یا فوت شدند هر
دو شاهد این پیش از حکم قاضی یا بعد از حکم قاضی پیش از
اجرای حکم آن پس درین هر دو وجه قاضی حکم

نخواهد کرد و اجرا نخواهد نمود در قول اول ابی حنیفه رحمه
الله و در قول آخر او حکم خواهد کرد و اجرای حکم یعنی قطع
دست خواهد نمود اما اگر شاهدان فاسق شدند یا کور
شدند یا مرتد شدند یا عقل آنها رفت پس اگر ظهور این همه
چیزها پیش از حکم قاضی باشد حکم نخواهد کرد قاضی
بدست بریدن و اگر حادث شد این همه عارض بعد از حکم
پیش از اجرای آن در این صورت اجرای حکم نکرده
خواهد شد * مسئله * هرگاه شهادت دادند دو کس
بر زید و عمرو که سرقه کرده اند از فلانی کیس و بیان کردند دزدی
را و یکی از دزدان غایب بود که یافته نشد و قدرت باحضار
او هم نبود قول آخر ابی حنیفه رحمه الله که همان قول
ابی یوسف و محمد رحمهما الله است دست بریده خواهد
شد دزد حاضر پس اگر آمد دزد غایب و برد او را صاحب
مال نزد قاضی پس حکم خواهد کرد صاحب مال را باعاده
بینه هکذا فی المحیط * مسئله * اگر امر کرد امام بدست
بریدن دزد و عفو کرد صاحب مال دزد را در این صورت باطل
خواهد شد عفو او کذا فی الایضاح * مسئله * هرگاه شهادت

داده‌اند که کافر کافری را بر مسلمانی به ردّی دست
برده است قبول شد شهادت کافر حالانکه مسلمان * مسئله * هرگاه
شهادت دادند دو شاهد بر مردی که دزدیده است
ماده گاوی را واختلاف کردند در رنگ آن پس گفت یکی از دو
شاهد که رنگ آن سفید بود و گفت دیگری که سیاه بود قبول
نموده خواهد شد شهادت آنها نزد ابوحنیفه رحمه الله بخلاف
صاحبین و گفته است کرخی که این اختلاف در آن رنگها است
که با هم مشابه بودند مثل رنگ سرخ و زرد واما در آن رنگها که
مشابهت با یکدیگر ندارند مانند رنگ سیاه و سفید پس قبول
نموده نخواهد شد شهادت باجماع و صحیح آنست
که در هر دو صورت اختلاف صاحبین و ابوحنیفه است
* مسئله * اگر شهادت داد یکی از شاهدان که دزدیده
است نر گاو را وشهادت داد دیگری که دزدیده است ماده
گاو را قبول نموده نخواهد شد شهادت آنها باتفاق * مسئله *
اگر شهادت دادند دو مرد وشاهدان که آن مرد دزدیده
است جامه را و گفت یکی که آن جامه هروی بود و گفت
دیگری که آن جامه مروی بود مذکور است در نسخه‌های

لا بی سابیانی که این مسله بر اختلاف است و مذکور است
در نسخه های ابی حفص که قبول نموده نخواهد شد شهادت
آنها سا باتفاق * مسله * هرگاه گفت دزدی که این متاع
متست که امانت سپرده بودم او را پس انکار کرد از آن
یا گفت که خریده بودم این متاع را از مدعی یا گفت که اقرار
کرده مرا که این مال نسبت دفع نموده خواهد شد حد از آن
دزد در همه صورتها کذا فی المحیط * مسله * هرگاه شهادت
داده دو شخص که دزدیده است این مال را این مرد و
شهادت دادند دو شخص دیگر که دزدیده است این مال
را این مرد دیگر و صاحب مال دعوی می کند دزد برابر اول
پس دست بریده نخواهد شد دست اول کذا فی محیط
السرخسی * مسله * هرگاه شهادت دادند شاهدان
بریده که مانند درم هست تا بر دی ده درم یا بیشتر
از آن و بنده انکار می کند پس اگر مولای بنده حاضر بود بریده
خواهد شد دست بنده نزد همه علما و اما تاوان خواهد داد
مال را بنابه علما گفته اند که اگر هلاک کرده باشد مال را
تاوان نخواهد داد و اگر موجود باشد واپس خواهد داد

بصاحب مال وا گر مولای بنده غایب بود بریده نخواهد
شد دست بنده نزد ابی حنیفه رحمه الله و تاوان خواهد داد
مال را واگر شاهدان گواهی دادند بدزدی کمتر
از ده درم حکم خواهد کرد قاضی بدادن مال و حکم
نخواهد کرد بدست بریدن برابر است که مولای بنده حاضر
باشد یا غایب واگر شاهدان شهادت دادند بر اقرار بنده
ما دون بدزدیدن ده درم پس قاضی حکم خواهد کرد
بمال و حکم نخواهد کرد بدست بریدن در قول ابی حنیفه
و محمد رحمهما الله واگر شاهدان گواهی دادند
بر بندهٔ محجور علیه یعنی ممنوع از تجارت بدزدیدن
ده درم یا بیشتر پس اگر مولا غایب بود قاضی حکم نخواهد
کرد بر بنده بهیچ چیز نه بدست بریدن و نه بمال نزد ابی
حنیفه و محمد رحمهما الله و اگر شاهدان گواهی دادند بر اقرار
بندهٔ محجور بدزدی پس قاضی قبول نخواهد کرد این
گواهان را هرگز برابرست که مولا حاضر باشد یا غایب
تا آنکه دست بنده بریده نخواهد شد و مولا مواخذه کرده
نخواهد شد بفروختن برای ادای مال دزدی ولیکن

مواخذه کرده خواهد شد بآن مال بعد آزاد شدن کذا
في الذخيرة في فصل المتفرقات * مسئله * دزد هرگاه
داخل شد در خانهٔ مردی و گرفت متاع را و بر آورد آنرا
پس می رسد صاحب خانه را کشتن آن دزد * مسئله * مذکور
است در نوادر ابن سماعه که گفته است محمد رحمه الله که دزد
هرگاه نقب زند خانه را پس بیند آن دزد را صاحب
خانه و بانگ زند بروی پس اگر برود بهتر والا می رسد ویرا
که بکشد دزد را * مسئله * مروی است در نوادر ابن رستم
از محمد رحمه الله هرگاه شخصی دید دزدی را که نقب
می زد خانهٔ وی را پس کشت او را تاوان خواهد داد خون
بهای او را و گفته است ابوحنیفه رحمه الله می رسد صاحب
خانه را که بکشد دزد را و تاوان نخواهد داد خون بهای
دزد را * مسئله * مروی است در مجرد و در نوادر ابن سماعه
از محمد رحمه الله در حق دزدی که هرگاه داخل شد
در سرای مردی پس آگاه شد صاحب خانه و دانست که
قادر نخواهد شد بر گرفتن آن از دست خود می رسد ویرا
که بکشد دزد را خواه داخل شده باشد بزور وغلبه یا بغیر آن

واراده دارد که بدزد و مال وي را پس اگر کشت آن دزد را صاحب خانه نیست بر وي هیچ از قصاص و دیت کذا في محیط السرخسي * مسئله * مذکور است در فتاوي اهل سمرقند که دزدي مي کند دیوار مردي را و هنوز سوراخ نشده بود که صاحب خانه آگاه گشت و سنگي بر انداخت پس کشت آن دزد را لازم است دیت بر عاقله آن مرد و بر آن مرد کفاره کذا في الذخیرة * مسئله * مذکور است در فتاوي ابي الليث که مردي بر آمد بر دیوار مردي و بر آن چادري است پس ترسید صاحب دیوار که اگر بانگ زنه بر رد چادر را بگیرد و برود آیا حلال است که تیر زند وي را یا نه گفته است محمد رحمه الله مي رسد وي را که تیر زند هرگاه چادر بقیمت ده درم باشد یا زیاده گفته است شیخ ابو الليث که اصحاب ما اندازه نکرده اند یا بي اندازه بلکه مطلق گفته اند که مي رسد صاحب دیوار را که تیر زند دزد را و مذکور است در جنایات جامع صغیر که مردي داخل شد بر مردي و شمشیر کشید بر وي پس دزدي کرد بعد از ان بیرون آورد مال دزدیده را پس تعاقب وي نمود صاحب خانه و کشت او را پس چیزي لازم

نیست بلکہ بہرہ گفتہ اند علما کہ ارادہ کردہ است صید
یا بی حکم وقتیکہ قادر نباشد بر استرداد مثال خود مگر
بکشتن و هرگاه حال چنین باشد مباح است قتل او و ضمان نیست
بر قاتل * مسله * مذکور است در منتقی کہ هرگاه نزد مردی
ثانی بود پس خواست مرد دیگر کہ بگیرد ازوی جا بز است
او را کہ جنگ کند بشمشیر وقتیکہ خوف کند گرسنگی دارد بر
نفس خود و همچنین حکم است در آبی کہ از براي
خوردن اوست کذا في المحيط * مسله * دزدی کہ مشهور
است بہ نردی یا فت او را شخصی کہ میرفت برای حاجت
خود در حالیکہ آن دزد مشغول بہ دزدی نبود جا یز نیست
کہ بکشد ... لیکن میرسد وی را کہ بیارد او را پیش امام
تا آنکہ ط... بہ کند امام از وی بحبس کذا في الظهيرية
* مسله * دزد هرگاه بانگ زد بروی صاحب مال پس
گریخت حلال نیست صاحب مال را کہ تعاقب وی کند و بزند او را
مگر وقتیکہ بردہ باشد مال او پس در بن هنگام میرسد وی را
کہ تعاقب وی کند و بزند او را بسلاح تا اینکہ بیندازد مال
او را کذا في المحيط * مسله * مستحب است از براي

مدعی که دعوي کند بلفظ اخذ یعني گرفتن نه بلفظ سرقه وهمین مستحب است از براي شاهدان که شهادت دهند بلفظ اخذ نه بلفظ سرقه یا بگویند که این مال از براي طالب است حیث دفع شد یرحمه * مسله * شخصی دعوي کرد که فلان امرا این قدر در دزدیده است پس گفت دزد که گرفته ام حبس مال را ضامن خواهد شد مال او دست بریده نخواهد شد اگرچه اقرار کرد بعد از آن به دزدي ببرکذا في السراجیة * مسله * گفته است ابو حنیفة رحمه الله در حق شخصي که دعوي کرد بر دیگري دزدي را او انکار کرد مدعي علیه قسم گرفته خواهد شد از وي واگر انکار کرد از قسم حکم کرده خواهد شد بروي بضمان مال نه قطع ید کذا في الظهیریة و همچنین اگر برگشت دزد از اقرار خود بریده نخواهد شد دست او ضامن خواهد شد مال را و همچنین اگر گواهي داد بر شخصي به دزدي بعد از مدتي دست بریده نخواهد شد وضامن مال خواهد شد کذا في العتابیة * مسله * دو شخص شهادت دادند بر مردي پس دست بریده شد بعد از آن گفتند که این نه دزدیده است بلکه دیگري

بریده نخواهد شد دست آن دیگر رضامن خواهند شد
آن هردو دیت را از برای اول واگر شهادت دادند دو
شاهد دیگر بر رجوع آن دو شاهد اول قبول نموده نخواهد
شد شهادت آنها و دست بریده نخواهد شد دزد * مسله *
شهادت دادند شاهدان بر اقرار شخصی بدزدي واو
خود ساکت است یا انکار می کند دست بریده نخواهد شد
* مسله * چهار شخص شهادت دادند بدزدی شخصي پس
دو از آن برگشتند از شهادت وگواهي دادند بر دیگری
دست بریده نخواهند شد آن هردو مشهود علیه وحکم کرده
خواهد شد دزد اول بضمان مال کذا في التاتارخانية

* باب دوم * در بیان چیزي که دست بریده میشود
دران و در بیان چیزي که دست بریده نمی شود

و درین سه فصل است فصل اول در قطع ید * مسله *
قطع ید نیست در دزدیدن چیز یکه در دار
الاسلام حقیر ومباح است مانند چوب وگاه ونی و ماهي
وزرنیخ وگل سرخ وآهك و داخل می شود در ماهی ماهی
نمك سود و ماهی تازه كذا في الهداية * مسله * دست بریده

میشود بدزدیدن ساج و ابنوس و صندل و نگینهای
زمرد و یاقوت و زبرجد کذا فی الکافی و دست بریده
خواهد شد در جمیع جواهر کذا فی العتابیة و اما طلا
و نقره و مروارید و فیروزه پس روایت کرده است هشام
از محمد رحمه الله در این مسئله هرگاه که دزدید شیئی
از این جا که یافته شود در صورتی که مباح یافته میشود
و آن این است که آن موجود باشد بسنگ و خاک واجب
نمی شود دست بریدن و در ظاهر روایت واجب
می شود دست بریدن در همه یعنی مخلوط به خاک
باشد یا نه * مسئله * اگر ساخته شد دروازه یا کرسی
یا تخت از چوبی که دزدیده شد آن قطع به نیست
واجب نبود قطع بدزدیدن آن [illegible] ونی و بردی
یقتح با گیاهی است که حصیر از آن یا فند چنانچه بریدن
دست واجب نمی شود پیش از عمل حصیر و واجب نمی شود
بعد از عمل تا آنکه اگر ساخته شد از آن نی و بردی حصیری
و دزدیده شد دست بریده نخواهد شد کذا فی المحیط * مسئله *
اگر غالب و زاید شود صنعت بر اصل حصیر چنانکه در حصیر

هاي بعد ادمي وجرجاني است گفته اند علما در اين نيز
دست بريده خواهد شد كذا في الكافي * مسئله * دست
بريده نمي شود دزد بدزديدن درها مگر وقتيكه در حرز و
حفاظت باشند و سبك بوند كه گران نبود بردا شتن آنها
بريك كس چراكه رغبت نبوده نمي شود بردزديدن
درهاي گران واگر نصب كرده باشند در دروازها درين صورت
دست بريده نخواهد شد * مسئله * دست بريده نمي
شود در چيزهائي كه زود فاسد وضايع مي شوند مانند شير
وگوشت و ميوه هاي تر كذا في الهداية اما در دزدي
ميوهٔ خشك كه در دست مردم باقي مي ماند مانند جوز
و بادام دست بريده مي شود هرگاه كه در حرز و
حفظ باشند وقطع دست نيست در دزديدن ميوه كه بر
درخت باشد ودر دزديدن زراعتيكه درو نه شده
و چون بريده شد ميوها بعد از رسيدگي و درود شده
گندم و گذاشته شد در انبارخانه و بران در بسته شد درين
صورت بريده خواهد شد دست در دزديدن آن كذا
في السراج الوهاج * مسئله * قطع يد نيست در دزديدن

گوشت حرام آن گوشت سگ زده و حکم باشد پس اگر آن
کدانه دمع الذید * مساله * هرگاه در دزدید شخص
از دیگری طعامی را و سال قحط بود واجب نمیشود
قطع دست سبب دزدیدن آن زیرا است که آن طعام طعامی
باشد که زود تباه و ضایع میشود مانند نان بود و زیرا است
که محرز و محفوظ باشد پس اگر سال فراخی و ارزانی
بود در این صورت اگر طعام چنان باشد که زود فاسد میشود
پس حکم آن مثل حکم مسئله سابق است و اگر طعامی بزد
که زود فاسد نمی شد و نیز محرز بود قطع دست
نموده خواهد شد گفته اند مشایخ ما رحمه الله که حوالد
در میوه ها نیز هم تفصیل است هرگاه سال قحط
باشد واجب نمیشود قطع دست در دزدیدن میوه ها زیرا است
که همان میوه باشد که زود ضایع میشود یا نه و
زیرا است که میوه در درخت باشد یا محرز بود
اگر سال فراخی و ارزانی باشد در این صورت اگر میوه
باشد که زود تباه میشود واجب نخواهد شد قطع دست
بسبب دزدیدن آن زیرا است که محرز باشد یا غیر محرز

اگر چیزی و میوه بود که زود تباه و فاسد نمی شود و خالی آنکه
چیزی بود پس بدزدیدن آن قطع دست لازم خواهد
آمد کذا فی الذخیره * مسئله * دست بریده
نخواهد شد در دزدیدن هیزم و چوب بیدانیها
و روغنها و خوشبویی و عود و مشک و همچنین هرگاه دزدید
پنبه یا کتان یا پشم را دست بریده نخواهد شد و همچنین اگر
دزدید گندم یا جو یا آرد یا سویق یا روغن زرد یا خرما یا مویز
یا روغن زیتون را دست بریده نخواهد شد و همچنین دست
بریده نمی‌شود بسبب دزدیدن متاعهای پوشیدنی یا فرش
کردنی و جمیع ظروفهایی که ساخته می شوند از آهن یا از
روی یا از رصاص و یا از چوب و یا از چرم و غیر در دزدیدن
کاغذات و کاردهای و مقراضها و ترازوها و ریسمانها و قطع
دست نیست در دزدی سنگها کذا فی السراج الوهاج
* مسئله * قطع ید نیست در دزدیدن سنگ رخام و نه در
دزدیدن دیگهایی که از سنگها است و نه در دزدی نمک
کذا فی التبیین * مسئله * گفته است ابوحنیفه رحمه الله
که قطع دست نیست در دزدیدن شیشها را براست که

ممنوع باشد یا غیر ممنوع و اگر شخصی دزدید درخت خرما را یا میوه آن یا دزدید درختی را با بیخ آن از بستان وحال آنکه قیمت آن برابر ده درم بود قطع ید نیست در این کذا فی السراج الوهاج * مسئله * در دزدیدن سرکه وشهد دست بریده خواهد شد باتفاق کذا فی شرح مجمع البحرین * مسئله * دزدید مردی که باغی است از تاجر اهل عدل که در میان ایشان بود دست بریده نخواهد شد کذا فی التاتارخانیة * مسئله * بریده خواهد شد دست در دزدیدن شکر باتفاق کذا فی الهدایة * مسئله * مروی است از محمد رحمه الله که دست بریده نخواهد شد در دزدیدن ... مادامیکه چیزی از آن ساخته نشد و گفته اند اصح ... رحمهم الله واجب است که دست بریده نشود در دزدیدن عاج مصنوع وغیر مصنوع چرا که اختلاف کرده اند علما در مال بودن عاج پس واجب است که این حکم در عاج باشد که از استخوان فیل است و دست بریده نخواهد شد در دزدیدن عاج که غیر مصنوع باشد چرا که مباح یا فته میشود

میشود و دست برید ه خواهد شد و دزدیدن
هاج مصنوع چرا که صنعت غالب می شود بروی
پس می کردد مانند چوب که ساخته باشند ازوی
چیزی که اقیمت ... بضاع * مسله * در دزدیدن
آبگینه دست بریده نخواهد شد در ظاهر روایت کذا فی
فتح القدیر * مسله * قطع ید نیست در دزدیدن شکار
خواه وحشی باشد یاغیر آن برابر است که شکار صحرا باشد
یا شکار دریا کذا فی التاتارخانیة فی فصل شرائط القطع * مسله *
قطع ید نیست در دزدیدن حنا ونه در دزدیدن تره ریحان
تر * مسله * قطع ید نیست در دزدیدن کاه و آب رخصته
هر ما وهمچنین قطع ید نیست در بوستانهای چانورانی
که پرنده که در بیچ ... باشند مگر وقتیکه فرش یا مصلی ساخته
باشند * مسله * قطع ید نیست در دزدیدن آوندهای
گلی و دیگهائی که در ان طعام باشد کذا فی العنایة * مسله *
قطع ید نیست در دزدی شراب و خوک اندرمی * مسله * قطع
ید نیست در دزدیدن باز وچرغ و دیگر پرندگان وهمچنین
در دزدی وحوش وسگ ویوزوما کیان و بطوکبوتر کذا

في التمرتاشي * مسله * شراب سه قسم اند یکی
حلال است مثل نقاع یعني جوره وانچه مانند آن باشد
پس دزدیدن آن قطع ید است ودوم شراب نقیع یعني
چیزیکه حرام است ومذهب صحیح آنست که در آن قطع
ید است وسوم شراب انگوري است ودر دزدیدن آن قطع ید
نیست وقطع ید است در وشایه * مسله * قطع ید نیست در
دزدیدن طنبوره ودائره ونای وهر چیزکه ابزار لهو
وبازي باشد كذا في السراج الوهاج * مسله * در دزدیدن
طبل ومزامیر قطع ید نیست واین وقتي است که طبل ابزار لهو
وبازي باشد واما اگر طبل غازیان باشد پس اختلاف
کرده اند مشایخ رحمهم الله در واجب شدن قطع ید در دزدیدن
آن وقتیکه قیمت آن ده درم باشد واختیار کرده است
صدر الشهید رحمه الله که واجب نمیشود قطع ید كذا في
المحیط وهمین اصح است ودر والوالجیه است که همین قول
صدر الشهید مختار است كذا في الظهیریه الفائق * مسله * قطع
ید نیست در دزدیدن نان وثرید که آن نان شکسته در شوربا
باشد كذا في السراج الوهاج * مسله * مذکور است

دزنوات را بي يوسف رحمه الله كه قطع [illegible] يست دردزديدن
رب وجلاب كذا في العيني شرح الكنز * مسله * اگر دزد يد
ذمي از كه مي شراب [illegible] دست بريده نخواهد شد كذا في
الايضاح * مس[illegible] يد نيست در دزدي شطرنج اگرچه
از طلا باشد وهمچنين [illegible] در دزدي نرد است كذا في المحيط
* مسله [illegible] [illegible]ست در دزديدن مصحف اگرچه دران
زر بكار برده باشند كه قيمت آن برابر هزار درم بود
وهمچنين قطع يد نيست در دزديدن كتاب فقه وكتاب نحو
وكتاب لغت وكتاب شعر كذا في السراج الوهاج * مسله *
اگر دزد يد جلد كتاب را ورقهاي كتاب را پيش از نوشتن
دست بريده نخواهد شد كذا في محيط السرخسي * مسله *
دست بريده نخواهد شد در دزديدن دفترهاي حساب
كذا في المحيط ومراد ازين دفترها آن دفترا ست كه از حساب
فارغ شده است چرا كه مقصود [illegible] كاغذ است واما
دفاتر كه از حساب آن فراغت نشده است قطع يد نيست
چرا كه مقصود ازان دانستن چيزي است كه دران نوشته
است وآن دانستن مال نيست واما دزديدن دفتر

مرد اگر آن قطع ید است چرا که مقصود از آن گذاشت
کذا في السراج الوهاج * مسئله * قطع ید نیست در دزد یدن نی
که از برای تیر است و اگر ساخته شده از ان تیر بعد از ان شخص
دزدید دست بریده خواهد شد کذا في الذخیرة * مسئله *
قطع ید نیست در دزدیدن صلیب طلا وغیره یعنی چلیپای
ترسایان و شطرنج در دزدیدن است که از طلا وغیره است واما در
دزدیدن درمهای که بران صورتها باشد پس دست بریده
خواهد شد در دزدی آن چرا که برای پرستش نساخته اند
کذا في الجوهرة النیرة * مسئله * دست بریده خواهد
شد در دزدیدن زعفران وورس یعنی اسپرک زعفر و وسمه
وکتم کذا في العتابیة * مسئله * دست بریده خواهد شد
از برای دزدی بنده بزرگ سال که از خود خبر می تواند
داد اگرچه در خواب باشد یا مجنون یا اعجمی باشد چرا که
این دزدی نیست بلکه غصب است یا خداع کذا في النهر الفایق
* مسئله * دست بریده خواهد شد در دزدیدن بنده
کوچک که امتیاز نه دارد واز خود تعبیر کردن نمیتواند
یا تعاقل علیا کذا في فتح القدیر * مسئله * کشته است

محمد رحمه الله در منتقی هرگاه شخصی دزدید بندقهٔ

کوچک را که قیمت آن پنج درم است و در گوش آن مرواریدی

است که قیمت آن نیز پنج درم است خواهم برید دست وی را

کذا فی المحیط * مسئله * شخصی او را ده درم بر

ذمهٔ قرضدار او بود پس دزدید از خانهٔ قرضدار خود

آن ده درم را پس بصورت اگر دین او غیر موجل بود دست

بریده نخواهد شد واگر دین او موجل بود پس قیاس آنست

که دست بریده شود و در استحسان دست بریده نخواهد

شد و فرق نیست میان چیزیکه دزدیده است بقدر مال

او باشد یا زیاده یا کمتر واگر دزدید از قرضدار خود متاعی

را که در قیمت برابر ده درم بود بریده خواهد شد واگر

دزد گفت گرفته بودم آن مال را گرو عوض حق خود یا برای

ادای حق خود و تصریح کرد بآن دفع نمود خواهد شد

از وی حد باتفاق واگر گرفت قسمی از درمها که بهتر بود از

حق او یا ناقص بود از آن دست بریده نخواهد شد کذا فی

السراج الوهاج واگر دزدید نقدی را از خلاف جنس حق

خود بریده نخواهد شد دست او در قول صحیح هکذا

في التبيين * اگر دزد زيور نقره دزديد صاحب زيور در عوض
چند دينار داد يا دزد زيور طلا دزديد مالك آن چند دينار
داد پس در اين صورت دست بريده خواهد شد و در
صورتيكه متاع يا چيز ديگر خلاف جنس داده واجب شده بر وي
قيمت آن داد يعني مثل چيزي دزديده باشد صاحب مال
از قرض خود گرفت در اين صورت نيز دست بريده خواهد شد كذا
في السراج الوهاج * مسئله * اگر دزد دزديد بنده مكاتب
يا بنده از قرضدار مولاي خود دست بريده خواهد شد
مگر در صورتيكه وكيل كرده باشد مولى آن مكاتب و آن
بنده را براي گرفتن آن قرض واجب نخواهد شد قطع يد
* مسئله * اگر شخصي دزديد از قرضدار پدر خود يا از
قرضدار پسر بزرگ خود يا از قرضدار مكاتب خود دست
بريده خواهد شد و اگر دزديد از قرضدار پسر كوچك خود
دست بريده نخواهد شد كذا في غاية البيان * مسئله *
اگر شخصي دزديد از قرضدار بنده خود كه ماذون در
تجارت است و بر آن بنده قرض است دست بريده خواهد
شد و اگر بر بنده قرضي نبود پس ملك ذات آن بنده او راست

در این صورت دست بریده نخواهد شد اگر از جنس حق او
بود کذا في الایضاح * مسئله * هرگاه واقع شد دزدي برد و
چیز که یکی از آن آن است که واجب می‌شود قطع ید در آن
و دیگري آن است که [illegible] و الاصل آنست
چیزیکه مقصود بدزدي است هرگاه از این جنس باشد که
واجب مي‌شود بدزدیدن آن قطع ید و آن جنس بقدر نصاب
باشد درین صورت دست بریده خواهد شد باتفاق و اگر
چیزیکه مقصود بدزدي است از آن جنس است که قطع
ید نیست در آن دست بریده نخواهد شد اگرچه باوي
غیر آن از آن جنس باشد که قطع ید واجب مي‌شود در آن
و نصاب را میرسد و این قول ابي حنیفه و صحیح است رحمهما
الله کذا في المحیط * مسئله * اگر دزدید ظرف نقره
را که قیمت آن صد درم بود و در آن نبیذ یا طعامی بود که
زود فاسد مي‌شود و دیر نمي ماند یا شیر بود درین صورت
دست بریده نخواهد شد و نظر نموده خواهد شد مگر
بچیزي که در آن ظرف است * مسئله * قطع ید نیست
بر دزد کودک آزاد هرچند زیور داشته باشد و این قول

ابي حنيفه رحمها ست رحمهما الله گفته است ابو يوسف رحمه الله كه دست بريده خواهد شد هرگاه كه زيور داشته باشد و آن زيور نقد رصاب باشد و اين اختلاف در كودكيست كه رفتن و گفتن نتواند و باختيار خود نباشد واما اگر سخن مي كويد و راه ميرود پس قطع يد نيست بدرد آن باتفاق هرچند آن كودك زيور بسيار پوشيده باشد كذا في السراج الوهاج * مسله * گفته است محمد رحمه الله در منتقى هرگاه شخصي دزديد سگي را كه در گردن آن طوقي بود بقيمت صد درم دريصورت دست نخواهم بريد * مسله * اگر دزديد خريزا كه قيمت آن نه درم بود و در آن بالاي بود كه قيمت آن يكدرم دست بريده خواهد شد * مسله * اگر دزديد كوزه را كه در آن شهد بود و قيمت آن كوزه نه درم و قيمت شهد يك درم بود دست بريده خواهد شد ودر اصل مذكور است كه هرگاه شخصي دزديد خم شراب را كه از سنگ است وقيمت آن ... درم پس دريصورت قطع يد نيست * مسله * گفته است شيخ الا ئمه سر خسي

رحمه الله در شرح خود که اگر شخصی شراب خورد در جای
محفوظ بعد از این بیرون آورد آن ظرف را و ظرف
از آن جنس است که بریده می شود دست دزد نمی آن
بریده نخواهد شد کذا فی الذخیرة * مسله * شخصی
دزدید قمقمه یعنی کاسه [illegible] قیمت
آن ده درم است دست بریده نخواهد شد و اگر دزدید
آبی را که در آن ظرف بود در خانه بعد از آن خالی برآورد
از خانه دست بریده خواهد شد کذا فی العتابیة * مسله *
مذکور است در قبه وری که هرگاه شخصی دزدید
منه یل را و در آن کیسه درمها بود پس لازم می آید
بریدن قطع ید و مراد از منه یل چیزی است که در آن
دراهم می بندند از روی عادت کذا فی المحیط * مسله *
اگر دزدید جامه را که قیمت ده درم نمی دارد و یافت
در جیبها او ده درم مسکوک و علم بآن نداشت دست نخواهم
برید او را و اگر علم داشت بآن درمها پس لازم است
بریدن قطع ید * مسله * اگر دزدید انبانی را که در آن
مال بود یا دزدید کیسه را که در آن مال بود یا دزدید

چرا که در ان مال بود دست بریده نخواهد شد کذا
في المبسوط لشمس الائمة السرخسي * مسئله * اگر دزدید
خیمه و خرگاه بزرگ را پس اگر ایستاده بود دست بریده
نخواهد شد و اگر پیچیده بود دست بریده خواهد شد
کذا في السراج الوهاج * مسئله * بریده نیست بر خاین
و خاینه یعنی مرد خیانت کنند و زن خیانت کننده و بر مرد
غارت کننده و زن غارت کننده و نیز قطع ید نیست بر کفن دزد
نزد ابي حنیفه و محمد رحمهما الله کذا في الهدایة
* مسئله * اگر دزدید از قبره ومهایا دیناریا چیزی که
غیر کفن بود دست بریده نخواهد شد کذا في السراج
الوهاج اختلاف کرده اند مشایخ ما رحمهم الله جائیکه
قبر در خانه مقفل باشد قول اصح آنست که دست بریده
نخواهد شد برا است که بدزدند کفن را یا بدزدد مال
دیگر را از ان خانه و همچنین اگر دزدید کفن را از
تابوتي که در قافله بود دست بریده نخواهد شد در قول اصح
کذا في الکافي * مسئله * اگر دزدید شخصی چیزی را از شخصی
که خریده است از دست فروشنده بعد ت خیار خود قطع

نیست بر آن * مسئله * اگر وصیت کرد شخصی را بچیزی پس
دزدید وصی پیش از مردن وصیت کننده دست بریده نخواهد شد
و اگر دزدید آن را بعد از مردن وصیت کننده پیش از گرفتن
آن چیز دست بریده نخواهد شد کذا فی السراج الوهاج
* مسئله * قطع ید نیست بر شخصی که دزدی کرد مال
غنائم یعنی مالی که از دار الحرب بغنیمت آمده است پیش از
دزدید از بیت المال مسلمانان خواه آن شخص آزاد باشد
خواه بنده کذا فی النهایة * مسئله * دست بریده
نخواهد شد دزد بدزدیدن مالی که وی را در آن مال
شرکت است کذا فی التبیین * مسئله * هرگاه که بریده
شد دست دزد و باز داده شد متاع بصاحب آن بعد از آن
دزدید آن متاع را مرتبه دیگر دست بریده نخواهد شد نزد
ما از روی استحسان کذا فی المبسوط لشمس الائمة السرخسی
و همچنین است اگر دزدید آن متاع را از آن دزد دزد
دیگر نیز نشد آن دزد را و نه صاحب مال را که دست دزد دوم
ببرد کذا فی محیط السرخسی و اصل در این مسئله آنست که هرگاه
تبدیل نیابد عین مال و بحال خود باشد بریده نخواهد

بصاحب آن جامه و ناقص شد آن جامه نزد صاحب آن پس
باز دزدید همان جامه را دست بریده نخواهد شد کذا
في النهر الفائق * مسئله * اگر دزدید ماده گاوی را
و دست وی بریده شد در آن بعد ازان باز داد آن گاو را
بصاحب آن پس بچه آورد آن گاو نزد مالک خود بعد ازان
دزدید همان دزد آن بچه گاو را دست بریده خواهد شد
* مسئله * اگر دست بریده شد بدزدی متاعی و باز
داده شد متاع بصاحب آن و فروخت آن متاع را
صاحب آن بشخصی دیگر بعد ازان خرید آن متاع را از وی پس
دزدید آن متاع را مرتبه دوم ذکر نکرده است محمد
رحمه الله این مسئله را در کتب خود را اختلاف کرده اند مشایخ
رحمهم الله درین مسئله پس عراقیان از مشایخ ما میگویند
که دست بریده نخواهد شد و مشایخ ماوراء النهر میگویند
که دست بریده خواهد شد کذا في الظهيريه و همچنین
اختلاف کرده اند در صورتیکه فروخت آن متاع را
صاحب آن به دزد بعد ازان خرید این متاع را از دزد کذا
في النهر الفائق * مسئله * شخصی جدا کرد در کوزه مال

چوند را تا آنکه بدهد بفقیران پس بدزدید آن زکوة را مردی توانگر یا مردی فقیر دست بریده خواهد شد بسبب بقای آن مال در ملک وی و همین مختار است کذا في الغیاثیة * مسله * دست بریده نخواهد شد دزد مال حربی مستامن کذا في اختیار وی استحسان * مسئله * مردی از اهل عدل غارت زد بر لشکر اهل بغی وقت شب پس دزدید مال شخصی را از اهل بغی پس آورد آن دزد مال بسوی امام اهل عدل گفته است محمد رحمه الله که نخواهد بریده دست وی را چراکه می رسد اهل عدل را که بگیرند مال اهل بغی را بهر وجهی که قادر باشند در گرفتن مال آنها ونگاه دارند تا آنکه توبه کنند اهل بغی یا بهر زند دران بغی پس رد کرده شود آن مال بسوی آنها پس راه یافت شبهه در گرفتن او با این طریق و همچنین اگر رفت مردی از اهل بغی در لشکر اهل عدل نیز دست بریده نخواهد شد چراکه اهل بغی حلال می شمارند مالهای اهل عدل را واگرچه تاویل ایشان فاسد است لیکن هرگاه که جمع شود با آن باغی لشکر پس تاویل فاسد ایشان بمنزله تاویل

صحیح خواهد بود و اگر مردی از اهل عدل دزدید
مالی را از شخصی دیگر و دزد مذکور آنست که گواهی
می دهد بر آن دیگر بکفر و حلال می داند مال او را و
خون او را خواهم برید دست آن دزد را چراکه تاویل
در اینجا خالی از منعه یعنی لشکر است در بنصورت اعتبار نیست
تاویل را بدون لشکر و بهمین سبب ساقط نخواهد شد ضمان بآن
تاویل همچنین ساقط نخواهد شد قطع ید نیز و این حکم
برای آن است که آن دزد زیر فرمان اهل عدل است پس قادر
می شود امام اهل عدل بروی از استیفای قطع ید بخلاف
کسیکه در لشکر اهل بغی است زیرا که دست امام عدل نمی

رسد بروی کذا فی المبسوط

فصل در بیان حرز و گرفتن

از آن حرز بر دو قسم است یکی حرز معنوی است که داخل
است در وی مثل خانها و سراها و نامیده می شود این حرز حرز
بالمکان و همچنین داخل است در وی خرگه های بزرگ
و دوکانها و خیمه ها و این همه اشیا حرز می بوند اگرچه
در این ها نگهبان نباشد برابر است که یه دزد از اینها
درحالیکه درهای اینها وا باشند یا دروازه آنها نبود

چراکه بنا مقصود از وی حرز است مگر اینکه قطع ید واجب
نمی‌شود مگر به بر آوردن مال از آنها بخلاف مالی که در
حرز حافظ باشد پس واجب می‌شود در وی قطع ید بهر برد
گرفتن و دوم حرز بالحافظ است مثل شخصی که نشسته است
در راه یا در صحرا یا در مسجد و نزد او متاع اوست پس آن
متاع محفوظ است بحفظ آن و اینحکم وقتی است که حافظ نزدیک
باشد از آن متاع و اما اگر دور باشد پس آن حافظ نیست وحد
نزدیکی آن است که بامن مسافت باشد که می بیند آن
متاع را و نگاه می دارد آن را و فرقی نیست میان اینکه
حافظ متاع بیدار باشد یا در خواب و متاع زیر او باشد
یا نزدیک او وهمین است صحیح کذا فی السراج الوهاج * مسئله *
اگر شخصی جمع کرد متاع خود را در صحرا و خواب نکرد
بر متاع خود مگر خفت نزدیک آن متاع پس شخصی دزدید از آن
متاع دست بریده خواهد شد هرگاه خفت صاحب متاع در جای
که می بیند آن متاع را و نگاه میدارد آنرا کذا فی محیط السرخسی
* مسئله * گفته اند مشایخ ما هر حرز معتبر است بحرز مثل
خود چنانچه هرگاه دزدید چارپایه را از اصطبل یا گوسفند را

از حظیره و آن جایی است که برای گوسفند از شاخ درخت و چوب سازند پس دست بریده خواهد شد و هر کاه دزد یه درا هم باز یور ازین مواضع دست بریده نخواهد شد * مسله * مذکور است در کتاب کرخی هر چیز که حرز یک نوع است پس همان حرز برای همه نوع است تا اینکه گرده اند علما که کیک تره فروش و زنبیل خرما را حرز برای درمها و دینارها و مروارید ها و گفته است کرخی رحمه الله که همین صحیح است کذا فی السراج الوهاج گفته است شمس الائمه سرخسی که همین است مذهب نزد ما کذا فی الظهیریة * مسله * در چیزیکه محفوظ بمکان است اعتبا وکرده نمیشود محافظت حافظ همین است صحیح کذا فی الهدایة * مسله * هر کاه شخصی دزدید چیزیرا از حمام بشبه دست بریده خواهد شد نه در دزدیدن بروز اما انچه عادت گرفته اند بعض مردم بدر آمدن حمام در پاره از شب پس حکم آن مثل روز است کذا فی الاختیار شرح المختار * مسله * منقول است از ابی حنیفه رحمه الله

اگر دزدید شخصی جامهٔ زیر شخصی در حمام دست
بریده خواهد شد چنانچه اگر دزدید متاعی را از مسجد
و مالک آن نزد آن متاع است و نزد صاحبین دست بریده
نخواهد شد و همین ظاهر مذهب است و بر آن است فتوی
کذا فی الکافی * مسئله * چیزیکه محفوظ در بناها بود پس
دستوری داد صاحب خانه شخصی را بدرآمدن پس
دزدید آن کس چیزی را دست بریده نخواهد شد و نخواهد
شد هر دزد رفقا او اگرچه در آنجا حافظ باشد و یا
صاحب منزل بر آن متاع خفته باشد * مسئله * چیزیکه
ازین قسم بناها باشد که داخل میشوند مردم بی دستوری
هرگاهیکه خواهند و باز داشته نمیشوند پس آن خانه
و فضای صحرا برابر است و محفوظ نخواهد شد بحافظ و این
مثل مساجد و راهها است کذا فی الایضاح * مسئله * اگر
شگافت بسته بار را و دزدید از وی یا درآورد دست
خود را در صندوق و گرفت مال را از وی دست بریده
خواهد شد کذا فی التبیین * مسئله * اگر دزدید شتری را
مع بار آن از راه دست بریده نخواهد شد برابر است که

یا صاحب آن شتر بران سوار باشد یا نه چراکه این مال آشکار است غیر محفوظ و همچنین اگر دزدید جوال ها را پس بینند دست بریده نخواهد شد و اگر دزدید جوالها را پس بر آورد چیزی را که در آن بود درین صورت اگر صاحب آن در آنجا باشد دست بریده خواهد شد والا نه و اگر جوالها بر زمین نهاده بودند پس شخصی دزدید جوالها را یا متاع آن پس اگر باشد در آنجا صاحب متاع یا ینظور که حافظ آن است دست بریده خواهد شد برابر است که در خواب باشد یا بیدار وکذا فی السراج الوهاج * مسئله * هرگاه دزدید شخصی شتری را از قطار دست بریده نخواهد شد و برابر است که باشد با وی راننده او که می راند وی را یا کشنده او که می کشد او را یا نه پس نگردانیده خواهد شد آن قطار محفوظ براننده یا کشنده اگرچه آن هر دو نگاهبان آن باشند چراکه مال محفوظ میشود به نگاهبان مگر وقتیکه قصد او نگاهبانی باشد و اما هرگاهیکه قصد او چیز دیگر بود و نگاهبانی بطریق تبعیت باشد پس محفوظ نخواهد شد تا اینکه اگر

باشد یا تتار شفچهٔ که در بیآع است براي خلا دست بریده خواهد شد کذا في الذخیرة * مسله * اگر گرفته شد دزد درخانهٔ قبل اینکه بیرون آرد متاع را برابر است که مالک کرده باشد متاع را یا نه درینصورت قطع ید نیست بروي * مسله * اگر انداخت دزدی متاع را بسوی رفیق خود که بیرون خانه است پس گرفت متاع را آن رفیق درینصورت قطع ید نیست بریکی از انها واگر داد سریک خود را از پس دیوار و خود با متاع بیرون نیامد گفته است ابي حنیفه رحمه الله که قطع ید نیست درینصورت بریکي از ان هردو و گفته اند ابي یوسف و محمد رحمهما الله که دست بریده خواهد شد کسیکه اندرون خانه است و دست بریده خواهد شد کسیکه بیرون است هرگاهیکه داخل نکرده باشد دست خود را اندرون خانه واگر داخل کرده باشد دست خود را درخانه وگرفته باشد از سردیکه درسانه است پس درینصورت قطع ید نیست بریکی از ان هرد ودر قول ابي حنیفه رحمه الله وگفته است ابو یوسف رحمه الله که خواهم برید دست هردو را کذا في

فتاوي الكرخي * مسله * اگر بگذاشت متاع را شخصي که داخل خانه است نزد يک نقب بعد از ان بيرون آمد وگرفت آن متاع را ذکر نکرده است محمد رحمه الله اين مسله را وصحيح آن است که درينصورت دست بريده نخواهد شد * مسله * اگر در خانه نهري جاري بود پس انداخت متاع را در نهر بعد ازان بيرون آمد وگرفت متاع را پس اگر آن متاع بقوت آب بيرون آمده است دست بريده نخواهد شد و اگر بيرون آمد بسبب حرکت دادن وي آب را دست بريده خواهد شد ذکر کرده است اين را امام تمرتاشي وليکن مذکور است در مبسوط در صورت بيرون آوردن آب متاع را بقوت جريان خود که اصح آن است که لازم خواهد شد قطع يد كذا في النهاية * مسله * اگر انداخت متاع را در راه بعد از ان بيرون آمد وگرفت آن متاع را پس اين مسله بر دو وجه است يکي آنکه انداخت متاع را در راه باين طور که مي بيند بعد از ان بيرون آمد وگرفت آن را دست بريده خواهد شد وديگر آنکه بيرون انداخت آن را باين طور که نمي بيند پس قطع يد نيست بروي اگرچه بيرون آمد وگرفت آن متاع

را * مسئله * اگر شخصی بار کرد متاع را بر خر وراند آنرا
پس برآورد آن را دست بریده خواهد شد کذا فی السراج
الوهاج * مسئله * شخصی که دزدید متاع را و بیرون
نیاورد از خانه دست بریده نخواهد شد واین وقتی است
که خانه کوچک باشد که بی نیاز نمی شوند صاحب خانها
از انتفاع صحن آن و اگر بزرگ باشد و در آن کوشکها
و منازل است و هر کوشک ساکنان اند جدا و بی
نیاز می شوند اهل منازل از انتفاع صحن خانه و فائده نمی
گیرند از آن صحن مگر فائده کوچه یعنی آمد و رفت
پس دزدید شخصی از کوشکی و بر آورد متاع را بصحن
خانه دست بریده نخواهد شد و اگر دزدید بعض اهل کوشکها
از کوشک دیگر چیزی را دست بریده خواهد شد کذا
فی الکافی * مسئله * اگر نقب زد خانه را بعد از ان
برآمد و نگرفت چیزی را بعد از ان آمد شب دیگر و درآمد
بخانه و گرفت چیزی را در این صورت اگر درین ساعت بود
صاحب خانه نقب را و بند نکرد آن را یا بود نقب آشکارا
که می دیدند آن را رهروان و باقی ماند نقب همچنین بحال

خود پس قطع يد نيست و اگر چنين نيست دست بريده

خواهد شد كذا في السراج الوهاج * مسئله * دزدي

در آمد بخانهٔ مع خر خود پس جمع كرد جامها را و بار

كرد بر خر بعد ازان برآمد از خانه و رفت بخانه خود

پس ازان برآمد خر و آمد بخانهٔ او دست بريده

نخواهد شد و همچنين قطع يد نيست اگر آويخت چيزي را

بر طاير و گذاشت آنرا دران منزل و پريد آن طاير

بخانه آن دزد بعد از گذاشتن و گرفت از وي كذا في

فتاوي السراجية * مسئله * اگر دزديد مالي را از خانهٔ

و در آمد دران خانه شخصي ديگر و بار برداشته داد آن دزد

را و حال آنكه مال همراه آن دزد است دست بريده خواهد

شد تنها كسيكه بار بر وست * مسئله * اگر بيرون

آورد شخصي نصاب يعني ده درم را از خانه يك

مرتبه يا زياده از دو مرتبه درينصورت اگر مطلع شد

مالك مابين آن هردو دزدي و بند كرد نقب را يا

دروازه را پس برآوردن مرتبه دوم دزدي ديگر است

و واجب نميشود قطع يد و وقتيكه مال در هر مرتبه كمتر از

نصاب باشد و اگر مطلع نشد مالک در میان شدن مرتبه
دست بریده خواهد شد کذا في السراج الوهاج * مسله *
اگر دزدید از بام جزیرا که قیمت آن ده درم
میشود دست بریده نخواهد شد * مسله * مردي نقب زد
دیواري را بي دستوري مالک آن بعد از آن غائب شد
پس در آمد دزدي در خانه و دزدید جزیرا قول
مختار آن است که ضمان نخواهد داد نقب زننده
جزیرا که دزدیده است دزد کذا في الخلاصة
* مسله * اگر شخصي دزدید جامهٔ را که گسترده بود در
کوچهٔ دست بریده نخواهد شد و همچنین دست بریده
نخواهد شد اگر دزدید جامهٔ را که گسترده بود بر
دیوار و هم بنا بني که بجانب کوچه بود و اگر گسترده
بود بر دیواري بجانب خانه و یا برسایه باني بجانب
بام دست بریده خواهد شد کذا في الظهیریة * مسله *
شخصي نقب زد خانهٔ را و داخل کرد دست خود را
در آن خانه و گرفت چیز را دست بریده نخواهد شد
و این نزد ابو حنیفه و محمد است رحمهما الله و بعضي از

و اصحاب ما گفته اند در این مسئله که این صورت مجهول است
بر خانهٔ بزرگ که دخول در وی ممکن است از راه نقب
اما هرگاه که خانه کوچک باشد و ممکن نیست در وی
دخول از راه نقب پس داخل کرد دست خود را در آن
خانه و گرفت مال را دست بریده نخواهد شد باتفاق فقها
* مسئله * اگر شخصی انداخت دست خود را در صندوق
صراف یا در آستین غیر خود و گرفت مال را دست بریده
خواهد شد کذا في السراج الوهاج * مسئله * اگر برید
شخصی کیسه را که بیرون از آستین بود و گرفت
دراهم را دست بریده نخواهد شد و اگر انداخت دست
خود را در آستین و برید کیسه را در این صورت دست بریده
خواهد شد و اگر وا کرد بند کیسه را دست بریده نخواهد
شد در صورت اول یعنی وقتیکه کیسه بیرون آستین باشد
و در وجه دوم یعنی وقتیکه کیسه در آستین باشد دست
بریده نخواهد شد کذا في الكافي * مسئله * جماعتی
فرود آمدند در کاروانسرایی یا خانهٔ پس دزدید
بعضی ایشان از بعضی دیگر متاع را و حال آنکه صاحب

متاع حافظ آن است یا آن متاع زیر سر اوست درین صورت
دست بریده نخواهد شد کذا فی السراجیة * مسئله * مروی
است در منتقای حسن از ابی حنیفه رحمه الله در حکم
نباش و آن شخصی است که آماده میدارد برای
شکستن دروازه چیزیرا که می کشاید بآن دروازه را
هرگاه که کشاد دروازه را بی رودیست در خانه و سرای
کسی و گرفت متاع را درین صورت دست بریده نخواهد
شد و اگر در سرای کسی از مالک آن بود و گرفت متاع را
و حال آنکه مالک بیدار است دست بریده خواهد شد
و همچنین هرگاه که کشاد بآله مذکوره دروازه را
در مار دست بریده نخواهد شد * مسئله * قطاع
دست بریده نخواهد شد و آن شخصی است که داده
میشود در راهی تا شره بیاید آنرا پس بگیرد از آن در
راهی و مالک آن نیز آمده * مسئله * مذکور است در
حاوی هرگاهیکه دروازه خانه برهم زده بود و بسته
نبود پس درآمد در سرای دزدی پوشیده و گرفت
متاع را پوشیده دست بریده خواهد شد و اگر دروازه

سراي وا بود ودر آمد دزدي روزانه ودزديد دستش
بريده نخواهد شد * مسله * اگر در آمد دزدي
بشب از در سراي وبود دروازه كشاده وتشته آن برهم زده
بعد نياز خفتن ودزديد پوشيده يا بزور وغلبه و با خود سلاح
داشت يا نه وصاحب سراي ميداند يا نه دست بريده
خواهد شد * مسله * اگر در آمد دزدي در سراي
مردي ميان طعام عشا ونياز خفتن ومردم آمد ورفت
ميدارند پس آن وقت بمنزلهٔ روز است * مسله * هرگاه
صاحب سرا ميداند آمدن دزد را ودزد نميداند
كه درسراي صاحب سراي است يا ميداند دزد وصاحب سرا
نميداند دست بريده خواهد شد واگر هردو ميدانند
يكديگر را دست بريده نخواهد شد واگر نميدانند دست
بريده خواهد شد * مسله * اگر دزدي غلبه نمود بر مردي
بشب تا اينكه دزديد متاع ويرا دست بريده خواهد
شد واگر غلبه نمود بروي روزانه ونقب زد سراي ويرا
وگرفت متاع ويرا از روي غلبه دست بريده نخواهد شد
ليكن از روي استحسان در مسله اول قائل شده يم

موجب قطع يد كذا في المحيط * مسئله * اگر برآورد
دزدي گوسفندي را از چراگاه پس دنبال او گرفت گوسفندي
ديگر و نبرد قيمت گوسفند اول بقدر نصاب پس قطع يد نيست
بر دزد كذا في السراج الوهاج * مسئله * هر گاه
دزديد گوسفندي را يا ماده گاوي را يا اسپي را از چراگاه
هر چند و تنها دست بريده نخواهد شد همچنين گفته است
شيخ رحمه الله و گفته است شمس الاسلام دست بريده خواهد
شد اگر با آنها چوپاني باشد كه نگاهباني آنها ميكند
مذكور است در تتارخانيه كه قطع يد نيست در مواشي كه
در چراگاه باشند اگرچه با آنها چوپاني بود چراكه
چوپان مقرر كرده ميشود براي چرانيدن نه براي نگاهباني
پس نخواهد شد محفوظ بسبب چوپان و اگر باشد همراه
آنها سواي چوپان شخصي كه نگاهباني ميكند واجب
خواهد شد قطع يد و بر همين است فتوي و اگر بودند گوسفندان
كه بشبجاي مستكر فته در خانه كه بنا كرده شد براي
آنها و بر آن خانه دروازه است بسته پس شكست آنرا و
در آمد و دزديد گوسفندي را در اينصورت دست بريده خواهد

شد و مذکور است در فتاوی که گفته اند بعضی از فقها
اعتبار کرده نمیشود رستن هر گاه که دروازه برهم زده
باشد مگر وقتیکه در صحرا تنها باشد کذا فی الذخیرة
* مسئله * شخصی خانه ساخت برای گوسفندان از سنگ
و خار بنان و جمع کرد روی گوسفندانرا و آن شخص
خفته است نزدیک گوسفندان دست بریده خواهد شد دزد
آنها * مسئله * گفته است محمد رحمه الله هر گاه جمع
کرد شخصی گوسفندانرا در خانهٔ گوسفندی یا در غیر
خانهٔ گوسفندی و بران خانه نگاهبانی است یا نه بعد آنکه
جمع کرده است در موضعی دست بریده خواهد شد دزد
آنها کذا فی الحاوی و جمیع مشایخ رحمهم الله برانند که
هر گاه جمع کرد گوسفندانرا در مکانی که ساخته است
برای حفظ آنها پس دزدید مردی ازان گوسفندان لازم
است بروی قطع ید برابر است که با آنها حافظ باشد یا نه
کذا فی المحیط و این است قول صحیح کذا فی الذخیرة * مسئله *
هر که دزدید از مال پدر خود اگرچه بالا رود و یا از
پسر خود اگرچه فرو تر رود یا از ذی رحم محرم خود مثل

برادر وخواهر وعم وخال وخاله وعمه دست بريده نخواهد شد * مسئله * اگر شخصى بزدديد از خانه بيت رحم خود متاع ديگر برادست بريده نخواهد شد واگر دزديد مال ذي رحم محرم خود را از خانه ديگرى دست بريده خواهد شد كذا في فتح القدير * مسئله * اگر دزديد شخصى از مادر وياخواهر خود كه رضاعي اند دست بريده خواهد شد كذا في الكافي * مسئله * اگر دزديد زن وشوهر يكي از ديگري دست بريده نخواهد شد وهمچنين دست بريده نخواهد شد اگر دزديد يكي از زن وشوهر از خانه خاص ديگري كه دران هردو سكونت نميداريد كذا في غاية البيان * مسئله * اگر دزديد زني از شوهر خود ويا دزديد شوهر از زن خود بعد ازان طلاق داد او را ودخول نكرد باوي پس بائن شد آن زن بغير عدت درينصورت دست بريده نخواهد شد يكي از ان هردو * مسئله * اگر دزديد از زن مبتوته يعني متروكه يا مختلعه اگر بود در عدت دست بريده نخواهد شد برابر است كه يك طلاق واقع شده باشد يا دو طلاق يا سه طلاق وهمچنين اگر

بدزدید آن زن از خانهٔ شوهر خود و آن زن در عدت بود
پس قطع ید دست بر آن زن کذا فی السراج الوهاج * مسئله *
اگر شخصی طلاق بائنه داد زن خود را بعد از دزدید
و گذشت مدت عدت آن بعد از آن خصومت برده شد بسوی
قاضی در ینصورت دست بریده نخواهد شد کذا فی التبیین
* مسئله * اگر دزدید شخصی از زن بیگانه یا دزدید آن
زن بیگانه از مرد بیگانه بعد از آن در نکاح آورد آن
زن را پیش از مخاصمت بردن بسوی امام بعد از آن خصومت
بردند بسوی امام و اقرار بدزدی کرد کسیکه دزد
بود پس حاکم دست نخواهد برید کذا فی الذخیره و اگر
در نکاح آورد آن زن را بعد از حکم قاضی دست
بریده نخواهد شد نزد ابی حنیفه و محمد رحمهما الله
کذا فی السراج الوهاج * مسئله * اگر دزدید شخصی از
زنی که حرام شد بروی بسبب بوسه زدن مادر وی یا دختر
وی دست بریده نخواهد شد کذا فی المحیط * مسئله * اگر
دزدید شخصی از خانهٔ خویشاوند زن خود یا از خانهٔ
خویشاوند داماد خود دست بریده نخواهد شد نزد

ابی حنیفه رحمه الله و نزد صاحبین دست بریده خواهد شد
و اختلاف در صورتی است که خانه را ماذون شده بود
در صورتیکه خانه دختر باشد دست بریده خواهد شد
باتفاق فقها و همچنین در مسئله شوهر کاهیکه خانه برای
زوجه باشد دست بریده نخواهد شد باتفاق فقها کذا فی
الجوهرة النیرة و ختن شوهر هر ذی رحم محرم است از
جانب مرد مثل شوهر دختر و خواهر و هر ذی رحم محرم
که از جانب داماد باشد و صهر آن است که حرام باشد
بر مردی بسبب دامادی مثل مادر زن یا دختر مادر زن
و مثل زن پدر و هر ذی رحم محرم از اولاد آن مادر زن
کذا فی المحیط * مسئله * اگر دزدید بنده از مولای
خود دست بریده نخواهد شد و همچنین اگر دزدید
از پدر مولای خود یا از مادر مولی یا از ذی رحم محرم
مولی یا از زن مولای خود یا از کسیکه دست بریده
نمیشود مولی بسبب دزدی از ایشان پس بنده آن بمنزله مولی است
کذا فی محیط السرخسی و فرقی نیست میان آنکه بنده که دزدیده
است از مولای خود مدبر شد یا مکاتب یا ماذون به تجارت یا ام

ولذا كذا في السراج الوهاج و همچنين است حكم مولى هرگاه كه دزديد از مكاتب خود يا بندهٔ ماذون خود * مسله * دست بريده نخواهد شد بسبب دزدي از مال بندهٔ چراكه آن بنده بمنزله امانت دار است در چيزيكه بدست اوست و دست بريده ميشود در دزدي امانت دار كذا في محيط السرخسي * مسله * قطع يد نيست بر مهمان هرگاهيكه دزديد از ميزبان كذا في الهداية * مسله * قطع يد نيست بر خادم قوم هرگاهيكه دزديد متاع ايشان را و قطع دست نيست بر چاكريكه دزديد از موضعي كه دستوري يافته است بدر آمدن آن موضع * مسله * هرگاه شخصي اجاره داد سراي خود را بمردي پس دزديد اجاره دهنده از مستاجر يا مستاجر از اجاره دهنده و هريكي از ايشان در مكاني عليحده است دست بريده خواهد شد دزد از هريكي نزد ابي حنيفه رحمه الله و نزد صاحبين هرگاه دزديد اجاره دهنده از مستاجر پس قطع يد نيست و اگر دزديد مستاجر از اجاره دهنده دست بريده خواهد شد باتفاق فقها هرگاه در يك خانه باشند كذا في السراج الوهاج

فصل سيوم در كيفيت قطع يد و اثبات آن

* مسله * بريده

خواهد شد دست راست دزد از بند دست زداغ
داده خواهد شد وقیمت روغن وهیئت داغ کردن بر بیت
است نزد ما کذا في البحر الرائق پس اگر دزدید بار دیگر
بریده خواهد شد پاي چپ او واگر دزدید مرتبه سوم
دست بریده نخواهد شد وچپ بریده خواهد شد هميشه
در زندان تا اینکه توبه کند واین استحسان است ونیز
تعزیر کرده خواهد شد وذکر کرده اند آنرا مشایخ
رحمهم الله کذا في الهداية ومیرسد امام راکه بکشد
آنرا بنا بر سیاست بسبب سعي کردن آن در زمین بفساد
کذا في السراجیه * مسئله * اگر دزد را دست چپ شل باشد
یا بریده یا پاي راست بریده باشد دست بریده نخواهد شد
وهمچنین است هرگاه پاي راست او شل باشد وبرین قیاس
است اگر بود نر انگشت دست چپ او بریده یا شل ویا باشد
دو انگشت دست چپ سواي نر انگشت او بریده یا شل واگر
باشد یک انگشت دست چپ سواي نر انگشت بریده یا شل
دست بریده خواهد شد کذا في الهداية واگر باشد دست
راست دزد شل یا ناقص الاصابع دست بریده خواهد شد

هرظاهر روایت کذا في التبیین * مسله * هرگاه باشد
دزد را در یک دست یک دست در این صورت گفته‌اند
بعضي فقها که هردو بریده خواهند شد وگفته‌اند بعضي
که اگر جدا باشد کف اصلي از زائد وممکن بود اقتصار
بر قطع اصلي بریده نخواهد شد زائد واگر ممکن نباشد
هردو بریده خواهند شد وهمین مذهب صحیح است پس
اگر میگرفت بیکي ازان دو کف بریده خواهد شد همان کف
که میگرفت ازوي کذا في الجوهرة النیرة * مسله * اگر باشد
پاي راست دزد بریده انگشتان در این صورت اگر قدرت
بر ایستادن ورفتن بآن دارد بریده خواهد شد دست او
واگر قدرت رفتن ندارد دست بریده نخواهد شد
کذا في المبسوط * مسله * شخصي که واجب شد بروي
قطع ید در دزدي پس دست بریده گشت تا اینکه برید
شخصي دست راست اورا در این صورت اگر باشد قطع ید
پیش از دعواي دزدي پس بر قاطع وي قصاص است در صورت
عمد وارش است در صورت خطا وبریده خواهد شد پاي چپ
او درین دزدي واگر قطع ید بعد دعواي دزدي وپیش

از حکم قاضی بوده هیچ نیست ضمان است مگر آنکه بریده
نخواهد شد پای چپ دزد را اگر باشد قطع وی بعد از حکم
قاضی پس تاوان نیست بر قاطع و قطع قاطع قائم مقام قطع
دزدی خواهد شد تا اینکه واجب نخواهد شد تاوان
در دزدی در چیزی که هلاک کرده است از مال دزدی
کذا فی شرح الطحاوی و اگر ببرد قاطع دست راست او را ولیکن
بریده دست چپ او را درین صورت بریده نخواهد شد دست راست دزد
بسبب دزدی تا موجب فوت منفعت گرفتن نشود و اگر ببرد
قاطع دست چپ دزد را ولیکن نبرید پای راست او را
درین صورت ساقط خواهد شد از دزد قطع دست که سبب
سرقه بود و اگر ببرید پای راست را ولیکن نبرید پای
چپ دزد را پس بریده خواهد شد دست راست دزد کذا فی
المحیط * مسئله * هرگاه شخص حاکم جلاد را که قطع کن
دست راست این کس را در دزدی که کرده است پس برید
جلاد دست چپ دزد را قصدا پس چیزی نیست بر جلاد نزد
ابیحنیفه رحمه الله ولیکن تادیب کرده خواهد شد کذا فی
فتح القدیر و این اختلاف در صورتی است که برید جلاد

دست چپ دزد را قصداً و اگر برید آنرا بخطا تاوان
نخواهد داد باتفاق فقها برابر است که خطا در اجتهاد
کرده باشد یا بنظر که اجتهاد کرد و گفت که لفظ ید مطلق
است در کلام مجید پس برید دست چپ را یا خطا کرد در
شناختن دست راست از چپ همین صحیح است کذا في المصفّی
و اگر گفت حاکم جلاد را قطع کن دست این کس را پس
برید جلاد دست چپ را تاوان نخواهد داد باتفاق فقها
* مسله * اگر برآورد دزد دست چپ خود را و گفت که
این دست راست من است پس برید آنرا جلاد تاوان
نخواهد داد باتفاق فقها اگرچه دانسته باشد که این
دست چپ اوست کذا في فتح القدیر * مسله * اگر
برید غیر جلاد دست چپ دزد را نیز تاوان نخواهد داد
و همین است صحیح کذا في الهدایة * مسله * اگر حکم
کرده شد بر دزد بقطع ید و برید شخصی دست راست
او را بی حکم امام پس نیست چیزی بروی لیکن امام
تادیب خواهد کرد ویرا برین قطع ید کذا في المبسوط
* مسله * اگر برید جلاد پای راست دزد را تاوان

خواهد داد دست آنرا و تاوان خواهد داد دزد مال
دزدی را و اگر ببرید جلاد پای چپ دزد را تاوان
خواهد داد دست آنرا و ببرید خواهد شد دست راست
دزد و اگر ببرید جلاد هر دو دست دزد را در صورت
قطع دست راست بسبب دزدی خواهد شد و تاوان خواهد
داد دزد را اما بر دست چپ کذا فی المحیط * مسئله * اگر
ببرید جلاد هر دو دست و هر دو پای دزد را تاوان
خواهد داد برای دست چپ و هر دو پای و اگر دست
راست دزد نباشد بریده خواهد شد پای چپ او کذا فی
العتابیة * مسئله * هرگاه حکم کرده شد بر شخصی
بقطع به گواهان دزدی بعد ازان گریخت تا حکم نکرده
شد بروی تا اینکه گرفته شد و گرفتار شد بعد از زمانی
دست بریده نخواهد شد و اگر تعاقب او بوده نه زمان
وقت داد کا قاضی و گرفتند او را هنگام دست
بریده خواهد شد کذا فی المبسوط شمس الائمة السرخسی
* مسئله * اگر شخصی دزدید از دو کس دست بریده
خواهد شد در غیبت یکی از این هر دو کذا فی العتابیة

* مسئله * مردی دزدید از شخصی که از جوزجانیان
است پس خصومت برده شد بسوی قاضی بلخ درینصورت
نپرسد قاضی بلخ را که قطع دست دزد کند و اگر نایب
شد مردی از اهل بلخ بر اهل جوزجانیان بعد آن رئیس
گردن والی خراسان درینصورت نپرسد قاضی بلخ را اگر
اقامت حد کند و این صورت مثل آنست که دزدید شخصی
از خوارزم و خصومت برده شد بسوی قاضی بخارا
کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه ثابت شد دزدی در سرمای
سخت یا گرمای شدید که خوف موت دزد است اگر
دست بریده شود درینصورت حبس کرده خواهد شد تا اینکه
بر طرف شود گرمی و سردی و هرگاه خوف هلاکت دزد
نباشد اگر دست بریده شود درینصورت دیر نکرده
خواهد شد و اگر حبس نموده شد دزد تا کم شدن گرمی
و سردی پس مرد دزد زندان درینصورت تاوان مال دزدی
دین است در ترکهٔ آن دزد کذا فی المبسوط لشمس الائمة
السرخسی * مسئله * دست بریده نخواهد شد دزد مگر
وقتیکه حاضر شود صاحب مال و مطالبهٔ آن کند و [illegible]

است ابو يوسف رحمه الله كه من دست خواهم بريد خواه صاحب مال حاضر باشد يا نه و صحيح ظاهر روايت است كذا في زاد الفقها * مسله * فرق نيست ميان شهادت و اقرار نزد ما و همچنين اگر غايب شد صاحب مال وقت قطع يد نزد ما كذا في الهداية * مسله * مستودع و غاصب و صاحب ربا و مستعير و مستاجر و مضارب و مستبضع و قابض بر قصد شرا و مرتهن و هر مرديكه دست محافظت دارد مثل پدر و وصي سواي مالك هر سه اينها را كه ببرند دست دزد خود را و دست بريده خواهد شد بدعواي مالك در دزدي ازين مردم مذكور مگر راهن كه دست بريده نخواهد شد دزد بخصومت او وقت قايم بودن رهن مگر بعد اداي دين كذا في الكافي * مسله * اگر بريده شد دست دزدي بسبب دزدي و دزديده از وي مال بردند و اشخص ديگر پس نميرسد آن دزد اول را و نه صاحب مال را كه دست آن دزد دوم ببرند مگر ميرسد دزد اول را كه خصومت كند براي باز گرفتن مال از وي و ديگر روايتي است كه اگر دزديد دزد دوم پيش ازينكه

اورا یا حاکر او را که بطریق ماهیانه است یا سالیانه
واگر باز داد پدر و پسر را یا جد او را و یا مادر او را یا جدهٔ
او را و اینها در عیال او نبودند دست بریده نخواهد شد
واگر باز داد عیال این مذکورین را دست بریده خواهد شد
واگر داد مکاتب صاحب مال را دست بریده نخواهد شد
چراکه آن مکاتب بندهٔ اوست * مسئله * اگر دزدید
شخصی از مکاتب مالی را و باز داد مولای وی را دست
بریده نخواهد شد * مسئله * اگر دزدید چیزی از عیال
و باز داد کسی را که پرورش آنها میکند دست بریده
نخواهد شد کذا فی الکافی * مسئله * هرگاه حکم
نموده شد بر مردی بقطع ید بسبب دزدی پس بخشید
آن مالک مال دزدی را بآن دزد و تسلیم نمود و یا فروخت
از وی دست بریده نخواهد شد کذا فی فتح القدیر * مسئله *
اگر غصب کرد شخصی مال را از دزد و تاوان داد غاصب
صاحب مال را درینصورت ساقط خواهد شد قطع ید کذا فی
العنایة و اعتبار نموده میشود که قیمت مال دزدی روز
دزدیدن ده درم بود و همچنین روز قطع ید واگر بود

قيمت آن روز دزدي ده درهم وبعد ازان نقصان
پذيرفت درينصورت اگر نقصان قيمت بسبب نقصان عين
المال است دست بريده خواهد شد و اگر نقصان قيمت
بسبب نقصان نرخ است در ظاهر الروايت دست بريده نخواهد
شد كذا في المحيط * مسئله * هرگاه اقرار كرد بنده بدزدي
ده درهم درينصورت اگر آن بنده ماذون در تجارت ست
صحيح خواهد شد اقرار آن وبريده خواهد شد دست او
و مال بازداده خواهد شد بمالك مال اگر مال ضايع نشده و
اگر ضائع شد تاوان نيست بروي برابر است كه تصديق
وي كند مولي يا تكذيب وي كذا في السراج الوهاج
واگر بنده محجور است از تجارت ومال دزدي پيش او
موجود است درينصورت اگر مولي تصديق اوكند دست
بريده خواهد شد وباز داده خواهد شد مال بصاحب مال
واگر مولي تكذيب وي كرد وگفت كه دراهم مال من اند
درينصورت نزد ابي حنيفه رحمه الله قطع يد ست و باز دادن مال
بسوي صاحب مال واگر مال ضائع شد صحيح خواهد شد اقرار
وي در باب حد در قول همه اصحاب ما و ضمان نيست بروي

برابر است که تصدیق وی کند مولی یا تکذیب وی واین وقتی است که بنده بزرگ باشد دروقت اقرار واما هرگاه که کوچک باشد پس هرگز قطع ید نیست ازوی لیکن اگر ماذون درتجارت است بازخواهد داد مال دزدی را بصاحب مال اگرمال موجود باشد واگر هلاک شد ضمان خواهد داد واگر محجور است درینصورت اگر مولی تصدیق او کند باز داده خواهد شد مال بصاحب مال اگرموجود باشد اما در صورتیکه مال هلاک شده باشد پس ضمان نیست بروی نه فی الحال ونه بعد آزادی کذا فی غایة البیان * مسئله * اگراقرارکرد بندهٔ بدزدی کمتر از ده درهم دست بریده نخواهد شد بعده ازان خواهد دید که اگرآن بنده ماذون درتجارت است صحیح خواهد شد اقرار وی وباز داده خواهد شد مال بصاحب مال واگر مال ضائع شده است تاوان خواهد داد برابراست که آن بنده کوچک باشد یا بزرگ واگرمحجور است درینصورت اگر مولی تصدیق خواهد کرد پس حکم همچنین است واگرتکذیب کند پس مال مرمولی راست

و تاوان نخواهد داد آن بنده بعد از آزاد شدن اگر بزرگ
باشد در وقت اقرار و اگر کوچک باشد ضمان نیست بروي
كذا في السراج الوهاج * مسئله * هر گاه دست بريده
شد بدزدي و مال موجود است در دست او پس آن داده
خواهد شد بصاحب مال بسبب باقي بودن آن در ملک وي
كذا في الهداية و اگر هلاک شده باشد آن مال تاوان
نخواهد داد و همچنين است در قول مشهور اگر هلاک
كرده باشد دزد مال را چرا كه جمع نميشود تاوان
و قطع يد نزد ما كذا في السراج الوهاج و اين وقتي است
كه بعد از دست بريدن باشد و اگر هلاک و استهلاک قبل
قطع يد است درين صورت اگر بگويد مالک مال كه من
تاوان خواهم گرفت دست بريده نخواهد شد نزد ما و اگر
گفت كه اختيار ميكنم دست بريدن را دست بريده
خواهد شد و تاوان نيست نزد ما كذا في المحيط * مسئله *
اگر بريده شد دست راست دزد بعد از ان هلاک كرد
مال را ديگري درين صورت ميرسد صاحب مال را كه
تاوان بگيرد قيمت را از هلاک كننده مال و اگر دزد

امانت نهاد مال را بر دزد دیگری پس هلاک شد دزد دوم
وی ضمان نخواهد داد کسیکه امانت نهاده است کذا
في السراج الوهاج * مسئله * هرگاه مالک گردانید دزد
شخصی را بچیزی که دزدیده بود از مردی بفروختن و
یا بهبه بخشیدن و مانند آن و دزد اینهمه پیش از قطع ید
یا بعد آن پس تملیک آن دزد باطل است و باز پس داده
خواهد شد مال دزدی بصاحب مال و رجوع خواهد کرد مشتری
بر دزد بقیمتیکه داده است اورا و اگر هلاک شده باشد
مال دزدی در دست مشتری یا موهوب له پس ضمان
نیست بر مشتری و نه بر دزد همچنین مروی است از
ابی یوسف رحمه الله و اگر مشتری یا موهوب له
هلاک کرد مال را پس میرسد مالک را که تاوان
بگیرد از مشتری و بعد از آن رجوع خواهد کرد مشتری
ثمنی بود را بر دزد نه قیمت آن را کذا في المحيط * مسئله *
اگر غصب کرد انسانی مالی را از دزدی و هلاک شد
در دست غاصب بعد قطع ید دزد درینصورت نمیرسد دزد
را که ضمان بگیرد از غاصب و نه مالک را کذا في

الایضاح* مسئله * گفته است محمد رحمه الله در حق شخصي
که دزدي کرده است چند مرتبه و برده شد يک حد پس
آن يک حد کفايت خواهد کرد جميع حد ها را چرا که
حد هائيکه خالصة لله اند هرگاه جمع شوند متداخل ميشوند
اگر از يک جنس باشند زيرا که مقصود از اقامت
حد باز داشتن است از مباشرت گناه بخلاف آنکه اگر
اقامت حد کرده شد يکمرتبه بعد از ان دزديد مرتبه
دوم پس بيقين دانستيم که منع حاصل نشد بحد اول
* مسئله * اتفاق کرده اند علما در صورتيکه حاضر شدند
ارباب سرقات و دعوی کردند و ثابت نمودند بر دزد
دزدي را تاوان نخواهد داد براي آنها چيزيرا از
دزدي هرگاهيکه هلاک شده باشد در دست او يا هلاک
کرده باشد اما هرگاهيکه حاضر شد يکي يا دو از ان
مالکان و دعوي کرد و باقي غايب اند پس قاضي بريد
دست دزد را بدعواي کسي که حاضر است بعد از ان
حاضر شدند باقي پس موافق قول ابيحنيفه رحمه الله
ضمان نخواهد داد دزد براي آنها چيزيرا وقتيکه هلاک کند

شود مال نزد او یا هلاک کرده باشد رگفته‌اند ابو یوسف و محمد رحمهما الله تاوان خواهد داد قیمت مالهای غائبان را و تاوان نخواهد داد کسی را که حاضرست وقت خصومت قیمت دزدی او باتفاق فقها پس اگر مالهای دزدی موجود باشد رد خواهد کرد امام بر مالکان آنها و قطع ید مانع نیست باز دادن مال دزدی را کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه شخصی دزدید نصابها را از یک کس چند مرتبه پس دعوی نموده شد در بعض نصابها و دست بریده شد تاوان نخواهد داد باقی نصابها را نزد ابیحنیفه رحمه الله بخلاف صاحبین رحمهما الله کذا فی غایة البیان * مسئله * اگر اقرار کرد شخصی بدزدی و صاحب مال غائب است پس اجتهاد کرد حاکم و برید دست وی را در دزدی درینصورت تاوان نخواهد داد چیزی را بصاحب مال اگرچه حاضر شود و تصدیق بدزدی آن کند کذا فی المبسوط * باب سیوم *

در بیان چیزیکه حد کرده میشود دزد بدزدی آن

* مسئله * هرگاه دزدید شخصی جامه را و نیمه کرد آنرا

دزد آن سرای پس برآورد آنرا درین صورت اگر قیمت او
بعد پاره کردن برابر ده درم نشود دست بریده نخواهد شد
باتفاق بخلاف آنکه اگر پاره کرد آنرا بعد برآوردن
از سرای او کم شد قیمت آن از ده درم بسبب پاره کردن
و هرگاه پاره کرد آنرا در حرز بعد از آن برآورد آنرا و
حال آنکه قیمت او برابر ده درم بود پس اگر ازین عیب
نقصان اندک شده باشد لازم است بر دزد قطع ید
باتفاق فقها ولیکن هرگاه نقصان فاحش و بسیار باشد
پس اگر اختیار کرد مالک آن گرفتن جامه و تاوان
نقصان درین صورت لازم است بر دزد قطع ید و اگر
اختیار کرد مالک تاوان گرفتن قیمت جامه و سپرد کردن
جامه بدزد پس قطع دست دزد نیست و گفته است ابو یوسف
رحمه الله که دست بریده نخواهد شد در هر دو صورت
کذا فی المبسوط و اختلاف کرده اند فقها در بیان فرق
میان نقصان فاحش و اندک و صحیح آنست که نقصان فاحش
چیزیست که فوت میکند بعض اصل چیز و بعض فایده آنرا
و نقصان اندک آنست که فوت نشود بسبب آن چیزی از

منفعت بلکه بدان معیوب شود کذا فی البحر الرائق و هرگاه
شق موجب اتلاف جامه شود پس لازم است مالک را
کردن تاوان همه قیمت آن بدون اجتهاد و مالک بخواهد
شد دزد جامه را و دست بریده نخواهد شد و حد
اتلاف آنست که کم شود قیمت آن زیاده از نصف
کذا فی التبیین * مسئله * اگر دزد دزدید گوسفندی
را و ذبح کرد آنرا بعد ازان برآورد آنرا از خانه
دست بریده نخواهد شد هرچند که قیمت آن ده درم
بعد ذبح باشد لیکن تاوان خواهد داد قیمت آنرا
بمالک کذا فی فتح القدیر * مسئله * اگر دزدید زر یا سیم
را که در ان قطع دست واجب میشود و ساخت ازان
درمها و دینارها دست بریده خواهد شد و واپس داده
خواهد شد درم و دینارها بمالک آن و این نزد ابی حنیفه است
رحمه الله و گفته اند صاحبین سبیلی نیست مالک را بران
درمها و دینارها یعنی واپس نخواهد یافت کذا فی
الهدایة و بر همین اختلاف است هرگاه ساخت ازان
طلا و سیم زیورها یا ظروف ها کذا فی التبیین * مسئله *

واگر رنگ کرد جامه را بعد بریدن دست یا تاوان سپرد
آنرا بمالک کذا فی البحر الرائق و همچنین است در
شرح مختار و اگر رنگ سیاه کرد دزد جامه را بعد از
دست بریده شد یا پیشتر دست بریده شد بعد از ان رنگ
سیاه کرد آنرا درین صورت واپس گرفته خواهد شد
جامه ازو نزد ابوحنیفه و محمد رحمهما الله و نزد
ابی یوسف رحمه الله رنگ سیاه و سرخ و زرد برابر
است کذا فی فتح القدیر * مسئله * مرویست در نوادر ابن
سماعه از محمد رحمه الله هرگاه دست بریده شد دزد
حال آنکه رنگ کرده بود جامه را پس نه رسد
مالک جامه را واپس گرفتن آن و باید وجهت از ان جامه
برای فتوی میدهم دزد را که بفروشد جامه را
بگیرد از قیمت آن چیزیکه زیاده شده است بسبب رنگ
و خیرات کند اصل قیمت جامه را و همچنین بفروشد پیراهن
را و بگیرد از ان قیمت رشتهای خود و اصل قیمت جامه را
تصدق کند و همچنین اجرت دوختن بگیرد از ان
بقیه از خرج خود که بران شده است کذا فی المحیط

* مسئله * ... پاشکی پالدزدی در ما وکه از دو آنرا
یاسر ... در قلب میرسد مالک را کرفتن آن و اگر
مال دزدی روی وساخت از ان کاسه یا بوی آهن
ساخت آنرا زره نجیر اهد کرفت مالک آنرا و هیچنین
است حال هرچیز از متاعها وغیر آن هرکاه متغیر شد
از حال سابق خود پس اگر تغیر بنقصان قیمت بود در ینصورت
میرسد مالک را کرفتن آن * مسئله * اگر بود مال دزدی
گوسپند و بچه زاد در ینصورت خواهد کرفت مالک هردورا
کذا في المبسوط * مسئله * اگر دزدید کندم را و آرد
کرد آنرا در ینصورت آن آرد بعد قطع دست مال دزد
خواهد بود و اگر دزدید پست را و آمیخت آنرا بروغن
یا پشهد پس حال آن مثل اختلاف است در رنگ کذا في
شرح الطحاوي * مسئله * هرکاه جمع شد قطع دست بسبب
دزدی وقصاص ابتدا کرده خواهد شد بقصاص و
تاوان خواهد داد مال دزدی را ودر صورتیکه حکم
کرده شد بقصاص وعفو کرد از وي صاحب قصاص
یا مصالحه کرد باوي بمال بریده خواهد شد دست او

بسبب نابردی واگر مصالحه نکرد با طالب قطع تا آنکه
خشکیدست برمای دراز شده و راضی بود بدیت از آن
قصاص بصلح بعد از آن مصالحه کرد طالب قصاص
گردید بصورت سابقه خواهد شد از روی قطع دست سپس
در کتیبه باعث گذشتن مدت دراز بود در صورتیکه قصاص در
پای چپ باشد اگته اکرده خواهد شد بقصاص بعد از آن حبس
کرده خواهد شد تا به شود پس از آن دست بریده خواهد
شد در سرقه و همچنین است اگر واجب شود قصاص در
سجده یعنی بر جهتیکه در سرکرده است کذا فی المبسوط

* باب چهارم در احکام راهزنان * باید دانست که برای
راهزنان که در حق آنها احکام مخصوصه اند چند شرط است
یکی از آن این است که برای آنها شوکتی و لشکری باشد
باین طور که راه روندگان را تاب مقاومت با ایشان نبود
و بر رهروان راه زدن برابر است که رهزنی بسلاح باشد
یا بعصای بزرگ یا بسنگ یا غیر آن وشرط دوم این ست که رهزنی
بیرون و بعید از شهرها باشد و بعد کور است در ینابیع که
درمیان دو قریه و یا دو شهرها و یا در مدینه نبود و باشد

میان آنها در میان شهر مسافت سه شبانروزه چنین است در ظاهر روایت و منقول است از ابی یوسف رحمه الله که حکم میان آنها و در میان شهر کمتر از مدت سفر بود و یا راه زدند در شهر وقت شب جاری خواهم کرد بر آنها حکم رهزنان و بر همین است فتوی و شرط سیوم آنست که و هزنی در دار الاسلام باشد و شرط چهارم آنست که یا فته شود جمیع شرطهائیکه در سرقه صغری یعنی دزدی کرده شد و نیز شرط کرده می‌شود که باشند جمیع رهزنان که قطع ید بر آنها واجب شده بیگانه از مالکان مال و شرط پنجم آنست که دست یاب شود امام بر ایشان پیش از توبه کردن و باز دادن اموال بمالکان آنها کذا فی التاتارخانیه * مسله * هرگاه بر آمد جماعت یا تن دارندگان یا یکی که قادر می‌تراند شد بر باز داشتن و رهزنی وقصد کردند راه زنی را پس گرفتار شدند پیش از انکه بگیرند مالی را یا بکشند شخصی را حبس خواهد کرد آنها را امام بعد تعزیر تا توبه کنند و اگر گرفتند مالی را که معصوم است یعنی مال مسلم یا ذمی را و آن مال هرگاه که قسمت کرده شد بر آن جماعت رسید هر یکی را از آنها ده درم یا زیاده یا رسید

الكافي * مسله هر گاه کشته شد راه‌زن یا دست بریده
شد نیست بر وی تاوان مال کذا في المحيط و هیچ کس تاوان
نخواهد داد عمل قتل را و عمل زخم را کذا في التبيين
* مسله * اگر مرتکب قتل شد یکی از راه‌زنان جاری کرده
خواهد شد حد بر همه ها کذا في الاختيار شرح المختار
* مسله * اگر نکشت راه‌زن و نگرفت مال را لیکن زخمی
کرده در ینصورت قصاص گرفته خواهد شد از وی
در جراحتی که در وی قصاص است و ارش و تاوان
گرفته خواهد شد در جراحتی که تاوان است در وی
وگرفتن قصاص و ارش اولیا راست کذا في الهداية * مسله *
اگر گرفتند راه‌زنان مال را و زخمی کردند در ینصورت دست و پا
بریده خواهند شد از جانب مخالف و باطل خواهند شد
حکم جراحات برابر است که بعمد باشد یا بخطا
کذا في السراج الوهاج * مسله * اگر گرفتار شد راه‌زن
بعد توبه کردن و حال آنکه کشته بود شخصی را بعمد
در ینصورت اگر خواهند اولیای مقتول بکشند او را و اگر
عفو کنند و واجب میشود تاوان مال هر گاه که هلاک

شد دردست آن راهزن یا هلاک کرد آنرا کذا فی الهدایة
* مسئله * اگر گرفتار شدند راهزنان [illegible]
وحال آنکه کشته بودند یا زخمی کردند بعهد ولیکن
نگرفته اند از مال چیز حقیر را که برسد هر یکی را
بده درم پس اختیار در قصاص نفس و مال اولیا راست اگر
خواهند استیفای قصاص کنند و اگر خواهند عفو کنند
کذا فی النهایة * مسئله * اگر راهزن گرفت مال را و
نکرد چیزی را سوای آن درینصورت اگر توبه کرد
پیش از گرفتار شدن پس لازم است ویرا که باز دهد
چیزی را که گرفته است یا تاوان دهد اگر هلاک شده
کذا فی السراجیة * مسئله * هرگاه راهزن راهزنی کرد
و گرفت مال را بعد ازان بگذاشت راهزنی را و اقامت
کرد در قبائل خود مدتی درینصورت اقامت حد نخواهد
کرد بروی امام از روی استحسان کذا فی المبسوط لشمس
الائمة السرخسی * مسئله * اگر باشد از راهزنان کودکی یا
دیوانه یا ذی رحم محرم مقطوع علیه یعنی کسیکه راهزنی نموده
شد ساقط خواهد شد حد از باقی راهزنان کذا فی الکافی

و همچنین هرگاه باشند در میان راه زنان کنك هکذا في
الـ[illegible] مسئله ۳ هرگاه راه زدند قافلهٔ بزرگ را که
در آن مسلمانان و مستامنان اند اقامت حد نبوده خواهد
شد بر آنها مگر در صورتیکه قتل و گرفتن مال واقع
شود تنها بر مستامنان که درین هنگام حد
واجب نخواهد شد چنانکه اگر همراه مستامنان
غیر ایشان نبود کذا في النهاية * مسئله * اگر راه زني کردند
بعضي از اهل قافله بر بعضي در ینصورت حد واجب نخواهد
شد کذا في الهداية * مسئله * روایت کرده است ابراهیم
از محمد رحمه الله در حق قومي که راه زدند و کشتند
بعد از ان بر گشتند و رفتند آیا تعاقب کنند آنها را اهل
قافله یا نه گفته است محمد رحمه الله اگر باشد در ان
قافله وارث مقتول تعاقب کند آنها را پس میرسد اهل
قافله را که در پی او روند و الا نه * مسئله * اگر گرفتند
راه زنان متاع مردی را پس میرسد اهل قافله را که تعاقب
آنها کنند اگر چه صاحب مال تعاقب نکند و اگر متاع را
هلاک کردند راه زنان نمیرسد اهل قافله را که تعاقب

کنند چرا که آن متاع بمنزلهٔ دین است بر آنها کذا فی الصحیط * مسله * اگر داشد در میان راه زنان زنی پس حکم او مثل حکم آن راه زنان است و اگر زن باشد همچنین است حکم او در ظاهر روایت هکذا فی المبسوط * مسله * اگر شریک شدند زنان و مردان در راه زنی قطع ید نیست بر آنها در ظاهر روایت کذا فی خزانة المفتین * مسله * اگر بود از راه زنان زنی پس کشت و گرفت مال را نه مردان در ینصورت کشته نخواهد شد آن زن و کشته خواهند شد مردان همین است مختار * مسله * ده زنان بودند که راه زدند و کشتند و گرفتند مال را در ینصورت کشته خواهند شد و تاوان خواهند داد مال را کذا فی السراجیه * مسله * ثابت میشود راه زنی باقرار یکبار تنه و بقول دو مرد * و شود در کشتن راه زن از اقرار چنانکه در دردی پس ساقط خواهد شد حد و مواخذه کرده خواهد شد بمال که اقرار آن کرده است بار هزنی و ثابت خواهد شد به گواهی دو گواه بر مشاهده راه زنی یا بر اقرار آن پس اگر گواهی داد

یکي از دو گواه بر مشاهدهٔ زنی و دیگر بر اقرار آنها بزنا زني مقبول نخواهد شد گواهي آنها * مسئله * قبول کرده نخواهد شد اگر گواهي دهند شاهدهمی بوقوع زنا زنی بزنی رخود اگرچه بالا رود یا بر بستر خود اگرچه فرو تر آید * مسئله * اگر گفتند شاهدان که زنا زدند بر ما و پرهیز اهیان ما و گرفتند ما لاماما قبول نبودها نخواهد شد و اگر گواهي دادند که زنا زنی کرده اند بر مردني از عوام الناس و آنکس والیي است مشهور یا غیرمشهور در ینصورت حاکم اقامت حد نخواهد کرد بر زنا زنان مگر بحضور مدعي * مسئله * اگر زنا زدند در دار الحرب بر تاجران مستامنین یا در دار الاسلام در موضعي که در تصرف اهل بغي است بعد از ان آورده شد نه پیش امام جاري نکرده خواهد شد بر آنها حد * مسئله * و اگر مخاصمه برده شد بسوي قاضي که بر مذهب خود میدهانه تاوان مالرا با آنها وتاوان دهانید آنها را و سپرد کرد آنرا بسوي وارثان قصاص پس مصالحه کردند آنها بر دیتها

بعد از آن صاحبت بردند بسوی قاضی دیگر
در ظهور اقامت حد کرده نخواهد شد بر آنها
وهرگاه حکم کرد قاضی در راه زنان بقتل وحبس آنها بسبب
راه زنی پس زد مردی بیگانه وکشت آنها را درین صورت
چیزی لازم نمی آید بروی وهمچنین است اگر بریده
دست راه زن را کذا فی فتح القدیر * مسئله * هرگاه کشت
راه زنی را مردی وقتیکه اهل اسلام پیش ازینکه ثابت شود
بر آنها چیزی بعد ازان قائم شد به گواهان برچیزیکه
کرده اند آن راه زنان پس درین صورت بر قاتل وی قصاص
است مگر درصورتیکه قاتل خود ولی مقتول باشد که کشته
است آن مقتول را این راه زن در راه زنی پس درین هنگام
لازم نخواهد شد بر قاتل چیزی کذا فی المبسوط * مسئله * اگر
گرفتند دزدان متاع قومی را وبخواستند آن قوم
معرم دیگر برآمدند آن قوم دیگر در طلب آنها وبردند
صاحبان متاع همراه ایشان درینصورت حلال است آن قوم
دیگر را جنگ با راه زنان وهمچنین است اگر غائب شدند دزدان
ونمی شناسند آن قوم دیگر مکان آنها را ومی توانند با

رسانیدن متاع از آنها بارباب اموال و اگر نمی شناسند مکان
آنها را و نه قدرت دارند بر وی پس رسانیدن مال بارباب
اموال درینصورت جایز نیست آنها را که جنگ کنند با دزدان
* مسئله * اگر جنگ کردند ارباب اموال با راه زنی
پس کشتند اورا درینصورت چیزی نیست بر آنها چراکه
کشته اند برای مال خود پس اگر گریخت آن راه زن از آن
ارباب اموال بجایی که اگر بگذارند اورا قادر نخواهد شد
بر راه زنی آنها و قتل کردند اورا درینصورت بر آنها دیت
است چراکه نکشته اند آنها از برای مال خود * مسئله * اگر
گریخت مردی از راه زنان پس لاحق شدند اورا ارباب
اموال و حال آنکه انداخت خود را در مکانی که قادر نمیشود
دران مکان بر راه زنی پس کشتند اورا درین صورت لازم
خواهد شد بر آنها دیت چراکه کشتن آنها نه بسبب خوف
اموال است * مسئله * جایز است مرد را که جنگ کند
بر مال خود اگرچه به نصاب نرسد و جنگ کند با کسی
که جنگ کند با وی بر آن مال کذا فی فتح القدیر * مسئله * هرگاه
خفه کرد مردی را تا اینکه کشت اورا پس دیت بر عاقله آن

شخصی است بردای حنیفه رحمه الله و اگر چنانکه کرده ای
شیر چند مرتبه کسته خواهد شد ازبرای سیاست کذا فی
الکافی والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب



نمايد و نبذي از احوال خير مآل ما تن و شرح در
صدر شرح بيان سازد هرچند اين بي بضاعت حيثيت و لياقت
چنين امر خطير و استعداد اهتمام اين كار عسير نبود اشت
ليكن چون اشعهٔ بوارق عنايات بيغايات بر ساحت
اماني و آمال خود تابان و درخشان يافت آنرا چراغ
راه هدايت و دليل مقصود دانست و بدين پر توش كبر سعي
پر مايان جان بسته على حسب امكان بر جوع الى المآخذ
... و اكتشاف اوضاعات هر كدام ... الالتباس
... و اضافات و مجتنباً از طريق اعتساف آن
... در تبيين مسائل كه ... از
... است و با خطا ... مطلقا ... او
... انسان ... است ... بقلم عفو اصلاح
... در ... بي سواد ... * الا
عند كرام الناس مقبول * اميد كه اين تحفه طفيفه بحضرت
عليه ... اگرچه حكم ... نزد ... پاي ملخ بسوي
سليمان كشيدن دارد ليكن ... لياقت هديه
هدي ... منظور نظر ... الرشيد ...

وبسیار مي يابد تا اینکه در بين الاقران بسرفرازي
حاصل نمايد * بر متصفح جرايد اخبار علماي كرام مخفي
و محتجب نماند كه محمد بن عبد الله حنفي كه يكي از
اعاظم علماي اسلام جعل الله مثواه في دار السلام
او تنوير الابصار و جامع البحار كه متني است متين
و صحيفه ايست رزين تصنيف كرده بعد از ان خودش شرحي
بكمال بسط طي بي املال بتوضيح مسايل مجرد از تلويح
دلايل مسمي بمنح الغفار في شرح تنوير الابصار
رقم زده چنانچه مسلم الثبوت بين الجمهور
من الانام و معتمد عليه هر خاص و عام است و بين الاقران
شيخ الاسلام و المسلمين عمدة محققين متاخرين امام
مسجد جامع بني امية مفتي دمشق محمد علاء الدين ابن
شيخ علي شرحي متين مزبور به بسط تمام مقدمه وجيزه
ضخام مسمي بالخزاين الاسرار و بدايع الافكار في شرح
تنوير الابصار نوشته بود چون از كثرت اجزا و طول شرح
بر قوم مراغمت كرد عنان عنايت را بسوي اختصار منعطف
ساخته شرحي ديگر بكمال اختصار و ايجاز مسمي بدر

المختار در سنه احدي وسبعين والف من هجرة نبوي صلى الله عليه وسلم تحرير فرمود الحق شرحي است كه لسان بيان از وصف آن عاجز و قلم شكسته رقم از تحرير آن قاصر مشتمل در ايجاز و اقتصار صنعت سحر املا نمي از بحر و بيكران برده كه با وجود صغر حجم بر بسيار از مسائل كه اكثر بر متعارفه از ان خالي و عاري نه محتوي ساخته و از ينجا ست كه در عرب و عراق بدرس طلاب علوم متداول گشته و در بعضي بلاد دكن مثل گجرات علماي فحول براي افاده طالبان مسائل دين متلقي بقبول شده چنانچه بر شاگرد رسد مصداق اين مقال و تقرير مطابق نصريح خبر ظاهر و هويدا خواهد بود * آنچه كه عبارت است حاجت به بيان * وهذا اوان الشروع في المقصود بعون الله المفضل المعبود وهو حسبي ونعم الوكيل * باب در بيان تعزير * و آن در لغت بمعني تاديب مطلق است و گفتي صاحب قاموس تعزير اطلاق كرده مي شود بر ضرب كه كمتر از

است عنوا است نیر الفایق و در شرع عبارت است از تادیب
که کمتر از حد باشد و اکثر آن سی و نه تازیانه است
و کمتر آن سه تازیانه بشرطیکه تادیب بضرب باشد
و در درر تعزیر را بر چهار مراتب ذکر داشته و این همه
مبنی است بر عدم تفویض آن برای حاکم تا اینکه
تعزیر بر چهار مراتب مطلقا نیست زیرا که اگر شخصی
از اشراف الاشراف یعنی از علما و سادات بزند
و بخون آلوده کند غیر اشراف الاشراف را پس در
تعزیرش اعلام قاضی یعنی گفتن قاضی که بلغنی [illegible]
تو چنین کار میکنی کافی نخواهد بود و میدانم که تعزیر
او بزدن صواب باشد نیر الفایق و در تعزیر بضرب تازیانه
بتفریق و پراگنده زده نخواهد شد و بعضی گفته اند که
تفریق کرده خواهد شد و ترجیح میان هر دو قول داده
شد بدینگونه که اگر تعزیر بنهایت مقدار خود رسد
تفریق کرده شود والا نه شرح وهبانیه و تعزیر گاه
[illegible] می شود و گاه بحبس و گاه بسیلی زدن و گاه
بمالیدن گوش و گاه بسخن درشت و گاه بنظر کردن قاضی بسوی [illegible]

از روی ترش و گاه بدشنام غیر قذف ... دران
از سرخسی روایت کرده که مباح نیست تعزیر بسیلی زدن
زیراکه این از جمله نهایت استخفاف است پس تعزیر لایق
داشته شوند ازان اهل قبله و تعزیر باخذ مال درست نیست
در مذهب مختار بعض از ائمه و هم دران از بزازیه
روایت کرده که بعضی تعزیر باخذ مال جایز داشته اند
و معنیش این است که نگاه دارد قاضی مال او را مدتی
تا منزجر و پشیمان شود و بعد ازان مالش بوی باز پس
بدهد و اگر قاضی از ظهور آثار توبه مایوس شود
در آن صورت صرف کند آن مال را بسوی چیزی که مصلحت
دران داند و در مجتبی مذکور است که تعزیر باخذ
مال در بدایت اسلام بود و بعد ازان منسوخ شد و در
تعزیر تعیین مقدار نیست بلکه مفوض برای قاضی است
و همین است رای مشایخ ما زیلعی زیرا که مقصود از تعزیر
باز داشتن مردم است از اقدام بر منهی عنه و احوال مردم
درین باب مختلف است بعض از ائمه و تعزیر گاه بقتل
هم می‌شود چنانکه شخصی که مردی را با زنی یافت که آن ز

ببرد ... حلال نیست پس هرگاه آن شخص را که بقتل
رساند آن مرد را بشرطیکه بداند که مرد مذکور بشنیدن
نهی شور و فریاد و زدن باز نمی آید از آن و لهذا از ضرب بغیر سلاح
واگذرید اند که اگر آن مرد از ضرب مذکور ممتنع خواهد
شد پس قتل او حلال نیست و اگر اکراه کند آن مرد
زن مذکوره را پس در این صورت مر آن زن را قتل مرد
مذکور میسر شد و خون او باطل است و همچنین حکم کودک
است و هیمانیه و اگر زن مطاوعت مرد کند پس آن شخص را
جائز است که هر دو را بقتل رساند همچنین ... کبری
زیلعی بسوی هندوانی و بعد از آن گفته که در منیة المفتی
مذکور است که اگر بیابد شخصی مردی را با زن خود
در حالیکه که زنا میکند با او و یا با محرم خود بهمین حالت
و زن هم باهم مطاوع و خواهش مند اند پس هر دو را بقتل
رساند ... است این را در در و صاحب
بحر الرائق گفته که حاصل این کلام فرق است میان
زوجه و محرم و میان زن اجنبیه پس در صورت اجنبیه قتل
حلال نیست مگر بشرط مذکور یعنی عدم انزجار مذبور

نزد غیر احنفیه حلال است مطلقا انتهی و صاحب تنویر الابصار
در شرح این متن باوجودیکه در فتاوی بزازیه و غیر آن مذکور است
نه کسیکه یقین حکم الحدیث وجود آن کند روا است و بر همین
عملات میکند مکره آخوندن شتد وا بسے کلیط مرلہ را در
صورت مسئلهٔ مذکور در تاریخ رمضه مطلق واقع شده پس اطلاقش
محمول است بر تقیید شرط مذکور تا آنکه اتفاق بین الاقوال
حاصل شود و از اینجا است که در وهبانیه مطلقا بشرط مذکور
جزم کرده و همین حق است مع این شرط اجتهاد زیرا که
این قتل از قبیل حد نیست بلکه از قبیل امر بالمعروف است
و در مجتبی ذکر کرده که اصل این است هر شخصی که
مسلمانی را مرتکب زنا یابد پس آن شخص را قتل کردن
روا و حلال است و حرام نیست که آن شخص را بقتلش
یا زجر مانع نشود بآنکه چو قید میکند از آنکه بسا ور
بشود تولد او که این زنا کرده است و بر همین قیاس است
مکابر بظلم و قطاع الطریق و صاحب مکس یعنی کسیکه
بحیلهٔ عشر و راهداری مرور را اتلاف مال مردم کند و جامع
بیتم روا دارند کافر بکنند حتی که قیمت داشته باشد

وجمیع اهل کبائر و امثال آن یعنی کسانیکه جزیه و خراج را
حیله ساخته متاع خلق را بغارت برند و سعاة یعنی ساعیان
بفساد مباح است قتل این همه و ثواب می یابد قاتل آنها
انتهی و ناطقی بوجوب قتل هرموزی فتوی داده است و
در شرح وهبانیه ذکر کرده که تعزیر گاهی به بیرون
کردن از شهر می شود و گاهی بهجوم کردن بر خانهٔ مفسدین
و گاهی به بیرون کردن از سرائی و گاهی به برکندن آن
و گاهی بشکستن خمهای شراب اگرچه در آن نمک انداخته
باشند و تعزیر بسوزانیدن خانهٔ وی منقول نیست و میرسد هر
مسلم را اقامت تعزیر بحال مباشرت معصیت قنیه و لیکن
بعد مباشرت معصیت پس اقامتش غیر حاکم را و زوج مولی را
جائز نیست چنانچه قریب است که می آید* فرع* اگر مستحق
تعزیر شخصی را باقامتش بر خود امر کرد و او بجا آورد
و بعد از آن مرافعت بسوی حاکم شد پس حاکم احتساب
بیان کند قنیه و همین را مصنف بحال و برقرار داشته و همچنین
است در کتاب الدعوای خانیه لیکن در فتح القدیر است که
آنچه واجب است حقا للعبد اقامتش غیر امام را جائز

نیست زیرا که آن موقوف است بر دعوی مگر آنکه
متخاصمین در آن حکم قرار داده باشند پس
حاکم را اقامتش جائز است پس باید که این قاعده محفوظ
داشته آید شخصی مرد بکری را ساحق بر دوان دیگر
بیر آن شخص را بر دپس هر دو معزر خواهند شد چنانچه
اگر متخاصمین زبروی قاضی یکدیگر را دشنام بدهند
و از منع قاضی باز نیایند پس چنانکه گذشت و ابتدا کرده
خواهد شد باقامت تعزیر از کسی که اولا اقدام بضرب
ازان هر دو کرده چه او ظالم تر است قنیه برمز جمع التفاریق
گفته که در تعزیر جنایتی که موجب حد نیست مجازات
بالمثل جائز است زیرا که این مانی وارد است قال الله تعالی
ولمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل یعنی کسانیکه
ظالمی بر ایشان ظلم کرده باشد و بعد ازان اگر ایشان
از ظالم داد ستانند پس بر ایشان مواخذه نیست
وعفو کردن افضل است قال الله تعالی فمن عفی واصلح
فاجره علی الله یعنی کسیکه عفو کند واص
لاح نماید پس اجر او بر خداست و صحیح است حبس او اگر چه

خانه اش باشد بدینگونه که او را از بر آمدن خانه باز دارند
نهر الفائق واگر حاجت بسوی زیادتی تادیب افتد
انضمام حبس با ضرب هم رواست و ضرب تعزیر سخت
تر است زیرا که در تعزیر تخفیف عددی شده است
پس در وصف تخفیف کرده نشود بعد از آن ضرب حد
زنا است زیرا که حد زنا ثابت از قرآن است و بعد از آن
ضرب حد شرب است چه این باجماع صحابه ثابت شده
نه بقیاس چه قیاس در حد و در جاری نمی شود بعد از آن
ضرب حد قذف زیرا که سببش ضعیف است چه احتمال
صدق قاذف دارد و هرکسیکه ارتکاب منکر یعنی
امر نامشروع نماید یا ایذای مسلمانی بغیر حق کند
خواه بقول خواه بفعل پس او معزر خواهد شد مگر اینکه
کذبش هویدا باشد مثل اینکه گوید یا کلب یا حمار الراکب
وگرچه فعلی که از او پیدا شده نماید که بچشمک عین یا اشارت
دست باشد زیرا که این غیبت است چنانچه می آید در باب
حظر پس مرتکب این فعل مرتکب امر محرم است و هرکسیکه
مرتکب معصیتی شود که در آن حد واجب نیست پس

در این تعزیر است الا شتاه پس شخصیکه ولد خود را
دشنام دهد یا قذف نماید یا قذف مملوک خود کند اگرچه
نام ولد باشد تعزیر بر او کرده خواهد شد و همین است
حکم شخصی که قذف کافری یا کسی که محصن نباشد
بزنا نماید و تعزیرش به نهایت رسانیده خواهد شد مثل
کسی که از وی فعل حرام غیر جماع با زن اجنبیه یا
دزدی که گرفتار شود بعد اینکه متاع خانه را جمع نموده
پیش از آنکه از خانه برآورده باشد و در غیر این سه صورت
تعزیر به نهایت رسانیده نشود و معزر می شود کسیکه
دشنام دهد مسلمانی را به یا فاسق مگر اینکه معلوم الفسق
باشد مثل مکاس یعنی کسیکه بحیله شرم از مردم اتلاف
نماید و یا کسیکه فسقش بر قاضی ظاهر باشد زیرا که
این کسان قیل قول قائل از خود الحاق عیب بسوی نفس
خود کرده اند فتح القدیر پس اگر این شاتم اراده
اثبات فسق مشتوم به بینه مجرد یعنی غیر مثبت حق الله
و یا حق العبد بدون بیان سبب فسق نماید پس این بینه
مشروع نخواهد شد و اگر گوید یا زانی و اراده اثبات

نمی‌نماید پس بینه مسموع خواهد شد چه این مثبت حد
است و آن حق الله است بخلاف صورت اول تا اینکه اگر
در صورت اول نیز خواهان اثبات فسقش بچیزی که متضمن
حق الله یا حق العبد است نماید مسموع خواهد شد و همین
حکم جرح شاهد است یعنی اگر متضمن حق الله یا حق
العبد باشد مسموع خواهد شد والا نه و نیز قاضی را رواست
که از شاتم سبب فسق مشتوم سوال کند پس اگر سببی
شرعی مثل تقبیل اجنبیه و یا معانقه بآن و یا خلوت با او
بیان نماید آنگاه بینه طلب کند تا که بعد ثبوت از بینه
تعزیرش کند و اگر شاتم بیان فسق را به ترک واجب
نماید قاضی را باید که مشتوم را از فرائضی که بر وی
آموختن آن واجب است سوال نماید پس اگر زندانست
و تعریف آنها نکرد فسق او ثابت خواهد شد زیرا که
در مجتبی مذکور است که کسیکه ترک اشتغال از قدر
ضروری که واجب التعلم از فقه است نماید شهادتش مقبول
نخواهد شد زیرا فاسق و معزور خواهد شد کسیکه شتم
نماید به یا کافر و اگر شاتم مذکور اعتقاد کفر مسلمی

کرده باشد تکفیرش جائز باشد والا نه و فتوی بر همین
است شرح وهبانیه و اگر مشتوم مزبور جواب باینک داد
تکفیرش کرده خواهد شد. خلاصه مذکور است در
تاتارخانی که نزد بعضی شاتم مزبور معزر نخواهد شد
تا وقتی که نگوید یا کافر بالله زیرا که کافر مطلق محتمل
است که مراد از و کافر بالطاغوت باشد و کسیکه شتم نماید
یا خبیث و یا سارق و یا فاجر و یا مخنث و یا خائن و یا سفیه و یا
بلید و یا احمق و یا مباحی یعنی مباح داننده منکرات و یا عوانی
یعنی مددکار ظلمه و یا لوطی و بعضی گفته اند که از شاتم بیا لوطی
سؤال کرده خواهد شد پس اگر اراده کرده که مشتوم از قوم
لوط علیه السلام است معزر نخواهد شد و اگر اراده کرده
که عامل عمل قوم لوط است معزر خواهد شد نزد ابی حنیفه
و حد زده خواهد شد نزد صاحبین و صحیح این است
که معزر خواهد شد اگرچه در حالت غضب یا بطور هزل
گفته باشد فتح القدیر و همچنین معزر خواهد شد بشتم یا
زندیق و یا منافق و یا رافضی و یا مبتدع و یا یهودی و یا ابن
النصرانی نهر الفائق و به شتم یا لص مگر اینکه مشتوم دزد

یا شد بنا بر صدق قائل چنانچه گذشت و نه اقید لازم برای
تعزیر نیست چه اخبار مثل انت فاسق یا فلان فاسق و امثال
آن هیچ حکم ندارد تا وقتیکه بر مقول له دعوی نباشد
قرینه و به شتم یا دیوث یعنی کسیکه حیا و غیرت نداشته باشد
بزوجه یا محرم بدکارهٔ خود و به شتم یا قرطبان یعنی
دیوث و به شتم یا شارب الخمر و یا آکل الربوا و یا ابن القحبه
و هو این اشارت است باینکه هرگاه کسی اصل او را دشنام
دهد یطالب ولدش معزر خواهد شد مثل یا ابن الفاسق و یا
ابن الکافر و نیز اشارت است باینکه معزر خواهد شد
بشتم یا قحبه سوال اگر گفته شود که قحبه باعتبار عرف افحش
از زانیه است چه قحبه باشکار از نا می کند باجرت پس
باید که حد بر قاذف یا قحبه آید نه تعزیر جواب
گوییم که بهمین سبب یعنی از اجرت گرفتن قحبه حد ازو ساقط
شد نزدیک ابی حنیفه بخلاف مذهب صاحبین ابن کمال
لیکن در مضمرات درین صورت تصریح بوجوب حد کرده
است و مصنف گفته است که همین ظاهر است و به شتم یا ابن
الفاجره و انت ماوی اللصوص یعنی جای پناه دزدانی

و انت مأوى الزواني يعني جاي بد زانيان و بشتم
يا امّي يلعب بالصبيان و يا حرام زاده مفتيش مقوله ابوطي
حرام پس شاتم خواهد شد و طي حالات حيض را اگر گفته شود
كه در عرف اين معنى مراد نمي شود بلكه ولد الزنا
پس بايد كه حد بر شاتم آيد لا تعزير خواهم گفت كه
پيشتر زاده از آن خداع لئيم مي باشد پس حد بر شاتم
نخواهد شد * فرع * شخصي اقرار به دياثت يعني قلتباني زن
خود بر نفس خويش كند يا او معروف باشد به دياثت پس
او مقتول نخواهد شد تا وقتيكه معتقد حليتش نشود و در
تعزيرش مبالغه كرده خواهد شد در صورت ثانيه
يا ملاعنه كند در صورت اولى چرا كه قذف زن خود
نموده * جواهر الفتاوي و هود و اين آيست كه فاسقي گويد
او را فسق نمايد و گويد كه اگر من رجوع بدان فسق نمايم
پس گواهي دهيد بر من كه او رافضي است و بعد از آن
رجوع بدان فسق نمود پس رافضي نخواهد شد بلكه عاصي
و اگر گويد كه اگر رجوع نمايم كافر باشم و بعد از آن رجوع
بكرد لازم آيد بر وي كفاره يمين و تعزيرش ده

آخر اهد شد بد شنام یا حمار و یا خنزیر و یا کلب و یا تیس و یا
قرد و یا ثور و یا بقر و یا حیه بنا بر ظهور کذب قائل وصاحب
چه اید در ین دشنامها تعزیر مستحسن دانسته اگر مخاطب
یکی از اشراف باشد و زیلعی و غیر این اتباع نموده اند
وهمچنین بد شنام یا حجام و یا ابله و یا ابن الحجام و حال
آنکه پدرش حجام نباشد و واجب گردانیده است زیلعی
تعزیر را بد شنام یا ابن الحجام و همچنین بد شنام یا مواجر
زیراکه عرفا بمعنی موجر یعنی اجاره دهنده است و همچنین
بد شنام یا بغا و این لفظ فارسی است بمعنی کونی وحیز و
در ملتقط گفته که در عرف ما بد شنام مواجر و بغا و ولد
الحرام تعزیر واجب می شود نه حد القذف و ضابطه این
است که هر گاه نسبت کند بسوی فعل اختیاری که شرعا
حرام و عرفا سبب العار باشد پس بر قائل تعزیر واجب
خواهد شد والا نه این کمال و همچنین بد شنام یا ضحکه بضم
اول و سکون ثانی یعنی آنکس که مردم بروی بخندند نه
وبضم اول و فتح ثانی آنکس که او بر مردم بخندد و همچنین
است یا سخره از روی اعراب و معنی در غایت البیان

بدشنام داد چنانکه یا فاجر و یا ساحر یا مقامر تعزیر مختار
دانسته و در ملتقی گفته که علما مستحسن دانسته اند تعزیر
بدشنامهای مذکوره وقتی که مخاطب فقیه یا علوی باشد شخصی
دعوای دزدی بر دیگری نمود و از اثباتش عاجز شد پس برای
شخص تعزیر نخواهد شد و همین حکم است وقتی که او دعوای
موجب تعزیر بر دیگری کند و مدعی از اثبات این مدعی
عاجز گردد پس بر مدعی هیچ چیز نیست و وقتی که کلامش
روبروی حاکم شرع بطریق دعوی صادر شده باشد و اگر
بطریق دشنام و انتقاص صادر شده باشد پس قائلش معزر
خواهد شد فتاوی قاری الهدایه و این بر خلاف دعوای
زناست چه مدعی زنا اگر اثبات دعویش نکند حد قذف بر او
واجب می شود چنانکه گذشت و در تعزیر حق العبد غالب
است پس ابراء و عفو و کفالت بنفس در وی جایز باشد زیلعی
و همچنین یمین در وی جایز باشد یعنی وقتیکه شاتم انکار شتم
نماید و صورت تحلیف مذکوره است که گوید بالله ما له
علیک هذا الحق الذی یدعی یعنی قسم خدا که نیست او را
بر تو حقی که او دعوی می کند نه بانطور که گوید بالله ما

قنیه خلاصه و نیز در ان جایز است شهادت بر شهادت وشهادت
یک مرد و دو زن. همچنانکه در حقوق العباد جایز است
و تعزیر که حق الله می شود پس عفو در وی جایز نیست مگر وقتیکه
امام انرا جاری قابل از پیشتر دریافته باشد و همچنین تعزیر
در زور وا نیست چنانکه اگر شخصی بر مردی دعوی کند
که آن مرد خواهر خود را مثلا بوسه داده است و چنانچه
است اثبات این قسم تعزیر بمدعی که مشاهده آن کرده است
پس آن مدعی گواه خواهد شد اگر با وی گواه دیگر باشد وانچه که
در قنیه و غیره آن ذکر کرده که اگر مدعی علیه صاحب مروت یعنی
متدین و صالح است و فعلی که ازو سر زده باول مرتبه باشد
پس وی را نصیحت خواهند کرد از روی استحسان و معزور
نخواهد شد و واجب است که تعجیل او در حقوق الله باشد
زیراکه در حقوق عباد قاضی را اسقاط تعزیر نمیرسد فتح
القدیر وانچه در کتاب الکراهیة فتاوای ظهیریه ذکر کرده که
مردی نماز گذار است و اضرار مردم از دست و زبان
خود می کند باک نیست که از حالش سلطان را آگاه
کنند تا او را زاجر شود افاده میکند باینکه این اعلام

از قبیل اخبار است و باینکه اعلام قاضی بان برای تعزیر
کافی است تهر الفائق میگویم که هم در کتابیة الکفالة آن از
بحر الرائق وغیره نقل کرده که قاضی را میرسد که تعزیر بر
متهم نماید اگرچه اتهامش بدرجهٔ ثبوت نرسیده باشد
و هر تعزیر که حق الله باشد در آن خبر واحد عدل کافی است
زیرا که در حقوق الله حکم خواهد کرد قاضی بعلم خود
باتفاق فقها و جرح مجرد در حقوق الله مقبول است چنانکه
گذشت و بر همین مبنی است آنچه که در محاضر نوشته
میشود در حق انسانی که بران عمل کرده میشود در حقوق
الله وکسیکه فتوی داده است به تعزیر کاتب پس خطا کرده
است انتهی ملخصاً و در کتاب الکفالت عینی بروایت از ثانی
مذکور است که هر کسیکه شراب جمع میکند و می نوشد
و ترک نماز میکند حبس و تادیب خواهم نمود او را بعد از ان
اخراج خواهم کرد و هر که بقتل و دزدی و ضرب مردم
متهم شود او را دوام حبس خواهم نمود در زندان تا اینکه
توبه کند زیراکه بدی این بمردم میرسد و بدی اول
بذات وی است اگر مسلمانی ذمی را دشنام دهد

مقرر شود نیز برا که مرتکب معصیت شده پس تقیید مسائل شتم
بمسلم اتفاقی است فتح القدیر و در قنیه ذکر کرده
مسلمانی یهودی یا مجوسی را یا کافر گوید پس
اگر بر آن این مقوله شاق باشد قائل گنهگار شود مقتضای
او این است که بر قائل تعزیر واجب است بنا بر ارتکاب
اثم و این را مصنف ثابت داشته لیکن صاحب نهر الفائق
در و بحث کرده می گویم که شاید وجه این باشد که درینا
فاسق گذشته فتامل جایز است مولی را تعزیر عبد خود
کردن و شوهر را تعزیر زوجهٔ خود اگرچه صغیره باشد
بنا بر وجهی که می آید بر ترک کردن زوجه زینت شرعی را
با وجود قدرت و بجهت ترک غسل جنابت و بنا بر برآمدن
از خانه بغیر حق و ترک اجابت طلب شوهر بسوی بستر
بشرطیکه از حیض وغیره پاک باشد و از ملحقات موجبات
تعزیر زوجه این است که بزند ولد صغیر را وقت گریه
کردن او یا بزند کنیز شوهر را از روی غیرت و رشک
و پند بگیرد از شوهر نشود یا دشنام دهد شوهر را اگرچه
بلفظ یا حمار باشد یا ادعای بد کند بر شوهر یا بدرد جامهای

شوهر را یا کلام کند با شوهر تا که بشنود مرد اجنبی
آن را یا چهره بگشاید برای غیر محرم یا سخن با غیر محرم بکند
یا دشنام دهد غیر محرم را یا بدهد چیزی که عادت
بدادنش نباشد بی اذن شوهر و ضابطه این است هر معصیتی
که در وی حد نباشد پس زوج و مولی را میرسد که تعزیر نماید
و اگر طلب نفقه و کسوت کند و الحاح نماید داخل ضابطه
نباشد زیرا که صاحب حق را مجال گفت گو می باشد
بحر الرائق ولی نمیرسد شوهر را تعزیر زوجه در ترک نماز
زیرا که منفعتش راجع بطرف زوجه است نه بطرف
شوهر و مصنف بر این اعتماد کرده به تبعیت کتابهای بزرگ مثلاً
آنچه در کنز و ملتقی است و تأیید آن در مجتبی مذکور
است و میرسد پدر را تعزیر پسر بر ترک نماز و سابق ذکر
کردیم که ولی را ضرب پسر هفت ساله بنا بر ترک نماز
میرسد و حکم زوج بهمین ملحق است بحر الرائق و در قنیه
مذکور است که میرسد ولی را اکراه طفل خود بر آموختن
قرآن و ادب و علم زیرا که تعلم این امور بر والدین فرض
است و همچنین میرسد ولی را که ضرب یتیم نماید در چیزی

بیکه ضرب پسرش در ان جایز باشد صغر یعنی کودکی
مانع وجوب تعزیر نیست پس تعزیر بر صبیان جاری وروان
باشد اگر حق چه است و در حق الله مثل اینکه چون زنا
یا دزدی نماید صغر مانع تعزیر باشد یعنی اگر کسی از حد
و یا تعزیر هلاک شود پس خونش باطل است و اگر زوج بنابر
امور مذکوره تعزیر زوجه نماید پس او بسبب خونش هدر
نخواهد شد زیرا که این تادیب مباح است پس مقید بشرط
سلامت باشد و مصنف گفته که از همین ظاهر گشته که بر زوج
ضرب زوجهٔ خود اصلا واجب نیست یعنی مباح است اگر
زوجه دعوای ضرب شدید بر شوهرش نماید و ثابت به یقین
گرداند شوهرش معزر خواهد شد و همین حکم معلم است
اگر کودک را ضرب فاحش نماید تعزیر کرده خواهد شد
و اگر کودک بمیرد دیت بروی واجب میگردد شمنی و مروی است
از ثانی اگر قاضی بر صد تازیانه زیاده کند و از ان
بمیرد پس نصف دیت بر بیت المال خواهد آمد چه این قتل
بسبب فعل ماذون فیه و غیر ماذون فیه بظهور رسیده * پس
دیت نصفا نصف شود زیلعی * فروع * اگر زنی بنابر حصول

سنالمنه پس آنشخص معزر خواهد شد و زورع باید یعني
تقوا کي که مقصد از ان نمایش باشد تعزیر کرده خواهد شد
مثل آنکه دانه خرما در راه افتاده یا بدو باظهار پرهیزکاري
خود برمردم در تعریف آن خرما که بصفت کدا کي از ان کیست
پرداز د تعزیر از توبه ساقط نمي شود چنانکه حد و بعد
ازان گفته که شافعي صاحبان وجاهت را ازین حکم
استثنا کرده میگویم که مذهب علماي ما از قنیه وغیره سابقا
مذکور شده و ناطق بر اجتناب خود قید مالم یتکرر
زیاده نموده پس اگر فعل موجب تعزیر مکرر شود تعزیر
واجب گردد ودر حدیث آمده که تجا فوا عن عقوبة
ذوي المروة الا في الحد یعني بپهلوتهي کنید از عقوبت مردم
صالح و متدین مگر در حد ودر جامع صغیر مناوي شافعي
در حدیث اتق الله لا تاتي یوم القیمة ببعیر تحمله علی
رقبتک له رغاء او بقرة لها خوار او شاة لها ثواج یعني
پرهیز کن از خدا تا نیاري روز قیامت شتري صاحب
آواز را که باز کني آنرا بر گردن خود ویا بردارى
گاوي را که از برا آواز باشد یا گوسپندي را که آنرا

راوي باشد گفته است که ازين حديث ما خوذ است تجريس السارق پس بايد که محفوظ داشته باشد و ازين حديث گرفته اند حکم تجريس سارق و امثال آن را .

تمام شد کتاب الحدود

بعد از حمد مولاي حضرت آفريدگار و بوسيله وساطت نعت سيد ابرار بر ضماير دقيقه رس و روشن دلان صبح نفس واضح و لائح باد که اين بموجب امر واجب الاذعان امير کبير عالیشان عاقد معاقد ايالت و کامکاري و صاعد مصاعد بسالت و نامداري و ناهج مناهج دولت و اقبال عارج معارج شوکت و جلال غرة ناصيه بطارت و شجاعت وقرة باصرة مناعت و براعت سر دفتر ارباب مکنت و معدلت و سر خيل اصحاب حکومت و نصفت مشيد ارکان عدل و انصاف ماحي آثار جور و اعتساف کهف امان و ذخر زمان دستگير درماندة و زمين جناب هربرت هارنگتن دامت دولته و زادت شوکته کتاب الجنايات فتاواي عالمگيري را اسوة فضلاي کرام و قدوة علماي عظام جناب والد ماجد قاضي

التفهيمات محمد نجم الدين خان ... الملك المنان ظلال
فيوضاته العالي على ... الاداني والاعالي بعبارت سليس
فارسي مترجم وباوجود كثرت مشاغل اختتام آن را ملتزم
گرديدند ونيز مركوز ضمير جناب ميرمحمد وح بود كه ترجمه
كتاب الحدود هم ملحق آن كرده شود و فائده تمام آن
بخاص وعام رسد مگر چون قلت فرصت رخصت نداد درين
هنگام اتفاق ترجمه آن نيفتاد درين اوان كه سنه ثمان
و عشرين است بعد الف و ماتين از هجرت نبويه عليه وعلي
آله وصحبه افضل الصلوة والتحيه امر ميرمحمد وح باين
ذرهٔ كمترين خادم طلبهٔ علوم يقين محمد خليل الدين شرف
نفاذ يافت كه ترجمهٔ كتاب الجنايات را در قالب طبع در آرد
و نيز ترجمهٔ كتاب الحدود را كه فاضلي نوشته بود تصحيح
نموده مع رسالهٔ تعزيرات مؤلفه جناب مولانا ماجد قاضي
القضات در طبع ملحق بآن گرداند از نجا كه مترجم
كتاب الحدود در اكثر مواضع چنان ترجمه تحت اللفظ
نگاشته ونظر از درستي عبارت برداشته كه از تعقيدات بياني
آن عقده ها در فهم معاني افتاد كه بناخن فكر بسا هم

لیکن چنانکه در بعضی مواضع برای اختلال مطلب تردد
نمودمی عاطل نگذاشت که اصلا ترجمه با اصل عبارت مطابقت
نداشت بنابراین این هیچمدان و مولوی ارحم الدین احمد
بلگرامی متوجه بتصحیح آن گماشته تا وسع امکان دقیقه
از دقایق صحت فرو نگذاشته و مهما امکن بتحقیق مبانی
و تدقیق معانی پرداخت و خللی که در تدریج مرام
و توضیح کلام دریافت بحک و اصلاح درست ساخته
و در مقامیکه بوقت مقابله با اصل کتاب در تنقیح مقالات
ابواب معاملات بسبب اشکال خواه از اشتباه روی مینمود
آنرا از کلیه رجوع بتحقیق و توجه جناب والد ماجد
بر میکشود و بعد تحقیقات که جای اشتباه از پای شخص
مطلب بر می آورد نسخهٔ مرقوم را بقالب طبع در
می آورد الحمد لله والمنة که کتاب مذکور صورت
انطباع و اختتام گرفت و حسن التحاق با ترجمهٔ کتاب
الهیات جناب والد ماجد پذیرفت و نیز در آخر
بالحاق رسالهٔ تحریرات مؤلفهٔ جناب والد ماجد
پرداخت و هم ترجمهٔ تحریرات که این خاکسار